

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228657**

UNIVERSAL  
LIBRARY







سور



# مطلع الشمس جلد اول کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلع الشمس انشهر بکجا	با وجودش مبسبتند در جنان
مطلع الشمس انفرج بکد	طبیق ظاهر امین و مستند
مطلع الشمس حاور بجاه	مطلع الشمس مطاف مهر و ماه
مطلع الشمس وقع افراط	نجم شارق مشرق شمس الثموس
شهد و شاهد مشهود من	موطن من معنی نعم الوطن
کریم از عاشق صد حیا	منهم سر در ره این آستان
روضه شهد بخارا میست	خاره این کوه دیبای مست
تابخا بانی محابا آمد	رفتیم از خود تا با بنجا آمد
چونکه مارا طی منزل بصدید	قف خلیلی بنک من ذکر حید
کریم شادی اندک و صبح	کریمه رفقه ز شدت در فرج

از نیش طر و ضه قدس رضا	نه سر و ساقط سق ط الله
تو بخاراى منى اينجا ك پناك	با ملاذى قدس الله ذك
جك تو مارا با اينجا مي كشيد	جك تو با بد جك من ميكد
خار تو ايستغفر الله خار كو	بود اگر مي بود باكل رو برو
تو همه رنجاني و باغ كلي ه	بوستان دليستان سنبلي
ضميراني ارغواني نيستري	عبه ريان كه تي سبيري
در صفار و خانبا نراكلشنه	مشهد اكفتم بخاراى مني
تا چراغ عشق تو افر و خشم	شمع كيشتم پاي تا سر سوختم
سوزم و خواهم رنشهد بشنوي	تا بخا فرموده باشد مولو

شمع مكرم را بهل افر و خنه  
كه بخارا مي رود آن سوخنه

شهر مشهد از اماكن شريفه و مدين مقدسه و اراضى مطهره و بلاد معتبره مما لك محروست ايران  
صالحا الله عن طوارق الحدثان ميباشد هواى آن معتدل و منها آن وافر و باغات و بنايتن آن  
بسپا و اشجار و اثمار آن در كرتب و مرتب و لطف و حلاوت بدرجه اشتها را است چنانكه بعض  
از ميوه هاى اين بلد در سائر بلدان و امكان و اقطار جهان اگر ناپاب نباشد هر اينه كه باب خواهد  
بود روح و صفائى شهر مشهد بنزد رجه است كه نظيران بنظر نميرسد و گذشته از امور طبيعى  
ظاهرى كه چندان باحقايق و دقايق معنوى باطنى ملازمه ندارد در روضه منون حضرت  
ثامن الائمة و ضامن الائمة على بن موسى الرضا عليه الاف التحية و الشاير اى اين شهر شريف  
و بلك طيب بنتى است كه هم متحلى مجلله ظاهر است و هم انوار معانى از مطالع آن طالع و زاهر

و فی الحقیقه جامع مفار و حاوی منای فخر و بجای باهر است

سلام علی التریب الذی ضم جسمه فی انجم مشهود و بانجم مشهد

و برار باب خبر و اصحاب سیر یوشید نبت که جغرافی مشهد و شرح بقاع و اماکن و رجال  
و اعظم و مبانی مشید و ابنیه مزیئه آن و وقایع و سوانح مهمه و افعه در این ناحیه مقدسه  
با علی درجه اهمیت و زاید الوصف جالب نظر دقت است در عالم علم و حوزه افادت مهیا  
معلوم و مرتبتی بکمال دارد تا امروز احد استیفاء این حق ننموده و باب این استکمال را  
بوجهی که باید و شاید ننکسوده چه در زمانه که علم جغرافی و فروع آن در عرب و عجم رواج  
و رونق داشته این شهر را اعتباراتی که بعد ها حاصل آمد نبوده و از آن پس که زوایا با  
گذشتن مان فترت حیران فاکت و مسافرن بیاحت کشف اینک این بلد نیز داخند  
و چون از عهد قدیم بعضی جدا آمدیم همانا فاضلا و نویسند های داخله را این شرافت  
روزی نبود چنانکه از عبارات منقوله از ایشان معلوم میگردد و سپاهان خارجه نیز آنکه  
همت اینکار میخواستند در امکانه مهمه منظوره اذن دخول نداشتند و برای آنکه قد  
این کتاب مطالب آن بدرستی معلوم شود گوئیم

در سال هزار و هشتصد و شصت و یک مسیحی که تقریبا بابت پنجمین سال قبل باشد دو مجلد  
از سپاهان نامه موسوم معروف به (تور و منند) در یار پس طبع و منتشر شده که در نزد  
نکارنده موجود است در جلد دوم که متعلق بششماه ثانی سال مزبور است و صفحه دوازده  
و شصت نه شرحی از مسیونیکلا خان کوفت باح معروف و سی که بطرف خراسان و  
افغانستان سفر کرده نوشته بود و در حاشیه صفحه اول آن شرح تفصیلی نگاشته که  
عین عبارت آن از قرار ذیل است

روز بیستم ماه مارس سنه هزار و هشتصد و شصت يك مجلس جغرافياي پاریس  
 منعقد شد مسو و پوپن دست مارتن را پوخته قرائت نمود و درازای خداست و خانیکو  
 در کشف مسائل جغرافياي و نقاط جدید خراسان که تا آنوقت مجهول بود امتیازی از اجزا  
 مجلس طلب نمود مطالب مجهولات مزبوره را مسو و خانیکوف در ظرف سال هزار و  
 هشتصد پنجاه و هشت پنجاه و نه معلوم نموده و تا اینوقت مشهد برای علمای جغرافياي  
 از اسرار مکتوبه و هیچ اطلاعی از وضع و طرز آن و هیچ دورنمایی از این شهر مقدس  
 ایران در دست نداشتیم اگر بعضی اطلاعات سیافین داده بودند طوری مختصر ناقص  
 مینمود که هیچکس را کافی نبود و آرزوی تفصیل آن اجمال و تبیین آنمغال را داشتیم پس  
 شرحیکه نگاشته خواهد شد و بنظر مطالعه کندگان خواهد رسید لذت مخصوص  
 بآنها خواهد داد زیرا که مشاهده کشف جدید مینماید و اما اجرای مجلس جغرافياي باید  
 نهایت مشاغل را از مسو و خانیکوف داشته و قدر و منزلت او را بدانهم اسم خانیکوف  
 بواسطه شرحیکه از هیئت جغرافياي و ادیان و مذاهب مختلفه و نسل و نژاد قبایل و  
 سلاسل ساکنه در ترکستان و قفقاز داده معروضات بیشتر امتنان ما از او بجهت  
 اینست که اختلالی را که در یک نقطه از عالم علم و دانش بود رفع کرده و آن اختلال را اطلاعی  
 از نظر شمال و مرکز ایران بود و این بخیري بجهت و مبدا باکاهی گردید  
 این بود تقریرات مسو و پوپن دست مارتن در باب خانیکوف اما رساله خانیکوف که  
 بواسطه آن این همه تمجید را درخور آمده عبارتست از نوزده صفحه که در غالب صفحات  
 تصاویر مختلفه دارد و مطالب مندرجه عمد سرگذشت شخصی خود او است با قدحی  
 که برخلاف تکلیف اهل علم از اشخاص نموده باینفل قول و افسانه و توهائیل اصل و آنچه

در باب مشهد نوشته منها یکصد بیت کتابت در صفحه دو بیت و هشتاد و هفت از کتاب مزبور خود اقرار میکند و میگوید اگر وقتی اهل ایران تعصبات کنار گذاشته اجازه بکنفر معارف فرماید دهند که با فرصت دقت و اخل سخن و حرم حضرت رضا سلام الله علیه کرد و نقشه بردارد فایده بزرگی برای تاریخ معنای و تزیینات این ملت و مشرق از قدیم الایام خواهد داشت زیرا که شخص در یک موضع میتواند صنایع اعراب که بعد بواسطه انزال و مغول تعدیل و تکبیل شده ملاحظه کند تاریخ همین را بطور صحیح بردارد آنهم

پس ما که بفضل الله تعالی شرف عالم اسلامت و اذن دخول در روضه مقدسه رضویه داریم و با کمال دقت و اهتمام اینبه مختلفه آنجا را دیده و ثبت برداشته و تمام کتبیکه هارا خواندن و نوشته و در جغرافیه و تاریخ و رجال مشهد نه یکصد بیت بلکه بیش از ده هزار بیت تألیف نموده ایم و هیچ جای خالی در آن نگذاشته حتی کتابخانه مبارکه رضویه را که مسبوخانکوف از آن اجکما ذکر کرده ماصورت تفصیل از آن برداشته و جلد بجلد نوشته جادارد که متاسف باشیم که اعضا مجلس جغرافیای پارس که بنده خود در آن مجمع از اخواشیا و بالسنه آنها ربط و آشنائی دارم بزبان ما ناطق نیستند تا این خدمتی که ما بعلم و دانش کرده ایم و اختلالی را که بجای مسبوخانکوف و در صد بیت از پاره از ده هزار بیت رفع نموده در منصفه قدر دانی جلوه ظهور دهند چه جای تأسف است حال آنکه در مالک محروسه ایران و وطن عزیز ما امروز دانشمندان بزرگ و دقیقه باب هستند و قدر این رخات بر آنها مجهول نیست و وقع آن معلومست چون از روی بغرضی نظر کنند ببینند دانند که تاکنون احدی چنین کاری نکرده و الی الان مفصلترین شرحی که در باب مشهد نوشته شده زبانه از صد بیت و دو بیت نیست این کتاب با بکر است جمیل و مبتکر آن مستواج

جز بِل و اعلم اهل عالم باین گفته و این دزاری تازه سُفته بندکان آستان سپهر نشان  
اعلیٰ حضرت قوشوکت شاهنشاه صاحبقران کهفامان و ظلّ بزدان السّیطان بن السّیطان  
ابن السّیطان و الخاقان بن الخاقان **ناصرالدینشاه قاجار**  
خدا الله ملاک و سلطان مپاشند که بهمت تربیت شاهانه این ناچیز را چیز کرده و از  
تنکنای نادانی بوسعت عرصه طمّین تمیز آورده پس از روی حقیقت بدون هیچگونه  
شایب کوبیم

این همه آوازه ها از شه بُو کرچه از حلقوم عبد الله بود

و بعد از تمهید این مقدمه مخفی نماند که شهر مشهد و این مکان مقدس بنیان ازیرگاه  
روضه مطهره رضویه اجلها الله تعالی کسوت قریب را بدین پای بلند نیت  
مبدل نموده و اصل آبادی قریه سنا باد بوده چنانکه در جلد اول در شرح طوس بدان  
اشارت رفت در سال دویست و دو باد و بیست و سه هجری چنانکه قاضی شمس الدین احمد  
ابن خلکان در وفای الاعیان گوید (و توفی فی اخر سنه اثین و مائین و قبل بل توفی  
خامس ذی الحجه و قبل ثالث عشر ذی القعدة سنه ثلث و مائین) کز امامت در این محل  
مخزون و مدفون گشت این خاکی پاک بلاوامع اسرار ربوبیت مشحون شد پس سبک آبادی  
این ناحیه و خرابی طوس روضه مقدسه حضرت شمس الشّمس بود که عمارت آن در  
سپین چهارصد هجری بدست سوری بن معتز بن مسعود که بعهد سلطان محمود در  
پشاور حکومت داشت و بقرونی و نمایش گذاشت چنانکه حمدا الله مستوفی بدان  
تصریح نموده است و اگر حمله خانان ترکستان و لشکر کتی های بی در پی در آن سیامان  
و وقوع حروب کثیره و فتن متواتره که شرح جمله بپایان مرز با استعداد را از مشی

باد در دویست و هجری  
چنانکه تحقیق آن  
بیاید



در طریق ترقی و از دبا جمعیت و کثرت آبادی مانع نمیشود امر و زرد را بنساختن فردوس  
 مصری مشهور میشد از تمام امضا عالم بر سر و در ثروت و مکنش از بابل و نینوا و ای قدیم  
 بهتر و بزرگتر و با وجود این همه آشوب و جدو و جادو و سیل و سواخ و از علائم شکو  
 و دعای آبادی آن مسید و بانیه رفیعۀ غالبه و مناجد و مدارس جوامع بی نظیر بنا  
 بناها منقنه آراسته و مزین است و در نکارش شرح مشهد شروع نمائیم بکفنه علماء  
 جغرافیه و سیاحان داخله و خارجه پس از آن بتحقیقات خود میپردازیم بیاری خدای  
 مُنْعَال وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ مَعَالٍ

از علمای جغرافیه عرب بعضی مثل ابن خردادبه و مؤلف کتاب معجم ما استعجم و نقش الدین  
 محمد بن احمد مقدسی ابوالفدا صاحب قویم البلدان از مشهد نگری ننموده اند  
 ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصل طبری المعروف بالکرمی در کتاب  
 ممالك الممالک گوید

اگر طوس را از اعمال بنشانیور دانیم شهرهای آن نادکان و طابران و بزدغور و نوقان  
 و قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در نوقان میباشد همچنین قبر هرون الرشید  
 لیکن باید دانست که قبۀ حضرت ضا سلام الله علیه در ربع فرسخی شهر در قبره سناباد  
 در نوقان کوهیست که از سنگ آن دیک و بعضی ظروف بکرمین سازند

در کتاب ممالك الممالک ابوالقاسم بن خوقل نیز همین شرح مسطور است  
 زکریا بن محمد بن محمود قرطبی در آثار البلاد و در احوال سناباد گوید

سناباد قبره ایتان طوس در یک میلی آن واقع و قبر رشید را نیز به اسن کوبند منجین  
 خیر دانند که هرون در طوس خواهد مرد هرون گفت من هرگز قدم با این خاک نخواهم گذاشت



یکی از چندی افع بن لبت در خراسان زابت طغیان برافراشت کار او بالا گرفت هر روز  
 عرضه داشتند که تا خود بدفع او نری دفع این فتنه نخواهد شد هر روز از توجه با این  
 ناحیه آکراه داشتند گفتند مصالح ملک ذابجه حکم منجمن مهمل نتوان گذاشت  
 ممکن است بخراسان رفتن دون ورود بقطرطوس بنا بر این هر روز بخراسان آمد و چون  
 بنیشا نور رسید شبی زاهر که کرده بشدت باندند صبحگاه نزدیک دروازه طوس بودند  
 هر روز چون این ناحیه بدید بر خود بلرزید و هر چه خواست خود را از این اندیشه منصرف  
 سازد نتوانست بر اضطرار او افزود تا در گذشت عباس بن احنف که با او بود گفت  
 قالوا اخر لیسان اقصی ما براینا ثم الفول فقد جئنا اخر لیسنا  
 ابن الله کنت رجوا وامله ذلک الله کنت اختلفا کما نزل

مامون بارسیدد خراسان بود قبر رشید و قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام را در یک  
 قبه قرار داد انتهی

شهاب الدین باقوتی همود در مجمل البلدان گوید سناباد قصبه است متعلق بنوقان  
 و در آنجا مرقد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و قبر هرون الرشید مشاهد میشود  
 از سناباد تا طوس یک میل است در اینجا باقوت از مشهد بتقریب اسمی میبرد و در لغت  
 نوقان گوید این بلد یکی از دو شهر است که دارالملک طوس را تشکیل داده و شهر دیگر  
 طابرانست و نوقان در بعضی سنگی میسازند و آنرا بعربی برمه مینامند انتهی

قاضی شمس الدین محمد بن بطوطه طنجی که در سینه هفتصد و سی و چهار هجری خراسان را  
 سیاحت کرده در کتاب تحفة النظار گوید از جام آمدیم بطوس این شهر اعظم و اکبر بلاد  
 خراسان و شهر عالم فاضل ابی حامد غزالی است ابی حامد در همین بلد مدفونست و از اینجا

بشهر شهد الرضی علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن ابی طالب  
 ابن الحسین الشهید بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیهم رفتم این شهر نیز  
 بزرگ و پرجمعیت است مهوه و آب آن بسیار آبهای زیاد در آن مشاهده میشود  
 طاهر محمد شاه در این شهر است ظاهر در اینجا بجای نقیب است در مصر و شام و عراق و اهل  
 هند و سند و ترکستان چنین شخصی را پیدا جل بگویند و در مشهد مکرّم قبّه عظیمه  
 در داخل زاویه و در جنب آن مدرسه و مسجد است که همه از ابنیه غالبه مطبوعه است  
 دیوارهای این ابنیه را باخشت کاشانی مزین کرده و بر روی مرقد حضرت علیه السلام صنایع و  
 چوبی نصب شده و بر روی صندوق صفحات نقره کوبیده اند و قندیلهای نقره بالایی مرقد  
 او منجه و آستانه در قبّه نیز نقره است بر در مرقد پرده از پارچه حریر مذقّب مشاهده  
 میشود و انواع فرشها در قبّه گسترده اند و در برابر مرقد حضرت ضایع هرون الرشید  
 که بر روی آن نیز صندوقی نصب شده و شمعدانهای روی آن گذاشته اند انته

این بود تمام آنچه در کتب علمای جغرافیه و مسافری عرب از مشهد مقدس نوشته شده  
 اما کتب فارسی حمد الله مستوفی در کتاب نزهة القلوب و ضمن شرح طوس همین قد گویند  
 از مزار عظام قبر امام معصوم مظلوم شهید مسموم علی بن موسی الرضا علیه السلام در دینه سنا باده  
 چهار فرسنگی طوس است

میر محمد الدین محمد در زینة المجالس گویند شهر مشهد مقدس که مدفن امام همام مظلوم معصوم  
 ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحية و الثناء است در زمان خاقان مغفور بغایت آباد  
 و معموری رسیده بود اما در این ایام که بتصرف چشم اوزبک درآمد خواجه تمام بحال آن  
 راه پافنه از ارتفاعاتش اقسام مهوه ها بغایت خوبت غله بسیار حاصل میشود و شرح

بخصوصاً مشهد را دفتری علیحدّه باید این مختصر را کنجا پیش آن نباشد و در حد و دمشهد و  
طوس کو هفت در آن کو غار بست بر مثال ابوانی و دهلیزی دارد چون در آن دهلیز تارید  
مناقی بروند بروشنی رسند و چهار صّفه پیدا شود و در آنجا چشمه است که چون آب را  
راه برد سبک کرد چون از آن چشمه پشت رووند بادی عظیم <sup>و بید</sup> گهر و مانع دخول شود (خاقا  
مغفور مقصود شاه ظهاسب اول است) انتهی

قاضی نورالله ابن شریف الحسینی المرعشی الشوشتری در مجالس المؤمنین گوید مشهد مقدس  
رضوی در اصل دهی بود که سنا بادی نام داشت از توابع طوس و بعد از آنکه مرقد منور حضرت  
امام رضا <sup>علیه السلام</sup> ایجاد واقع شد باندک مدتی از اغاظم بلاد خراسان شد شهر طوس منسوخ بلکه منسوخ  
و مطوس گردید و بسبب بركات مرقد منور حضرت امام رضا <sup>علیه السلام</sup> اهتمام سادات فیض الدرجات  
موسوی و رضوی اهالی آنجا همیشه تابعان دین مصطفوی و ناهجان منافع مرتضو بوده اند و  
شرح رواج و رونقی که در زمان پادشاه صاحبقران مغفور در آن آستان ملائک پاسبان <sup>(شاه ظهاسب علیه السلام)</sup> بظهور  
رسیده حاجت یبیا ن دارد (بما هتاجه حاجت شب تجلی) در فضیلت مشهد مقدس و ثواب  
زیارت آنحضرت و اهل بیت است اگر خواهند بکتاب زیارات اصحاب رجوع نمایند آنکه  
امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم گوید مشهد مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه طاعت  
طوائف بنی آدمست و این ولایت را زمنه سابقه بطوس شهرت داشته و در احادیث آمده که  
هر کس از سرزادگان مرقد معطر را در بابد ثواب هفت حج در دیوان اعمال او نویسد و در جوار  
شهر بزار فیض آثار میر علی امواته که هر کس در آن مرقد سو کند بدو رفع خورده البتّه هلاک گردد  
و مشهد مقدس منقسم بدوازده بلوک است که یکی از آن جعفر غنی و ارغوان درّه که جای بذران طاهر  
و شکر در تمام خراسان بنسبت از ضمایم این بلوک است و دیگری بلوک اخلاص است و آبشار آن نیز

از جاهای نیک آن ديار است انتهی

مهرزاجسن ز نوزی در ریاض الجنه در ضمن طوس گوید قبر منور امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه السلام در ده سنا باد بچهار فرسنگ طوس است لله الحمد از برکت قبر منور آنحضرت از اعظم بلاد خراسان است نیز گوید در مدح آن بقعه مشرکه مفاد حدیث بن حبله طوس روضه من ریاض الجنه کافی و وفی است و احادیث در مدح آن ملک بسا است انتهی

نواب مستطاب اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد مهرزادام اقباله العالی در کتاب جام جم مینویسد پانچ خالته خراسان مشهد مقدس روضت که مرقد منور سلطان علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنجاست و آن تمام در صفر المظفر دویست و دو بر ذابتی دویست و سه هجری باز هر شهید شد و در قریه سنا باد طوس مدفون گردید و اکنون آن قریه جزو شهر است و مشهد را قدما طوس مینامیدند و طوس مشتمل بر دو قصه بود که یکی را طایران و دیگری را نوقان مینامیدند که اکنون هر دو حکم واحد دارد و هر دو آنها مشهد گفته میشود و تذکب کنند مطهران از ادراشه و در حریم محترم جمعی از اکابر دین مدفون شده اند و وایعهد دولت ایران عباس مهرزاد طایر نیز پس از فتح خراسان و سرخس در شب پنجشنبه دهم جمادی الاخر هزار در دویست و چهل و نه هجری در آن بلده طایفه وفات یافت و در آنحریم محترم مدفون گشت و از عمر شریفشان چهل و پنجاه و شش و شش روز و یک روز گذشته بود انتهی

کاتب حبله در کتاب جهان نما که بشرکه نگاشته شده گوید در سال دویست و سه هجری حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رحلت فرموده و در قریه سنا باد مدفون شد و آن روز آن قریه بمشهد موسوم و مشهور گردید و شهرت عظیم یافت بعد از باب مکتب صاحبان ثروت و ریاست و حوالی آن مرقد مطهر مقابر برای خود ساختند و باینکه غالبه آنجا را مریزین کردند

و آنقریه قصبه معمورند خاصه در عهد سلاطین صفویه آخرم و روضه محترم چندان  
 بتزیینات آراسته آمد که پراز قنادیل و شمعدانهای طلا و نقره گردید و اسم طوس بکلی فراموش  
 و تمامی لایب بنام مشهد معروف گشت

اینست تمام آنچه در کتب فارسی ترکی از جغرافیه مشهد نکاشته شده اما اهالی اروپا که در  
 قرون آخر بنواید علم آگاه و مطلع و از مواید و منافع آن بهرمند و منفعه شد و در کتب اطلاع  
 و درک حقایق و فهم دقائق و کشف موز و استخراج کنوز آن اقدای بسزا نموده و این را هر ایتقد  
 را نسخ پیموده شرحیکه علمای جغرافیه و ستارخان ایشان در این باب نوشته اند از قرار  
 ذیل است

در سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه مسیحی که تقریباً یکصد و پنجاه سال قبل باشد خورشید بر نام سباح  
 انگلیسی سیاحت ایران پرداخته و در عبور از خراسان شهری از مشهد نوشته در جلد دوم کتاب  
 در صفحه صد و پنجاه و پنج آن شرح از قرار ذیل مسطور است

هرات در عهد شاه اسمعیل صفوی از دارالملکی خراسان حاج شد مشهد که مصلح خضر امام رضا علیه السلام  
 میباشد قاعد این مملکت گردید شاه اسمعیل خود از نژاد امام رضا علیه السلام که یکی از ائمه اثنا عشر  
 امامیه است میدانسته و از زمان این پادشاه مشهد بواسطه هدایا و توجّهات جماعت شیعه  
 بارونق و معمور گردید نادرشاه که از سلاطین قتل القلیب اعتقاد ایران بوده بترین این  
 شهر کوشید و صحنی عالی برای حرم خضر رضا علیه السلام بنا نموده و ضریحی از نقره بدور مرقد مطهر نصب  
 کرد و فندقی بسا و زمین از همین فلز بالای مرقد آویخته است همین سباح در صفحه دو و بیست  
 هفت همین مجلد منوید نادر میرزا از شاهزادگان نادری خزانه خضر امام رضا را عارت کرده  
 و بمصر جنک جدل میرساند و علما او را لعنت مینمایند

سپه‌رؤن ملکم ایلچی انگلیسی که در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب‌ثراه از جانب کیانی حکومت  
هندستان بایران آمد و صاحب تاج معرُفست صاحب منصبی هزاره داشته موسوم به فاکد و نال  
کنبر که جغرافیه ابراز نوشته و در آنجغرافیه تفصیل مسطور در دبل را از مشهد بنگارد  
مشهد بای تخت خراسان ابران است در دوفرسخی شهر قدیم طوس واقع است هزار این شهر بواسطه  
دومقبر است یکی مرقد حضرت امام رضا علیه السلام دیگر قبر خلیفه هرون الرشید سکنه مشهد پنجاه  
هزار نفردارای اقسام فواکه و ماکولات که جمله حاصل مزارع و باغات اطراف شهر است و بواسطه  
این شهر را احاطه کرده که دایره آن سه فرسخ میباشد بازار بزرگ در تمام طول شهر بخط مستقیم از مشرق  
بمغرب امتداد سه میل نمند میباشد شهر منقسم بدوازده محله است که پنج از آن باهرو باقی دایره است  
بنای ابنیه و بیوتات شهر چندین امتیازی ندارد و دیوانخانه حکومتی نیز از بناها عالی شمرده نمیشود حاکم  
شهر محمد ولی میرزا پیرا د شاه است مالیات خراسان بعد از وضع مخارج آنچه بخزانه طهران غایب میشود  
نود هزار تومانست مشهد با بخارا و کج و قندهار و هرات و بکر تجارت معتبر دارد و در کارخانه های  
آن مخمل خوب میبافند و پوستهای میشه که بمصرف پوشش میرسد رکال امتیاز است  
میسوزد رستخ انکلیسی که تقریباً شصت و یکسال قبل بایران آمد گوید مشهد که اکنون دارالملک  
خراسان ابرانست یکی از شاهزادگان خانواده سلطنت خالیه (قاجار) در آن حکومت مینماید از  
شهرهای قدیم ابران نیست دشتی که در آن مشهد را بنا نموده اند و قرای حول و حوش آن بلکه همان  
مکانیکه خالاروضه حضرت ضاعلیه السلام و از اماکن شریفه است بنام مقدس یاد میشود و قدیم  
طرف توجه نبوده و اهمیت نداشتند است و جزء حکمرانی طوس بوده که خالارباب میباشد گویند و قتی  
هناون شاه پادشاه مغول هندستان را خلع کردند و او فرار نموده پناه بشاه طهماسب صفوی پادشاه  
ایران برد در عبور از اینجا دشت سیعی را که خالاشهر مشهد را واقع شده دید و پسندید و نذر کرد که



اگر باز سلطنت و اقتدار خود نابال شود این مکان را که دارای مختصات طبیعی و برای تجارت کمال شایستگی  
 دارد آباد و در آن شهری بنانماید بعد از آنکه بامداد شاه طهماسب علی‌الله خود را همراهیون شاه مالک شد  
 تا فندک‌ها را آمد که نذر خود را ادا نماید در اینجا معلوم شد که شاه طهماسب از قصد او آگاه شده و بانجام  
 این عمل مبادرت نموده و بوسیله نفیسه سلطان هند را از معازان او گرفته شهر مشهد را ساخته  
 اما این قول ضعیف است چه معهود نیست پادشاهی نذر کند که شهری در مملکت سلطان دیگر بنامد  
 آنچه صحیح است اینست که در ایام هابون شاه روی آبادی نهاده و این پادشاه را این بلد قبل و علاقه بود  
 چنانکه در تاریخ فرشته گوید هابون ششصد سال داشت و از پنجاهت و او آن توقف را بران زیارت  
 قبر شیخ صفی سفری باد قبل رفت هابون ششصد سال پیش در سنه هزار و هفتصد و چهل و سه  
 عیسوی که تقریباً صد و چهل و شش سال قبل باشد بساحت دس و ایران پرداخته گوید در عهد  
 سلاطین صفویه روضه خضر رضا علیه السلام زیارت گاه شده و این پادشاه عباس هم میراث آنرا هم  
 صحیح نیست چه در روضه الصفا مسطور است که میرزا شاه رخ پسر میر تیمور در همان وقت که روضه  
 او کوهرشاد آغا مسجد کوهرشاد را در جنب حرم مطهر رضو میساخت برین روضه خضر پرداخت  
 و هر دو مدتی در این شهر ساکن شدند و اقامت نمودند پس باید قبل از صفویه آنجا شهری شده باشد  
 نیز در همین گوید هابون شاه که از هندوستان بایران آمد در ایاب ذهاب هر دو در مشهد بنامند و  
 بعد از زیارت مشغول شدند و هیچ ذکر و از حرمت توابع این بلد بامر هابون شاه نشده است  
 و مسووفی از این تحقیقات میگوید چون تا ابتدای سلطنت صفویه خلافت شیعه و سنی این  
 درجه نبوده احتمال می‌رود که در خضر رضا علیه السلام نیز چندان زیارتگاه نشده باشد از آنجا  
 که شاه طهماسب شیعه بسیار متعصبی بوده و در اعلامی شعار مذکب خود کمال سعی را می نمود و بارها  
 بمشهد آمده و همت آبادی این شهر گماشته عمارات اینجا را و بفروزی نهاده و چون در همین اوان شهر

طوس هم بتزل و انحطاط مایل آمده بود اهالی از آنجا باینجا نقل مکان کرده در مشهد سکون  
گرفتند

بعد از شاه طهماسب پسر سلاطین صفویه همین توجه را نسبت بشهد داشتند اینست که پیوسته  
بر عظم آن افزوده تا حالا نظر کربلای معلی و نجف اشرف میباشد مخصوصاً شاه عباس اول  
و ثانی همچنین شاه سلطان حسین در اینبه شریفه این شهر و مدارس آن خیلی اهتمام نموده و نیز بپند  
آن افزوده و موقوفه کثیره برای اینبه مزبوره قرار داده اند

چیزی که هست اینست که توجه سلاطین مشارالهم مانع بعضی صدمات و حوادث مقدس این شهر  
نکردند و بارها طوائف غارتگر تا نار صحرائی حمله بمشهد و سایر بلاد خراسان آورده چنانکه در  
اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ یعنی در سال نهصد و شش هجری اوزبکها این بلاد را  
میخرب کردند و بسیاری از اهالی را کشتند جمعی را بکربلای مقدسه و عباس را ستیلاص اینها  
شریف تعجیل نموده متوجاً آنجا لایق و بته خود رسانید

در انقضای صفویه صدماتی که از آغاغنه بمشهد وارد آمد بزودی رفع آن نشد بلکه هنوز چهره  
و و خرابیهای آن طایفه از انظار محو نشده ذکر شایعست آن درالینه و افواه است اگرچه  
میگویند افغانها حرم حضرت را محترم داشتند بخزانة آن بزرگوار رسید بعد از آنکه در آنجا  
میتوان گفت که قدرت و ثروت نادرشاهی خراب آغاغنه زاد مشهد مرمت و تلافی کرد و باز آنرا  
آباد ساخت

اگرچه سکنه مشهد نیز مثل اهالی سایر بلاد ایران دوچار و گرفتار بیرحمی و حرص نادرشاه بودند  
اما در آبادی این شهر سعی شد بارها در اینجا اقامت بنمود و قلعه را که بسیار آن تعلق خاطر  
داشت نزدیک این شهر بود (مقصود کلاست) نادرشاه در اینجا مقبره برای خود بنا کرد مقبره



پسرش رضاقلی میرزا نیز در محاذی مقبره نادرى ساخته آمد و واقعه رضاقلی میرزا مشهور است  
که بواسطه سوءظن نادرشاه از حبله بینائی عاقل شد و چون نادرشاه باو گفت که تو بواسطه  
نقصات خوابین بلبه مبتلا شد رضاقلی میرزا گفت تو چشمهای مرا از حدقه بیرون نیاوردی بلکه  
چشمهای ابراز را نابینا ساختی و این حرف ز نادرشاه زیاده از حد اثر نمود

بعد از فوت نادرشاه در قلیل مدت ساطنت خانواده نادرى بواسطه کثرت اغتشاش و تموج موج  
فتن باز خرابیها بمشهود آمد که هنوز تلاطم آن نشده و اگر اندک آسایشی اهالی را است ابتدا  
جلوس پادشاه خالیه ابران میباشد (مقصود خاقان مغفور فتحعلیشاه طبراه است) آمد شد  
دائمی و ارنیز آبادانی و معموی مشهد آمد و مینماید

همین شهر را بیلنگ خوابیده تشبیه کرده اند گویند محیط دیوار بلد سه فرسخ باد و از ده میل <sup>انگلیست</sup>  
از روی نسبت قطر این محیط چنین بنظر میآید که این کفنه اعراف عرض اطول شهر که از شمال  
مشرق بجنوب مغرب امتداد دارد بیشتر از دو میل نیست و در هر حال این بلد بقدر کجایش خود  
سکنه و آبادانی ندارد و خرابیهای ارده اغلب بمان حالت مانده است

مشهد سی و دو محله دارد و هر يك بکدخدائی سپرده شده است بی سکنه بعضی محلات خیلی کم  
میباشد بعضی جاها خاصه در طرف شمال و شمال مغرب زمینها دیند میشو که باغ و جای عزت  
شده است خیابانی موسوم بچهارباغ است که از آن بمنتهی عمارت میآیند و آن راهی میباشد که  
در میان دیوارهای بلند که قریب با هم است از تمام شهر خانه ها و بناهای د و حرم حضرت رضا  
خوب آباد است عمارات باخشت ساخته شده و اسباب اثاث البت اهالی با خانه ها متناسب است  
اعتنائی بوسعت و ذینت راحت بودن اماکن و معابر نشده است بعضی جاها روی معابر را با  
تخته و حصیر پوشیده و بالای آن عمارت ساخته اند

در بختانه های مشهد چندان خوب نیست و نمایش ندارد اما غالباً از این درها داخل میشوند به  
 حیاطهای پاک و پاکیزه و باغچه های با صفا که پیش از ورود شخص کمان نمیکند از چنین مدخلی  
 بچنان مکانی داخل خواهد شد کویچه عمده مشهد همان کویچه ایست که تمام عرض بلد را در آن  
 طمبناید و از شمال غربی تا جنوب غربی امتداد یافته است در وسط این کویچه نهری جاریست  
 اما آب آن بواسطه اختلاط با کثافات صفائی ندارد کنارهای این نهر قفلی ناسینک پوشیده  
 بوده است تخته سنگهای بزرگ بجای پل بناصله بر روی نهر انداخته اند ولی اغلب زهر افتاد  
 و تمام نهر محتاج بمرمت است از صفهای اشجار که در کنار این نهر برپا و سایه افکن بوده هنوز یکی  
 درختی دیده میشود و بکزمانی حوالی این نهر از جاهای با صفا بوده است و مدخلت کلی در حفظ و نظارت  
 اهالی داشته در همین خط راه کاهی چند خانه یادگان پیش آمده بلکه بعضی اوقات وسط معبر زاهم  
 گرفته است این همان بازار است که راهنمای ناک و نال دکنسیر گفته است سبیل یا تبریا بکفر سنج است  
 بازار عمده که حقیقه واحد شایسته اعتنائ است یا صد شعبان در طول آن میباشد در یک طرف شهر  
 امتداد میباشد از جنوب مغرب در یک گوشه صحن بزرگ شروع مینماید منتهی میشود بکویچه تنکی که  
 بطرف میدان میرود

اینکه عمومی مشهد شایسته اعتنائی مخصوصی است و مقدم بر همه حرم و صحنهای حضرت رضا <sup>علیه السلام</sup>  
 میباشد که مزین بتزیینات مذهبی و صنعتی است کنبدها و منارهای بلند دارد و این جمله در مرکز  
 شهر واقع شده و تمام طرق و شوارع بدان نیت میرود و منظور زیارتگاه مسافرین و زواریب است  
 که از بلاد بعیده بدینجا میآیند

هنگام وصول باین نقطه ابتدا یک صحن مربع مستطیلی بنظر میآید که صد شعبان در طول و هفتاد  
 و پنج بار عرض دارد و در این صحن دو مرتبه حجره ساخته شده و در برابر آن قشکی و طنبی با طاق

دیده میشود در وسط هر طرف در حرم یک در بزرگ بسیار باشکوه است که تمام آن منبت و مزیّن  
و کاشیهای اطراف آجرهای آنرا برنگهای خوب و اشکال مرغوب و کمال سلیقه و ترتیب داده اند سطح  
زمین صحن مفروش بکاشیهای قیور است و لی غیر سطح و مقبولین و اهالی ایران از هر جا اجساد اموات  
خود را با اینجا حمل کرده دفن مینمایند در وسط صحن سقاخانه عالی ساخته اند که زمینها و طلاکاهها  
دارد و حوضچه ها در اطراف آن هست که آنها را از آب مخزن سابق الذکر برمیکنند این آب برای وضو مینماید  
درهای حرم نمونه بسیار باشکوه است و وضع معماری مشرق زمین مثلاً در پی طرف جنوب غرب است  
دخول و خروج و در برابر آن همان شکل چیزی ساخته شده که فقط برای قرنیه است و کمال زینت و اعتبار  
دارد و حشتهای مظلّم در اینجا و هم در حوالی در بکار رفته است خوبی معماری جلوه در اول و ثروت  
و تزئینات آن باغلی وجه است از خود حرم از بیرون چیزی که پیدا است کتب حرم درخت مظلّم است  
و دور آن کتیبه های عربی با خط مظلّم دیده میشود و بعضی من بهترین زینت اینجا و مناره است که  
بوضع قشکی ساخته اند یکی از آنها متصل بحرم و یکی دیگر در طرف و بر قرنیه آن و در انتهای هر دو  
کلدیسنه خوب نظر بفرمایید منبت شده همچین یک قسمت عمده آنرا در کمال خوب مظلّم کرده اند

حرم بنای بزرگی است در طرف جنوب مغرب صحن و وسعت و شکل آنرا باسانی نمیتوان دریافت نمود زیرا  
که بعضی بنیه در اطراف آن هست و هر صورت بر حسب ظاهر و بانظر که که من بداخل آن داشتم وضع  
داخله حرم قریب بیستمین باید باشد و وسعت آن کمتر از صحن است و صحن بمنزله حجاب بیرونی حرم میباشد  
بواسطه در نقره که هدیه و پیشکشی نادر شاه است داخل رواق میشوند که منتهی بحرم و بر کتب طلا  
میکردند پایه این کتب هم بسیار مجلل است و باشکوه زیادی بالامبرود کاشیها که در حرم نصب شده  
رنگهای بدیع و الوان مطبوع دارد و لاجورد های مظلّم و از این رنگها نقشها بر روی کاشیها ظاهر  
ساخته و بر روی بعضی آیات قرآنی نیز رسم شده است از وسط چهل چراغی بزرگ شاخه دار که تماماً

از نقره است و آویخته است بواسطه يك مدخل قوسی که در طرف شمال مغرب است داخل الطاق مشتمل  
 میشوند که کنند بسیار خوب دارد و شکوه و زنده آن نیز با علی درجه است در زیر این کنند يك  
 قالی خوب بچین است و در مرقد حضرت رضا علیه السلام در بخت آن فولاد منبت شده ضخیم و در این ضریح  
 کتبه از طلا بنظر مبادا شباهت در رخساره دیگر هم در آنجا است که باروشنی که حرم تسبیح دارد نمیشود  
 در انتها شمال شهر در پشت بطن ضریح پوشیده از طلا و مضع بجواهر که از دور خیلی قهنتی فرض  
 میشود و نیاز پادشاه حالیه ایران (خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه) میباشد ظروف نقره که  
 خطوط عمری بر آنها رسم شده بضریح آویخته است و باز هم چیزهای مشعشع است که بواسطه کمی نور و نور  
 بدرستی آنها را نمیرد هم و خطر این چیز برای من مانع از دقت پاده از اینست و بروی درجواهر  
 زاهر و بیت که پیرده جلو آن آویخته و از این زاهر و میرند يك الطاق مشتمل کوچکتر که آن هم دارد و مزین  
 بکاشی است اگرچه درجه آن کمتر است از آهنای من بمن کفایت عظام اشخاص معظم بپندار اینجا  
 مدفونست اما ایامی آنها بخاطر م نیست در طرف مغرب حرم یک دست عمارت است و بروی الطاق مرکزی  
 نیز چند باب عمارت است که در بعضی داخل شد امکان نداشت از میان اینها دیگر چون با سرعت عبور  
 کردم نتوانستم بخاطر نگاه دارم و وضع آنها باین گام

از رواق طرف جنوب مغرب در میان الطاق بزرگ مرکزی معبر و سپید است که از حرم عبور کرده میرود  
 بعضی مسجد کوهرشاد و این بهترین مسجد است که من در ایران دیدم اما بانی مسجد کوهرشاد زن میرزا  
 شاهرخ است که پسر امیر تیمور بوده در این مسجد فقط يك کنند است و طاق بسیار بلند دارد و کلاسه  
 که در هر طرف آن مناره های بسیار بلند میشود و جمیع مسجد با کاشی بسیار ممتاز مزین و در هر  
 سمتی که میزدن بود طاقها هست که زمین آنرا با حصیر فرش کرده اند که طلاب و معتکفین و آنهایی که در مسجد  
 تلاوت قرآن مینمایند وی این فرش بنشینند درجا و حرم در این مسجد بواله است که آن نیز برای اهل

عبادت با حصیر مفروش است و اکثر مردم در زیر طاق و بروی حرم باز بر طاقهای کوچک اطراف  
بنماز و دعا مشغول میشوند و در طرف صحن مسجد بناهای دو مرتبه دارد و زمین از سینک فرش شده  
در وسط جای آبست و ظروف آب متعدد هم برای وضو آب خوردن در هر گوشه هست تمام این بناها  
که بمنزله یکدست عمارت نیست عمده و واحد آن کاشی کار است خیلی باشکوه بنظر میآید مثل یک کان  
چینه فروشی یا یکی از جعبه های منبت شده در بمبئی که خیلی بزرگ باشد

از زیر طاقهای طرف شمال شرقی صحن داخل مدسه میرزا جعفر میشوند و این مدسه بهترین بنا و مدارس  
مشهد است صحن آن مربع مسطیل که تقریباً شصت بار در طول و چهل بار در عرض دارد و در آن دو مرتبه  
حجرات که هر یک ابوابی طاق دارد در وسط با نچه کوچکی طرح نموده که دور آن سکوی  
سینک فرش است این مدسه هم با کاشیهای خوب مزین شده و درهای حجراتش سنگ مینا باشد

پادشاه خالیه (خاقان مغفور فتحعلیشاه طابراه) در طرف جنوب حرم صحن جدید میبنازد که آن نیز  
دو مرتبه است و مدسه دیگر با یک باب حمام نیز متعلق بر روضه رضویه است یکی از دو مدسه مذکوره  
در خلف صحن جدید در جنوب غربی مسجد کوهرشاد است از مدسه دیگر و حمام اطلاع حاصل ننمودم  
اما تاریخ این روضه مقدسه آنچه در زمان توقف مشهد معلوم کرده ام اینست عادت بر این جاری است  
که اماکن شریفه و زیارتگاهها را یک ابتدای شب آدمی هست مردم بر آن قدمت معتقد اند بنابراین عادت  
گویند ایستند کبیر که اهالی ایران آنرا ایستند روی مینامند در استیلائی بر این مملکت سزایم خود را  
در محل روضه رضویه زده خواب میداد با صورت هولناکی بنظر او رسیده آنرا بوزیر خود ارسطو گفت  
از سطود در جواب اظهار داشت که بزرگی از فصل پاکان در اینجا مدفون میشود بنابراین ایستند خواست  
از پیش در اینجا پادکاهی بگذارد و بنائی در اینجا نمود و قرها این بنا ماند و کمی از التفات بدان بنویسند  
الرشید حکایت کند که او را در کتاب ارسطو بخواند و در او آخر عمر خود وصیت کرد جسد او را در آن مکان

دفن کنند در محاذی آن جانی برای مدفن آن بزرگ معین نمایند و دانست که بزرگ ازال علی علیه السلام است  
 و همانست که در کمال سختی او را تعاقب مینماید باری هر و باین ناحیه آمده در گذشت در بنای اسکند  
 مدفون شد در زمان مامون شیخ عیسیا حضرت رضا زاد شدند استباخیال خلیفه کردند چون پای تخت  
 مامون مرو بود برای اینکه جالوطغیان شیخ عیسیا حضرت ضا سلام الله علیه بکشد آنحضرت را بطوس طلبید و  
 سالها محترماً محبوس داشت و مانع ملاقات شیخ عیسیا با آنحضرت بود مع ذلک هواخواهان و دوستان حضرت را  
 میشد لهذا مامون قصد هلاک آنحضرت نمود و بناظر خود سپرد که چون حضرت رضا نزد من آید بپای  
 انکور مجلس آرد که بجهتین آنها را بسم الله کرده باشد ناظر چنان کرد و مامون بدست خود از آن انکور  
 بحضرت ادرنا چار تناول فرمودند و فوراً احساس سم نمودند صورت خود را بالباس عری پوشانیدند و برخاستند  
 مامون گفت کجا میرود فرمودند بهمانجائی که مرا فرستادی چون بمنزل خود رسیدند با بوضو صلات از  
 امنای حضرت بود گفتند امر و زور و زمره منست وانی که مرون الرشید قتل نمودن خود بپیشش وصیت نموده که  
 او را در محلی دفن کند که قبر او در بروی مرقده من باشد اما چنین نخواهد شد تعیین مکان قبر من از  
 اینقرار است و قتی که آنجای معین را بکنند چشمه آبی در آنجا نمایان میشود و فوراً منماید در آن آب راه  
 بزرگ و کوچک بسیار است ولی یکی از ماهیها از باقی بزرگتر خواهد بود و حلقه طلائی بگردن خواهد  
 داشت و سایر ماهیها را با آب چشمه تماماً خواهد خورد و ناپدید خواهد شد راجعاً با بد جسد مرا دفن کنند  
 پس ازین گفته حضرت رحلت فرمود و همچنین دستوالعمل مدفون کردند پاهای امام بطرف سر خلیفه واقع  
 شد و این هر دو قبر در میان چهار دیوار اسکندرومی است سبصد سال که ازین تاریخ گذشت و قتی که  
 سلطان سنجر در مرو سلطنت داشت پسر و زبیر اول او بنا خوشی جدام مبتلا شد و با چنین شخصی از خوف  
 مرگ ملاقات نمیکردند مگر اینکه مریض از اعظم باشد بمرحال جوان را بمسافر و ادا شدند و همیشه  
 رسید و زدی در این مکان شکار و آهوی را تعاقب میکرد آهوی میان چار دیوار اسکند پناه بر جوان



خواست داخل چار دیوار شود اسبش اطاعت نکرد و نه پدید که این مکان شرافتی دارد از اسب پیاده  
 شده تعظیم و دعا و کر به کرد که جدام او را خدا شفا دهد چون از دغا فارغ شد فوراً صحت یافت و نافع  
 پید خود نوشت و خواهرش کرد اسب بنای روضه برای مرقد حضرت رضا از سلطان درخواست کند  
 این استدعا قبول شد و بنائے که بالای مرقد مطهر است از سلطان سنج میباشد مصالح آن بسیار کم  
 و بادوام است گویند در این بنا کمال از منی را باب انکور و کشیم بر مخلوط کرده اند اینست که این طوسخ  
 و محکم شده بدرجه که نمیتوان مینخی بر دیواری فرو برد

و قتی که شاه طهماسب شاهرشد از بنا کرد بابتو بیع آن پرداخت کبند مطهر را با آجرهای مطلقاً تذهیب نمود  
 و بنا را قشنگی بناخت و آنرا نیز تذهیب داشت و در مرقد ضریح طلائی نصب کرد و همین سلطان صحن  
 روضه را بحالت خالید رسانید و شاه عباس هم همان توجه شاه طهماسب در کار مشهد روضه حضرت  
 رضا علیه السلام داشت ضریح را بجوهر و ظروف آراست و موقوفه زیاد برای این محل قرار داد و سایر سلاطین  
 صفویه هم پیروی سلاف خود را نمودند اما نادری شاه بعد از تاخت تازا فاغنه شکو و جلال مشهد  
 بدرجه کمال رساند و موقوفه زیاد بر موقوفات سابق این مکان افزود و در بزرگوار که در طرف جنوب  
 غریب صحن واقع است مطلقاً نمود و در بصره با ضخامتی که زوار از آن داخل حرم میشوند نادری شاه حتماً  
 و مرقد را با جواهر و تزئینات مزین و ضریح فولادی منبت سابق الذکر را بدو از نصب کرد و در بزرگوار  
 حرم منار قشنگی بنا نمود که طراح چون مناره شاه طهماسبی خیلی بزرگتر است اما بعد از نادری شاه  
 شکو مشهد و بنکس گذاشت و حرم محفوظ بود نادری شاه بعضی از زینتهای حرم و قسمتی از ضریح  
 مطلقاً و در مرقد را برداشت و بمصرف محاربا خود رسانید پس از آن کوی طلائی را که در بالای مرقد  
 او پنجه بود تصرف نمود و برادرش نصرالله میرزا غارترا تکمیل کرد و طلاهای روضه را سکه زدند که  
 بشکران خود دهند اما آنها بواسطه تقدس بطور مخفی طلاها را بمیرزا محمد مجتهد پس دادند و او

برو رانها جمع کرده ضربی را که امروز بر دویک قیمتی از مرقد مطهر است بخت

میرزا مهرداد مجتهد مخصوصا طرفی میباید این دوشا هزاره نادبی شده زیرا که از نفوذ او اندیشه داشتند  
بنابر این روزی این شخص عالم از سخن بیرون نیامد ناگاه بنصر الله میرزا بر خورد بعد از چند کلمه قضا  
باشمیر نصر الله میرزا مهرداد مجتهد را بدو نیم کرد

آقا محمد شاه فاجال و فرصت توجه با اینمکان شریفینم و مکاتب مدارس نیز در عهد او رونق داشت  
سلطان خالیه (فتحعلیشاه طاب ثراه) برخلاف مراقبتی دار و علاوه بر سخن جدید مرتضی ادری مطلقا  
و مرتضی بجواهر هدیه روضه رضویه کرده که شانزده هزار تومان آنرا قیمت مینامند و قبته که من در  
مشهد بودم مشغول تعمیر این در بودند

دخول روضه حضرت رضا سلام الله علیه زیاد است اما آنقدری که بنظر میآید و علما و مباینین از آن  
بیشتر بهره دارند تا خود روضه مقدسه جواهر و ظروف و فرش و چیزهای دیگر از هر طرف برای روضه  
هدیه مینمایند اما آنچه از هذا بانقدر است خدام مینهند میرزا عبد الجواد از علمای بزرگست گویند  
دخول اینجاد در عهد شاه سلطان حسین صفوی سالی پانزده هزار تومان خراسانی بوده و آن از اینکه و  
املاک موقوفه حضرت که در هر ناحیه هست حاصل میشد ولی این اواخر اوقاف برده اند چیز قابل از آن  
نماند و آنچه هست در ظرف سال دو هزار الی دو هزار و پانصد تومان است

خرج اینمکان هم زیاد نیست اگر چه هفتصد نفر خادم دارد اما اغلب محض ثواب بخدا متشغولند  
و مواجبی ندارند با وجه بسیار قبل از آنکه میگیرند و مرمت با هم لازم نمیشود زیرا که ابتدا مستحکم  
ساخته شد و بالفرض تعمیر هم اتفاق افتد متمولین مخارج آنرا میدهند چراغها را هر شب  
روشن میکنند شمع آنها مومی است این یکی از مخارج عمده میباشد از صنعت کرایه کاروانسرا  
بازاری حاصل میشود که وقف روضه مقدسه میباشد در دو طرف بازار مذکور زنجیر آویخته اند



و کسی سواره ماذون نیست آنجا عبور کند اطافهای پائین صحن را هم بطور دکان کرايه میدهند و از این هم مبلغ معتدبه حاصل میشود متولین ابران هم مبلغ کثیری برای دفن اموات خود در صحن و رواق و زیر حرم میدهند یعنی از بیت‌الدیوبت و قنمان و زیاده برای دفن بکف داده میشود و ایند تعلق بمولی دارد نه بروضه مقدسه و متولی برای اداره کردن اعمال متعلقه بمحضرت است و ایند مذہبی او زیاد میباشد

متولی همیشه با فتح‌مهدین که در این صحن نماز میکند متحد و متفق است چه آنها خاتب مقتدا اند و پیش از حاکم و مأمور دولتی سیاط میباشد از اعمال و مشاغل خدام نیز با وجود صعوبت بعضی اطلاعات بهم رسانیدم اما چو ز اهمیت ندارد بشرح سایر اینک مشاهد میپردازم

گذشته از اینک مذکوره بنامی واحد که در خور نگارش است مسجد بزرگین خراب باد و مناره که آنهم باقی خیل باشد که بود و از حرم چندان دور نیست در محلات مشهد مساجد کوچکی بنا شده که شرح آن لزومی ندارد اما مدارس معتبره هیت که اشارتی باشو وضع آنها منما بستم

پوشیده نباشد که مشهد را شانزده مدرسه است اول مدسیه نواب میرزا صالح که بنامی بزرگ است با املاک موقوفه و از شصت تا صد نفر طلبه در آن سکنی دارند

دویم مدرسه حاجی حسین که چند باب کار و وقف آنست و طلبه آن معدود

سهم مدرسه ملا محمد باقر که کاروانسرای با چند باب گان بر آن وقف است و امور آن خیل منظم و از هشتاد تا نود نفر طلبه دارد

چهارم مدرسه فاضلخان که املاک و دکا کین زیاد بر آن وقف کرده اند این مدرسه کثرت انجانه دارد که هفتاد هزار تومان قیمت میباشد بانی مدرسه شخصی است که در هند با ثروت شده گویند بانه شری برای سکونای مدرسه قرار داده و آنرا بر روی سنگ رستم و در محلی که در نزد

نظر است بضم نموده و آن شرط اینست که سه طایفه نباید در این مدرسه منزل نمایند و آنست که  
و عرب چه فندیها بجهت دروغگو میباشند و مانده اند از اینها جنکی و اعراب نامبر و کثیف از شر  
مذکور طلبه عربی مهمل آمد و خواست رمدسه فاضلخان ساکن شود در بیس مدرسه گفت ممکن نیست  
و جهت با و اظهار داشت عربی ستای خود را بسوی آسمان بلند نموده گفت ای فاضلخان خدا ترا  
رحمت کند که حرف راستی زده

پنجم مدرسه ملاناجی که حالا هیچ طلبه ندارد و فقط جای توقف و ارمینا باشد  
ششم مدرسه میرزا جعفر که پیش بدان اشاره نمودیم این مدرسه را میرزا جعفر نابی ساخته که نیز  
در هند تحصیل مال و مکتبی کرده است گویند این شخص در هندستان نوکر شخص هند شده بعد از  
قلیل زمانی هند در گذشته اموال او را ضبط مینمایند و در هر لح میفر و شنند از جمله صندوق  
کهنه پراز جوهر و نقود داشته بزرگنکی ظاهر صندوق بدون رسید که بمافی صندوق آنرا میفر و شنند  
و میرزا جعفر که از نفایس داخل صندوق خبر داشته آنرا خریداری مینماید و نقود و جوهر صندوق را  
سر بایه خود قرار داده بتجارت مشغول میشود و چون مال وافر بدست میآورد مدعی غا و دت بوطن  
خود مینماید ولی حکمران ولایت او را مانع از مراجعت میشود و مسکود کرهیل بازگشت داری باید  
همانطور که دستگیر بدینجا آمد باز کردی میرزا جعفر جواب داد که این تکلیف را با آنکه شاق است قبول  
مینمایم بشرط آنکه بیست سال عمر عزیز خود را که در این شهر مملکت صرف تحصیل اینمکتب نموده ام بمن  
نمایند این جواب پاده از خدان پادشاه را پسند آمد و میرزا جعفر را اجازه داد که با مال و عیال خود  
بهر جا که میخواهد برود اگر چه عمر میرزا جعفر و فائز که بوطن خود عود نماید اما قبل از وفات قسمتی  
از اموال خود را خاص خیرات و مبرات نمود و از وجوهی که بمشهد فرستاد اینمکتب سه بنیاد شد با اسم او موسوم  
گشت فی الحقیقه مدرسه میرزا جعفر بنانی است عالی و باشکوه و املاک زیادی بر آن وقف است

بِجَاهِ الْمَشَقَّةِ لِيُطْلَبَ لِيُكْفَى ذَاتُهَا وَتَبْكِي مَنْ دَرَمَشَدِ بُدَمِ وَزَهْرِ اَوَّلِ اِهْرَانِ اَبْنِ مَدْرَسَةِ رَامَرْتِ  
وَتَقْمِيرِ مَبْكَرِ

هَفْتَمِ مَدْرَسَةِ سَعْدِ الدِّينِ بَامَدْرَسَةِ پَانِنِ پَاسِتْ كِه دَر طَرَفِ پَانِنِ رَوْضَةُ مُقَدَّسَةِ وَافَعِ شَدِ  
اَبْنِ مَدْرَسَةِ هَمِ خَبْلِي مُنْظَمِ اسْتَبْ كِبَابِ حَمَامِ وَكَارِوَانِشِ وَبَعْضِي كَاكِبِنِ وَامَلَاكِ اَبْرَانِ وَتَقْسَمِ بِيْجَاهِ نَفَرِ طَلَبَةِ  
دَر اَن سَاكِنِ مِهْنَا شَنْدِ كَوْنِنْدِ بَانِي اِهْمَدْرَسَةِ هَمِ مِثْلِ اشْخَاصِ مَدْ كُورْدِ رَفُوقِ بَهْنَدَفْتِه كِه تَحْصِيلِ مَالِ  
نَمَايَدَا اَمَّا اَبْتَدَايِ وَرُودِ بَهْنَدِ سُنَانِ چِنْدَانِ بِيْخِرِ بُوْدِه كِه دَر كُوجِه كَدَاآئِي مِهْمُودِه رُوزِي بِكَمْفَرِ نِيْزِ  
مَرْدِ هُنْدِ اَوْرَا دِيْدِه كَفْتِ اَكْرَقُولِ مِهْكَنِي كِه چَشْمِ كِهَائِي نَرَا نِيْنْدِمِ وَبِخَانَةُ خُودِ بِرَمِ دَر اَنجَا كَارِوَا جَرِثِ  
خُوبِ خَوَاهِي يَافْتِ اَن فُقَهْرِ بَاخُودِ كَفْتِ بَقِيْنِ اَز قَبُولِ اَبْنِ تَكَلُفِ بِلَدِ اَز اِهْنَكِه هَسْتِمِ نَخَوَاهِمِ شَدْنِ  
دَر دَا دِيْمَرِ چَشْمِ كِهَائِي اَوْرَا بَسْتِ اَز رَا هَمَائِي بِرِ پَرِجِ وَخَمِ اَوْرَا بِنَا نُهُ خُودِ بِرِ اَنجَا چَشْمِ اَوْرَا بَارِ كَرْدِه اَو  
خُودِ رَا دَر فُضَائِي يَافْتِ كِه دِهْوَارِ هَائِي بِلَنْدِ اَنْرَا احاطِه كَرْدِه بُوْدِ هُنْدِ بَا وَكَفْتِ حَضَرِ كُنِ چُونِ حَضَرِ  
كَرْدِ هُنْدِ مَسْكُوكَاتِ طَلَاوْنَقُرَّةِ بِيْجَا دَر اَن دَفْنِ نَمُودَا اَمَّا اِهْنَكَا رُوزِ فَا طُولِ كَشِدِ دَر اِهْمَدِ شَخْوَ  
مَزْدُورِ دَر خِيَالِ بُوْدِه كِه وَسِيْلَهِ بَدَسْتِ اَرْدُو بِيْدَانْدِ كِه رُوزِ فَا اَوْرَا چَشْمِ بَسْتِه بِيْجَا مِهْ بِرِ نِيْدِ تَارُوزِي  
كُرْبَه دَر اَنجَا دِيْدِه اَنْرَا بَكْرَفْتِ وَبَكْشْتِ وَپُوسْتِ اَنْرَا اَز طَلَا بِرِ نَمُودِه وَمَوْقِعِي بِپَا كَرْدِه كُرْبَه رَا اَز دِهْوَارِ  
بَا نَظَرِ اَنْدَا خُتِ مَسْدَايِ اَقْتَادِنِ اَنْرَا شِيْنِدِ فَهْمِيْدِ كِه دَر جَانِي كِه كَلِ اسْتِ اَفْتَادِه وَقِيْتِه كَارِشِ  
تَمَامِ شَدِ چِنْدِ وُيْپَهِ اَجْرَتِ كَرْمَنَه وَبَا زِ چَشْمِ كِهَائِي اَوْرَا بَسْتِه بِجَايِ هَر رُوزِه بُرُودِنْدِ پَسِ اَز اَن اَوْبِرِ بِپَا  
كَرْدِ كُرْبَه بِرِ دَا خُتِ اَنْرَا دَر مَبَانِ حَوْصِيْجِه كَلِي يَافْتِ وَبَانِنِ وَاسَطَه دِهْوَارِ خَانَه هُنْدِ بِرَا بَسْتِه اَنجَا  
چِيْنِي نَكْدُشْتِ كِه هُنْدِ دَر كُذُشْتِ وَرُتْنَه اَوْخَوَا سَنَدِ خَانَه اَوْرَا بِفَرُشْدِنْدِ مَزْدُورِ بُرُودِنْدِ بَا هَمَانِ طَلَا  
كِه دَر پُوسْتِ كُرْبَه بِچَنَكِ اَوْرْدِه بُوْدِ خَانَه رَا خَرِيْدِ وَمَالِكِ كُنِي وَنَقُودِ مَزْدُورْنَه هُنْدِ كَرْدِ بِدِجْمَلِه زَابَه  
اِهْرَانِ حَمَلِ كَرْدِ وَقِيْمَتِي اَز اَنْرَا بِصُرْفِ بِنَايِ اِهْمَدْرَسَةِ رَسَانِيْدَا اَبَسْتِ اَنجِه دَر بِنَايِ مَدْرَسَةِ سَعْدِ

## الدین کُفنه اند

هشتم مدرسه بالاسره در طرف بالایی و ضه مقدسه است مدرسه ابستپاک و تهنواز  
املاک زدکاکن موقوفه دارد و تقریباً بیست نفر طلبه سکنی دارند اینمدرسه را بعضی از شاهزادگان  
اوزبک اخلاف امپراتور بنا کرده اند

موقوفه را امپراتور  
اوزبک بنا کرده است

نهم مدرسه پرنزاد خانم که بنای کوچکی است این زن از جواری کوهرشاد آغا است در همانوقت  
خانم اومسجد کوهرشاد را میناساخت و نیز اینمدرسه را بنا کرد و موقوفه برای آن قرار داد بیست  
سی نفر طلبه در اینمدرسه سکنی دارند

دهم مدرسه دودر که آن نیز از اینمدرسه شاهزادگان اوزبک از اولاد امپراتور است  
و موقوفه دارد

یازدهم مدرسه سلیمانخان اجتضاد الدوله از امرای معظم قاجار است قبل موقوفه دارد  
از پانزده الی بیست نفر طلبه در آن سکنی دارند

دوازدهم مدرسه خیرالنجان است که بنائی بزرگ بوده و حالا خراب است و زیاده از پانزده بابست  
نفر طلبه ندارد موقوفه آن عمده از اجاره دكاكن حاصل میشود

سیزدهم مدرسه عبدالخان که حالا خالی از طلبه است گویند بانه قرار داده بود طاقچه برای  
حجرات مدرسه قرار دهند زیرا که طلاب از فقر تنبلی حالت برخاستن و کتاب از طاقچه آوردن  
و نگاه کردن ندارند باید کتاب آنها روی زمین و در دورد و اطراف آنها باشد و از این برهنا بیدگی  
در این قسم طلبه ها چندان ذوق تحصیل نیست اگر کسی را محرم بدانند خود بهیچ معنی اعتراف میکنند  
چهاردهم مدرسه عباسقلیان است بانی آن از طایفه شاملو و موقوفه آن از حمام و دكاكن  
واملاک بسیار و بنای جامع کاملی است وقتی من آنرا دیدم بتعمیر آن مشغول بودند

پانزدهم مدرسه حاجی رضوان است چندان وسعت ندارد ده نفر طلبه در آن ساکن و موقوفه آن  
چند بابی کان و حمام است

شانزدهم مدرسه ابنت ذبک چهار باغ که اسم آنرا یاد نکرده ام اینمدرسه زادروزمان نادرشاه  
اصطبل کرده بودند و حالا بمناسبت باقیست و تقریباً بیست و پنج کاروانسرای ذابری در این شهر دیده میشود  
بعضی کاروانسرای باهر هم هست آنچه ذابری است اینک و عمارات است و سبع و نیکو و چند باب آن وقف ذابری  
میشود برخی را هم محض ثواب ساخته اند اما از آنجا که موقوفه برای ذابری داشتن آنها قرار داده اند  
و باینها در گذاشته بمحالت خرابی افتاده است

بنام دیگر که از آن نیز باید اشارتی بنمایم آن است که عمارت شاهزاده حکمران باشد این بنا چندان  
عالی نیست و در طرف محله غربی وصل بسور بلد که همین است بنا حصان عمارت میباشد وضع دیوار دور  
شهر را درست توانستم معلوم نمایم همینقدر گویم چندین بر د دیوار است خاکریزی هم دارد در طرف  
داخل خندق دیوار را از بالا سراسیمه کرده اند و خاکریز یکسوم عمارت دیوار حقیقی را حفظ میباشد در  
میان دیوار داخلی و این سنگریز یعنی خاکریز معبری برای عموم مردم و حمل اسلحه قرار داده اند چنانکه  
در میان دیوار و خاکریز خندق در تحصنها منظمه معمولست و این موضع محافظت برای مدافعه لازم این  
مملکت کافیهست چه دشمنانی که باینجا حمله مینمایند و نیز قلع که کوهی با سلمه بسیار مناز دارند

بلندی بر روی خندق برای عبور قرار داده اند و عمداً طوری ساخته که بزودی بتوان خراب کرد و برای حفظ  
این پل بکثرت دروازه هست و دروازه های حقیقی و محکم غیر از این است و آنها را معبرهای تاریخی چنانکه  
در مشرق زمین رسم است خراش میکنند و اشخاصی که حمله باین اماکن مینمایند اگر نزدیک بینایند  
دو چار شلیک و هدف کلوله میکردند و از میان بچه های تنگ آنها را بتر میزدند و لابد قوه  
مقاومت نخواهند داشت

در طرف خارج خندق رو بروی این دروازه (یعنی دروازه ارك) میدانچه هست و اطفاها دارد که در صورت لزوم سربازان در آن منزل بینایند بعضی چرخهای توپ چند عراده توپ هم در اینجا دیده میشود اگر مقصود را بخواهند بقتل رسانند در اینجا میکشند از در ارك که داخل میشوند بعد از گذشتن از يك قوم معتبرتك بمحاطی داخل میشوند و از آنجا از يك دري يك باغچه کوچکی میروند که دیوانخانه با حیاط بیرونی حکومتی آنجا است پرده بود در دیوانخانه او پنجه اند که شخصی که شاهزاده او را بار میدهد از دور حکمران خود را بیند چه از هر جا که شخص خاک را دید باید تعظیم کند و این فقره اسباب اشکال میشود

باغچه دیگر هم با نهر و حوضهای آب بوضع معمول مملکت در عقب حیاط مذکور است و این باغچه بخانه بیشتر شبیه است هر وقت شاهزاده بخواهد با کسی ملاقات محرمانه نماید او را در اینجا ببار میدهد اندرون که اطفاهای حرم حکمران در آنست قدری دور تر از دیوانخانه است و راهی از آنجا با اینجا نیست این ابنیه کلبه محتاج تعمیر است

خرابه قبر نادر شاه و رضا فلی میرزا پسر او در مشهد دیده میشود اگر چه جسد نادر در این قبر نمانده است از روضه حضرت رضاء علیه السلام تا دروازه شهر که در شمال غربی میباشد خیابانی طرح شده و خلأ قبرها مزبور در نیمه راه این خیابانست قبر نادر شاه در طرف شمال شرقی و قبر رضا فلی میرزا در طرف جنوب غربی و این هر دو بقعه را خود نادر بنا کرده و قصد او این بوده است که بنای باشکوه بسا اعالی مانند ابنیه معتبر دهند از او بیاد کار بناند چنانکه استحکام این دو بقعه زیاده از استحکام جمیع ابنیه این مملکت است قبرها در وسط بقعه و مصالح بنا آجرهای ممتاز و سنگهای حجاری شد و جلوه طرف مشرقی قبر نادر شاه يك درب مرئیست که آنرا با خارج زیاده از فراغ مدینجای آورده آنها که قبل از خراب شدن این بنا را دیده اند خیلی از استحکام و قشنگی

آن تعریف مینمایند بقیه آن نیز مصدق قول آن اشخاص است اما حالا هر دو مقبره جای  
کثافات است

تعداد نفوس این شهر را نتوانستیم بدرستی معلوم کنیم چه از اشخاصی که جو بامیشدم غالباً اغفل  
میکشند چنانکه بعضی اظهار داشتند که سکنه این شهر کلیه صد هزار نفر میباشد اما از ظاهر  
چنین معلوم میشود که جمعیت بلد خیلی کمتر از اینست تخمین من باید چهل هزار نفر باشد بنا  
جاییکه یکی از صاحب منصبان ابرایه برای من نمود تعداد نفوس شهر مشهد سی و دو هزار نفر میشود  
و در هر حال طبقه که در این شهر از همه کس بیشتر و زیاده تر اند طلاب و اهل علم میباشد و اینجاست  
جستار با اهل علم فرنگ تفاوت و مبادت کلی دارند طلاب ابرایه حرفه مخصوص دارند و فقط  
ماهیه معاش آنها توکل است علما از مدارس و طبفه ندارند تحصیل با محض الله است برای حصول شهرت  
که چون مجتهد شوند مقلدین بسیار خواهند داشت اعتباری کامل حاصل خواهند کرد از سوتوفه  
مدارس اگر چیزی زیاده بماند و واقف قرار داده باشد بطلاب فقیر موظفاً مبلغی داده میشود بزرگ  
تدریس مدارس و جعجی و اجرتی مقرر و معمول نیست مگر طلبه اطفال شخص بزرگی را درس دهد در  
این صورت ماهانه خواهد گرفت در مدارس ابران علوم دینی از قبیل فقه و اصول و کلام و  
حکمت الهی خوانده میشود نیز منطبق که فقط حرفت و برای مناقشه و مناظره و حاضر جوابی خوبست  
از علوم متدوله است نجوم نیز میخوانند اما همان نجوم بطلمیوس که چیزهای غریب و عجیب در آنست و شهر  
ثمیری نیست اما احکام این علم در نظر مردم اهمیت دارد و برای اغلب کار عوام ساعت تعیین مینمایند و  
منجم کامل خیلی خوشحالت میباشد اما عمده فایده علم راجع با شخصی است که فقه و اصول و تحصیل  
مینمایند و طب عبارتست از بعضی تجارت معرفت خواص ادویه و طبیبی واسطه بکند و معالجه که  
اتفاقاً سودمند شده با طبیعت دفع مرض کرده مشهور میشود اما حق العلاج چندان چیز فایده نیست



و علوم دینیه که آنرا غالباً بانجوم مخلوط کرده اند مفید تر است یعنی حاصل مالی آن زیادتر میباشد  
مسئله گویند که کندان آنها بتعارف و هذا بامیباشد که هذا بطور و فور غایب آنها  
میکرد و طلاب فقیر در مدارس بخدمات اساتید خود باطلبه هائی که ممکن دارند میگردانند و از  
این راه چیزی بآنها میرسد مدارس شیکلاچندان با کاروانسرا فرقی ندارد جز اینکه عاده صنفها  
برای نماز و مدارس ساخته میشود

در مشهد تجارت و ارباب مکاسب باندازه کفایت میکنی دارند یک محله مشهد مخصوص بهبودهاست  
و جمعی دارند حریف آنها که فروشی است از منی در این شهر نیست هندی هم ندیدم مگر چند نفر فقیر  
از اهالی شکارپور و قندهار و ملتان که برای بعضی معاملات جزئی با اینجا آمده اند مسافری و تجارتی  
و تجارت همیشه در محلات دیده میشود اعراب و ترک و آفاغنه و ترکمنه و از یک درکار و از آنها  
و بازاریها بسیارند و البته مختلفه آنهاست تجارت مشهد عمده است این بلد بمنزله  
بندرگاهی شده است هر روز قوافل عمده از بخارا و خجند و هرات و کرمان و سمرقند و کاشان و اصفهان  
و غیرها بمشهد وارد میشوند و امتعه عمدتاً مبادله میشود حق کرک که که گران باشد بدینان میدهد  
بیشتر بچهار تومان است لکن ممکن است همینقدر هم مباشرت از میانه ببرند حق جواز امتعه در صد  
دو نیم میباشد امتعه زیاد هم از کرک میگردانند بنا بر این مقدار تجارت مشهد را نمیتوان  
معین کرد بعضی امتعه این شهر بخوبی میشود است محل مشهد بهترین محل ایران است بقیه ها  
شمیر خوب میسازند که از پانزده الی دویست بال میفروشند بقیه هائی که از استاد های قدیم  
مانند بقیه های گران بفروش میرسد یعنی کاهی دو هزار دینال و بیشتر در بیهای آنها داده میشود  
صانع شمیرهای قدیم اینجا صنعت کارانی بوده که امیر تیمور از دمشق بخراسان آورده است و قیمتی از  
اخراف آنها هنوز بصنعت سیلاب خود اشتغال دارند اسلحه غیر آتش دیگر نیز در اینجا بفروش میرسد



پارچه های ابریشمی و پنبه در این بلد و سایر بلاد ایران بافته میشود

نزدیک بودن معادن فیروز برای عدک کثیری از سبکتر اشکهای این شهر شغل و مکسبی ترتیب داده و  
 انکسیرها و فیروزه های بیاد در هر طرف شهر دیده میشود چندین کاروانسرا مخصوص تجارت فیروزه  
 که فیروزه ها را بفروزه تراشها میدهند مناسب هر جائی میباشند آلات فیروزه تراشی خفله ساز  
 فیروزه بعد از آنکه تراشیده شد جلا بکمر سانید تجارت آنها را نوع نوع جدا مینمایند آنها که از معدن  
 عبد الرزاق است بهترین انواع فیروزه است و بخاراج حمل میشود و از آنجا بروس و فرنگستان و هندستان  
 میبرند ولی فیروزه خوب در مشهد دیده نمیشود آنچه خوب است بطور مخفی بجا های بکفر ستاده میشود  
 یعنی از راه قندهار و هرات بحد حمل میشود قدری هم بزو ار مشهد فروخته میشود زیرا که هر زانی  
 بقدر امکان کوشش مینماید که یک انکسیری فیروزه در مشهد بابتاع و تبرک کرده با خود داشته  
 باشد سنگهایی که از معدن کمری و کوخ استخراج مینمایند اگر چه خوش رنگ تر است ولی قیمت آنها  
 کمتر است زیرا که لکه سفید دارد و گاهی این لکه ها بقدری زیاد است مثل اینکه بر روی این سطح  
 بود گرد سفید رنگی پاشیده باشند این سنگهای لکه دار خیلی بخار او عربستان میبرند چه اعراب  
 چندان اعتقاد بزرگ ندارند هر چه فیروزه بزرگتر باشد نزد آنها مرغوب تر است عربها بک خاصیت  
 طلبی در فیروزه معتقد اند از یخمت سنگهای مرغوب و در فروش میبرند از آنها مهر و بازو بند ساز  
 رسم فروش این فیروزه ها اینست که آنها را انکسیری ساخته هر دو از ده حلقه آنها در یک لوله از  
 گهنه قرار داده در دکان میگذارند و بکروانند از خلیج فارس نیز فیروزه بحد حمل میشود  
 از فیروزه تراشها گذشته در مشهد جماعتی سبکتر اشکها هستند که با سنگ سبزه بعضی آلات و ادوات  
 از قبیل قنجان و بشقاب قهقش و قوری و آفتاب و غیره مینازند و این جمعه خفله در نظر  
 اهالی ایران با قدر و بهر جا میبرند

مغادر نك بقدر كفايت شهر در نزد يكي مشهد هست از اصف و در شهر خايل چنانست و از اينجهت از خايل  
و فراوانی اهالی را آسوده دار در قيمت مأكولات و اجناس در اينوقت از قرار ذيل است  
(نان چهار من و نيم بزرگ بکربال) (برنج خوب يني پانزده شاهی) (جود و ازده من بکربال) (گاه  
بينت چهار من يك ربال) (گوشت کوسفند کاومنی بکفران) (روغن منی سه هزار) (پنبه برای شمع  
منی بکربال و نيم) (هيزم از بينت الی يني من بکربال)

سبزی هر قسم فراوان و ارزان و ميوه غير از انگورهای کثيش شده و انار و ميوه های خشک و گرد  
که از هرات مياورند کم اما در فصل ميوه جيع فواکه ممتاز ايران در مشهد بطور وفور هيست مخصوص  
هيزم در مشهد جيع بلاد ايران چون قيمتی ندارد بونه های خشک و خارها نيکه در تپه ها  
اطراف ميرود و سر شاخه ها اشجار لطیاي هيزم بکار ميرند در قيمت عذ از دره ها اشجار سهيل  
القموغرس مينابند که چوب آنها را بمصر هيزم و تخنه رسانند کاشتن اين درختها منفعيت<sup>دارد</sup> خوش  
وقت صبحي بمحامي رفتم در اينجا با بعضی آشنا شدم در مشرق زمين حمام بمنزله قهوه خانه است  
مخصوصاً صبحهای سرد در آنجا ميرند و در گرمی حمام صحنه ميکنند در حمام بعضی اطلاعات برای  
سفر آيند خود حاصل نمودم از حمام که پيرن آدم با يکی از اهالی بيلسک آشنا بيم رسانيدم  
اين شخص روسی رقيتکه بقصد تجارت سفر ميکرده او را اسير نموده بخارا برده فروخته بودند  
و از آنجا بشهد آمد و داخل در خدمت ايران شده داخل توپچهها بود اهل و عيال داشت و از  
زندگانی ساکرولی هنوز ياد از وطن خود ميکرد و افسوس ميخورد بيز ميرزا يوسف نامی را ديدم که  
با انگليسی حرف ميزد خيلي تعجب کردم که کسی در اينجا انگليسی بداند معلوم شد در بمبئی در خدمت  
دولت انگليس شغل مختصری داشته و در آنجا قذری هند و فکرا انگليسی ياد گرفته است  
اميدوار شدم که زبان دانه اين شخص بکار ميآيد و با او گرم صحبت بودم که سيد حسين که يکی از  
خدام

خدام حضرت رضا است از در درآمد و بعد از چند کلمه حرف متفرقه گفت حالا برای بدن حرم  
 حضرت بهترین وقت است بزا که خلوت میباشد و خطری ندارد من فوراً بالا پوش خود را بر داشته  
 از عقب او روانه شدم و دگر بر کبند طلا داخل کردم و با طاق مرکزی رسیدم جائی باز نشنید  
 و عظمت کمتر دیدم ام نمیدانم بزرگی و عظمت این بنا بیشتر اسباب تعجب است با شرف و مکنت و  
 کرا اینها از تزیینات آن درو شنائی که اجسام درخشند چنانکه باید دید نمیشود بعد از تماشا  
 این محل نزدیک شدیم بحرم مطهر در آستانه راهنمای بعلی شبیه مسجد نمود و اذن دخول مفصل  
 خواند آنچه گفت و کرد منم تقلید نمودم اگر چه با کماله از آنچه گفت نفهمیدم بعد داخل  
 حرم شدیم و در هر چهار طرف مرقد مطهر زیارتها و دعاها خواندیم و تعظیمها نمودیم بعد از آن این  
 بنای عالی را تماشا کردم اما کن دیگر را باز دیدم نمودم و با آنکه راهنمای من گفته بود در این وقت  
 خلوت جمعیت بادی در در و در مرقد مطهر مشاهده کردم بسیاری هم در در و واقفان شسته و  
 میخواندند جماعتی بالباسهای دراز و عثمائه در این اطافهای بزرگ آمد و شد داشتند مردم  
 همه ساکت و جز صدای ملایم زیارت و تلاوت قرآن چیزی شنیده نمیشد اما این صدا یک اثر خاصه  
 داشت خیلی میل داشتم قدری بیشتر اینمکان را که فی الحقیقه در طبیعت مؤثر است ببینم اما  
 واهمه اینکه عبوی در این مکان نباید داخل شود و اگر بفهمند و چار خطر خواهد شد مرا  
 بجله میباند اخذ خیال میکردم که مردم بنظر ربّ تردید بمن نگاه میکنند کمی روشنائی  
 برای مستور ماندن وضع حالت من نافع بود در وقت زیارت ادای اعمال چون من خیلی نابلد  
 بودم اگر کیبه درست ملتفت من بود میفهمید که من مسلمان نیستم خادم راهنمای من نیز همین  
 جهت عجله داشت که زود از حرم مطهر و صحن خارج شویم خلاصه پس از تماشا از حرم خارج  
 و از میان صحن عبور کرده از چشم انداز مدرسه میرزا جعفر دور شدیم و اگر در وقت جمعیت

از دحام با بنجارفته بودم بهتر و با احتیاط نزد بکتر بود چیزی نکدشت که ورود من بمشهد مشهور  
و معلوم همه کس شد و اگر قبل از شهرت اناکن مزبوره زانده بودم دیگر ملبس نمیشد  
(بواسطه عدم مراقبت که در آن عصر اجزاء توکلت داشته مسافرمند کور جرئت دخول بحرم مطهر  
نموده این لکن از آن بعد علی الخصوص در اوان سلطنت اعلیحضرت همايون شاهنشاهی دام  
ملک که خیلی مشکل بلکه محال است که چنین عملی صورت پذیر شود و خادم جسور بی تعصب  
طرف سیاست و تنبیه نکردد)

مهر فرزند کو بد وقتیکه من بمشهد آمدم حسنعلی میرزا خاکرخراسان و میرزا موسی و زبیر او  
بود ابتدا من در خانه میرزا موسی منزل داشتم بعد بجای دیگر نقل مکان کردم بکروز میرزا موسی  
مارا بحضور شاهزاده برد یعنی شاهزاده شهبه بود من دوربینی همراه دارم با ملاحظه  
مرا احضار نمود بعد از مذاکره در باب جلوس قبول شاهزاده که من در مجلس او بنشینم با میرزا  
موسی بحضور رفتم حسنعلی میرزا بمن جان شان داده در مقابل میرزا عبد الوهاب منجم باشی  
نشانید صحبت مجلس همه مطالب نجومی بود و از علم نجوم بطریق و کرمهای غریبها بحث شدیم  
بکروز هم بدین میرزا عبد الجواد مجتهد رفتم و مرا نجومی پذیرفت این شخص پسر میرزا مهدی  
مجتهد مشهد است و دو برادر بزرگتر از خود دارد ولی بشان او بنشیند فرش اطاق میرزا عبد  
الجواد حصیر بود و جمعی در آنجا بودند خیلی با احترام مینمودند این عالم مشهد بواسطه کمال  
دانائی با من صحبت مذهبی نداشت چه میدانست که موافقت آرا فیما بین حاصل نخواهد شد  
بعضی مطالب نجومی و جغرافیائی پرسید از دوربین سئوالها کرد که علم و اطلاع من برای  
جواب کافی نبود چرا اتفاقا خوب میدانست بعضی آلات ادوات که از فرنگ برای او آورده بودند  
بمن نشان داد بکدست اسباب ساعت سازی تمام داشت که برای او بی ثمر بود از فرنگستان و

سیلطنهای آنجا سؤال کرد چند کتاب بمن نشان داد که یکی از آنها سباحت نامه ملا محمد  
 اصفهانی در اروپا خاصه در انگلیس بود ملا محمد شصت سال قبل این سباحت را نموده است  
 و مطالب کتاب او مجملی از تاریخ فرنک و اطلاع کمی از انکشاف بنکی بنا و تغییرات بعد از  
 انکشاف بعضی مطالب بکرا این اقلیم خلاصه خیلی ممنون از پیش این شخص بیرون آمدم و خوش  
 رفتاری او معروف است اگر چه گویند خبیث است شنیدم شاهرخ میرزا جواهرن پادی میرزا عبد  
 الجواد و برادران او سپرده و آنها دیگر با و رد نموده و این جواهرن پادیه مکنش این سه برادر  
 کرده است

بکروم میرزا عبد الجواد بمنزل من آمد و قدری خصوصیات را باز داشت بعد شهادتین بمن آموخت  
 و من آنرا زبان جاری کردم و معلومست که بعدها من مسلمان محسوب میشوم و گفتن شهادتین سبب  
 شد که بامیرزا عبد الجواد بار دیگر داخل صحن و حرم مطهر شدم و با سودگی این اماکن زاد بوم  
 در اوقات توقف من در مشهد و روحوالی چندان نظمی نداشت از قرار مذکور صبد محمدخان  
 کلاهی اطراف مشهد را غارت میکرد راه هرات را هم بهمور پها و هزاره ها مغشوش داشتند  
 محمدخان تربتی هم در طرف جنوب بچیو مشغول بود و ترا که بنزد آنزد یکی شهر آمد بودند آنکه  
 کلام مسووفرز

دکتر اول و پتر المانی از معلمین دارالفنون برلن از اجزاء آکادمی علمی که جغرافیای ایران را  
 مشروحاً بزبان المانی نوشته گوید اسم قدیم مشهد سنا باد بوده این شهر بقدمت طوس نیست  
 بلکه باجمع قرای حوالی از اعمال طوس بوده است

تحقیقات این دکتر المانی غالباً نقل از مسووفرز راست چه کتاب تقریباً پنجاه و سه سال  
 قبل نوشته شد و بعد از فرزند اقدام باین نکارش نموده بنابراین آنچه را از فرزند نقل

ماند نکروت کُردار آن نمیکردانیم

دکتر و پیر کو بد بواسطه معجزاتی که از حضرت ضاعلتی و روضه مقدسه او بظهور  
رسیده شهر مشهد جای معتبری گردیده است میرزا شاه رخ پیر امیرتپور مرقد حضرت ضارا  
زینت کرد و شاه طهماسب و شایع عباس و نادر شاه بر این زینت افزودند در عهد شاه عباس  
و شاه سلطان حسین مدارس در این شهر بناموده اند اما در زمان شاه عباس اغلب کشته شهر را  
اوز بکها بکشند مسیو ملک معروف (مالکام) در سال هزار و هشتصد و نود و هشتاد و یک  
در پاچه ارومی سنگهای مرمر زیاد دیده که آنها را برای ابنیه غالبه مشهد حاضر کرده بودند  
بعد از قتل نادر شاه و سیزده نفر از اولاد و نواده فقط مشهد بقصر شاهزاده نادری ماند  
در عهد نادر شاه بکینه مشهد شصت هزار نفر بوده اند مسیو کولی در سال هزار و هشتصد  
و بیست و سه در مشهد خیال رفتن به هندستان داشته شرحی از محله که صحن مقدس در آن  
واقعست بنکار و مدتی از مردم اینجا کرده بعد میگوید دیوار شهر مشهد از هرات عظیمتر است  
ولی جمعیت آن از هرات کمتر میباشد خیابانی از مشرق شهر بغير امتداد یافته و در جنبین آن  
دکا کهن است اینجا آن دروازه معتبری دارد که از ابنیه غالبه است بکاشی زینت یافته شهر  
مشهد شانزده مدرسه و تقریباً صد نفر ملای عالم دارد جمعیت شهر با اعتقاد کولی چهل و پنج  
هزار و بعضی بوزن چهل هزار نفر میباشد مسافرین زیاد از هر ملک باینجا میآیند مخصوصاً  
زوار بکه از راه شاهرود بمشهد مشرف میشوند در سال از پنجاه الی شصت هزار نفر میباشد  
انواع محاطات را بجهت قبض زیارت متحمل میگردند تجارت مشهد برونق نیست جای از سده  
بعضی از بخارا و روسیه و هندستان باین شهر حکم میشود قند و آدویه و بارها شال و ماهوت  
و غیره با شتر و قاطر باینجا میآورند قرار رسم کمرک مشهد در صد و دو نیم است و در سال تقریباً  
یک کور



يك كرو تومن داد و سدد تجارتی شهد میشود غیر از تجارت فروزه و معاملات بره و کوسفند  
 و نداشت از شهد محل و پارچه های پشمی بجاها دیگر میبرد از کاشان براق و جوراب پشمی و  
 دوات و چراغها فلزی و ظروف مس و از شیراز خرما و تنباکو که هم و اسباب خاتمی سازی و حبس و از کرمان  
 شال و تریاک و حنا و پنبه با بشته میآورند و از هند سند قند و ادویه و مشک و عنبر و مرجان  
 و جواهر و چرم و پارچه ها تازک هستند و انگلیس و پنبه و از بخارا و کشمیر شال و زعفران و  
 کاغذ چینه و روسی و از روسیه سالی صد بیست هزار پوست بره و پارچه های پشم شتر و چای  
 و چرم قرمز و ماهوت و اطلس و ظروف چینه و شیشه و اسباب آهنی و سرب و براق و غیره با اینجا  
 حمل مینمایند از هنرات هم فرش و سرب زعفران و پسته و مصطکی و ترنجبین و شکر شسته  
 و صمغ بمشهد فرستاده میشود قیمت مال التجاره زیاد نیست و ما کولان فراوانست اما کاندوم  
 از نیشابور با اینجا آورده چه در اراضی مشهد بقدر کفایت راعت نمیکند در مشهد اسب که  
 و قاطر خیلی کران است

مسافر به مسافر فرانسوی که در سینه هزار و هشتصد چهل و پنج از شهد عبور کرده شرح  
 ذیل را در جلد اول سفرنامه خود در صفحه دو و بیست و سه درج نموده است  
 جاکه که شهر مشهد را آن واقعه خالی از آبادی است و علت آن تاخت و تاز تارکمه و  
 افغانه و طایفه اوزبک است در تمام صحرا بر وج کوچک دیده میشود چنانکه در شرح سیر  
 مذکور شد و جهت بنای برج را هم نوشتم دامنه کوهستان اطراف برخلاف دشت هائیکه  
 آباد دارد که غالب آذوقه اهل مشهد از آنرا بشهر حمل میشود و قبیله شخصی از طرف نیشابور  
 بمشهد میآید در راه ده رود (در رود) طرف است و تپه دیده میشود که اهالی بلد آنجا  
 کوه طلا و نقره میگویند زیرا که از این دو فلز در این دو تپه زیاد یافت میشود اما اشخاصی که

در این



در این معادن کار کرده اند بعد از چند کسوف نظر نموده اند زیرا که دخل ایشان خیل کمتر از خر  
 بوده است عقیده اهالی ایران اینست که درازمنه سیالیه از رگهای طلائی معادن مذکور  
 فایده زیادی حاصل نمیشد است و حالا هم که سینه های طلائی از این معدن بچند مباد خیل  
 منفعت از آن غایب میگردد اما بقول بعضی چون از موقوفه حضرت رضا علیه السلام است این طلاو  
 نقره را چون در بوتّه ریزند بواسطه آنکه آن بزرگوار راضی نیست این هر دو فلز قیمتی بجا  
 مستحیل میگردد من بظاهر تصدیق قائلین این قول را نموده ولی باطناً حل این مسئله را مصمم  
 معلوم کردم که علاقی شدن خرج بر دخل بجهت عدم تکبیل علم تجزیه و اعمال معدن است  
 و دوری آب هیزم نیز در این کار مدخلیته دارد

میسوفریه در اینجا چند صفحه از سرگذشت شخصی خود درج کرده بعد در صفحه دویست و سی و یک  
 بنای شهر مشهد را چندان قدیمی نیست منتها هزار سال است که نباشد است و بزعم بعضی آبادی در  
 همان محل شهر طوس که در قدیم الایام سالیبه مینامیدند و افعیده و باعقاد اهالی ایران طوس را  
 جمید پیشداری پنجم پادشاه پیشدادیان ساخته است خرابه های شهر طوس در شرف سنجی شمال  
 مشهد پیدا است (مقصود فرسخ جغرافیائی است) اعتبار شهر مشهد بواسطه روضه حضرت  
 رضا علیه السلام است چند خانه بدوادر روضه ساخته شده که مسکنی برای مقدسین زوار باشد  
 رفقه رفقه بر آنها افزوده و سناباد آباد شد (در اینجا میسوفریه بعضی سکوها کرده و چون  
 خلاف آن معلوم بود مابذکر آنها نیز داخیم) سکنه طوس اینجا آمدند و آنجا را خالی گذاشتند  
 اوقاف و نذورات سلاطین و اکابر متدینین مشهد را بجائے رساند که یکی از چهار شهر معتبر  
 خراسان گردید در سینه هزار و پانصد هشتاد و هفت میلادی مطابق سال نصد و نود و نه  
 هجری مشهد بواسطه استیلای عبدالعزیز خان اوزبک بلطیه غریبه گرفتار آمد و تمام مکنت

اهالی به غمار رفت و ثلث سکنه مقتول شدند ده سال بعد بخت اهتمام شاه عباس بزرگ با  
وونابادی گذاشت نادر شاه مشهد را پای تخت خود قرار داد شاه رخ مبرزای نادری نیز چند  
سال در مشهد حکومت کرد مرحوم آقا محمد شاه قاجار انشهر را از تصرف و منزع ساخت این نیز  
یکی از بخطهای مسووفریه است در آنوقت مشهد نیز در تحت حکمرانی سلاطین خاندان ایران درآمد  
حالا این شهر در نهایت آبادی است تجارت آن بارونق و زوار زبادی را اینجا میآیند چون این بلد  
در سرحد نادرستان و افغانستان واقع و مرکز و محل عبور و مرور است و مال التجاره و آرد و بابران  
اینجا آمده و از اینجا بممالک داخله میرود رونق و آبادی دارد سالی پنجاه هزار نفر زوار وارد  
مشهد میشوند و ذخایر خود را در اینجا بمصرف میبرسانند سکنه این شهر بواسطه مهاجرین مرو  
سرخس و هرات و قندهار شصت هزار نفر و همیشه سی هزار نفر زوار نیز در اینجا هستند از جمله  
نفر یهودی را این شهر میباشد که محض حفظ جان خود قبول دین اسلام نموده اند (در اینجا مشغول  
بعضی حکایات محجول ذکر مینماید که یهودها برای او نقل کرده اند بعد در صفحه دو و بیست و سی و شش  
گوید) شهر مشهد را دیواری از کل احاطه نموده و دور دیوار هم چند قی جفر کره اند و بیست  
امتداد دیوار تقریباً هفت هزار متر و این قلعه و خندق برای مدافعه چندان شایستگی ندارد  
و مثل سایر اینکّه دفاعیه این مملکت است آن در ضلع جنوبی شرقی واقع شده و چندان آباد  
نیست در داخله شهر چندین قبرستان است که اموات را اینجا دفن میکنند بنائے که در مشهد قابل  
ذکر است روضه حضرت رضا و مسجد این روضه است و آن در وسط شهر واقع شده در وسط خیابان  
نهریت عظیم که در دو طرف آن درخت چنار کاشته اند تجارت مشهد خاصه داد و ستد  
که از هر دو جانب حاصل میشود و از مشهد با سبای مرکزی میگردند بارونق است پارچه های پنبه  
و ماهوت و ظروف چینی و بلور از طهران مشهد حمل میشود در این بلد قابلهای خوب و شالیه

شبهه مثال کشمیر ننج میشود شمشیر خراسانی هم معروفست اقسام ظروف از سینگ  
در شهد در کمال خوبی ساخته میلاد دپ کر میزند

مسو خانیکوف سباح معروف روسی در جلد هفتم کتاب مخصوص که در مجلس جفرانبا بطبع میرسد  
و سفرنامه ها و مطالب منکشفه سباحان در آن درج میشود در صفحه سبصد سی و ششم منوبند  
مشهد در منتهای خراسان واقع شده (در این مطلب سباح دانستند روس سحر کرده منتهای خراسان  
بلخ است مشهد) این شهر در نهصد پنجاه کیلومتری طهران و هزار و صد پنجاه کیلومتری بخارا و  
پانصد چهل کیلومتری خبونی و هشتصد پنجاه کیلومتری قندهار و چهارصد سی کیلومتری  
هرات واقع است (هفتصد کیلومتری فرسنگ است اطراف شهر اراضی غیر مزروع و بابر است  
در سال هزار و دویست و هشتاد و سه که موبک اعلیحضرت شاهنشاهی نام ملکه تشریف فرمای خراسان  
شد نهم در سفر سال هزار و سبصد که در هر دو نکرانده ملتزم و کاب علی بود اطراف شهر مشهد  
در کمال آبادی و اراضی و مزروع و خرم دبد) تابستان در اینجا حرارت آفتاب سورت هوا است  
که شبهه اسبیلاد واقع در تحت خط استوا (مسو خانیکوف زیاده از این نواحی عبور کرده  
و مؤلف خود دو مرتبه در وسط تابستان در مشهد بودم هوای تابستان آن از طهران بلکه  
از اغلب نقاط ایران بهتر و معتدل تر است) در زمستان بار شد بد که از طرف شمال جریان دارد  
از اراضی اطراف مشهد زاد کربف مستور میدارد و برعکس بخار و بایسترا اینجا در نهایت اعتدال است  
اما امتداری ندارد و بعد از این چند کلمه مطلب تبدل صورت داده کلمات علی تبدل بار اجیف  
میشود تا در واسطه صفحه سبصد سی و چهارم گوید) شهر مشهد شکلا طولانی و امتدادش  
از مغرب بمشرق نهر بزرگی بهین امتداد از وسط شهر جاریست که در اطراف آن اشجار غرس  
شده و بهترین شوارع و معابر عامه مشهد جنبین همین نهر است و ثلث طرف غربی یعنی از

در وازه مغرچه ناحیه مقدسه و امعیده و شکلا مرع و هر طرف آن از چهار صدالی پانصد  
ذرع طول دارد از اینجا محض احترام سواره عبور ننواند کرد بلکه عبس کند هب و بگوهند  
پیاده هم قدرت دخول باین محوطه ندارند خانان و کاروانسراهای خوب و حمامهای شهودار  
و مدارس معتبره که هر یک را موقوفه زبادت در حوالی ناحیه مقدسه میباشد در وسط  
روضه سرقد حضرت رضا علیه السلام است و قبر هر و ن الرشید در طرف جنوب مقبره آنحضرت مسجد  
کوه رشاد واقع شده باقی ابدیه روضه محل گنجای خدام و متولی و کارگذاران این روضه  
و حکومت خراسان در این ناحیه تسلطی ندارد (در اینجا باز مطلب سباق خود را تغییر داده  
و از طریق علی خارج مبر کرد) مسبو خان یکف هم سکنه مشهد داشت هشت هزار نوشته و روزا  
که در طرف یکسال باین بلد میآیند پنجاه هزار نوشته است کتابخانه حضرت تراسبو خان یکف  
گوید مشتمل است بر دو هزار و نهصد و هفت فنجه در سه هزار و ششصد پنجاه و چهار جلد  
و خود از غان میباشد که باید چند ماه در مشهد ماند و حق دخول بجن و حریم را داشت الما اقا  
کامل حاصل شود اما وقفنامه های اوقاف روضه مقدسه اقدام از همه وقفنامه است که یکی از  
زاین که جنام الدین نام داشت فرشته و قریه احمد آباد را وقف کرده و تاریخ آن نهصد و بیست  
و هشت هجری است و سایر وقفنامه ها از قرار ذیل است

دو وقفنامه در زمان شاه طهماسب سه وقفنامه در عهد شاه عباس بزرگ یک وقفنامه  
در سلطنت شاه صفی چهار وقفنامه در دولت شاه سلیمان هشت وقفنامه در عصر شاه سلطان  
حسین یک وقفنامه در استیلای افغانه بر ایران سه وقفنامه در زمان نادر شاه  
یک وقفنامه در عهد نادر شاه یک وقفنامه در سلطنت شاه افشار نه وقفنامه در سلطنت  
نعمان زند چهار وقفنامه در سلطنت شاه شهید آقامحمد شاه هفت وقفنامه در عصر خاقان

مغفور فی جلاله و وقفنامه در عهد شهریار میر و در ماضی محمد شاه غازی شش و قفنامه  
تاکنون که دوازده سال از سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه گذشته است  
در دیوارهای صحن توارنج بنای آنها کتیبه شده و این توارنج از سلطنت صفویه نمیکند  
(مبوه خانکف را اینجا اشتباه غریبه کرده چه در کتیبه ها و کاشیها توارنج بسیار قدیم و قبل  
پیش از صفویه هست و بعد واضح خواهد شد) در دیوار کتیبه ایست که از آن معلوم میشود  
که تذهیب کبند از شاه عباس است اما تارنج تذهیب محو شده ایوان جنوبی مسجد کوهرشاد بواسطه  
زلزله هزارهشتاد و هفت خرابی پیدا کرده و شاه سلطانحسین در هزارهشتاد و هشت مرمت  
نموده است (بزمبوه خانکف اشتباه کرده چه جلوس شاه سلطانحسین در سال هزار و صد و  
شش است و سالیکه این سفر معین میکند هجده سال قبل از جلوس شاه سلطانحسین است)  
از آن مشهود طرف جنوب غربی شهر واقع شده میدان و سپهری که غدغن است و بنای در آنجا عمارتی زیاده  
جلواری واقع شده و بعد از فتنه آخری مشهود از آن خوب تعمیر نموده اند خانه های شهر خندان  
وسعتی ندارد و بعضی را دوجای است و سطح آنها از سطح کوچه ها عمیق تر است و بعضی خانه ها عمیق  
و تنگ و تاریک است شهر در جلگه ساخته شده جز اینکه در طرف شمال شرقی بالنسبه بلند  
دارد و کمان میکند این ارتفاع بواسطه پشته مصنوعی بوده است کوههای اطراف شهر در دیوار  
در یکی و سه هزار ذریعی واقع شده و اغلب سنگ آنها چقماق یا بلور معدنی است در این کوهها رگهای  
بسیار ضعیف طلا یافت میشود و مکرر خواسته اند در این معادن کار کنند ولی صرفه از آن  
نبرده اند غیر از اینبه داخله صحن بعضی بناهای کهنه در خارج صحن دیده میشود چنانکه در بازار  
کهنه وسط شهر مسجدیست معروف بمسجد شاه که بالای ایوان تارنج هزار و صد و نوزده مسطوبه  
در طرف راست هم نوشته شده است عمل احمد پیرشمس الدین محمد معمار تبریزی در سمت یسار تارنج

هشتصد و پنجاه و پنج خوانده میشود نیز در طرف شمال صحن مقبره خرابه ایست معروف به پیر  
پالان دوز بنای او از محمد خدابنده است تاریخ آن هشتصد و هشتاد و پنج و باید از شاه محمد صفوی  
باشد در جلوار کنبه سبز است و روشنی میگفت شیخی اینجا مدفونست که در هشتصد و چهل و گذشت  
تاریخ مسجد شاه واقع در خیابان که شاه عباس بزرگ ساخته است هزار و سی و دو میباشد  
مقابل همین مسجد مقبره نادر شاه بوده و از اینبه غالبه محسوب میشد و این بنا را نادر در  
حیات خود ساخته است

کهنه ترین مدارس مشهد مدرسه دودراست که شاهرخ کورگانی ساخته و تاریخ آن هشتصد  
بست و سه میباشد دویم خیراتخانه است که در سلطنت شاه عباس نایب در هزار و پنجاه و هشت بنا  
شد سیم مدرسه میرزا جعفر که تاریخ آن هزار و پنجاه و نه است چهارم مدرسه نواب که در  
وهفتاد و شش در عهد شاه سلیمان ساخته شد ششم مدرسه دیکر هم در سلطنت این  
پادشاه ساخته اند و اسمی آنها از قرار ذیل است

مدرسه عباسقلخان و مدرسه پابن پاد هزار و هفتاد و هشت مدرسه ملا محمد باقر در هزار  
و هشتاد و سه مدرسه امیر ناصر و بالاسر که بانی میرزا سعید الدین بوده در هزار و نود و یک  
مدرسه حاجی حکن که تاریخ ندارد

شانزده کاروانسرا در شهر مشهد است و اسمی آنها از این قرار است  
کاروانسرای کاشانها کاروانسرای دررود کاروانسرای قزوین کاروانسرای سیالار  
کاروانسرای ضابطی میرزا کاروانسرای کمرک کاروانسرای بنورچی کاروانسرای بدخان  
کاروانسرای امام جمعه کاروانسرای غالی چهار باب کاروانسرا از این شانزده باب در حواله  
صحن مقدس است با اسمی مسطون در ذیل



کاروانسرای سلطان که در سلطنت شاه طهماسب شاه اسماعیل نباشد کاروانسرای تبریز  
کاروانسرای آرا از باره در هزار و نود و یک در دولت شاه سلیمان کاروانسرای شاه  
وارد بخان در هزار و نود و یک

در خارج شهر مشهد تنها بنائی که دیده میشود مصلحت است که در هزار و هشتاد و هفت در عهد  
شاه سلیمان ساخته شد و شبیه است بمصلاطی که در هشتصد و هفتاد و هشت ساخته اند آنهم  
در یلواز نوینده های معروف فرنگ در ضمن شرح حال بابر بن سنقر کورکان در صفحه صد و  
پنجاهم از کتاب خود گوید بابر در ابتدای سده هشتصد شصت و پنج در تبریز متولد شد و از آنجا  
در معالجه او هنرنامه کردند سلطان برای استقامت مزاج خود از هرات بطوس سفر کرد و  
امامی الورد و حضرت رضا علیه السلام شتافت و این شهر را مقدس نامید و پیش از آن باین اسم معروف  
بود و هدا باین باد پیشکش روضه مقدسه نمود و بعد از ترک شراب و توبه در مسجد جنب حرم  
طهر بر پا داشت مشغول شد و نقاشی خانه مخصوص خود را در باغ جنب صحن قرار داد که در آنجا  
نشد در هشتصد و شصت و یک بقصد شکار و تفریح به النک زادگان رفت و چند روز آنجا  
بفکری بواسطه حادثه که روی داد و آنرا باین ندانست مراجعت نمیکند نمود و توبه خود را  
باطرینا و زنده گانی عادی خود که شراب خور باشد مجدداً شروع کرد و روزی پس از افراط در شراب  
بغیر یکی از امراء محققه نشسته بخارج شهر رفت و باز گشت بغیر حالی او را عارض شده  
باین آرزو زد که گذشت در کیند یکچه نزدیک بروضه حضرت محمد فون گشت

این بود تمام اقوال میافزین و سبناخان فرنگ در بیامشهد و ما تحقیق و نفر دیکر را

اقوال مذکوره مبافزایم

موسوم بعبدا لکره  
قتبه که نادر شاه از هند مراجعت بابران مینمود شخصی هند بجزم حج باز دوی او از هند  
بمشهد



مشهد میابد تفصیل ذیل را در سفرنامه خود از مشهد مینویسد.

روز نوزدهم ذی قعدة سال هزار و صد و پنجاه و سه وارد مشهد شدم در این شهر بعضی چیزها  
دیدم که از آنجمله حصا بلکه میباشد در خارج دیوار سینه های آن مثلث شکل ساخته  
و برای مدافعه مجتهدین اشکالست بر آنکه هنگام محاصره و قبتکه در این سینه ها قشون گذاشته  
از هر طرف بمجه آوران میتوان بر اندازی کرد در مرکز شهر و ضلع حضرت رضا علیه السلام بنا شده  
عالی است با کنگر و وسیع و این بنه رفعه در اطراف آن کنگر با زار بزرگ سابق بر این در جلوه این  
کنید بود اما حالا دور است در طرف مغرب شهر هر روز یکی از وسط صحن جوان دارد قصر سلطنت  
در محلی واقع شده معروف بکوچه بالا (بالا خیابان) سه ضریح دور مقبره حضرت رضا علیه السلام  
اولی از طرف بیرون فولادجو است و کونید از فقره قیمت آن زیاد تر است ضریح دوم از طلا می خالص  
سیم که وصل بمقد است از چوب صندل میباشد عقبه بعضی اینست که در طاق این سیقف شش  
طلا بکار رفته و این عقبه باطل است خارج کنگر درخت های سی می طلایند و مثل مقبره  
صفر خان است در شاه جهان آباد حصار شهر خراب شده بود و نادر شاه آنرا تعمیر نموده بلکه در بعضی  
مواضع از نو بساخت مقبره نادر در بالا خیابان است و قبتکه این مقبره تمام شد شخص شوخی  
میکرد و آن نوشت (اسم تو در تمام اشعار مندرج است و دنیا را پر کرده اما جای حقیقی تو از تو  
خالیب) مردم ملاحظه این لطیفه بسیار بخندیدند اما بعد از ترس اینکه نادر شاه مطلع  
شود و جمیع اهل کت رساند با کمال دقت عبارت مزبور را از دیوار تراشیده و محو کرد  
آبی که از وسط شهر میگذرد قبل از داخل شدن شهر بناده از حد صاف پاکت بعد بسیار کثیف  
میشود اینست که هجا کویان مشهد بخارا همچو نموده اند آبادی مشهد سبب حراج طوس شد  
طوس شهر دیگر خراسان بوده و در چهار فرسخی مشهد واقع است آنهی

مرحوم رضا قلیخان امیر الشعرا از امر او مصنفین معظم این عهد جاوید مهد تَعْلَمُ اللهُ لَعِبْرًا  
 نیز شرح ذیل را در باب شهد از روضه الصفا فی ناصری نگاشته است  
 شهید مقدس شهرت است لکنا و مدینه روح افزا سابق بر این قریه از توابع طوس نامش  
 سناباد بود و حضرت امام و الامام علی بن موسی الرضا علیهما السلام التَّحَنُّنُ وَالتَّوَادُّعُ سَنَابَاد  
 فرمود که روضه من رباض الجنة و چون آن قریه مضجع و مدفن امام شد بتدج آبادی یافت و شهر  
 طوس و بران گردید و تا بجائی رسید که کردا کرد بار و بیش دو فرسنگ شد مدتها بواسطه  
 لشکر کشی و زبکته خرابی تمام یافت چنانکه در مجلد هشتم مفصلاً نگارش یافته پس از استیلال  
 شاه عباس صفوی صورت آبادانی یافت علی الجملة شهرت است اقلیم چهارم و حواله بشکنده  
 آتش خوشکوار است هواش سازگار و دو بستان صد قریه آباد در اطراف آن واقع است  
 و فور نعمت کونا کون در این بلد مجد کمال رسید دوره شهرش اکنون ده هزار و هشتصد و هشتاد  
 ذرع و شش مائت و شش دروازه دروازه عیدگاه مبنای جنوب مغرب دروازه ارک مبنای جنوب  
 و مغرب دروازه سراب و بی مغرب دروازه نوقان مبنای شمال و مشرق دروازه پائین خیابان مبنای  
 جنوب و مشرق دروازه بالا خیابان مبنای مغرب شمال واقع است و سبب تسمیه این دروازه ها  
 اینکه از دروازه پائین خیابان خیابانی ساخته اند که طولش دو هزار و نهصد ذرع و عرضش  
 بیست و هشت ذرع و از دروازه پائین تا مرقد مطهر امام واجب الاحرام نهصد ذرع است  
 و روضه مطهره در وسط معنوی شهر اتفاق افتاده و در سمت جنوب صحیح جدا مدسه  
 پائین پا واقع است و در سمت دیگر که مبنای جنوب و مغرب است مسجد کوه رشاد و در سمت دیگر  
 پناهن شمال و مشرق مدسه میرزا جعفر است و دروازه نوقان کوی است پر آب طولا و  
 عرضاً شصت ذرع آتش بحسب اقتضای هر سال کم و بیش بگردولی هرگز خشک نگردد و

وعرض شهر دوهزار و سبصد ذرع و مساحت شهر چهار هزار و هشتصد پنجاه و یک جریب این  
 شهر صد سی و دو برج دارد و ارك آن در يك طرف اتفاق افتاده ديوار ارك ميانه مغرب و شمال  
 چهار صد ذرع و از طرفي كه ميانه مغرب جنوب است و بستانده در بستان این دو بدنه را  
 روی به بیرون شهر است تمام اطراف ارك يك هزار و دو بستان و چهل و شش ذرع است و بستان  
 برج دارد و وضع شهر را بشري خفته تشبيه کرده اند و بعضی میگویند کوسفند بر زمین کثیر  
 تشبيه دانسته اند و ناگون بدین تحقیق هیچکس این شهر را تشريح نکرده  
 مؤلف گوید این بود تمام احوال علمای جغرافیه و سیاحان عرب و عجم و مصنفین و رحالین  
 فرنگ و هند شرح میهند مقدس و تحقیق مطلب جل مسئله و دقایق و نکات آن با ادله قاطعه  
 و اسناد معتبره از قرار است که در ذیل نكاشته میشود

سینا باد بلد کوچکی بوده است و حمید بن قحطبه که از جانب هرون الرشید حکومت این ولایت  
 مینموده در سناباد عمارت باغی داشته است چون هرون در طوس در گذشت در خانه حمید  
 ابن قحطبه مدفون گردید و قبّه باراده عبد مامون بر فراز تربت و ساخته شد و قبته هرون  
 استهار یافت چون حضرت امام ابو الحسن علی موسی صلوات الله علیه در طوس رحلت فرمودند  
 در قبته هرونیه مدفون گردیدند و اینکه در افواه عامه شهرت تامه دارد که قبته اولیه را  
 اسکندروا القرنین افراخته با چهار دیواری در این محل ساخته میسند صحیح ندارد بل از  
 برخی روایات بر میآید که بلد سینا باد را و القرنین آباد کرده چنانکه در طی روایتی در باب  
 دفن حضرت ضاع علیهم السلام باین عبارت اشارت شده که (تدفن بمدينه بناها العبد الصالح  
 الاسکندر و القرنین بلده بارض طوس یقال لها سینا باد بضعة منی) و حدیثی نیز  
 باینضمون در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه تالیف صدق علیه الرحمه دیده میشود و

هیچیک

حافظ ابو در کتبه غیر  
 زینة التواریخ نابغه  
 مدعا بناد شرح ذیل را  
 بسنکارد  
 موضعیکر حال اینها  
 قریب آنرا سنا باد میگویند  
 و بسبب نزدیکی سلطان  
 خراسان شمر میکرده است  
 در اینجا مقام گرفته اند  
 و سلطان تغتم و توتیر  
 و غلبه و استغلاشته  
 الهالی امار از دستان نکالند  
 مغانه شدند برکت آن  
 جان معتبره عامر دراز  
 شهرهای مغرب خراسان یکی  
 است و قاتل علی بن  
 در سوال مسئله دعایت  
 بود و از آنوقت باز شد  
 مرتضی بن پیداد در  
 ممالک مصر شام و غیره  
 او حضرت میبیند و اکابر  
 اشراف در اینجا دولت عالی  
 بنام دارند در این نامها  
 امر و ارکان دولت عمارت  
 ساختند و حصص حضرت  
 مهد علیا محمد و خواص  
 جهان فاضل امارات الهی  
 نتیجه مقدسات سعادت  
 صفوة الدین و الذین رضی  
 الله عنهم و السالین کوفه  
 آغا الله خلا لاجلها  
 بسط علی الماهین و افاضها  
 و انشا الله سر ضاع علیه  
 و کالمن امان کرامات  
 مستجاب الله من امن و اقره  
 الیوم الاخر بنیاد مسجد  
 در حواله مراد مبارک مشهد  
 مقدس اشاره فرمود و در  
 تاکید ارکان و تشدید اصل  
 مبالغه بود فاعاد آن سال  
 و دولت و زلف و زین  
 پذیرفت طایفه پیران  
 از غایت معرفت حضرت  
 برین دل کمال و شرف  
 چنانکه در بیان این و بایم  
 مفضول که میتوان از آن  
 کردن عظیم سر و کلاه  
 و اشکال آسمان را

هیچک از این دو خبر دلائل برمد عاونا کردن اسکند قبه آنحضرت را ندارد و آنچه از تتبع  
 بلیغ و تصحیح شد بد در کتب سیر و خبر بدست آمد آنست که قبه مبارکه و روضه مقدسه  
 حضرت امام ثامن صلوات الله علیه چهار بار بدست چهار بنای عمارت شد و برای اول  
 قبه هر وی است که بامر عبد مامون بنانده و قبل از ارتحال امام همام آنرا ساخته اند و امامت  
 سبق انبهارت چند عمارت است یکی روایت عبون که میگوید (ثم دخل دار حمید بن قحطبه الطائی  
 ودخل القبة التي فيها قبر هرون الرشيد) یعنی حضرت رضا داخل خانه حمید بن قحطبه طائی  
 شد بقبه که در آن هرون الرشید است و در فرمود دیگر حدیث ابو صلت هر وی است که آن  
 حضرت بنوی فرمودند (ادخل هذه القبة التي فيها قبر هرون) دیگر کلمات مورخین و محدثین  
 که میگویند (ودفنه في دار حميد بن قحطبة الطائي التي فيها قبر هرون الى جنبه) خلاصه  
 ابن بنای عبد مامون را که نجشین بنا بوده و بزعم بعضی دباله بنیاده تر بنیان مژین نموده امیر  
 سبکتگین برانداخت و ظاهر منشأ حرکت امیر مذکور تعصیبی بوده است و هر حال چندین  
 سال روضه آن بزرگوار خراب بنیاب افاده از خوف مخالفین کبی با عادت عمارت آن بنیاد انداخت  
 تا آنکه بهمن الدوله سلطان محمد ویر ناصر الدین سبکتگین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام  
 در واقعه دید که آنحضرت با و خطاب کرده فرمودند تا چند اینچنین خواهد ماند محمود است که  
 مقصود امر مشهد حضرت رضا است همینکه بیدار شد مشغول عمارت کرد بد و بارگاه بنیان پذیرد انداخت  
 و قبه بلند برافراخت و مباشر انکار همان حاکم بنشانیور بود که در عنوان کتاب اشاره شد  
 عز الدین ابن الاثیر در کامل میگوید (وجدت سلطان محمود عمارت المشهد بطوس الدفنه قبر علی  
 ابن موسى الرضا والرشيد واحسن عمارته وكان ابو سبکتگین آخره وكان اهل طوس  
 يؤذون من يزوره فمنهم من ذلك وكان سبکتگین انه رأى امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه

دعواها بر اهل آن ان  
 زمین و درون بانوی آن اثر  
 و انواع تکلف و بناش در  
 زمین دشت خلد بر زمین  
 استاد و بنود از آن بنا  
 الکی و خلق مثلها و الی  
 معانی گشت (بنار کند  
 انحراف از آنی من انحر  
 فی جانی السجد و دهینه  
 منبر و میمنتات معوی  
 آن فصل طاعت و مهبط  
 اجابت دعوات خفته بود  
 حق شناسان و دعا الی چند  
 آدمیزاد را عاقلان است  
 پیرهای آتش که عاقلان  
 در کف غل و است بنانند  
 مستدام داران خلد الی  
 و شهد چند عمارت است  
 قرار (علاء کاریز) (علاء  
 آباد) (علاء خان) (علاء  
 دستگیر) (علاء منصوریه)  
 (علاء ابوبکر آباد) (علاء  
 باز) (مزارع متعلقه بمشهد  
 از قرار زبل است  
 (مزارع ملین) (مزارع ملوک)  
 (مزارع سمینند) (مزارع محمد  
 آباد) (مزارع سلول ناره)  
 (مزارع برهی) (مزارع بک آباد)  
 (مزارع بدوکر) (مزارع غریه)  
 (مزارع بدینا) (مزارع خندان)  
 (مزارع بابل آباد) (مزارع محمود  
 آباد) (مزارع دره رود) (مزارع  
 چونکران) (مزارع دره اسکوان)  
 (مزارع دره کلاخلع) (مزارع  
 سرکرد) (مزارع دره سبکت)  
 (مزارع خوش باب) (مزارع  
 سادکر) (مزارع صغاب)  
 (مزارع حمید)  
 بنر حافظ امیر و در همین کتاب  
 گوید از فرایک شاه رخ  
 وقف مشهد کرد و فرمود  
 شهر آباد است

فی المنام و هو یقول له الی منی هذا فاعلم انه یرید امر المشهد فامر بعمارتیه ههنا ابن بناء فانه  
 در نظرات قبائل غز سناحه و برانی بدید آمد پس در عهد سلطان سنجر سلجوقه شرف الدین  
 ابوطاهر قمی آنرا اصالة از مال خاص خود بنا و کاله از جانب سلطان سنجر اگر قصه انکشاف توبت  
 مطهر استوار بوده باشد عمارت نمود و خلاصه آنقصه بر وجهیکه در السینه خلق مشهور و  
 بعضی کتب تاریخ منقول است اینست که گویند سلطان سنجر را پسری بود مبتلا بر مرضی مزمن معالجه و غیر  
 آب هوارا سفری بطوس نمود در ارضی طوس روزی در اثنای شکار آهوئی را تعاقب میکرد  
 آهو داخل چاردیوار روضه مقدسیه پناه با بنمکان شریفی دیر سلطان هر چه کرد که اسب  
 داخل چاردیوار شود نشد دانست که اینجار روضه مقدسه حضرت ضاع علیکم است بل غا و ملک شفا  
 خود پذیراخت روان انا هم را شفیع ساخت و در حال شفا یافت واقعه را بفرض سلطان  
 رسانید بحد عمارت و ضه را استد غا نمود سلطان بشرف الدین ابوطاهر مثال داد  
 و اینکار پذیراخته شد شهر بند کوچکی نیز بنا نمود و بعضی بجای دیر سلطان سنجر دیر وزیر سلطان  
 سنجر را گفته اند و هر حال مقتضای ظن مناخیم بعلم اینست که اینقصه را را صاحب ندانیم  
 بلکه شرحی موضوع در مقابل انکشاف ترتیب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام باشد ولی در  
 عمارت بنا شرف الدین ابوطاهر قمی شکی نیست چنانکه قاضی سعید نور الله شهید در مجلس  
 المؤمنین آورده و سقم قصه مزبوره کردند بر صحت اصل ترتیب که مقصود ما است نمیرساند  
 و این شرف الدین ابوطاهر بن سعد بن علی القصبی بانه کیند مطهر مردی مدینه فاضل بود  
 در جوانی از قم بغداد رفته ملازم عارض لشکر ملک شاه سلجوقه شد و چون رعایای مرو  
 از عامل خود شاکی بودند خواه نظام الملك او را عامل مرو نمود و مقرر داشت که در مشور  
 از وی بوجه الملك تعبیر کنند پس چهل سال تمام در مرو عامل بود آنگاه دیوان دار و الد



سلطان شد و بعد از فوت شهاب الملک بوزارت سلطان بنجر رسید و سه ماه و زهر بود که در کتک  
 و از قرار مذکور در جوار روضه عمرش درجه مدفون گشت و بعد از فوت او امر قلع و زارت  
 سلطان را بجزاردینار برای طغان بیک محمد بن سلیمان کاشغری بنجر بدینا که در خلاصه سیر  
 الوزر انبظر رسید خلاصه ابن بنای شرف الدین ابوطاهر قریزاکه بنیاد سیم بود در فتنه کنگر  
 و پورش قوی و برای سیم طاری کرد بدینچه تولخان پسر چنگ کپرخان بعد از قتل پشاور بطوس  
 رفت و روضه مقدسه حضرت رضا علیه السلام و آبادانی ابن ناجیه را نیز منهدم ساخت و ابن  
 بتصریح دو عالم معتبر است که عزالدین عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح خطبه ملازم که امر  
 المؤمنین علیه از خروج ترک و صفت سیرت ایشان خبر داده است در طی شرح عماد و قایع و خلا  
 حروب تا نار سبکوبد (ثم عمدوا الى طوس فنهبوها وقتلوا اهلها و حرقوا المشهد الذي به  
 علي بن موسى الرضا عليه السلام و الرشيد هرون بن المهدي و ساروا الى هرة) دیگر عزالدین  
 علی بن ابی ثر الجزری که گوید (فلما فرغوا من ذلك سبوا طائفة منهم الى طوس ففعلوا بها  
 كذلك ايضا و حرقوها و حرقوا المشهد الذي فيه علي بن موسى الرضا و الرشيد حتى  
 جعلوا الجميع خرابا ثم ساروا الى هرة) و همانا عمارت این خراب عادت صورت سابقه آن بود  
 احسن بدست آن کازد و آن سلطان محمد اول بجانب اولین شعبه شعبه مغول شده است و بعضی  
 از سبأ خان فرنگ نیز باینجه تصریح کرده اند و چون خرابی قبّه و بارگاه در پورش تولخان  
 ثابت و مسلم است و آبادی آن نیز در زمانیکه قاضی شمس الدین بن بطوطه طنجی از جام بدین مقام  
 رسید محقق است غالباً معین میشود که عمارت چهارم را سلطان اول بجانب خوارزمشاه در نمود  
 چه ابن بطوطه در سال هفتصد و سی و چهار هجری در عهد سلطان ابوسعید مغول بمشهاد آمد  
 و ما بین زمان چنگ کپز و عهد سلطان ابوسعید پادشاهی که اینگونه آبادی و تزیینات و این را

که قاضی شمس الدین بن بطوطه روایت نموده ملایم عقیدت شخص و سیرت عهد او بدانی غیر  
 اسلاطین محمد خدابنده دیگر نیست کلاً لا یخفی علی الخیر المنظر علی الاخبار المنطاع علی السیر  
 والاثار و عن عبارت ابن بطوطه اینست (والمشهد المکرم علیه قبة عظيمة فی  
 داخل زاویه و تجاوزها مدیة و مسجد و جمعها مبلج البناء مصنوع الجطان بالقاشانی و علی  
 القبر دکانة خشب ملبسة بصفائح الفضة و علیه قنادیل فضة معلقة و عتبة بالقبة  
 فضة و علی بابها سحر برمد ذهبی هی مبسوطة بأنواع البسط و از آوازه هذا القبر قهر و زلزله  
 و از تاراج مفصل و بی چها و باز در جانی ندید و از کبی نشیند ایم که خرابی اخذ می بر قبه و  
 بارگاه حضرت ضاع علیهم و سید باشد مکرر عهد سلاطین صفویه که بزلزله شد کبد  
 انشقاق در کنبه مقدس بمهر رسید و بمهرت آن پرداختند پس اول قبه آنحضرت قبه هرونیه  
 بوده و آخر قبه که هم اکنون برقرار است از بناها <sup>عهد</sup> الجایتو و بخارا و خاست که قبه چهارمی میباشد  
 ولی بعد از الجایتو و پیش از او دایم سلاطین و بزرگان بتزیینات و ضه و قبه پرداخته اند <sup>نکته</sup>  
 ذکر جمله بنیاد و از مضمون اینکلمات استفاد میگردد که اهمیت این شهر بواسطه روضه مقد  
 حضرت رضا سلام الله علیه است بلکه بهمین جهت خلیه متصرف در بر نموده و اما تعبیر اسم و وضع  
 و آبادانی کامل آن بموجب استقرا و استقصا کامل معلوم میشود از عهد سلطنت میرانشاه  
 کورکانی است چرا که پس از خرابی بلاد خراسان در اسفار و لشکر کشیهای امیر تیمور این پادشا  
 فرزند خود شاه رخ را حکومت خراسان داد و او در صدد آباد نمودن بلاد منهدم شد برآمد  
 خاصه بعد از فوت امیر تیمور و اغتشاش سمرقند که شاه رخ خود غازم آن صوبه درخواست  
 اول متصرفات خود را مضبوط کند بعد بجانب سمرقند راند لهذا در سنه هشتصد و هشت  
 جلال الدین فیروز شاه امیر متبرج و باره هرات <sup>خواه</sup> رسید میرزا ابغارت طوس مانور نمود و قبه که



او بطوس آمد دبد در کورهای امیر بهر چون طوس خرابند بقتة السیف مردم بردور  
 مرد سنا بار اجتماع نموده برای خود خانهای گلی ساخته اند آنها را تکلیف بکوچیدن از  
 آنها و مغارت بطوس کرد قبول نکردند و انجا را مامن خود شمرند بنا بر این با اجازه شاهرج  
 همانجا بر دویوتات آنها اجساد کشتید اینجا شهر معروف بشهد شد و طوس بکاره متروک  
 ماند و با وجود لطمه های اوزبک و ترکمن پیوسته بر آبادی آن افزود و اگر اچنانا دوروزی نکر  
 و قوفی در آن پدید آمد برودنی باز اسباب تر آن فراهم شد و اینک این شهر شریف و کمال معر  
 و رونق و جلوه است و اراضی اطراف آن همه مزرع و خرّم و قرای بسیار در هر طرف آن دبد میشود  
 و حاصلخیزی مینهای خراسان مسلم و لیاقت استعداد هر قطعه آن مشهود طواف نام کرده

صنعت غارت میناه و لطافت هوای آن بجز خار سبد و هر که برای العین ندید بجمع قبول شنیده  
 در کثره مقدس حضرت ضیاء السلام الله و این بکشتی علقیر

حرم مطهر که تفریبا در وسط شهر واقع شد بنا باینست مربع و اینبه چند آنرا احاطه نمود  
 بعد از آن اینبه درسه طرف صحن نباشد است یکی در طرف جنوب آن صحن هم متعلق بحرم است  
 هم بمسجد کوه رشاد صحن دیگر معروف بعینق که در سمت شمال حرم و محاذی مسجد کوه رشاد است  
 صحن ششم که آنرا صحن جدید گویند در طرف شرق واقع شده و شرح دخول و خروج حرم از این  
 قرار است که چون از درب طلای پیش روی که در سمت واقع شده بیرون آیند داخل دار الحفظ  
 میشوند پس دار الحفظ در جنوب حرم است از دار الحفظ بطرف دیست است که سمت مغرب  
 باشد از درب نقره که مرحوم حسام السلطنه سلطان مراد میرزا ابن نایب السلطنه رضوان  
 جابگاه عباس میرزا طاب ثراه ساخته با یوان معروف بابوا حسام السلطنه آمد و وارد دار  
 السیاده میکردند و از دار السیاده بطرف جنوب فنه با یوان مسجد کوه رشاد ورود نموده از این

ایوان از دُستِ پُستِ رَوینِ مسجد کوه‌شاد می‌روند پس ایوان ثلثی مسجد کوه‌شاد طرف جنوب  
 غربی حرم و صحن مسجد کوه‌شاد نیز در همین سمت واقع شده است این بکراه خروج از حرم است  
 برای دخول از این راه می‌توان گفت از صحن مسجد کوه‌شاد که در جنوب غربی حرم است داخل ایوان  
 مسجد کوه‌شاد میشوند و آن نیز در همین طرف است از این ایوان به سمت شمال رفته داخل دارالستیا  
 می‌گردند و از دارالستیا به طرف شرق روانه شده از ایوان حنام السلطنه گذشته از در  
 نقره حنام السلطنه بدارالحفاظ ورود می‌نمایند و می‌رسند بدربیش رو که رو به شمال است  
 از این در داخل حرم مطهر می‌گردند راه دیگر که از حرم بیرون می‌آیند نیز از دارالحفاظ است  
 بدارالستیا بوضع مذکور از آنجا بطرف شمال رفته از راه رُستاقاخانه ایوان طلای صحن عتیق  
 که در گوشه این ایوان واقع است با ایوان آمده بصحن عتیق ورود می‌نمایند و قریبه این در گنجان  
 مبارکه است پس ایوان طلای مذکور در شمال غربی حرم و صحن عتیق نیز تقریباً در شمال حرم  
 واقع شده است برای دخول از این راه می‌توان گفت از صحن عتیق که تقریباً در شمال حرم است  
 از کفش‌کنائی که در سمت مغرب ایوان طلای صحن عتیق می‌باشد با ایوان که در شمال غربی حرم است  
 داخل شده و از این ایوان دو راه بمحرم مطهر است یکی از در گوشه دُستِ راست ایوان که مخدای  
 کتابخانه مبارکه است وارد راه رُستاقاخانه ایوان طلا گردیده از سمت جنوب بدارالستیا  
 و از دارالستیا به در بِنقره حنام السلطنه بدارالحفاظ آمده از در بطلای پیش رو بمحرم  
 مطهر مُشرف میشوند راه دیگر از طرف شرق ایوان و نزدیک کتابخانه که از آن بوجهیدخانه  
 رفته از آنجا به سمت جنوب می‌آید بل شده می‌رسد بصفه شاه طهماسب از آنجا داخل حرم می‌گردند و این  
 در بِنقره حنام السلطنه واقع است راه سیم که از حرم خارج میشوند از در طلا و نقره باین پاکه در  
 طرف شرق است وارد کُنبه حاتم خان شده از آنجا به سمت شرق یعنی بمحط مُقیم بدارالستیا

آمد از آنجا با یوان طلای صحی جدید که در مشرق حرم واقع شده می‌رسند و از طرفین بهین و بنا  
 یوان صحی که در طرف مشرق حرام است و رود می‌نمایند و از برای دخول از این راه نیز می‌توان گفت  
 از صحی جدید وارد یوان طلای این صحی شده پشت بمغرب بخط مستقیم وارد دارالاسعا و از  
 آنجا داخل کنند خاتم خان گردیده و از درِ طلا و نفی پائین پائین می‌روند تا به آستان حضرت رضا  
 سلام الله علیه نایل می‌گردند

بنای حرم چنانکه ذکر شد مربع است و سعت داخله آن ده ذرع در ده ذرع و ارتفاع کند  
 مطهر کفین است و در ده ذرع است داخله کند با مرها یون شاهنشاهی (اعلیحضرت ناصرالدین شاه)  
 دام ملکه مرحوم مهر صادق قاسم مقام نوری در کمال خوبی آئینه کاری کرده و دیواره و ازاره  
 حرم کاشیها نیست که فی الحقیقه از چینهای بسیار ممتاز بهر و با صفات و کراشها تراست بعضی  
 از این کاشیها مربع و بر روی آنها خطوط رقاع و اسلیمی برجسته دیده و خوانده میشود  
 و برخی خشتهها مسدس سفید است که با خطوط طلا در آنها آیات و احادیث رسم شده گویند  
 خیمه این کاشیها از معدنیست که فعلاً در مشهد موجود میباشد

### صورت کتیبه ها حرم مطهر

در دیواره در پیش روی مبارک این عبارات بر روی کاشی چینی مانند بسیار ممتاز  
 بخط ثلث برجسته کتیبه شده است (بسم الله الرحمن الرحيم هذه الروضة المقدسة  
 المعظمة المكرمة المطهرة لولانا الامام المعصوم الشهيد المظلوم الرضا علي بن الكاظم مؤ  
 ابن الصادق و جعفر بن الباقر محمد بن زین العابدین علی بن الشهدای کربلا حسین اخ  
 الحسن بن علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و امام المتهین و وصی رسول رب العالمین محمد بن عبد  
 ابن عبد المطلب صلوات الله علیه و علی اله الطیبین الطاهیرین و اصحابه المنجبین و رحمة الله

وَبَرَكَاتِهِ) در همین موقع ستمبار کسی که وارد روضه میشود رقم کتیبه مسطور چنین شده  
 (مَنْ عَمِلَ الْعَبْدَ الْمَذْنِبَ الرَّاحِي رَحْمَةً رَبِّهِ مَوْلَى الْأَمَامِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُقَرَّرِ  
 غَفَرَ اللَّهُ لَهُ) و در ذیل همین عبارت بفاصله ثانیاً رقم شده است که (اضعف عباد الله محمد بن  
 ابی طاهر بن ابی الحسن ..... بعد ماعمله وصنعه فی تاریخ غرة جمادی الأولى سنة اثنی عشر  
 و ستمائة غفر الله له ولوالديه ولجميع المؤمنين والمؤمنات بحمد و غفرته الطاهرین)  
 از این دو عبارت مستفاد میشود که علی بن محمد مقری بانی است و محمد بن ابی طاهر استاد و خطا  
 در پیشانی همین در ب مقدس در دو عبارت (و رحمة الله وبركاته) شعر ابونواس نوشته  
 که در مدح حضرت ضا سلام الله علیه مکتوبید

مُطَهَّرُونَ نَقَبَاتِ جُيُوبِهِمْ	تَجَرَّى الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ ابْنَادُ كُرَا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوْ بِأَحَبِّ نَسَبِهِ	فَمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَحِرٌ
اللَّهُ لَمَّا بَرَى خَلْقًا فَاتَّقَهُمْ	صَفَاكُمْ وَأَصْطَفَاكُمْ أَهْلَ الشَّهْدِ
فَانْتُمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكَ	عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَانِبَ السُّورِ

و در پائین (و رحمة الله وبركاته) نوشته است (تَقَرَّبَ بِهَذِهِ الْعِمَارَةِ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ  
 الذَّلِيلُ الْمُحْتَاجُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَوْلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ آدَمَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْقُمِّي  
 حَسْرَةً مَعَهُ وَمَعَ إِلَهٍ

نیز در دو ردیف در پیش روی مبارک ابن عبارت بکاشی معرق کتیبه شده است  
 (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ إِنَّا نَذِيرُكَ وَأَنْتَ هَارٍ هَارٍ وَالْحَسَنُ قَائِدُهَا  
 وَالْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ غَارِهَا وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقُهَا وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ  
 مُجِيبُهَا وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُنْجِيهَا وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَاتِلُهَا وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ غَالِمُهَا وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُنَاجِمُهَا

وَالْقَائِمُ الْخَلْفَ مِنَّا سَاقِيهَا) سُبَّانْتَ ابْنُ حُدَيْفٍ حَلَّ نَظَرَ اسْتَفْهَمْنِي دَرِ ابْنِ مَقَامِ ابْنِ عَبَّاسٍ  
بِحُطَّ كَوْفِي كِتَابِهِ شُدَّ (اِنْ فِي ذَلِكَ لَا بَاتٌ لِلنَّاسِ سِوَهُنَّ سُبْحَانَ اللَّهِ اِنَّهُ الْكَلْبُ وَالْاَطْرَافُ  
النَّهَارِ سُبْحَانَ اللَّهِ بِالْعُدُوِّ وَالْاَصَالِ سُبْحَانَ اللَّهِ بِالْعَشِيِّ وَالْاَبْكَارِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ  
لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَيْنَا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّنَا وَشَفِيعِ ذُنُوبِنَا  
وَمَوْلَانَا الْح)

وَدَرِ حَرَمِ دَرِ بَالَايِ اَزَارِهِ دَرِ دَوْرِهِ بَرُورِي كَاشِي چُنْ نَمَائِ بِنَارِ مُتَازِ كِتَابِهِ ابْنِ بَرَكْتِهِ  
وَأَنْ عِبَارَتِ سُوْرَةِ مَبَارَكَةِ اِنَّا فَتَحْنَا وَابْتَدَأْنَا دَرِ پِشِ دُوَارِ دَسْتِ شَرْعِ شُدَّ  
تَا (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ) وَازِ دَرِ بَابِ اِنْ اَوَّلِ سُورَةِ هَلْ اَفِي اسْتَا (حَسِبْتَهُمْ) وَتَمَّةُ  
سُورَةِ اِنَّا فَتَحْنَا اِزْ (الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) تَا (اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) دَرِ بَالَايِ اَزَارِهِ پَاپِ اِنْ اَزْ  
مَمْتِ اِسْتِ نُوْشْتِه شُدَّ تَا پِشْتِ صُفَّةُ شَاهِ طَهْمَا مَبِي وَازِ كَرَمِيَّةُ (اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا مُبَشِّرًا  
وَنَذِيرًا) تَا (شَعَلْنَا) دَرِ بَالَايِ اَزَارِهِ پِشْتِ صُفَّةُ مَسْطُورِهِ ثَبَتِ مَبَاشَدِ اَزْ (السِّنِّمِ)  
تَا (بَلْ ظَنَنْتُمْ) مَخَاضِي بَالَايِ سَرِ مَبَارَكَتِ وَتَا رِجِ اِنْ كِتَابِهِ دَرِ صُفَّةُ شَاهِ طَهْمَا مَبِي اِنْ بَعَثَا  
وَاقِيعَتِ (اَشْهَبَ مَخْلُوقِ الْاُخْرَى سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٍ وَبِعَمَلِهِ هَجَرَةٍ) دَرِ كَاشِي هَائِ اَزَارِهِ دُورِ  
رُوضِهِ كِه بِشَكْلِ مُسَدِّسِ اسْتِ بَعْضِي اَزْ اَحَادِيثِ آيَاتِ وَكَلِمَاتِ فِضَارِ جِكَمَانِه وَآمَالِ وَفُضَا  
وَاشْعَارِ بِحُطَّ نَفْحِ عَرَبِي رَسْمِ شُدَّ اَزْ جُمْلِهِ دَرِ صُفَّةُ شَاهِ طَهْمَا مَبِي رَسْمِ پَاپِ اِنْ شَخْصِي كِه  
مُوَاجِه ضَرْبِ بَاشَدِ اِنْ عِبَارَتِ نُوْشْتِه شُدَّ (عَزَّ كَلَامُ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْتُمْ لَنْ  
تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَعُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ وَقَالَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ الصَّوْلِيُّ لَوْ وَزَيْتُ  
هَذِهِ الْكَلِمَةُ بِأَجْسَنِ كَلَامِ النَّاسِ لَرَجَحْتُ عَلَى ذَلِكَ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَافُوا مِنْ عُقُوبَةِ  
ذَوِي الْمِرْوَةِ (مَنْ شَهْوَرَسَنَةِ اِسْنِ عَشْرٍ وَسِتَّمَانِه) دَرِ پُجُلُوِي اِنْ حَدِيثِي اسْتِ نَبَوِي كِه



(لا یحکماز فی قلب المؤمن النخل وسوء الظن وبعد نوشته است صدق رسول الله

صلی الله علیه و آله) هم در این مقام این دو شعر را هم شاعر و تاریخ مسطور است

باذا هنر دبار فزون تر سلام حق بر تو با غیر سخنراسان امام حق

مثنای حضرت تو ام ای سید شهید حقا که هستم از دل باز جاغلا منی

قائله عباد الله بن محمد بن عبد الله فی شهر ریسنه اثنی عشر و ستمائه و در دبل این اشعار سو

ارایت الذی است بسوره قدیم و در سبب بار کبکه مواجه ضریح باشد نوشته است (قال

رسول الله صلی الله علیه و آله الدینا سجن المؤمن و جنة الکافر سینه سبتین و سبعائة) و

در خشت بکر این حدیث ابن رقم است که (من قتل دوزنیه فهو شهید من قتل دوزن اهل

فهو شهید اللهم اغفر علی بن محمد بن معد) در یکی از خشت های جدید که تا نقی ندارد

نزد یک محراب که در بنار مصلی تحت قبّه واقع شده و قرینه محراب پیش روی مبارکت

قریب برین و زاویه پائین پا نوشته است (للحاجی عبد العزیز بن آدم القسّی

ابن سینه شریع و شوهر پاک بول وی بازوی تور و نق بازار رسول

در عالم علوی و جهان سفلی و حب و ولای تو علم نیست قبل

دو محراب رجدار جنوبی حرم در جنبین در پیش روست چنانکه در عنارات سابق بدان اش

رفت و دور هر یک ازین دو محراب چند کتیبه دارد از این دو محراب و رآنکه در بنار

شخص مستقبل واقع میشود کتیبه اول که بر روی کاشی چینی مثال بخط کوفی برجسته

رسم شده اینست (بسم الله الرحمن الرحیم امّا و کبکم الله و رسوله الی اخر و کریمه

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم تا اخر) کتیبه دوم بخط ثلث

برجسته (بسم الله الرحمن الرحیم اقم الصلوة لدلوك الشمس الی و اجعل لی من لدنک

سُلْطَانًا نَصِيرًا) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلَأُكَةً إِلَى عِنْدِ اللَّهِ الْإِسْلَامِ) در پیشانی محراب بخط  
 کوفی نوشته است (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) و کتبه دیگر خفی تر برآمد  
 سفید (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى هُمُ الْعَادُونَ) کتبه دیگر  
 خط زرد خفی (أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ أَلِ فَا نَصْرًا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ)  
 در آخر نزدیک زمین بخط خفی نوشته است (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيمِ وَبِحَمْدِهِ) در پیشانی محراب  
 نوشته است (کُنْ فِي صَلَوَاتِكَ خَاشِعًا)

و از این دو محراب ردوره آنکه در طرف همین شخص مستقبل است بخط کوفی نوشته (إِذَا الْحَسْبُ  
 بِذُنُوبِ السَّيِّئَاتِ إِلَى لَا يَضِيعُ أَجْرُ الْحَسْبِينَ) کتبه دیگر بخط ثلث که (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قَدْ نَزَى تَقَلَّبَ جَهَنَّمَ فِي السَّمَاءِ إِلَى وَلِئِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاهُمْ) کتبه کوفی هلالی محراب اینست  
 (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ إِلَى غُفْرَانِكَ رَبَّنَا)  
 و کتبه خفی سفید در دوره هلال این محراب بوده که رُخنه چتریکه از آن باقیست اینست  
 (قَالَ الرِّضَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ ذَارِي وَمَزَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ  
 حَتَّى أَخْلَصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَاهَرَ الْكُتُبُ بِمِائَا وَثَمَالًا وَعِنْدَ الصِّرَاوِ عِنْدَ الْمِيزَانِ)  
 نیز در پیشانی محراب از حدیث دیگر در ثواب حضرت ضاع علیه السلام این عبارت باقیست که (وَالْف  
 عَنْهُ مُتَقَبَّلَةٌ كُلُّهَا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي بَصْرٍ فَلْتَلَا بِجَعْفَرِ الْفَحْجَةِ قَالَ أَيْ وَ اللَّهِ وَ  
 الْفَ الْفَحْجَةِ لِمَنْ يَزُورُهُ غَارًا بِحَقِّهِ) و هم در دوره این محراب بخط کوفی نوشته شد است که  
 (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمِنَ اللَّهُ وَمَلَأُكَةً يُصَلُّونَ إِلَى الْآخِرِ) و هم در کاشی  
 سفید برجسته نوشته است (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْإِلَهُ)



و در پیشانی بخط کوفی نوشته است (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) و در این مقام اسم نقاش این الواح رسم شده با این عبارت (اللَّهُمَّ لِمَنْ اسْتَغْفِرُ لَابِي زَبْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ زَبْدِ النَّقَّاشِ) و در زیر آن بخط کوفی نوشته است (كُنْ فِي صَلَوَتِكَ خَاشِعًا) و در دورۀ طاب کُوجک این محراب بخط خفّی نوشته است (عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدِ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِي بِأَرْضِ خُرَّاسَانَ الْآخِرِ) و هم سورۀ توحید بخط خفّی در هلال کُوجک محراب رسم شده و در آخر محراب قریب فرش زمین بکاشی برجسته تاریخ نوشته است با این عبارت (فِي ربيعِ الْآخِرِ سَنَةِ اثْنَيْ عَشَرَ وَسِتَّمِائِدْ) در میان کتیبه کوفی اول بخط جلی است پنج سطر خفّی بخط ثلث نوشته است این عبارت که (خُداوند اَبَحُّ این امام پاک معصوم بر آن بندۀ رحمت کن که بکار سورۀ فاتحۀ الکریم بخواند از بهر اینضعیف عبد العزیز بن آدم و بگوید خُداوند اَکنا هانش عفو کن و اوزار حمت کن بفضلک و کرمک و رحمتک)

و محراب ثالثی در بالای سربارک در مکانی که محل نماز را برین است واقع میباشد و در دورۀ آن محراب نیز کتیبه های ممتاز است از جمله این کریمه بخط ثلث بر کاشی خفّی مثال رسم شده که (اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ الْآخِرِ وَ بَرْدِ دَوْرَةِ هِلَالِي كَرِيمَةٍ) (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هم بخط ثلث در دور محراب کریمه (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ نَارِنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ وَ قِنَاءَ عَذَابِ النَّارِ) نوشته شده است و عبارت (عَمَلٌ عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ طَاهِرٍ عَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ) رَکَم شده هم در این مقام بر خشته های سبز کُوجک که گویند در مرتعی الحاق گردیده و بکار برده شده است این چند فقره رسم گردیده (حَسْبُ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا بُدْرَ مَعَهَا سَبِيَّةٌ) (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا) (بِأَعْلَى أَنْتَ مَبْنِي بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى) (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)

## صَوْنُ اجَابَتِ ابَائِكَ كُلِّهَا قَصِيدًا وَمَثَلًا يَصْلُحُ كَرَمًا كَاشِفًا لَهَا نَزْلًا دُرُورًا خَيْرٌ مِنْ قَدْرِ شَيْءٍ

(خَوْكَ مَنْ سَأَلَكَ فِي الشَّيْءِ) (فَلَيْتَ الْأَحْمَقُ فِيهِ وَلِسَانُ الْعَافِلِ فِي قَلْبِهِ) (مَنْ جَالَلَ الْأَهْلَ  
أَسَاءَ الْعَمَلَ) (كَفَرَانُ النِّعَةِ مُزِيلُهَا) (غَيْرُ الشَّيْبِ لَا تَشْبَهُوهُ بِالْهَيُ) (أَعْمَالُ الْعَبَا  
فِي عَاجِلِهِمْ نَصَبَتْ غَيْبُهُمْ فِي آخِرِهِمْ) (طَلَبُ الْأَدَبِ لَوْحٌ مِنْ طَلَبِ الذَّهَبِ) (تَرَكَ اللُّوَاطُ تَكْثِيرَ  
النَّسْلِ) (مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ) (مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ) (طَوْبُ  
لِمَنْ رَزَقَ بِالْعَافِيَةِ) (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ مِنْهُ النَّاسُ) (الشَّرَفُ  
بِالْعَقْلِ وَالْأَدَبِ بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبِ) (قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِيَّاكَ وَمُضَادُّكَ لَكُنَّا)  
(إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ) (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا عِلْمَ كَالْتَفَكُّرِ) (غَيْرَةُ الْمَرْءِ  
كُفْرٌ وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ) (صِيَّتُ الْبَدَنِ فِي الصَّوْمِ) (جَهْدُ الْقَلْبِ كَثِيرٌ) (جَمَالُ  
الْمَرْءِ فِي الْعِلْمِ) (الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ) (فِي كُلِّ قَلْبٍ شَيْءٌ) (مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ  
الشَّائِطُ عَلَيْهِ) (فَقَرَّ الْفَقْرُ الْحَقُّ) (أَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَبُعْدِ السَّفَرِ) (رَسُولُ الْمَوْتِ  
الْوَلَادَةِ) (إِنَّ الْبَيَانَ لِسِحْرٌ وَإِنْ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ) (ذَلَّ الْمَرْءُ فِي الطَّعَمِ) (رَاحَ النَّفْسُ  
فِي الْبَاسِ) (مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ بَاتِحًا لَهُ الْأَبْعَدُ) (الْمَرْءُ يَخْبُو تَحْتَ لِسَانِهِ) (أَرْحَمُ رُحِمٍ  
الْخُلْعَارُ وَالْجُبْنُ مَنَقَصَةٌ) (الْأَدَبُ حُلٌّ مُجَدِّدٌ) (الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهِلَهُ) (الْمَرْءُ يُعْرِفُ  
بِإِيْمَانِهِ) (قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْتَلُ حَفْدَتِي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ فِي مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا طُوسٌ  
مَنْ زَارَهُ فِيهَا غَارًا بِحَقِّهِ أَخَذَتْهُ بِيَدِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَادْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَالِ  
فَلَنْ يُجْعَلَ ذَلِكَ وَمَا عَرَفَانُ حَقِّهِ قَالَ تَعْلَمُ إِنَّهُ إِيَّاهُ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ شَهِيدٌ مِمَّنْ زَارَهُ غَارًا بِحَقِّهِ اعْطَا  
اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَ سَبْعِينَ أَلْفَ شَهِيدٍ مِمَّنْ اسْتَشْهَدَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى حَقِّقَةٍ

و در کاشتهای ازاره دور روضه شریفه خطوطی رسم است بلا ترتیب و گسسته که علی التحقیق  
و بالبداهه این تفرق از باب تلاحق مرمتها بمرسیده و هر دفعه که این مقام اعمارت کرده اند  
چون کاشتهای ازاره در نهان نفاست و لطافت امتیاز بوده است لهاها داخله حرم امن  
ساخته اند و ملاحظه ترتیب ربط عبارت از آن نموده اند و چون این خطوط با وصف انقضای  
و ارسال و سیقطها و تفرقات که از بیخمت بمرسیده است بخواهد عید از قبل اعلام  
باسامی بعضی از ملوک و توارنج مرمتها و اسامی یابنها و غیر ذلک اشتغال داشت و مصالح  
کشف الآثار و ضبط الاخبار و قید الاولاد و صبد الشوارب و سایر از آنها را ثبت نموده در این  
مجلد مجلد ساختیم قطعات عبارات منصرفه را همه جا بنامین الهلاک این مجلد داشتیم بدینصورت  
(الذهر عصمه الدین صفوی) (برهانها توفیق سنه) (والسلاطین سلطان) (بن محمد  
طغرلخان انار الله برهانهم) (سنجر ای الفتح محمد بن سلطان) (سید سلاطین العرب)  
(المعظم السلطان) (جری محمد بن هذه العارة) (السید الاجل) (سنة اثني عشر)  
(دستور خراسان ابی) (المعالی بن الحسین) (صاحب) (برهانها مضیحه) (بن محمد بن  
علی بن جعفر الموسوی انار الله برهانها) (ابرهه الله الحسینی) (الفقیه المحتاج الی  
رحمة) (الحسن علی بن محمد بن یحیی) (والمسلمین اعذل الملوك) (العبد المذنب) (صد  
العالم) (الدینا والدین غیاث الاسلام) (بدر الاسلام والمسلمین) (الکبیر ذبذ)  
(فناء اهل البیت بنت ظاهر الموسوی) (برهانه الامیر السید الصدا لکیر قوام الملة والدین  
شرف الاسلام) (اعظم مالک رقاب) (والعجم المنصور من السماء) (المظفر علی الاعز  
علام) (شاهنشاه الاعظم) (بتاریخ شهر الله المبارک) (عمت بركه) (وخمسة من الحجرة  
النبي علی السلام) (توکان زمره ملکه بنت سلطان شهید محمّد)

نکارند گویند پس در طی خطوط کاشائات منقحه از ازاره مقدسه سه تاریخ فعلاً موجود است  
یکی پانصد و اندی و دیگر ششصد و دوازده و دیگر هفتصد و شصت و از این تواریخ ثلث  
بر وجه یقین استنباط میکنیم که داخله این مقام گریه در هر کدام از مائه سادسه و مائه  
سابعه و مائه ثامنه تریین یافته و آئین پذیرفته است

کتبه بالای حرم که در زیر کبند واقع شده و منتهی الیه دارد بوار حرم میباشد سو  
بِسْمِ اللَّهِ است بخط ثلث برقم خطاط مشهور علی رضای عباسی در میان تاریخ طلایی که در  
بالای پیشانی در پائین یاست این عبارت رسم شده (قد زینت هذه الروضة الرضوية في أيام  
توليت عضد الملك الدولة العلية ميرزا محمد حسين الحسيني هزار و دویست و هفتاد  
و پنج) در طرفین این تاریخ دو تاریخ دیگر است میان آنکه در سمت چپ واقع شده نوشته اند  
(الحق مع علی و علی مع الحق صراط علی حق منسک) و میان آنکه در طرف همین است  
نوشته است (لویوازن ایمان علی ایمان اهل الأرض کرج ایمان علی) کتبه بالایی این  
در اینست (قال النبی صلی الله علیه و آله انا مدینه العلم و علی بابها صلوات الله و سلامه علیه)  
نزد در این مقام است (قال صلوات الله و سلامه علیه من زار ولدی بطوس کانتما زار بیک الله  
سبعین مرة صدق نبی الله صلی الله علیه و آله) در پیشانی در پیش روی مبارک در سطر  
بطلان نوشته اند که (لقد تشرف بتذکیر و خضه الرضوية التي تيمم العرش امر النبابة و  
ارواح القدس تخدم جنابه السلطان نادر الافشار رحمهم الله الملك الغفار سنة هزار و  
صد و پنجاه و پنج) بعد از همین سطر نوشته است که (ثم بمرور الاعوام ظهر علیها الاندلس  
فامر السلطان بن السلطان و الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله مملکة بالبرکین  
بالزجاجة و البلور لتصیر نوراً علی نور) در یک طرف این سطر نوشته است (فاطمة

بضعة مبنی من اذاها الخ) ودر طرف دیگر (الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة) ودر  
پیشانی بالاسر مبارک نوشته است (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم ضربة علي يوم الخندق  
افضل من عمل امتي الى يوم القيمة) در يك سمت بن عبارت نوشته است (حب علي بن ابي طالب  
جسنة لا يضر معها سيئة) ودر سمت دیگر (ولا يبت علي بن ابي طالب حصني من دخاني حجة  
امن من عذابي) ودر پیشانی دیوار پشت سر در بسته سطر نوشته است (قال الرضا عليه السلام  
من زارني بعد داري الى اخر هزار و دويست و هفتاد و هفت) در يك جانب اين كتبه نوشته است  
(لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلفت النار) ودر جانب دیگر (الا مئة من بعدك  
اشي عشر اولهم علي بن ابي طالب و اخرهم القائم) ودر وسط بالاي صفة شاه طهماسب نوشته  
(قال النبي صلى الله عليه واله مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها  
غرق صدق صلى الله عليه واله)

در آغوش حسين

و در بالا ای ازاره تمام دور حرم در زبر آئینه کاری بر روی سنگ مرمر قصید بنظم مرحوم  
دبیر الملک فراهانی و خط میرزا حسین قلی خوشنویس حجاری شده است و صورت آن  
از این قرار است

۵ تبارك الله از بن روضه ها بود	که بر تر از دوجهاست اهل نظر
مشیتد بناش بسان شرع نبی	مؤبد است بقايش چو سجد
چه کعبه اي که بحر طواف او همه عمر	بیوه است در اسیر سپهر پنهان
بود بر بت هر دکن آن بجای خطیم	بود مجرمت هر سنگ از آن بجای حجر
چه قبری که معمار عقل و طاير و هم	ز سیر کز او اش مانند واله و مضطر
چه بقعه اي که بالذان بخلد زین	وزان بنا زد بر عرش توده اغبر



کدام کاخ بخت است این نجیب حرم  
 کدام قصر رفیع است این بنای متیز  
 نه نخل طور است اناهی بکوش رسد  
 نه کوه سبنا باشد ولی بعجز و نیاز  
 ز هر چه عقل تصو کند بود افزون  
 فروغ نورش باشد چنانکه کوه از آتش  
 نه چرخ باشد نه عرش و نه سپهری  
 کشیده سر نیز تا چنانکه پندار  
 بدورد آتش کردش فلک بپاید  
 سپهر نیست برین روضه لبیک <sup>دوروز</sup> فریاد  
 یکی شکفتی بکر که این نجیب حرم  
 بعقل گفتیم این جای کیست از چیست  
 چه گفت گفت که چند این قیاس کج بیند  
 قدم گذار یکی بر وساده وحدت  
 بکوش هوش شو این ندان خیل ملک  
 که عرش رحمت است این در آن گرفته مقادیر  
 سپهر حلم درین جای که بود مدفون  
 گزیده است برین جای خواجه امکا  
 بحق ولی خدا و وصی ختم رسل  
 که هست کد از خاک سیدن او بخت  
 که عرش است برین رکن و فرش زالنکر  
 از آن ندای انا الحق هماره تا محشر  
 گرفته است کلام اندران مقام و مقر  
 ز هر چه وهم تجل کند بود برتر  
 کند کبضه اجریم ماه و پیکر خو  
 هزار مرتبه جانش نه فلک برتر  
 وقایه اینست برین طاق طارم اخضر  
 چنانکه کوه کوئی افلاک را بود محور  
 بدور قصرش باشد مدار شمس و قمر  
 گرفته جان جهان را بتک اندر بر  
 که اندران متجرب بود عقول و فکر  
 چه گفت گفت که چند این خیال بوی و مکر  
 بچشم دل سوی این بقصر تکبار نکر  
 که ملبس ایند این نکه بریشام و سحر  
 خدای کیهان یعنی خدا برامظهر  
 جهان علم درین بارگاه بود مضمهر  
 سحی شیر خدا پور موسی جعفر  
 سپهر مجد و علا و جهان علم و هنر



توان روح و روان روان و جان جسد  
 قوام عرش و مدار سپهر و لنگر حرج  
 حبیب خالق و محبوب خلق و منبع فیض  
 دایره خزینة فضل و درم دینة علم  
 دوند اند بیدگاه او مه و خورشید  
 بکوش جان بشنوا بخدمت لغز که کند  
 برون خرامد پال از نواب عصیان  
 چو راه او را کبری نکیر دتالک  
 فرشته طاعت خواند که میانجا  
 بوستان و لایب کوفه سپرب  
 بعهد دولت حجاب ناصر الدین شاه  
 ز بحر قوت دین و معونت اسلام  
 جهاز را پیش روشن چو آسمان نجوم  
 بقلب خویش همی پرورد باز صد  
 روانه ساخت ز راهی ز روی لطف و کم  
 کمینة خادم این آستان دبیر الملک

صفای قلب دم نطق و عقل را جوهر  
 ضیائش و ثبات مهن و فیض مطر  
 سخاوت کجاست بزدان و قدس را پیکر  
 سلک پال بنی و سلاله جدر  
 دو خادم اند بدار بار او قضا و قدر  
 بحکم باری از بهر خلق پیغمبر  
 در پنجریم در آید کناهار اگر  
 چو مهر او را ورزی نوزد تا در  
 سیاحت تربت و کرده توتبای صبر  
 بر ایستان هدایت سیستان ازهر  
 که نام و کتب او اصل نصرت و ظفر  
 چو کس از همه شاهان فرو بست کمر  
 جفا ز عدلش پیرمان چو شخص از اند  
 خلوص غرت خیر الا نام چو ز کوه  
 برای خدمت این آستان عرش سحر  
 بنا نهاد ز شوق این کتیبه مرمر

نوشته کک دبیر از برای تاریخش

که نصب شد کوئی در حریم کعبه حجر

در بالای سر مبارک در مسجد بالاسر کتبه خالی از تکلفی است بخط مشتمل باینه (انما  
 بعمر مساجد الله الی اخره) و کرمیه (و اِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) و حدیث (من فی مسجد)  
 و بعضی اخبار دیگر مخنوم باین رقم و تاریخ که (کتبه محمد رضا الخادم المثنی  
 هزار و صد و نود و نه)

نیز قصید مسطور در ذیل از سر خوش هر وی در همین مسجد بطلا کتبه شده  
 اند برین رخسند منظر و اندین فرخنده <sup>مکن</sup> کامدا ارم کما مظم لطف مظهر  
 نامو فرزند موسی که وجود اقدس او آمد این ارض مقدس غیبت سپینا و این  
 قبله هفتم امام هشتمین کتبه مثلش هفتگون آبا عقیلم چارماد رشد و سیر  
 علایم علی عالی اعلی که آمد خادمان خرکه او خواجه بهرام و بهمن  
 خازن و در بستر زان کند مهرش چو خازان آب در خنجر خاسد کند مهرش چو آهر  
 تقه و تواند آب سوزد چو آذر طبع خلقا و تواند لاد را سازد چو لادن  
 بانقا حکم او شکفت کرد سخن گیت خنجر از خار خیری روید از هر وی وین  
 هر که جوید کین او ز اشک او باشد مشغله و آنکه ورد بغض او را کفر او باشد معبر  
 آن بواز دوستان او که ایلاش مسلم و آن بواز دشمنان او که بطلاش مشرین  
 من کجا و مدح آنحضرت که الحق نیست باد برین بچنبر آب ساینیدن بجا و  
 درین اوصاف این مسجد که از عمرش است منطق او هام لال آمد لسان عقدا لکن  
 هیچون بنبی الحرام و مسجد قصی مجتهد تاکه باشد اتصا او بدین فرخنده مسکن  
 در هواش طاهر رضوان او را بکوشه شهر در پیش رحمت نیران فرو گسترده دامن  
 از نهادن ذکر نهادش کبریزانند زان دود شیطا که هر یک بوبار بوند و رهن

مضجع پاکیزه پوریاک پیغمبر که آمد  
سجد هر شامش بنظر پوسه روزش برود  
غاران حق اوزا افسر عفو است بر سر  
ز آنرا کلاه اوراق است و خراست بر تن  
مسکن بد فروزان منزل خوشیدر خشت  
افتابش کوئی زین آسمان سیمین محج  
موسیعی عیسی اسمعیل و ابرهیم و یوسف  
خوشه چهند دنیا کاش خداوند بخیر  
دروزمان شاه جمعا سیکند در که ذام  
هر غلام قصر و اقصا و قارون و قارن  
سایه نازان و خورشید لایطین که زوثر  
(مقصود از حضرت هماون شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلد الله ملک و سلطانه شد)

در چنان عهد سعید و چندان دوزانیکو  
کامد از نور سعادت دید اجرام روشن  
اندازد آنکه از شجره باجو و احسان  
بود این ملک جوین باو این کشور کلتر  
والی اهل خراسان که عزیم و حرم  
طعن باید بصر خد باید برهاون  
گشایر از انصاف عدلش شایسته او هامو  
خالی از احسان و بدش زامن در باو معد

(مقصود مرحوم حشمة الدوله جعفر میرزا است)

اندازان و قبیله شغل تو لب زبوناظم  
خواجیه پاکیزه خصلت فرخنده دین  
انجمن اسم و حسن نیت که ملک کاو  
چون شوکران بخند بر نوال ابر بهمن

(مقصود میرزا محمد حسین عاصد الملک است)

داوردوز اقوام الدله ابران که کردو  
زیر طوق حکم او چو چاکران بنما کردن  
نامود سور و شن دل محمد کز قضا  
روح افلاطون تویند از جلالش که در  
اصفهان نظام ملت و دولت که اند  
چون شهنشاه طایف از ملک سلیمان آهمن  
در خراسان استاقصه تدبیر عقلم  
ز بهر انجمن در کشور یارین و لند

ز ایند آراشت فرخنده مسجد را که بیی  
از صفای آسمان هشتین خوشتر توان کن  
خانه صور کران و کمال نقاشی که زند  
ماند بجزاد را مانند در این حرف و فن  
خدا از شکل کونا کون مصفا او را  
چو پیر طایوس بال مرغ بوقلمون ملون  
شامکه گافند شعاع شمس آینه بها  
راست پنداری که کرد و نیت پناه هد پور  
گر سلیمان سیف این صبح میور را ببند  
بایدش بر حسن این صنعت سر دین صلا  
الغرض چو در همانوز ساعی که در بد کل  
زین این مهو و مقام و زین این فرخنده مسکن  
جست خوش سالار بخیر روح القدس  
از قوام دولت و الا شد اینست کنین

(این فصل از روی میوه مغشوش ردی بلا نظم ترتیب و تصحیح شد)

## ذکر احوال و خیر مقدم و ارفقه مبارک

کلبه درهای حرم و حوالی آن که فی الحقیقه باز مدخل روضه محسوب میشود و از ده  
زوج است سه در خاص حرم است اول در پیش رو که طلست و هم در پناهن یا ابضا سیم  
در محاذی پیش رو که نقره است چهارم در دار السباده که از مسجد کوهر شاد بواسطه آن بهمت  
روضه میروند و این در نقره است و نواب علیه انیس الدوله دامت شوکتها آنرا تقدیم کرده اند پنجم  
در مقابل این در که از چوب شمشاد است ششم در نقره که از دار السباده بدار الحفظ میروند  
و واقف آن مرحوم سلطان مراد میرزای خنام السلطنه میباشد هفتم در بروی همین در که نیز  
از نقره و از واقف میر و مرزبور است هشتم در توحید خانه که از ایوان طلای نادر <sup>سطح</sup>  
آن وارد میشوند و این در نقره است نهم در کنا بخانه که از نقره است بوقف مرحوم مظفر  
الدوله میرزا ابرهیم خان زنجانی دهم در توحید خانه که از چوب شمشاد و وقف میرزا  
مصطفی خان مؤتمن الدوله نایب التولیه سابق است یازدهم و دوازدهم درها هستند که از

ابوان طلالی صحن جدد وارد دارالستاده میشوند و هر دو نفره و محاذی پاهای یکدیگر

## کتابخانه ابواب منبر

حزیر طلالی پیش فری مبارک در ترنجهای بالایی آن نوشته است (بسم الله الرحمن الرحیم قال النبوی صلی الله علیه و آله انما دیننا العلم و علی بابها من زارنی فی تلك البقعة کان کما زار رسول الله صلی الله علیه و آله) در ترنج وسط آیه (الله نور السموات و الارض) طرف دیگر آیه (فی بیتی اذن الله ان ترفع الی غیر حجاب) در چهارچوب نوشته است (قال الله تعالی اوردنا ال کتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الذی هو الفضل الکبیر) و کرمیه (وقالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور) و کرمیه الذی احلنا دارالقامه الی و هو ارحم الراحمین) در مقدم چهارچوب بکاشی این اشعار که بخواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه منسوبست کتبه شد است

لوا ز عبدًا الی الصالح اغداً بود کل بنی مرسل و ولی

وصام ما صام صوام بلا مکل و قام ما قام قوام بلا کسل

وعاش فی الدهر الا فامؤلفه غار من الذکر حسو بلا

فلن فی الخیر يوم البعث نفعه الی یحب امر المؤمنین علی

در این مقام از این اشعار پهن چهار بیت است سه بیت مسطور در ذیل از مابین شعر دوم

و سیم حلف شده است

و حج که حجه لله واجبه و طاف بالکعبه خاف غیر متعل

و طار فی الجوا باوی الی احد و غاص فی البحر ما مونا من لکلا

و اکفی البیانی من الدلیل کلهم و اطعمهم من الذی بد البر بالعدل

بعد از مضاع اخبر چهار بیت مسطور نوشته است (حاج آستانه عضد الملک میر محمد  
 حسین الحسینی) و در بالای چهار جوب مرقوم است (قال الله تعالى جنات عدن يدخلون  
 و يحملون فيها من آساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فيها جبر) نیز در اطراف در پیش  
 روان قسید مرقوم میرزا محمد علیخان سُروش مرقوم است

این دراز کعبه است بنا باشد خلدین	آخرین باد ابر این درگاه و این در آفرین
باز بر روی تو خواهد شد هفتم	روی کرسیانی بدگاه امام هفتم
زاده موشی جعفر کار خیرای قلند	نوالحسن فرزند امیر المؤمنین
باد در جنب بود بر روی کتیبه کشته باز	کز ترا حجت کتبه باید آید پست این
هر چین کوشد بر این سبا آستان	خویشا کانا آمد آن رشک بجز
حلقه زرین سزد از بھر این در آستان	مشرقی سیماسین لاف خوراد و لفظ
پاسباد رود در بانی درگاه او	فخر روح القدس باشد یاس نار و لامین
شد بفرمان ملک آراست این در بزر	ناصر الدین شاه غازی آفتاب داد و دین
کوشد اند خیری تانک بکدار داور	خیر اسلام کردارش چنین باشد چنین
ملک تازی بشیرش همی کج کرد و	دولت عالی باقبالش همی کرد و
خوردین پرور است و پادشاه دادگر	افزین نادر او از این داد آفرین
ز نور این در بغارت بزرگانه غنیمت	دید یادش عمل از شهر نازم بجز
داد فرمان تابان را ایند باز او را بزر	شهر یار بی همال و پادشاه بی قرین
حمت سلطانیت باید بدین حضرت	منصب رضوانیت باید بدین در که نشین
آنکه دارد او کلید این نهاد در دست	خو کلید جنگ آفر دوس دارد در کیمین



زائران روضه اوراقی کوید خدا      هذه جنات عدن فادخلوها امنين  
 حاجت اين در كه بدبار و ملك شمس      كرم اينست براي سبط خیر المرسلين  
 كوتاه اين خرم خرم جلد بود پرنده بوی      لبت جلد بود در سن بکد است بیدلین  
 ملك مشکین سرش از بهر نار بخش نوشت      بوزن بر این در و پانز بفر دوس برین  
 در جلای پائین پائی مبارک      با این اشعار که با سامی سامیه امته اطهار مشتمل مطر زشه

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى شَمْسِ الصَّحَى      احمد المخبّر نور الثقلين  
 وَعَلَى نَجْمِ الْعَلَى بِدْرِ الدُّجَى      من علك الشمس دت مرتين  
 وَكَيْسَفَيْنِ وَرُجْمَيْنِ غَزَا      وله الفتح بيد روحين  
 وَعَلَى الزَّهْرَاءِ مَشْكُو الصَّبَا      توكب العصاة ام الحسنين  
 وَشَهِيدَيْنِ سَعِيدَيْنِ هُما      للرسول المجتبه قرة عين  
 وَعَلَى الْبَاقِرِ مِقْبَاسِ الدُّجَى      وعلى الصادق حقا دوتين  
 وَعَلَى الْكَاسِمِ مُوسَى الرِّضَا      شمس طوس و ضياء الخافقين  
 وَابْنِ جَعْفَرِ الشَّاهِدِ النَّفَى      مطلع الجود سراج الحرمين  
 وَعَلَى الْمَدَائِدِ عَلَى الرَّكِي      وعلى المهدي ختم المصطفين  
 نُورِ حَقِّ تَهْدِي عَيْنِي بِهِ      عجل الله طلوع النبرين  
 هُمْ اَزَاهِيرُ بِهِمْ فَاحِ الشَّاهِدِ      هم رباحين رباح الحسنين  
 تَطْلُبُ الْجَنَّةَ مِنْ رِضْوَانِهِمْ      لا بنا و هاتير و حجين  
 نَظَّمَ الْعَبْدُ قَوَامُ لَهُمْ      صاوا المتكافرين  
 سَمَّ اللهَ بِالْمُصْطَفَى      والمجيبين لهم والاكوبين

## حَارَتِ الْاَفْهَامِ فِي اَوْصَافِهِمْ غَابَتِ الْاِبْجَادِیَّةُ الْعَالَمِیْنَ

دَرْ تَرْجِ وَسَطِ هِکِی از مُصْرَاعِیْنِ نُوْشْتِه است (بَابُكَ مَفْنُوْحٌ لِلطَّالِبِیْنَ بِاَنْوَرِ اللّٰهِ قَالَ اللّٰهُ  
تَبَارَكَ وَتَعَالٰی وَلَا یَبُہُ عَلٰی حُصْنِیْ وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِیْ اَمِنَ مِنْ عَذَابِیْ بِاَوْجَهِ اللّٰهِ جُودُكَ مَبْلُحٌ  
لِّلرَّاعِبِیْنَ) و دَرْ تَرْجِ مُصْرَاعِ دِیْکَرِ نُوْشْتِه است (بَابُكَ مَفْنُوْحٌ لِمَنْ عَصَاكَ بِاِحْجَہِ اللّٰهِ  
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلٰی بَابِهَا بَابَةُ اللّٰهِ وَحِلْمُكَ مُعْرِضٌ  
لِمَنْ نَاوَاكَ) وَ هُمْ اَبْنُ قَصِیْدِیْ کِه تَارِیْجِ وَ عَمْدِ تَقْدِیْمِ اَبْنِ دَرْ بِ مُطْمَحْخِرِ مَبْدُودِ نُوْشْتِه سِت

و هِیْ بُرُوْی خَلَا بَقْدِ دِرْ سَعَادَتِیْ فَر	دَرْ حَرِیْمِ عَلٰی نَبِیِّ مُوْسٰی جَعْفَر
دِرْ بِکِه خَوَاهِدِ رِضْوَانِ زَیْرِ دَارِ اَثَر	دِرْ بِکِه سَابِدِ کَبُو اَبْرِ آسْتَانِ شَر
سِیْهِ خَوَاشِیْ کِه بَاشَدِ بَرِ اَبْنِ دَرِ اَرْحَاجِ	بِدِجِهِ کَفَمِ کَفَمِ حِجَابِ خُوْشِ مَدَر
هِنِیْ کَفَمِ کِه هَسَمِ بَصَحْنِ اَوْ مَانَتَد	بِدِجِهِ کَفَمِ کَفَمِ کِه اَبِ خُوْشِ مَکَر
بِحَاجِی حَلَقَه زَرِّیْنِ وَ حَلَقَه سِیْهِیْنِ	زَنَدِ بَرِ دَرِ اَبْنِ بَارِ کَاهِ شَمْسِ وَ قَسَر
بَعْرِشِ بِالْاَزِیْنِ بَقَعَه عَالَمِ سَفَلِ	بُخْلَدِ نَازِدِ اَزِیْنِ رَوْضَه تَوْدَه اَعْبَر
دِرْ خَوَاشِیْ خَلْقِ اَشِیْخِ خَلْقِ رُوْغِیْیْنِ	زِ بَاخْشِرِ سُوْیِ اَبْنِ بَاوِکِ اَتَا خَاوَر
کُنَا کَارِ دَرِ اَبْدِ دَرِیْنِ خُجَسْتِ حَرِیْمِ	بُرُوْنِ خَرَامِدِ جُوْنَانِ کِه زَادَه اَزْ مَادَر
هَمِیْ فَرِ اَبْدِ اَبْنِ بَارِ کَاهِ دَهْرِ اَبْنِ	بِعَمْدِ خَیْرِ دَوْلَتِ فَرْزَدِیْنِ پَرُوْر
اَبُو الْمُظْفَرِ پَرُوْر نَاصِرِ الدِّیْنِ شَاه	کِه نَامِ وَ کُنِیْتِ اَوْ اَصْلِ نَصْرِ اَسْتِیْظَفَر
کُنْدِ بَابِیْ تَخَشُّرِ زِ بَابِیْ کَبُو	رَسِیْدِ کُوْشِ تَاخْشِرِ کَبُو اَلْخَر
بَلَنْدِ کُنْتِ بِلُوْنَامِ دَوْلَتِ اِسْلَام	قُوْیِ شُدِ اَسْتِیْدِ وَ اِشْتِیْدِیْنِ پِیْغَمْبَر
بَرَزَنَابِ بَحْرِ بَقَایِ شَاهِنشَاه	کَرُوْشِ خَاوَرِ شَاهِنشَاهِ اَبْنِ مُبَارِکِ دُر

یَنُودُو سَلْخَانِ جَهَانَ اَنْشُدِنْ      کَهِم فَرِشْتَه خِصَاوَهْم خُجْتَه سَبَر  
 نَوَشْکَلِکِ سِرْشِ اَز بَرایِ تَارِخِشَر      دِیْن دُعَایِ شَهْشَا مَعْدَلْتِ کُتِر  
 هَزَار و دُو صَد هِشْتَا و چَارَا ز هِجَر      فَرُو دَا ز دَر اِیْن کَا ه قِیَمَتِ اِیْن دَر  
 کَرِ نَفْسِ کِه اَز تَو حَیْدِ خَانَه بُو اَسْطَه اَنْ وَا ر د ر و ضَه مَبْشَوْن د بَا یْن قِصْبَه مُنْهِن اَسْت  
 اِیْن دَر اَز کِبْکِه اَز رُویِ بِنَا ز      عَرْشِ دَا دَا ر و ز ا بُر دَه بِنَا ز  
 اِیْن دَر اَز کِبْکِه کِه جَبْرِ اِیْمَز      کَر دَه دَر بَا نِیْ اَنْ اَز اَعَا ز  
 اِیْن دَر اَز کِبْکِه هَر مَنَاش      بَرِ سْتَا رَه ز شَرْفَه اَر دَنَاز  
 شَمْسِ طَالَعِ نَشُود اَز مِشْرِق      تَا بَر اِیْن دَر نَشُود رُویِ بِنَا ز  
 مَاه رَا رَه نَد هَد رَاسُ و ذَنْبِک      تَا دَر کِیْن دَر نَبَر دِخْطَ جَوَاز  
 کُوْیِ اِیْن بَابِ هَمَا یُونِ بَاشَد      بَافِضُ مَلْکِ بَکْ نَوَاز  
 اَرَبِیْ کُوْر دَر فِضِ اسْت کِه مَسْت      دَر کِه شَاهِ عِرَاقِیْنِ و حِجَاز  
 شَبْلِ حَیْدَر کِه دَر دِیْکَر خِصَم      نَبِیْرُ شَیْر حَرَمِشِ اَز اَعْجَاز  
 اَمَد اِیْن دَر کِه دَر عَهْدِ شَهِیْ      کِه بَدُورِشِ دَر عَدْلِ سَفَاز  
 نَا صِر اَلدِیْنِ شَه غَا زِیْ کِه هَمِیْ      بَا اَبِد دَوْلَتِ اَو کُوْبَد رَا ز  
 اَنْدَر اَنْ عَصَر کِه اَز صَد رَجَبِکِل      تَوَلِیْتِ بُو د قَرِیْنِ اِعْزَاز  
 ذُو اَلْهَمَمِ مُؤْتَمِنِ اَلْمَلْکِ سَعِیْد      کِه بِمَلْکِ اَز وُرَاشْد مُتَمَلَا  
 اِیْن هَمَا یُونِ دَر کَر دُونِ فَرَا      خَوَاسْتِ تَا بَر دَه دَا ز سِیْمِ طَرَا ز  
 نَا یِبِ اَلتَّوَلِیْه فَتْرُخِ پِشَرِش      مُصْطَفِیْ خَا نِ خَلْفِ بَیْ اِنْبَا ز  
 سِیْمِ مَتْرُوکِ کِه اَنْدِو خْتَه بُو      دَر خَزَانَه هَمَزَا کَر دَفَرَا ز

چرخ شد ز کرم شرق کوره      شمس شد بونه و جوزا شد کاز  
 اندران کوره و آن بونه همی      نقیصه ز ادادند کاز  
 پس بمشار بنجوم آوردند      نقیصه بایپگر این درد مساز  
 پی تارنج صبوری بسرود      در رب توحید خدا آمد باز  
 در دور پنجه همین در اشعار دینار      قوم است  
 جهانان ناصر الدین شاه غازی      که بار او خداوند بکانه  
 بسوزد خرمن هستی سراسر      کشد کراتش قهرش زبانه  
 بی رسم نکو آئین فرخ      درین دربار ماند از دی نشانه  
 برای خاکبوس خسرو طوس      بسوی خاورستان شد روانه  
 بدل طوف حرمش بود مقصود      عدو را کوشمال آمد بکانه  
 غرض این فیض را چون کرد ادراک      جبین قمر سود برای آستانه  
 بامر شاه و سعی خواجه عصر      کج ز مدحش سخن بکس فسانه  
 جهان جود مجد الملک نازل      که بحر همش را بی کرانه  
 در توحید خانه کشت بزمین      ز شه مانند این اشکران در خانه  
 کمر آن بیان بخدمت دارد      که خود را می نیند در مینا  
 چو بود از طاهران قدس زان رو      گرفت آستانه آشیانه  
 چو حیرت خواست تا نامش بماند      در این درگاه عالی جاودانه

در کربن نفس که از مسجد کوهر شاد بدار آسپاده باز میشود و وقف نواب علیّه غالبه  
 انیس الدوله دامت شوکتها هر مصرع عشر شمل است سه تریج در تریج بالا مصرع این بخط

فَيَتَعَلَّقُ جَلِي نُوْشَتَهٗ اسْت (قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَدَرْتَرِيْجِ يَابُنْ (اَنَا مَلَكُ  
 الْعِلْمِ وَعَلَى يَابُنْهَا) وَدَرْتَرِيْجِ وَسَطِ بَحْطِ ثُلُثِ (الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَآوَرَّنَا الْاَرْضَ  
 نَبْتُوْا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنَعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِيْنَ سِلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ)  
 وَدَرْتَرِيْجِ بِالْاِيْ مَضْرَاعِ اَبْرَنِجْطِ فَيَتَعَلَّقُ مَكْتُوبَتِ (قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى) وَدَرْتَرِيْجِ  
 يَابُنْ (سِلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خَالِدِيْنَ) وَدَرْتَرِيْجِ وَسَطِ بَحْطِ ثُلُثِ (وَسَبِّحْ اَلَّذِيْنَ  
 اتَّقَوْا رَجَعْتُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتّٰى اِذَا جَاؤُهَا فَتَحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ  
 اِلَى الْاٰخِرَةِ) وَبَرْدُ وِرَايْنِ دَرِجْطِ فَيَتَعَلَّقُ بِسَارِغَرِيْنِ اَشْعَارِ كَتَبَتْهُ شِدَهٗ اسْت

انبیاء در که بر عرش برین ساید سزا	میتوان زد کام بر نهیخ و بر هفت اختر
تا نبوسد پاسبان اساد را بن در آستان	آسمان که خفته در دشت و کاه چنبر
هر شب و هر روز خال اندین در بند و آزار	چهره میساید بگردون ماه و مهر خا و زار
تا ز سیم زرد برین در زبنت ز نور دهند	از مه و مهر آسمان که سیم آرد که ذرا
از درِ فخر و شرف در این هابون آستان	خال میبوسد اگر آزار او کسرا کند
حاجت این در که ساید سر عرش از فخر و فر	باج از غفور میبوسد هر خراج از قصار
که درین درگاه روی خال ازین پاك آستان	خوابش را کان و جبریل امین باشه پرا
تا اشار آرند بر این در طبقها نور پاک	قدسنا آید پی در پی ز عرش ذورا
خال میبوسد فلک صد جا تا زین در	پای رکریاس کاخ زاده پیغمبر
نور حق طور تجلی یور موسی شاه طوس	شیل زهر اسبط پیغمبر سلبل جیدا
مظهر بزدان خداوند قضا فریان و ضیا	کاستا عالمش از عرش اعظم بر ترا
علی الحاد عرش و کسری لوح و قلم	باعث تکه بن خال و باد و آب و آذرا

می‌ناید شباهت و غواص قدرت نابد  
 کمرون آرد ز بحر آفرینش کوهرا  
 قلم ایجاد راهم کشتی و هم ناخداست  
 کشتی ابداع راهم بادبان هم لشکرا  
 درهماون عهد سلطان سلیمان  
 درمبناک دور دارای سکند چاکرا  
 ظل نهران خروا بران خداوند ملول  
 ناصر الدین شاه جم خرگاه آفرین فرا  
 موکب مسعود و زش درین خرم سفر  
 بانو از بانوان حضرت بافرا  
 عالم عفت انیس الدوله مریم سرشت  
 کرچا بلقیس خواندش بعصمت  
 سیم وزرافشاندا ز این دگر این عالم روا  
 شوکت فرو شکو آفرود وزین روا  
 الغرض چونند تمام این دگر و فرخی  
 اندان دوران که ملک این ز آشوب  
 چون مبرکت هر کس با کاش خدی  
 نام نیکش ماند باقی در جهان نامحرا

خانه زادبو الحسن مینا بتا ریخت شود (مصرع تاریخ فحوشد ولی معین است که سلفه رود و بیست و هشتاد و چهار)

**در شمشاد** که در در رب توحید خانه واقع است با شعاری از قصیده دعبل نیز علی  
 خراعی و خطبه مشتمله بر القاب اسامی مقدسه دوازده امام منبت و مرین است و چون  
 قصیده دعبل معروف مشهور و در کتب مرآت ثبت است بدکر آن نیز داخیم  
 و دیگر خطبه که امارات تولد از عباوات آن پیدا است بعضی از کلمات فقرات آن بطول  
 زمان محو گردید در این در منبت شد (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِ  
 سَمَاءِ النَّبِيِّ الْغَرَاءِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ بَرْنَةِ الْكَوَاكِبِ الزَّهْرَاءِ الْمَرْتَضَوِيَّةِ مُصَابِيحِ الْقُبَّةِ  
 الْخَضْرَاءِ الْعُلَوِيَّةِ وَحَلَى أَرْضِ الْوَلَايَةِ الْبَيْضَاءِ النَّبَوِيَّةِ بِجَلَّةِ الْمَوَاكِبِ الْعُلَمَاءِ الْعُلَوِيَّةِ  
 مُشَاعِلِ الصِّفَةِ الْغَبْرَاءِ السِّفَلِيَّةِ ..... ارجات معارج بروج الاولیاء و درجات



مذابح عروج الأجتاء ..... شمس نفوس ائمه المعصومة اخبار البشر  
 اشيعه ..... الأمة المرحومة ..... بئارك الذي جعل في السما  
 بروجاً وجعل فيها سراجاً وقمرًا منيراً وشهدان لا اله الا الله الذي جعل الشمس ضياءً  
 والقمر نوراً وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب كتاب انزلناه مبارك لتد  
 ابائته ولتذكروا لوالا الباب وشهدان محمد عبده ..... الذي قال  
 اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ونعم ما قال سيد البشر الائمة من  
 بعدي اثني عشر اولهم علي بن ابي طالب اخرهم محمد المهدي ان عده الشهور عند الله اثني  
 عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم  
 ..... خصوصاً على الامام الاخير والجان ابي الحسن ابي الحسين وابي الرجائبين  
 وابي تراب علي بن ابي طالب الذي عنده ام الكتاب وعلى المحبط والعمان واللولو  
 والمرجان الشريفين بكل شرف ودين ابي محمد الحسن وابي عبد الله الحسين وعلى  
 الباب المعمور والبلد الايمن الامام الميمن علي بن الحسين زين العابدين وعلى  
 البحر المسجور والجبل النور وناج المائر ورأس الفاخر ابي جعفر محمد بن علي الباقر  
 وعلى الصبح الصادق والكتاب الناطق ابي اسمعيل جعفر الصادق وعلى طور  
 تجلي الربوبية ونور تجلي العبودية احمد الامام جده واعظم الاغاطم ابي علي موسى  
 ابن جعفر الكاظم وعلى برهان محكمات السبع المثاني وترجمان مقطعات التنزيل  
 بمقطعات التاويل لبيان بدع المعاني قطب العرفاء والشفاء اللطفاء الاعزة على  
 الكافرين صدرا الخلفاء الجنفاء حب الله وسيف الله المسلول المنصفي ابي الجواد  
 ابي الحسن علي بن موسى الرضا وعلى جودتي الجود ومركز آية الوجود شاهد

شهد الاِشهاد ابي الهادي محمد بن علي الجواد وعلى من ابد به الكامن والبادي  
 خبر الندي يوم التنادي ابي الزكي علي بن محمد الهادي وعلى مفتاح كنز الفتح و  
 سكينه سيفه فوج الروح صاحب منطق السكري ابي المهدي الحسن بن علي العسكري  
 وعلى الخلف القائم والشرف الدائم حجة الله البالغة ونعمة الله الشاغبة خليفته الله  
 بالحق وبقية الله في الخلق محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن  
 محمد بن علي بن الحسين بن علي المرتضى عمدا كمال الدين كربلائي واحمد كربلائي وشاهجهز  
 كتبها علي بن احمد البستاني ( قد روى بالانراين اشعار نوشته شده

زهی آستان تو کرسی نشان      توجون لوح محفوظا الجنب  
 سر سجده آرد برین آستان      سرفراز سلطان بی فتح باب  
 بتارنج از آن باقم بایند      که نذر است این باب ضوابط

دوره چهارچوب از سمت توحید خانه نزدیک دیوار سورة مبارکه عم میباشد سو  
 سج اسم و دوره نزدیک درب (و كذلك نوبی ابرهیم ملک کتب السموات والارض  
 الى ما كانوا يعملون) و (اللهم صل على النبي والوصي الى اخر) برعبته در نوشته  
 (عمل خواجه احمد و استاد كمال الدين كربلائي و استاد احمد كربلائي و شاه حسين)  
 و در طرف دیگر این عبارت رقم شده که (قد فاز بخدمة کتبتہ اضعف عباد الله تعالى  
 محمد بن عبد الخالق القادرى (القرآنى) الشهير بالامير تقبل الله منه)

که بر نفس که از دار السباده بدار الحفاظ بواسطه آن وارد میشود این قصید  
 صوری که ملک الشعراى آستانه مقدسه است باسم مرحوم جناب لیلطنه  
 سلطان مراد میرزا بر آن مکتوبت

این درِ قدس از ذوق کیست که  
 این درِ رحمت کاخ کیست که مردم  
 سطح متحد بلند عرش برین را  
 حکم الهی ازین در آید صلا  
 یشت ازین خلق کشته روی فلک را  
 خاک درین باب آب خضر نماید  
 ما نا این در که رضا است که رضا  
 زاده موسی که از تجلی نورش  
 عرش و شعیب بن بد که او یز  
 هشت چو در این جرم همچو مالک پای  
 دیدن مبارک دربی که از کف زنجیر  
 زهر لوای و لای و سوی کرد  
 ناصر بن شاه جم زین که مراد  
 خور کپی ستان که از مدینت  
 عم ملک خال چهر ملک که از  
 اعظم سلطان مراد کز قدم او  
 فریزان جنام سیل طنه کاو را  
 ذاتش بر جی که قزو فالش کو کب  
 این شرف از دودمان ملک چو از

پاشنه برونه و ذوق طارم اخضر  
 مهر سدا از آن بخلق رحمت داوڑ  
 گرده تماس اندازان بسط مقرر  
 بر هر کپی چنان که فعل زمر  
 تا که زندش بجای حلقه بر این در  
 بیهوده بر کرد ظلمت است که کند  
 روضه او را بید که بشت  
 چشم جهان همچو کو طور منور  
 دست ابد کدا و شاه بد و د  
 سود بر این در نخست همچو فلک  
 جامه سپهرین نموده بودش در  
 برده لوای ظفر خد پو مطلق  
 ملک سلیمان و عمر خضر مقرر  
 ملک جهنم از جنام او مستخر  
 دولت پند کرفت ملک ز نور  
 خاک خراسان بنه سپهر زند  
 فتح زند موج بر جنام چو جوهر  
 شخصش رچی که فتح و نصرش کوهر  
 رو چو خورشید بر فرخ زخاو

بسکه زده ز آبرین بدامن او دست  
جامه سپهرین او در پده به پیکر  
تا که بپوشد و باره جامه طرازد  
باز بر افشاند بدن بدن همی زرد  
رنج فلک سپهر مه بپوشد خورشید  
صبح سعادت بران دهمید مگر  
صفحه سپهر چو ببال شد از غش  
دوخت بر این دیمنج نقش اختر  
بر رخ خود برکشود در رحمت  
گارش چون از در رضا و سرصد  
زین در اقدس خدا بکار فلک قدر  
الغرض ایناست چون بسیم بنفشه  
آمد مرضی کرد کار و پیمبر  
گفت صوری برای سال طرازش  
این در عالمی که با سپهر برابر  
اکوز سلطان مراد یافته زین در

**در نقیص** مگر کیشکانه خدام که محاذی در سابق الذکر است این قصید موشح است

بیارگاه سپهر اشتباه سبط رسول  
که جن انس نجاك درش بود محتاج  
بکاخ زاده موسی که چون دم عیسی  
هوای او مرض کرم را نموده علاج  
امام ثامن شمس الشمس خورشید طوس  
.....

فرغ شمس هذابت که شمس طلعت  
بود سراجی در بیارگاه دین و هلال  
بر پیش کاخ جلالتش نه آسمان بمثل  
بود چوبیتی کش عنکبوت شد نجا  
بنان سر ملاک بر ند چشم بچشم  
زکوی او کشد از خاک سوچرخ عجل  
بعهد پادشه تاج بخش ناصردین  
که تیغ او ز ملوک جهان ستاند لیل  
سوده غم ملک آنکه رای روشن او  
زدوده است چو خورشید طلعت از شب  
حسا سلطنه سلطان مراد کز سخطش  
عقاب آمد هم آشیانه باد راج  
ز عدل او نکند شیر حمله بکوزن  
ز یاس او زندگاری صد به برنج عاج

به سفر که ز خاک و چو آفتاب بپید  
 بگرد از جان شایسته خدای و نمود  
 چو کرد فتح خراسان بدید ازین ددگا  
 تمام ز آبگاف و رد زانکه ضلش  
 بران فرود ز رو کوهر و مرصع کز  
 خلیل وارد زین کعبه کرد نصب حجر  
 از آن پس این کرد این حرم نور خدای  
 در این سفر که بهمه فتح و فیروزی  
 دو در بیم بیند و دوزین عمل بکشد  
 در بی مقابل این در که عرش میکوبد  
 چو بر داشت و زابر کُمتل همت جوهر  
 در بیم بیند و کاسیمان هر روز  
 در چنانکه بد سال و ماه و صبح و منا  
 برای آنکه کشندش چون نقره اندر بر  
 اگر ازین در رحمت در آمدی شیطان  
 غرض جو یافت طراز این در که تا باید  
 سوال سال طرازش هم از صبور کشد  
 یکی نهاد بر این در سراد و کُفت

فروخت چهر زانو از این حرم چو سراج  
 مقام در درجتا مقربین ادرج  
 ز رو جواهر کرد استخضیم و نالرج  
 ز صد پایک نشان کرده داده بولج  
 در صخره یهین یور صاحب معراج  
 بی طواف چو آمد دوزبار چو حجاج  
 در آن نمود چو مصیبا در میان خراج  
 سوخراستالانند کج شد و واج  
 بخویش صد در رحمت خالق

که کاج میشد من مقابل از کج  
 برین در بی که بطو الوری به کالج  
 بد فرستد از زشمن باج و خراج  
 بطوع ناصبه نایند قبر و معراج  
 فلک بود متجّه چو زیق رجراج  
 هکر از در بر دران نمیشدی اخراج  
 همی نیکند اغلاق و نیکو در اتج  
 که تیر خانه او را فضا است آماج  
 نهاده اند بر این در شهان عالم تاج

علامه عباسعلی نجارباشی عماد حاجی محمد و استاد باقر و استاد عیسی و محمد کاظم مینت کار شده

دوشهر می شود در ذیل در بالا و پائین تر بنحوا مرقوم است

بعی و اهتمام خازن شاه عطا بیک آسمان شوکت و فر

بقبال حسام السلطنه یافت ز سیم ناب این در زین و نور

در نفس ابوان طلای صحن عتیق باین اشعار و کنارش شده است

این درد لکش که خورشید بکب و شرف رخ همیابد بر آن در هر سر که حلقه

هر سر از حلقه ستار آن پوشید رخ در پس این جور که تاشب و شین

کز نو که بخس کوان باید که بی کلف اندین در بود این حلقه از نایب

تا بنام این که بر از کردید باز گرد کوته باز رضوان باب فردوس جنان

زاستان در جهان بی مدغای خویشین هیچکس هرگز نشد سو مقام خور و

قدس با هر سلامش قافله در قافله عرش با هر طوافش کاروان در کاروان

بار بریندند هر دم جانب ارض و سما ببال بکشاند هر که بر مکان و لامکان

مبده هر صبح کاهی از صبر جان فزا زائر از هر دکانی از نعیم جاودان

پادشاهان زمان از حد آن کام بخش کام بخشان جها از حضرت آن کام

عی باول پایه قدرش رسد و هم ارهه باشدش بنیایه گردون گردان زردیا

با چنان رتبت بود بایستی که توب عرش از بر خاکیا که حضرتش و رد زبا

باشکوه نایبانش از سها کمتر ز حل با علو آستان چون زمین کشت آسمان

بذل و عدلش آبروی خاتم و شبر بذل و عدلش آبروی خاتم و شبر

انکه شد تیغ کج او راستی بر حفظ و آهین حصه حصه بر دور و اینها

هم با مرخان موسی اسم و عیسی دم که او هست نم جهان از خدمت این آستان



کَلِمَتِ مِسْکِينِ پَرِشَانِ سِيَالِ تَارِيخِشِ شَوِشِ  
 دَرِ کِشَاهِ وَلَا بَتَبُوسِ کَاهِ اَنُوشَانِ  
 زِ اطْرَافِ چِهَارِ جُوبِ هَمِيْنِ دَرِ اَشْعَارِی رَسْمِ شُدِه کِه سَهْ مِصْرَعِ اَزِ اَنِ کَثْرَتِ اِسْتِعْمَالِ نَفَرِ  
 مَوْکَرِ دِهْدِه اَنِجِه بَاقِیَسْتِ اَبَسْتِ

نَظَرِ اَوْ خَلْفِ اَزْ چَارِ نَامِ وَهَفْتِ بَدِ

امامِ مَشْهُومِ وَفَرِ زَنْدِ هَفْتِ مِیْنِ نَوُوشِ	کِه رُوشَنِ اَزْ دُورُخِ اَوْسْتِ اَبِنِ هَمِ مَنْظَرِ
بِدُورِ دَاوَرِ هُوشَنِکِ هُوشِ فَرِخِ رُخِ	کِه مِ جَنَابِ وِسْکَنْدِ دَلَسْتِ اَزِ اَزَادَرِ
خُدَا بِکَازِ سَلَاطِنِ عَصْرِ نَاصِرِ دِیْنِ	کِه اَخْتِبَارِ مَلُوکِ اَوْفِخَارِ بَشَرِ
دَرِ اَنِ زَمَانِ کِه مِجِیْنِ عَمِ شَاهِ وَالِی بُو	بِحُکْمِ شَاهِ چُو خُورِ دَرِ حَوَالِی خَاوَرِ
جَلَالِ دَوْلَتِ دِیْنِ شَاهِزَادَه اَفْرِیْدُ	کِه کُوه کُوه شِکُوه اَسْتِ وَ بَحْرِ خِطَرِ
بِعَهْدِ تَوَكَّلَتِ حَضَرَتِ وَ زَبَرِ نِظَامِ	کِه دَادَه مَعْدَلَتِشِ نَظْمِ کِشُورِ وِلَی شَرِ
.....	دَرِ بَکِه پَا یَه اَبَرِ فَلَکِ فَرَا شِئَرِ
خَدَّ حَاکِ خِرَاسَانِ وَ شَاهِ خُطَّ طُورِ	اَمِیْنِ دِیْنِ خُدَا وَ نَدِ شَرِ عِ پِغْمَبَرِ
خَرْدِ بَکِ فَلَکِ رَا یِ اَوْ بَیْجِ خُورِ شِدِ	جَمْعِ اَبَکِ صَدِّ ذَاتِ اَوِ شِیْنِ کُوه رِ
بِه پِشِ خَا طَرِ اَوْ نُو رِ دَرِ لَبَاسِ طَلَمِ	بِجَنَبِ هَمَّتِ اَوْ بَحَرِ دَرِ شِمَارِ شَمَرِ
فَلَمِ کَرَفْتِ تَبَارِیْجِ سِيَالِ سَرِخُوشِ وَ کَفْتِ	پَنَاهِ اَهْلِ زَمِیْنِ دَرِ دُورِ عَالَمِ اَسْتِ اَبِنِ دُ

دَرِ کِتَابِ اَنْجَامِ مَبَارِکِ تَقْدِیْمِ مَرْحُومِ مُظْفَرِ الدَّوْلَه اَبِرْ هَمِیْمِ خَانِ خَمْسَه اَبَسْتِ کِه دَرِ اَبُو  
 طَلایِ صَحْنِ عَمِیْقِ وَاقَعِ شُدِه بِرِ صَفْحَه دُفِیْمِ مِصْرَاعِ اَبْنَابِ بِخَطِّ ثُلُثِ وَ فِی تَعْلِیْقِ اَبْنِ اَحْمَدِ  
 رَسْمِ شُدِه (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلَا اَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا مَنْ ارَادَ الْعِلْمَ  
 فَلْيَاْتِ بَابَ الْمَدِيْنَةِ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَدْعِي كُلُّ قَوْمٍ بِاِمَامٍ زَمَانِهِمْ وَ كِتَابَ جَهْمِ وَ سُنَّةِ

نَبِيَّهِمْ قَالَ الثَّعْلَبِيُّ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِلَى آخِرِ الزَّمَانِ  
 هَزَارُ وَدُوَيْتِ هَفْنَادُ وَچهار) دَرْدُورِ چهار چوب کرمی آیه الکرسی است و قل اللهم  
 مَالِكَ الْمُلْكِ وَمَنْظُورٍ بِرُقُيْدِهِ مَبْنَاهُ که اول آن دَرْدُورِ آینه ناپید که کردید  
 آنچه پیدا است این است

زهی جلالت شاهی که جبریل این	بر آستانه <sup>آن</sup> که است به مقدار
کلید مخزن رحمت مدینه علم	ملاذ و ملجا امت شفیع روز شما
علیم دفتر ناکان و ما بکون که بو	ز بحر علمش یک قطر قلزم خلا
شهی که در کف او باب علم را مقنا	شهی که بود را و مهر رخ را رخنا
هنود دفتر خلقت نخورده بود رقم	که داشت به کم و بیش از رُموز استخوان
بعجز معجزه تعلیم از و گرفت کلیم	که شد عصا بکشت از دهان سحر اوبار
سبح درس سخن خواند در دشتنا	وزان سپیدم جان بخش یافت در کشتنا
ز کفر پر تو علمش پدید کرد اسلام	چو خور که کرد عیان روز روشن <sup>تار</sup>
گشود تیغ زبانش بدان صفت دین	که در زبانش تیغ جلد گزار
فروغ دبد زهر علی بن موسی	یکل جلد صدف قیسم جنت و نار
امین سر خدا حضرت رضا که بو	بنای شرع مشید حصا دین ستو
چه در دبی که بلند آسمان بروداد	همیشه از پی در پوزه دبد چون <sup>مسما</sup>
چه در دیکه تواند خاک او جتر	حکیم بو علی اکبر قطره بر قطار
در خزانه علم است و هست این مخزن	کتابخانه فرزند احمد خنار
چو هر یک ز تھان رسم بندگی کردند	در آستان جلالتش بخدایتی اظهار

بمهد خیر اسلام ناصر الدین شاه  
گزشتا بابد فخر دوده قاجار  
در ان زمان که درین بتولبت منصوب  
فرشته فرعید الملک آسمان مقدا  
جلال کشور و لشکر مظفر الدوله  
که فتنه نصرت و فتح بیغ صاعقه  
فخار فخر خوانین خیمه ابرهم  
که از حرارت آذر مباد آزار  
اینست آنقدریکه از این قصید با عدم ترتیب نمودار است باقی در زیر آید و  
غیره ناپدید است

در توحید خان از نضوه است و از اجناب امیر نظام حسنعلی خان کروی تقیه  
کرده است بخط خود که نیز در کمال جود است فسی نموده ترجیح یک مصراع این بر  
بمله و انا فحما مثل است و در این ترجیح (قال التبی صلی الله علیه و آله) و ترجیح  
مصراع دیگر که قهریه ترجیح سیاق الذکر است بر بمله و سوره قل اعوذ برب الناس و  
و در زیر آن (انا مدینه العلم و علی بابها کتبه تراب اقدام الزائرین حسنعلی کروی  
هزار و دویست و هفتاد و یک) در پیشانی این در این رباعی نوشته است

این ذکر که بود در عرش اعظم برتر  
و افراشته بر فراز علی بن سر  
از نام شریف متولی نباشد  
یعنی عضد الملک فروزش بود  
قصید این در از جنب توحید خانه شروع شده است با این صورت  
ز آستانه این شاه کی سپا که کوفد  
گمبخت چاکر او کوس بر سر کاوس  
همانچ امانت که دزد و دزد نافر  
ز قمر قدا و طوس چون پرتاوس  
جهان مجد بهمین خواهی که خوانندش  
خدای طوس و این نفوس شمشیر  
بدورد او و ایام ناصر الدین شاه  
که شمع شوکت او را فلک بود فانوس

در آن زمان که مهبین غم شاه افریدون  
 فرشت زبنته فریاد بخت طوس  
 بگفت اولبت حضرت وزیر نظام  
 کشت ملک خراشا ز سعی و محرو  
 گمبخت خاک را بن آستان عرش نشان  
 که قاتل افواج و مفر کر و س  
 محبته خان معظم حین علی کآمد  
 قرین ز خنجر و خانه بقارن و قابوس  
 فرو برد در توحید خانه آن زبور  
 که خستار زندان نای مکر و سر  
 رضع خانه نقاش سحر پیشه که داد  
 روان نانی و آذر بند و کلکش بوس  
 چنان بدیع توانین و غریب کرکشد  
 چه در دربی که با وج و حبیب و نرسد  
 چنین دربی که مکن حاجبش بیاموزد  
 غرض جوشد در توحید خانه باز نور  
 بکعی نوالحسن آن سرکشیک فرخند  
 ازین کرم که طبعش بکرمش مانوس  
 که صد او است در این عالی آستان حسوس

نکرده فکر تارنج سال سرخوش گفت

بحق حق که درین در نشد کبی مانوس

در بین دو مصراع در رقم شده است (کتابه الداعی لدوام الدولة السلطانی  
 ال محمد حسین اصفهانی) نیز این عبارت در همین مقام بخط ثلث کتبه شده است  
 « بشرف تعمیر هذه البقعة المباركة الرضویة امیر الامراء العظام معتمد السلطان  
 بهر از محمد خان سپهسالار اعظم دولت علیه ایران ابن مرحوم امیر خان شهید  
 ارقا جار سنة هزار و دویست و هشتاد و چهار »

رفیق ابوان طلا می سخن جدید که از کفش کن بواسطه وارد دارا السعاه بشوند

# با این اشعار منموانست

این درِ عالی که سوجیه بخواند  
 بر درِ آن نه روافی کند  
 عکس فرغش همی چو تافت ابوان  
 واله از کشت آفتاب چو حربا  
 عرش برین تاشده است فرشتن مبشر  
 گشت مقرر جلال این دیکتا  
 آمده آ که ز امر فاخلع نعلک  
 آمد موسی کوفه فلان زیبا  
 وادی این کجا و ساحت پاکش  
 مرکز سفلی کجا و دروه علنا  
 عیبی مبرم کند ز طارم چارم  
 عزم طوافش همی ز روی تو لا  
 در که پاکش بهرمیا و سحر که  
 سجده که قدسنا عالم بالا  
 نقره خامش بکاست قدومه بد  
 پایه قدرش شکست قامت طوبی  
 کشته مفضض بد و در داو و عادل  
 راد محمد شه آن بکانه دنیا  
 شاه جوان بخت آنکه بافته زین در  
 شاه و اقبال و فروش و کوالا  
 شد چو مفضض ز رشک سیم ز رسخ  
 زرد شد از این فعال گشت مطلا  
 بایجان باز کرده دبد حیرت  
 سوی جنابش نظاره کرب منا  
 کز قدم زانورین این درِ عالی  
 زب فزاید ریاض حبت ماوا  
 دور ز جنت نمیشدند بدان در  
 راه اگر داشتند آدم و حوا

از پی تاریخ گفت حاجت این در

بایجانی کسوده کشته از اینجا

در نفی که از ابوان طلای سخن جدید بواسطه آن وارد دار السعاده میشوند  
 در تولد مرحوم میرزا ابوالقاسم معین الملک بناخته و با این حادثه قصیده پرداخته

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي أنت خير البشر لا يشك فيك إلا كافر قال النبي صلى الله عليه وآله إنك قسيم النار وتفرع باب الجنة وتدخلها بلا حساب صدقني الله وعن رسول الله صلى الله عليه وآله أول ما يسأل العبد عن جنتنا أهل البيت هزاردوست وشتاد وشتاد قال النبي صلى الله عليه وآله من أحب أن يتمسك فليتمسك بالعروة الوثقى بحب علي وأهل بيته (قصيدة)

زهی دین در فیض و باب مواهب	فمن نحوه ام ما آب خائب
زهی دین در قدس که آستانش	بود برتر از ایمان در مواهب
زهی آستان کوه بریا سبانش	شهان عرض حاجت کند مطالب
دری کش بود صد سرافیل خادم	دری کش بود صد جو جبریل حلیب
دری هر که داخل دروگان امن	دری هر که خارج از وکان ثائب
در کینت دانی که باشد مرا ورا	کذا الرفع والفتح کسر الضم
دهد بوسه بر عتبه اش صبح شارق	هدج همه برسد اش شام غارب
در بارگاه علی بن موسی	که ساید بفرش رخش عرش خلجیب
بعهد خد بور من ناصر الدین	شه ایمان جاه و انجم رکائب
که بگذشته اکلبش از فری فرقد	شهان بر درش چون بر خور کواکب
چو از مرحمت داد مر تو لب را	بمیرزا ابو القاسم ذی المناقب
نمین مبین مه ملک و ملت	سبیل جلیل نبیل اطالب
حسینی نژادی حسن خلق را که	کز و پافنه تو لب جان بقالب
ز سیم زر خالص این وقف در را	با یوان زر ساخت از سیم دایب



امین مکن در او شفا یی ؛ بشد سال تار بخش از عقل طالب

بطلع سر مطلع افرو دو کفتا زهی زین در فیض و باب مواهب

در بالا و پائین ترنج هر دو طرف بخط نستعلیق مُبَنَّن است که (در عهد دولت ابو الفتح و النصر ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه بمحمد و الیه الاطهار تمام شد هزار و دویست و هشتاد و هشت و رزمان تولدت جناب معین الملک میرزا ابو القاسم الجُسنی متولید باشی سرکار فیض آثار ادام الله اقباله اتمام یافت

### دار الحفظ

این بنای عالی که در جنب حرم واقع شده از ابنیه کوه رشاد آغاز و جهة میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور کورکانی باین مسجد کوه رشاد است شکلا مربع میت بلبل طول آن شانزده ذراع عرض آن هفت و نهم زاهی از این بنا بحرم مطهر و زاهی بتحویلخانه مبارک و زاهی بخزانه و زاهی از طرف ابو از حسام السلطنه بدارالنباه و زاهی بکشتیخانه دارد و در سه طرف آن نیز پنج شاهنشین مانند است شاهنشین طرف جنوب مضجع نایب السلطنه رضوان جایگاه عباس میرزا طاب ثراه است در قمریحویلخانه قبر مرحوم حُسام السلطنه سلطان مراد میرزا و در قمریخانه قبر مرحوم میرزا جعفر خان مشیرالدوله در شاه نشین قرینه قمریحویلخانه که در طرف مغرب قبر مرحوم جلال الدوله سلطان بخش میرزا و در بروی آن در شاهنشین طرف مشرق قبر مرحوم فریدون میرزای فرمانفرماست آئینه کاری دار الحفظ از امرحوم حُسام السلطنه سلطان مراد میرزا نموده جلوه و شکوه این عمارت بکمال و صفای ظاهر و باطن آن مقلب احوال خالی از تصلف از اده آن در نهایت تأتق و تکلف حفاظ اغلب اوقات در این مکان شریف محل مُبَنَّن جلایای قیمتی

گذاشته و از قرانهای کرم کتابخانه مبارکه حضرت که همه بخطوط خطاطین مشهور مکتوب  
و با کابر و رجال عالم منسوبست بتلاوت سوز و آفات مبارکات میبرد از ند و قلوب قاسیه را  
چون موم نرم میسازند در آزاره اطراف دار الحفظ این قطعه از مرحوم حکیم قائم  
کتیبه شده است

در زمان ناصر الدین شاه شهنشاهی که هست	نه فلک در مطبخ احسان او شستی رمداد
والی دنیا بصورت از چه از قدر جلیل	نالی در بام معنی از چه از قلب جواد
تبغ او داسی است که فرق شهابان جوید و رو	روح او کیک است که از خون مهان خواهد زد
بخل از جودش هر سان لایا و نه در کفو	ظلم از عدلش که این روز و شبی کلا واد
هر دفعه دشمنان آفینان که او جنبد ز کین	صرع غاصف نجنبد بهر دفع قوم عداد
با ثبات حرم او بی ادغای مجنون	اب چون کج بر سر آتش پدید برد انجماد
با ثبوت حلم او بی اقتضای کیمیا	زینق رجراج همچون سیم جوید انقصاد
نبسته بک با عیار سیم دارا الضرب او	بدر زاکر ناقد بپند بچشم انتقاد
صاد در معنی ندارد در حالت چشم بتان	کرچه در صورتش کل چشم خوانند صاد
و رچه باشد بیلگون چون ظل خیر او سپهر	هم بظل خیر او پیوسته جوید اعنصاد
صادا ناند صاد را در شکل لپ کن در عداد	هست چندین صاد پنهان در بطون فساد
رای او در حل و عقد ملک قلاب الامور	قهر او در طی و نشر در طلاع الجناد
نبسته در ظل ظلیلش نور و ظلمت نا جدال	نبسته با عدل و محبتش آب آتش زانصاد
اول ارد بهشت و در عالم دور او شد	روز عمرش زان سبب هر دم پدید برد از دباد
پشته بن و بازوی دولت حسان السلطنه	والی ملک خراسان عم شمس سلطان مراد

نهن کون د فقا ز جودش چو او هام از بهیز  
 خصم چو بکند برسد از پلنگ است از هندی  
 فرق بشیران چون سرفلوج از او در ارتعا  
 گشتی نوح ایستاد مش که طوفان جنگ  
 زا ختران هر شب بدفع چشم زخم جاه او  
 شام غمها عذویش از درازی انچنانند  
 زان سپر کند خراسان نار طغیان و فتن  
 شاه آنکشور بد نفویض کرد و اور ضد  
 باکران جیشی که خارا از تنف شمشیرشان  
 در عشان موج غدیر و قوسیشان ابر مطهر  
 چو ز سبک سبیل زین کن کا بد از دریا همچ  
 کرد گرد موبک او هر هاد براتلال  
 رفت باد چشم خصم از آتش خنجر نشاند  
 کشت دشمن را چنان کز نیم تیغ او تنش  
 شهد پاک رضا را باز کرد آسان ک کشد  
 و ز برای آنکه آمد مضجع خبر الامم  
 زاده خبر البشر فرمانروای خبر و شر  
 بضعه موسی جعفر بوالحسن کز غیر حق  
 گز علش از کوئی عنده ام الکتاب

یست که ز خود از گزندش چو او رام از ضداد  
 مال چو ز بخشد بپرسد از طرف است از تلاد  
 جان مهران چون تن مصرع از او در ارتعا  
 گشتش را کوه جودی کوه سب جواد  
 آسمان آرد سپند و بخند خواند از یکاد  
 هر زمان کو بد احاد ام سدا سرفه احاد  
 دم بدم چون آتش دوزخ پذیرفت اشند  
 بار وانی شاه جو بر فضل حق کرامت اعماد  
 همچو چو خشت از آتش پذیرفت انتقاد  
 خودشان چرخ ابرو خشمشان قلع زناد  
 ز بر افتان در فساد از تاختن خیل جناد  
 ساختن فعل مرکب او هر تلالی را و هاد  
 و آب تیغش پاک کرد آن خاک از لوث فساد  
 باورم ناید که اندر جسر پدید بر دمعاد  
 چون حرم دارالامان چون ارم ذات العاد  
 شاید از خوانیش نار و زجر اخبر البلاد  
 مهبط وحی و کرامت معد صدق و سداد  
 جسته در مقصوده وحدت و اثنانقراد  
 و ربی کاخش راه جوئی دونه خط الفیاد

هبت مخلوق دارد وصف خالق لا جرم  
 نه توانم خواندش مخلوق چون دامن که او  
 نه توانم گفتش خالق که رصع وجود  
 مومار و نور و نار و وحش و طهر و انس و جان  
 غم شه زان پس که از فراط از ادت و در شب  
 دار حفظ حرمت که در تعبیر آن چنانند  
 تا سحر کفنی فرود این در بجنات ثمان  
 سقف آن بکبر آن سوتر که کرد دمنه بی  
 بعد این از که کیشان چون بعد کرد و از زبیر  
 خلق از آن بقعه کاند شک فردوس برین  
 الغرض چون تازه شد این بقعه از تعبیری  
 چون مرید کاو مراد خوش را جوید بجان  
 پیر عظم گفت قانی بی تاریخ او

در مدحش بیکه بنمایم طریق افضا  
 عکس حقیقت نباشد عکس باغاکس مضا  
 ظل ذی ظل فرق دارد با کمال اتحاد  
 جمله ز وجود در رزق و جمله ز خواهند  
 بهر طرف کرد او رفت از چشمش رقاد  
 چون فلک باقی است بنیادش الی یوم الدین  
 نامی که فتی قدر پیوست با سبع شد  
 عالم اجسام را در ملک صورت امتداد  
 فضل آن بر آسمان چون فضل انسان بر جان  
 نام عقبی شد ز یاد و حب نباشد ز یاد  
 اینچنان که عود صحت تازه مبر کرد و قواد  
 از بی تاریخ سال آن نمودم اجتهاد  
 مصرعی گویم که هم بنمایند راه و شاد

گفتش ای آن مصراع دلکش چیست  
 که مرید جوی ازین در که وزیر سلطان مراد

فرش دار الحفظ کاشی است بر روی فرش کاشی زد و ده این قصیده رسم این بایست  
 چند فردی از آخر قصیده

زهی کلاهها بونی که رویندش دمام از  
 نیش خفته کوئی سالها در بستر سوری  
 خلافت خاك با اثر کان ملائک کرد با شهیر  
 غبارش بوده کوئی عمر هاد و طبله عیر

بجای خاک در وی عو و مشک و عنبر لادن  
 شبان تیر کرد و فی الجبر خیر کز هر سو  
 زبس آئینه چون آئینه گون گردون بود لیک  
 نور روزی اگر آئینه محتاج جلا کرد  
 کلیک استبان پرور که مرغان خوش الحان  
 ز خاک در کفش خورشید دار چرخ نورانی  
 گداین نور نور مشتهین و قبله هفتم  
 خد بو خطه ایمان فخار عالم کان  
 قضا حکمی که حکم نافذ اوزا از ازل جا  
 هم گیتی صونفس نفیس او بود معنی  
 مدعوی مداحی او خاشا زهی خجالت  
 مرا این فخر بس کز هر نعمت رواق او  
 بهین فخر سلاطین شاه ایران سائیه بیچون  
 شهنشاه پنجهز سلطان قاجار آنکه میگرد  
 زمین بارگاهش سجده گاه جبهه طغرل  
 چنان آسود بامدیر صدر اعظمش ایران  
 ظلم و جور بیداد و جفا و فتنه و آفت  
 که دارد جادو ظل خد پولا مکان خورک  
 غنایدین و دولت جوهر تیغ جهان کبر

بجای سنگ در وی رولعل و لؤلؤ و کوهر  
 کند روی هزاران مکه طلوع و صد هزار  
 پی تعظیم او کبریده گردون چغنه و چنبر  
 فردا بد فلک در ساجش جوز مشخاک  
 فرو بندند مرغان جناز انعمه در حجر  
 .....

که آرد سجده بر خاک در او خسر و خاور  
 قسم جنت و نیران سلک شاه از در در  
 بمو و مار و جن و انس شرق و غرب بحر  
 همه عالم عرض ذات شریف او بود جوهر  
 چه گوید بند از مولا چه داند صادر از جبهه  
 سخن زانم که در عهد شهنشاه فیردن فر  
 که سبنازد با و اورنگ و مهبالد از و افسر  
 خراج از کشور خاقان و تلج از تارک قصر  
 غبار آستانش توتبای دبدبه سبخر  
 که نتوان یافت در وی نام ز اشوب و نشان ز شر  
 جهاد رسائیه عدل شاه امن خاصه انکشود  
 که زاند حکم انوی شهرار معدن کسر  
 پناه ملک و ملت عم دارای جهان داور

خِصَامِ السَّلَاطَنَةِ سُلْطَانِ مُرَادِ زَادِ دَر بَادِلِ      کِه دَر بَا نَا کَفِ دَر بَا نَوَالِ اَو کَم از فَر غَرِ  
 وَ دَر بَا بَارِ دِ کِشِشِ بَا رِهَادِ دَر رُوزِ بَارِ آمِدِ      چُوشِ خَاکِ دَر کُجِیهِ ذَلِیلِ وَ خَوَارِ سِیمِ زَرِ  
 بَا قِیِ اَبْنِ قَصَبِکِ مَعْلُومِ نِیْسَتِ کِجَا سَتِ      اَمَّا کِتِیْبِ هَایِ قُبُورِ وَاقِعِ دَر دَا زَا الحِفَافِ  
 دَر شَرَحِ مَدِ کُفُوبِیْنِ دَر رُوضِهُ مُقَدَّسِهُ نَکاشْتِ خَوَاهِدِ شُدِ

### ذِی السَّبَادِ

ذِی السَّبَادِ مَبَارِکِ بِنَابِیْسِ طُولَانِ تَقْرِیْبًا بِطُولِ سَبْعِ دُوزَعِ وَ عَرَضِ آن مُخْتَلَفِ اسْتِ  
 بَعْبَارَةُ اُخْرٰی سَبْوَانِ کَفِ سِه قِمْتِ اَقِمْتِ سَطْحِ عِمَارَتِیْنِ مُسَدَّسِ حَرْفِ مَغْرِبِ آن  
 اَبْوَانِ حِصَامِ السَّلَاطَنَةِ اسْتِ کِه اَز آن بَدَا رَا الحِفَافِ مَبْرُودِ مَقَابِلِ اَبْوَانِ حِصَامِ السَّلَاطَنَةِ قَبْرِ  
 مَرْحُومِ حَاجِی مَبْرِزِ احْمَدِ خَانِ مُشْرِی الدَّوْلَةِ سَیِّدِ الْاَعْظَمِ اسْتِ دَر کِشِشِ اِنْقِیْرَاطِ مَانِشِدِ  
 کِه اَنَرَا تَحْوِیلِ خَانِ کُوبِیْدِ اَمَّا دُوسَمْتِ بَکَرِ ذِی السَّبَادِ بَکَرِ رُطْرِفِ جَنُوبِ قِمْتِ سَطْحِ لَمِیْتِ  
 کِه اَز آن بَا اَبْوَانِ مَسْجِدِ کُوهَرِ شَادِ مَبْرُودِ وَ قِمْتِ بَکَرِ دَر شِمَالِ وَ دَر بَرِ اَبْرِ قِمْتِ جَنُوبِ دَر قِمْتِ  
 جَنُوبِ جَنَابِ حَاجِی مَبْرِزِ اَرْضَا یِ مُسْتَشَارِ الْمَلِکِ کِه حَالًا مَلَقَبُ مَوْثِقِ السَّلَاطَنَةِ اسْتِ مَقْبَرُ  
 بَرَا یِ خُودِ سَاخْتِ اسْتِ قَرِیْبِهُ مَقْبَرِ مَوْثِقِ السَّلَاطَنَةِ دَر قِمْتِ شِمَالِیِ مَسْجِدِ بِالْاَسْرَاسْتِ  
 وَاقِعِ دَر دَا زَا السَّبَادِ وَ اَبْنِ عِمَارَتِ مَسْجِدِ بِالْاَسْرَاسْتِ کِه مُتَّصِلِ مَبْشُودِ بِضَرْحِ مُطَهَّرِ رُوزِ بَرِوِی  
 دَر اَبْوَانِ مَسْجِدِ کُوهَرِ شَادِ رَا هَرُوسِ قَاخَانَةُ اَبْوَانِ طَلَا سَتِ ذِی السَّبَادِ بَنَزَا اَبْنِهُ کُوهَرِ  
 شَادِ اَغَا مَبْنِیَّ شُدِ دَر بَالَا یِ دَر یِ کِه اَز دَا زَا السَّبَادِ بَدَا رَا الحِفَافِ مَبْرُودِ بِحِطِّ نِیْسَتِ عَلِیْقِ  
 جَلِیِ قِطْعِهُ مِیْطُورِهُ دَر ذِیْلِ کِتِیْبِهُ شُدِ اسْتِ

سُلَیْمَانِ زَبَانِ چِشْمِ وَ چَرَاغِ دُودِ شَاهَا      کِه کَمَرِ چَا کَرِ کَرَا هِ اَوْ فَعْفُورِ وَ خَاوَانِ شُدِ  
 بِنَا نَا کَرِ قَصْرِ دَوْلَتِشِ اَرْضِ صَنَعِ بَزْدَانِی      بِنَا یِ ظَلَمِ دَر رُوزِیِ مَبْنِیِ بَکَرِ اَو بَرِ اَنَشِدِ



شهنشاهی که کُرک از کوزه بپیم شبنان دایم  
 عجمشیربان دارد بعهدهش دشت صید  
 بفرق شاه کوناج شبنی ناز دروا باشد  
 بحمد الله عطا فرمود این سُلیمان را  
 ترزل چون باین عالی بنا افتاد از لورین  
 بتجدد بنایش داد فرمان شاه دین پرور  
 چون بنیان کف جودش نمود آغاز درپاشی  
 چراغ دولت شاه باد روشن تا ابد یارب  
 خرد گفت از زبان قدسبان تاریخ تعمیرش  
 از این اشعار معلوم میشود که در عهد شاه سلیمان صفوی زلزله بدارا آسپاده خواجه و  
 آورده و آن یاد شاه بمرومت آن پرداخته و شعری در رد و طرف ز دیک همین در که از  
 آن بدار الحفاظ مبر و ندرسم است که از مباشر مرمت خبر میدهد و اینست شعر

هزار شکرت که تعمیر بخشد مقام      بسعی نیک در کمال کشت تمام

در بالای آزاره دارا آسپاده در همان طریقه که در بحرم مطهر است این چند شعر بخط تعلیق  
 مستاز حجازی و رسم شده است

بکاخ عالی شاهنشاهی که جز او  
 چراغ دوده چند فروغ دیده دین  
 بهیچ نتیجه موی که کل خطه طوس  
 بعهده دولت سلطان عصر ناصر دین  
 نموده خیر انجم بمسکن مسکن  
 که چشم شرع شد از روی روشن  
 زین مرقد او رشک وادی این  
 که شمع حشمت او را هم سپهر لکن

بدورد اوی غم شاه افریدون      که بر شافنه کردون ز حکم او کردن

بگاه تو ایست این ملک فضل الله      که مفتخر بوجود و بند فضل حق

گهینه چاکران آستان عرش نشان      محسن سلاله منصو خانزاد حسن

سرخان خراسان سترک سرقپی      که روز معرکه دشمن کش استپ شکن

چو داد زینت آفرین برین هماون در      که رفعت شرف و فیض را بود معد

چه در درمی که قلد سابه اش به سحر      چه در درمی که بود پادشاهش قهرن قرن

ز نایبات نازک نایبات راجا      ز حادثات جهاز میکتار امان

بوصف زینت و هم کر کشیده زبان      بشرح رفعت عقل اگر کشودهن

باعتماد من آن باد بکسته در جبر      باجتهاد من این سوده در هاون

غرض خوشدرد مشکوی بخشن دین      ز حسن سخنان شهر و مستخر

بدیجه از پرتو نارنج سال سرخوش گفت      از نعل بجس خواند بو الحسن

گنه الداعی لدوام الدوله القاهره الساطیه العبد الجفیر الفقیه محمد بن الاصفهانی<sup>۱۲۷۱</sup>

نیز در سال هزار و سیصد که نواب الارکن الدوله محمد تقی میرزا حکمران خراسان

و سپستان بودند بحکم هماون اعلیحضرت شاهنشاهی (ناصرالدین شاه دام ملکه)

دارالسلطانه مبارکه را بمرمت آئینه کاری مزین نمودند و صبوری ملک الشعراء

استانه مقدسه قصید مسطور در ذیل که حاکی از این اثر فرخنده است نظم کرد

در این مقام کرم و رسم شده

در کجی کا پنداش این عرش کبریا      قدس پادشاهش پرورش بی نهایت

در کجی کردون ستم و بفعه کبوان غلو      روضه رضوان غلام و کعبه حبیب صفا

سَقَفُ الْغَالِمِ پناه و فرزان غر ثلثنا  
 مَهْطُ فِضَالِهِ و مرکز سر و جود  
 بَرَفِزِ آن چو بیتی مکان بالا سر  
 مَسْکُونِ بَاغِش و حَمْنِ سَیْنِ نُوْر خدای  
 کَرِ حَکِیمِ اَبْعَادِ رَا حَکْمِ سَنَاهِی زَادَه  
 بَرِ رَا سَنَکَاخِ اَقْدَسِ حَلِیْقَةِ اَوْنِجِیْلَتِه  
 سَجْدَ کَاهِ پادشاهان جهان باشد کِلِه  
 بُوَ الْحَسَنِ نَافِی زَهْرَا که در باغ و جود  
 حُجَّه بَرِ زَنانِ رِضَا سِلْطَانِ بَرِ کُجَاوِلِه  
 شاه اَوْرَیْکِ لَا بَیْطَه کَر دُونِ شَرِکِ  
 اَوْلِیَا اَوْرَا مِیْرِدِ اَصْفِیَا اَوْرَا مَطِیْعِ  
 مَعْنِی طَوْبِی فُحُوْی نُوْنِ و قَلَمِ  
 اَزْ خُدَا بَاشَدِ اَجْطَاحِیْرَ و بَرَامَسْئَلِ  
 حَکْمِ اَوْدِ اَوْرَیْشِ بَیْ حَکْمِ اَللهِ مَا بَرِیْدِ  
 حُبِ لُغْضِ اَوْلُغْبَنِی حُبِ خُلْدِ و حَیْمِ  
 اَنجِه مَوْسِی خُوْدِ رَطُوْر اَزْ خُدَا و نَدِ  
 گویند رَطُوْسِ اَنْدِ زَادَه مَوْسِی مَکِ  
 پَاکِ اَنجَانِ و پَاکِ زَادِ و پَاکِ اَصَا و نَاکِ  
 عَرِیْ پَاکِشِ رَا که دار دَافِیْشِ دَرِ سَبِ

خَاکِ اَن غَیْبِ شَرِیْ و خَشَنِ اَن بَیْضِیْلِ  
 مَشْرِقِ نُوْرِ خُدَا و مَغْرِبِ نَجْمِ هَدِیْکِ  
 بَرِ زَبَنِ اَن چُو بُوْ اَسْمَانِ دَرِ زَبَرِیْلِ  
 رُوْشِنِ اَزْ اَن سِرِّ الرَّحْمَنِ عَلِی الْعَرْشِ اَسْتَوِیْلِ  
 گویند رَا بَرِ فِضَا کَیْنِجَا بَرِ نِ اَزْ اَنْتَهَا  
 بَعِیْ اَن کُوْنِ بُوْ اَنْدِ حَلِیْقَةِ اَخُوْدِ کَلِیْلِ  
 پِشْ کَاهِ بَا و کَاهِ پادشاه اَوْلِیْلِ  
 دُوْ حُدُودِ اَبْعَادِ اَزْ اَوْ هَمَوَا رَه دَرِ شَوْنِیْلِ  
 بِنْدِ اَمْرِشِ قَدِ فَرَا نِ بَرِ حَکِیْمِ قِیْلِ  
 مَشْعَرَا رَه هَدَا سَمْعِ بَرِ مِ اِصْطِفِیْلِ  
 گویند اَوْلِیَا و پِشْوَا یِ اَصْفِیْلِ  
 دَرِ دَرِجِ اَنبِیَا و نَجْمِ بَرِجِ هَلِ اَتِیْلِ  
 اَزْ قِضَا بَاشَدِ اَطْلَغَتْ هَرِ چِه اَبْرَا قِیْلِ  
 فَعْلِ اَوْدِ رَا سُوْ اَللهِ بَفَعْلِ اَللهِ مَا بَیْطِ  
 قَهْرِ لُطْفِ اَوْبُدْ نَافِیْهَ خَوْ و رِجَا  
 کَانْفَ اَلَنْ تَرَا بَیْ شَاهِدِ اَبْنِ دَعَا  
 که مَبَارِکِ رُوْیِ اَوْ اَبْنِ رُوْیِ خُدَا  
 اَبْنِ تَطَهْرِ دَرِ قَرَانِ بَرِ اَبْنِ دَعْوِیْ کَوْنِیْلِ  
 اَنکه جَدُّ مِصْطَفِیْ جَدِّ کَبْرِ مِ رِضَا

بک نیا شاه ولایت افتخار اولیا  
 نبی اندام چندانش واجب بین  
 من نکونم مکش خاشاکر مکان بر سر  
 واجب کن لباس مکن واجب اساس  
 خال کاخ را بچشم اندر کشد چن ملک  
 چون وز باد صبا از روضه جان بخش او  
 بارگاه عالی او که عبداهل صفا  
 در زمان دولت اسکنند دارا غلام  
 ظل نیران ناصر الدین شاخو رشید  
 خورشید صاحب قرآن شهریار در قرن  
 نبرد را و با هو کرک را چنکال جور  
 روح او از راستی که است نشسته کفر خم  
 در کجای از فتح میباشد بحر نوحی خیر  
 اخش دولت فرزند و کوشش بیضا  
 بنده جانش جلال زاده دیتش نوال  
 از سخاوت و احسانش که بار در دجها  
 فتح عهدش مفا الله کجا و زانکه  
 را بر بکباد و چیز او را بجل و عقد  
 تا بقا حق بود او را بقا باشد بلی

بک نیا ماه و سال کافان انبطلت  
 کرجه از امکان بیالای هاپوش و بیت  
 هم خوانم واجبش است عفر کان خطا  
 هم برن از ما سوی الله هم درواز  
 الله الله خاک در این آستان با تو بیت  
 روح روح کوئی هم باد صبت  
 آستان اقدس او قبله اهل دعا  
 گزاف و غنا جش او ذک کمانه با بیت  
 آنکه فجر دود ما و شمس ملک بیت  
 که خداوند یک بد قرن زمین او را ستر  
 نه بعد او به بهو باز را چنک جفا  
 تیغش از خیمه کبر است قل ملک است  
 دایت مرفوع او قرآن خبر را مبتدا  
 منظرش بر جیش او خاطر شرح را سقا  
 بست طبعش سخاو و نرم چشمش جفا  
 از زبان رسیه کلکهای امان جای  
 خفته چشم پری و بان بکج از زوایه  
 نیروی ابطال بند بازوی کشور کشید  
 روشن است سار این پو نیا شاخس بقا

واندین دوزان که در مشرق زمین یافتند  
افتخار شرف رکن الدله کردند و مقام  
اشرف و امجد تقی بن محمد پادشاه  
چون بود مرضی این باب هابون خدش  
ز اهتمام این شهید داده کاندراستان  
این هابون کاخ گردون و تیرکروی شرف  
همچو گردون از کواکب نیند و این کفر  
شدن برین از کواکب کوی از نور آسمان  
عکس نیا ناندین آینه ایسکندری  
شب پنی در حجاج روشن عکس سرچ  
نور جان ز آینه نور آینه از این امام  
شهر ناردین سلیمانند خضرش  
بود کاخ جلالت صد ملک چون جبرئیل  
و این حرم در پیشگاه انبیا جهان  
میر گوی کمان آب بلقیس نظر  
الغرض ز این چون آینه کفر این کاخ  
ز بنجر ناکه و شرش غیبتش اند کو گفت  
دیده حقیقین کشای آینه حاجت نمائیت  
در در رب از السیاده در صفة سقاخانه است و در آن صفة کتبه بخط نستعلیق



در سنک رستم شده و کتیبه دیگر بر روی کاشی در دهنه صفه دور میزند و مضمون  
کتیبه دوازده بند محتمل است و در بالای کتیبه در هر دو طرف صفه روی کاشی معرق  
بهار خوب نوشته اند (عمل استاد صالح غابد متقی ابوبکر زید علی بن محمود نجیب بن ابوبکر  
خدا بش پیام را که بگوید خدا بش پیام را که بگوید صفه سنک سقاخانه واقع  
در ممر دار السیاده اینست) (السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مولانا ملک العرب العجم السلطان  
ارض الله حافظ بلاد الله مجد الممالك علاء الدوله والدين غياث الاسلام والمسلمين ظل الله  
في العالمين كهف الثقلين سلطان الخافقين ابو الفتح قسیم امیر المؤمنین اعلى الله سلطان  
السلاطين ذوالمناقب المناصب محمد بن مسعود اعز الله انصاره بسعی العبد المذنب الفقير  
الراجی الى رحمة الله محمد بن ..... ) و در زیر این کتیبه سطر دیگری است بدین مضمون  
(الصاحب اجل الکبر المؤید المظفر المنصور العالم العاقل نظام الملک و صدیق الدوله  
والدين ..... بتاویج و اوائل شعبان سنة سبع و سبعین و خمسمائة

در بالای چهارچوب رستم شاد بکه از ابواز طلا داخل دار السیاده میشوند نوشته است  
(امر بتجدید الباب من خالص ماله العبد المذنب الراجی ناصر الدوله والدين نصر الله ابن  
شمس الدين التتائي تغبل الله منه في تاريخ سنة خمس وثلاثين و سبعمائة بعمل استاد علی  
نجار التتائي بوری

از دار السیاده مبارکه از طرف شمال وارد میشوند به بنای مربعی مستطیلی که عرض آن پنج  
و نیم و طول شش ذراع است ضلع شمال شرقی این بنادرزیر کلدسته طلاست و در مقابل این ضلع  
طرف مغرب سقاخانه مسطوره در فوق است خود این بنا بر اهر و سقاخانه ابواز طلا معروفست  
و بسقاخانه در طرف مغرب حوضخانه مثل فرشایشی آستانه مبارکه میباشد که طوک



چهار ذرع و نیم و عرض سه ذرع و نیم است

مسجد بالاسر که در جنب قنات شمالی دارالاسلام است در طرف مغرب اراک و بنا بلند  
بطول چهار ذرع و عرض سه ذرع و محاذی آن در طرف مشرق دارالاسلام مسجد بالاسر است  
که بواسطه صفه و صل بنا لای سربارک می شود و هفتند ذرع طول و پنج ذرع عرض دارد  
در صفه مذکوره در دو طرف این چند شعر بخط نستعلیق بسیار جلی حجاری شده است

این مسجد فرخنده که بر مسجد اقصی دارد شرف از شهد سلطان خراسان

تعمیر و نقش شد زینت کربان در دولت پابند شاهنشاهی ایران

از قنات سر حلقه اصحاب شهادت عباس قلیخان فلک جاه و ملک

این نقش روان بخش جو افروید بر این طاق این خند شایسته چو آورد دنیا بان

خرم بی تاریخ طرازش بشنا گفت بنکو علی ناند از عباس قلیخان

از مسجد بالاسر بواسطه صفه میروند مسجد پشت سر عرض این صفه دو ذرع و طول آن سه

ذرع و قبر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه در طرف غربی این صفه

واقع شده است طول مسجد پشت سر هفتند ذرع و نیم و عرض آن سه ذرع است و در کاه منته

در طرف مغرب این مسجد است که یکی از آن دو پیجره دارد بر اهر و سقاخانه ایوان طلا در

محاذی این دو در کاه در طرف مشرق صفه اینست کوچه ای بمرتب عرض دو ذرع و طول

دو ذرع و نیم در اینست مرحوم حاجی میرزا موسی خان متولیشاهی که شرح حال آن بنیاید مدفون

از این قبر میباشد بروافی که در پشت سر واقع است و صفه ظاهری و جنوب آن میباشد حاجی

میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی نیز در مسجد پشت سر در کاه مانند در طرف شمال شرق مسجد

پشت سر بنجاک سپرده شده است در بالای از راه منبت کاری و واقفیت سر قصیده غرض از

مرحوم حکیم فاضل کتبه شد که مطلع آن اینست

زهی نزلت از عرش برده فرشت نور و نق  
 زین زین تو محسوس هفت کلمه مطبق  
 این قصیده فیه از ترین این رواق خبر میدهد که هفت شعبان علی نام و استاد ی باقر نام  
 انجام یافته و شعر تاریخ آن اینست

پس از دود سرد از برای سال طرازش

زهی زین تو مسجود نه رواق معلق

چون این قصیده حکیم مشارالیه غفر الله در دیوان او طبع شده بنکارش تمامی آن نیز خت  
 از رواق پشت سر بواسطه مموری که در دوزخ عرض و پنج ذرع طول دارد بطرف مشرق حرکت  
 کرده بمجددانه میبند و آن سه ذرع عرض و هفت ذرع طول دارد اما خود رواق پشت  
 سر که پنجه توحید خانه دارد تقریباً بطول هفت ذرع و عرض شش ذرع و نیم است  
 توحید خانه ضرابی که

توحید خانه و صل بر رواق پشت سر در شمال آن واقع است طول این بنا شانزده ذرع و نیم  
 و از مشرق بمغرب است عرض آن هفت ذرع و نیم و از جنوب بشمال است از طرف غرب آن به  
 ایوان طلای صحن عتیق میروند از طرف شرقی راه با اعوجاجی بگنبد اللهویرد پنجان دارد  
 جنوب آن رواق پشت سر و شمال آن صحن عتیق است قبر مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اعظم  
 در شمال توحید خانه در محلی است که پنجه بعضی عتیق دارد نظم و نثری چند نیز در این محل  
 نوشته شده چون متعلق بالواح قبور و تاریخ وفات مدفونین است در جای خود نگاشته شد

گنبد اللهویرد پنجان

گنبد اللهویرد پنجان در مشرق توحید خانه و شمال شرقی حرم مطهر واقع و بنا نیست متن و مرتفع

با محال تائق و استحکام و خاکی از علو مقام بانی که از امرای دولت صفویه میباشد عرض  
 الطول زمین اینکند بازده ذرع و اقصر آن تقریباً هشتاد و نیم و هشت صنفه دارد و در  
 بخط ثلث کاشی معرق ممتاز و لادت رحلت انتمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و  
 بعضی حادثات غیر بتدریج عبادات میطور در ذیل مرقوم شده است

در صنفه که بدار السعاده میفرزند نوشته است (ولدا امیر المؤمنین و امام المتقین سلام الله  
 علیه علی اولاده الطاهرین یوم الجمعة ثالث عشر رجب بعد مولد النبی ثلثین سنة  
 و مضی الی ربه شهیداً لیلۃ الجمعة الحادی عشر من شهر رمضان سناربعین من الهجرة  
 و ولدا الامام ابو محمد الحسن بن علی بن ابیطالب منصف شهر رمضان سنة ثلثین من الهجرة  
 و در صنفه بن مرقوم مسجد خانه و مرقوم است (ولدا الامام ابو عبد الله الحسن بن  
 علی بن ابیطالب علیه السلام فی اخر ربيع الاول سنة ثلث من الهجرة و مضی شهیداً یوم السبت سنة  
 احد و منتهین من الهجرة و ولدا الامام زین العابدین علیه السلام خامس شعبان سنة ثمان و ثلثین  
 و توفی ثانی عشر محرم سنة خمس و تسعين

(از اینجا و لادت و رحلت سه امام بزرگوار از سوق کلام بواسطه منامحه کتاب با جهه دیگر  
 سقط شده بود برای رفع این منقصات از تالیف معتبر استخراج کرده افزودیم لهذا گوئیم  
 ولدا الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فی ثالث شهر صفر سنة سبع و خمسين للهجرة قبل  
 قتل جده الحسن ثلثین و قبض سنة سبع عشرة و مائة و ولدا الامام ابو عبد الله جعفر بن  
 محمد الصادق علیه السلام سنة ثمانین من الهجرة و قبض سنة ثمان و اربعین و مائة و ولدا الامام ابو  
 ابرهیم موسی بن جعفر کاظم علیه السلام سنة ثمان و عشرين و مائة و مضی فی شهر رجب سنة  
 ثلث و ثمانین و مائة للهجرة)

و در صفت همدرد در ذار السعاده مکتوب است و لد الامام ابی الحسن الرضا علیه السلام سنه ثمان  
 و اربعین و مائه و قبض فی صفر سنه ثلث مائهین و ولد الامام محمد بن علی النقی علیه السلام فی  
 شهر رمضان سنه خمس و تسعین و مائه و قبض فی ذی القعدة سنه عشرين و مائهین  
 و در صفت مرموحن و رسم است و لد الامام ابی الحسن علی بن محمد النقی علیه الصلوٰه و السلام  
 للنصف من ذی الحجه سنه اثنی عشر و مائهین و توفي فی رجب سنه اربع و خمسين و مائهین  
 و ولد الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری فی شهر ربيع الاول من سنه اثنین و  
 ثلثین و مائهین

و در صفت مرموحن و یایین و یایین مبارک نوشته است و لد الامام ابی القاسم محمد  
 ابن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیه لکله النصف من شعبان سنه خمس و خمسين و مائهین  
 و سنه وفاته عند الله تعالی بعد ان بملاء الارض فسطا و عدل انما ملئت ظلما و جورا  
 و در صفت مرموحن و یایین مبارک ابن رباعی بخط نستعلیق نوشته شده است

جبریل زعرش آمد و خور از نعیم از بهر طواف شه فردوس حرم  
 عمدا پر خود بردم مقراض دهند شاید که بدین وسیله کردند

و در صفت که پیغمبر بدار الصبا فرستاد بخط نستعلیق ابن اشعار معروف شده است  
 خوش نایب است این بنا که زند فرشت او تکیه بر فز از فلک  
 ناکند رفعتش نظر بنها د از مه و مهر نه فلک عجبست  
 چون بود در جوار روضه شاه خردم گفت کاهم که بی شک  
 سال تاریخ این خجسته مقام کعبه خلق و سجد کاه ملک

چند حدیث که در رد و در صفتها بخط ثلث معروف شده بترتیب اندر می که از صحن باغ گل

وَأَرَادَ بِشَوْنِهِ كَأَنَّهُ مُبْشُودٌ

عَنِ الْأَمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُقْتَلُ حَفْدَتِي بَارِضُ خُرَّاسَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ الْجَوَادَ مَا لِمَنْ زَارَ وَالِدَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَّاسَانَ فَقَالَ الْجَنَّةُ وَاللَّهُ الْجَنَّةُ وَاللَّهُ  
وَصَفَّهُ جَنبَهُ بِطَرَفِ زَائِنٍ نَوَاشَتِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْتُلُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي النَّفِثِ  
وَرَوَى عَنِ الْأَمَامِ مُحَمَّدِ النَّفِثِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ بَيْنَ حَيْلِ طُوسٍ قَبْضَتَيْنِ مِنْ الْجَنَّةِ مَنْ دَخَلَهَا  
كَانَ امْتِنَانُهُمْ الْفَيْمُ مِنَ النَّارِ وَقَدْ تَشَرَّفَ بِكِتَابَةِ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ تَوْفِيْقُ اللَّهِ تَعَالَى فَخَرَّارُ وَدَوَابُّ  
وَصَفَّهُ جَنبًا مَكْتُوبًا عَنِ الْأَمَامِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ بِخُرَّاسَانَ بَقْعَةٌ بِهَا  
عَلَيْهَا زَمَانٌ تَصْبِرُ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ فَلَا يَنْزِلُ فَوْجٌ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَفَوْجٌ يَصْعَدُ إِلَى أَنْ يَفْخَ  
فِي الصُّورِ فَيَقْبِلُ لَهُ بَابُ رَسُولِ اللَّهِ وَاتَى بِقَعَةٍ هَذِهِ قَالَ هِيَ بَارِضُ طُوسٍ وَهِيَ رَوْضَةٌ مِنْ رِجْلِ  
الْجَنَّةِ وَمَنْ زَارَنِي فِي ذَلِكَ الْبَقْعَةِ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ  
ثَوَابَ الْفَجَّةِ مَبْرُورَةً وَآلَفَ عُمْرٍ مَقْبُولَةً وَكَتَبَ اللَّهُ لِي شَفَعَانَهُ يَوْمَ الْفَيْمِ  
وَصَفَّهُ جَنبًا رَسَمَ اللَّهُ تَعَالَى تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتِّمَامُ بِرِيدِ اللَّهِ لِبُذْهَبِ الْآخِرِ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلُ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةٍ نَوْحٌ مِنْ رُكْبَانِهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَقَالَ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمَا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ  
وَعُرِّيَ أَهْلُ بَيْتِي

وَصَفَّهُ جَنبًا مَسْطُورًا رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرِ الْجَوَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
رَجُلٌ حَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ أَتَى الْمَدِينَةَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ أَتَى أَبَاكَ الْمُبْتَغِيَّ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْجَحَ فَمَسَّ عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ فَسَلَّمَ ثُمَّ أَتَى بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ  
مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَنْصَرَفَ إِلَى بِلَادِهِ فَمَزَقَهُ اللَّهُ مَا بَئِجَ بِهِ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ أَيْجُ ابْنُ أَمَامٍ مَخْرُجٌ إِلَى



خراسان الی زیارة ابيك فقال بل باقی الی زیارة ابي

در صفه جنبت آن نوشته عن الامام ابي الحسن الرضا علیه السلام قال من زارني علی بعد ذاری التیر  
وعنه علیه السلام قال لا تشد الرحال الی شیء من القبور الا الی قبورنا وانی مقبول بالسم  
ظلمًا ومدفون فی موضع غریبه فمن شدد رحالا الی زیارنی استجیب غائنه وغفر الله ذنوبه  
در صفه جنبت آن نكاشنه شد روی احمد بن حنبل فی مسنده عن ام سلمه رضی الله عنها انه لما  
نزل قوله تعالى انما يريد الله ليذهب الی آخر الاية اخذ رسول الله صلى الله عليه واله افضل  
ثمنائه فكنابه عليا وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب  
عنهم الرجس طهرهم تطهيرا قال ام السّلمه فدخلت الی آخر الحديث

در صفه جنبت آن مسطور است روی البخاری والمسلم فی صحیحهما ان النبی صلی الله علیه  
خرج ذات غداه وعليه مِرْطٌ مُرْجَلٌ من شعر اسود فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسين فاخذه  
ثم جاءت فاطمة فاخذه ثم جاء علي فاخذه ثم قال انما يريد الله الی آخر الاية وروی احمد  
حنبل عن النبی صلی الله علیه واله قال ابي تارك فيكم الثقلين الی آخر الحديث

عقبیه دُورُهُ دهنه کبند از میان سورهُ مبارکه جمعه میباشد و جای قدم را بچشم نموده اند  
از کبند اللهو بردنجان راهب بکبند خاتم خان و کبند خاتم خان در مشرق حرم مطهر است  
و اشخاص که از دریا بین پا داخل حرم میشوند بکبند خاتم خان میایند و سعت فضای ابن  
بناطولا بازده درع و عرضا هشتاد و دو است قبر حمزه سیدای حسنه الدوله ابن مبرور هاشمی  
رضوانا بکاه عباس میرزا در ضلع شمالی کبند خاتم خان است و قبر مرحوم میرزا ابوالقاسم  
معین الملک در ضلع جنوبی در محاذی آن واقعست در طرف شرقی کبند خاتم خان دارالسما  
مبارکه است که از آن داخل ابوان طلای حصن جدید میشوند و مزیداً للتوصیح کوئیم اشخاصی که



از صحن جدید میخواستند داخل حرم شوند با بوان طلا آمدند داخل دارالسعاده میگردیدند  
 و از دارالسعاده بخط مستقیم وارد کبند خاتم خان شد از آنجا نیز بهین طریق بحرم مشرف میشوند  
 دارالسعاده بنا آئینست قریباً مربع مستطیل که طول آن از شمال بجنوبست و دوازده ذرع و عرض  
 آن ده ذرع اصلاً این عمارت از بناهای آللهیار خان آصف الدوله و در واقع عالی و محکم بود و  
 در سال هزار و سیصد که موکب معبود علیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملک  
 و سلطانان غریب بارت شهد فرمودند و محمد ابراهیم خان امیر السلطان و زبردربار اعظم  
 خزانه عامره و مکرم که دارای مشاغل عمده عده دگر نیز بود التزام رکاب اعلی داشت در منزل  
 داور زن من اعمال سبز و ادعای حق را بلباس اجابت گفت بر حمت حق پیوست نفس مرحوم غری  
 البه را بارض اقدس حمل کرده در ضلع جنوبی دارالسعاده بخاک سپردند جنباً بمرز اعلی اصغر خان  
 امیر السلطان و زبردربار اعظم و خزانه عامره و مکرم و غیرها خلف مرحوم پناه امیر السلطان  
 مرحوم از اعمال خیریه که بجهت ترویج روح والدین و کوار خود بجا آورده یکی تربیت این روح  
 مقدس (دارالسعاده) است که با آئینه و زینتهای مناسب آراسته و چندین هزار تومان بمصروف  
 اینکار خبر رسانیده اند و شرح آنرا در قصیده مسطوره در ذیل صبور پی ملک الشعری  
 استانه مقدسه بنظم آورده و هی هذا

مرحباً کخ فلك منظر خورشید ظهور	جنت دارها بون سعادت استوار
سر به چشم ملک غالب طر حور	بارک الله حرمی که بود خالک درش
سجده کرد پی مغفرت از در غفور	لو خیر الله مقامی که در آن ابرهیم
با چنین خاکی ز همت بچنان باشد دور	با چنین کاخی رفعت بفلک باشد کذب
که شود ذیل کنه پاک ازین خالک طر	سوا این کاخ بچم خالک بیوس از سر صد

اندر اقلیم چهارم بود اینکعبه قد  
 گنبدین دار سخاوت بود وی امید  
 ره بخت نبه در منکر این حضرت قد  
 غایب از خود شود پیخود سو آنحضرت  
 گر کلیم الله در طور بجای نعلین  
 عوض یابی تعظیم ز گردون خورشید  
 ار می انبطو تجلی که آن نور بود  
 فی خطا کفتم نوری که پی دیدن آن  
 موسی از طور سو کوس شد کاشک  
 اولین جلوه داد از رضا اندک قضا  
 اخبر بچ نبوت خلف پیغمبر  
 نور مشکو ابدی تو مصباح ازل  
 جزوی از معرفتش هر چه بقران مجید  
 حضرتش کعبه مال خواص است و عوام  
 حکم او جابر بر هر که وضیع است و شریف  
 مغر سگان نهوا شود غرق عیبر  
 راست در سگد بجز بیک شو هم پرو  
 چون نبود از پی تقدیم در یک کلاه  
 در زمان ملاطفتان ناصر دین

راست چون در فلک چهارم بدت المعو  
 همچو آینه دین و صفا کن از زنگ غرور  
 آب کوثر نخورد منست شراب انکور  
 تا شو لایق اخضاد دین بزم حضور  
 گشت از امر خداوند تعالی مأمور  
 سیر همنه کند از این حرم قریب غرور  
 کامدا نند نظر موسی در وادی طور  
 اری گفت ولی دیدن بودش میسور  
 منظر زاده موسی هم او را منظور  
 با فتنه ز امرها بونش در دهر ضد  
 آن چو خورشید بانوار هدايت مشهور  
 گزین جلیج حرمش نور دند آدم صو  
 رخسار از محمدش هر چه بتوریه و ذبور  
 در کشت قبله اقبال اناشت و ذکور  
 امر او ساری بر هر چه و خوش است و طهور  
 از سرتیپ پاکش چو کند باد عبور  
 گر نشیند بلباب جلالش عصفور  
 خدمت شاه و کداد در خور همت مقصو  
 که بود عبثش یابند و جایشش منصو

شمشیر و بکد ز فرق و قدش تاج و کبر  
 آن شهنشا که تارنج هابون عهد  
 انکه برود که او تاج کد از دختا  
 عالم سلطنتش امن از آشوب فساد  
 و اندر آن دوره که باتولین مطلقه  
 اشرف مجد شهنشاهه رکن الله  
 عزم فرمود در تبعه کد شمشیر طوف  
 خر که سلطنت افراشته جوانی شوخ  
 صد فرخ فرمود و رامین السلطان  
 آسمان رتبه خورشید مقام ابرهیم  
 آن برومند سرختی که بیباغ دت  
 آن امینی که بهمانون امانت کرد  
 حرم او را هبر نظم زمین بود و زین  
 پیشتر از انکه کند و کبشاهی خضد  
 شاه چون باغبان الهام که از دست سپهر  
 خواست از نده بود از جوتازنده شو  
 داد فرمازی که بار امی از راهی سهد  
 خود ز راه طبرستان بسو شمس شمس  
 قصه کوتاه که در راه بهین خواجهد  
 تا ابد هدم شادی بود و بار سرد  
 رونق افزای سنهین و شش بخش شو  
 انکه بر حضرت او تاج سپارد و غفور  
 پایه مملکتش سال از آسیب فتور  
 مرخراسان را در دست طالت نظم امور  
 که کشد خرمن بر ملک طالت اهن شو  
 بر در خسرو دین و زین تنظیم ثغور  
 رفت از ماهچه خر که او جلوه هور  
 گاندین دولت و زافزون بد فخر صد  
 که فلك زانین و قدر و مقامش مقدو  
 بر او بود کفایت بر او بود شعور  
 گنج ناموس همه دولت و دین را کجور  
 عزم او پیشرو باد صبا بود و دبور  
 گشت از عارضه جسم چو جانش رنجور  
 خواهد از پای در افتادن آن کوه و فو  
 خود بدد بار شد دین که بود دار سرد  
 سوی طوس آید همراه پزشکان خضو  
 روی بنحافه و زنده تراز بدد و  
 گشت پاکیزه روان از بد پاکیزه دور

شد چو بشنید سخن کشت و لیکن فرمود  
 شد الطاف شهنشاه این السلطان  
 کرد تعویذ و پیرایش است هر آن رتبه پدید  
 شاه انجم سپه آنکه بید پز آید نیش  
 اندک این بفعله با کسر سه بجزام چشم  
 عادت در غر و داین بود و رسم چنین  
 سو و شادی همه از باد جهان شد بنغم  
 کوش کرد و ن زبیر افکوشنید آمد کو  
 زاد فرزند هنرمندش این السلطان  
 اینرش داد صبور و شکبای کردید  
 بار و نور غم و اندوه درین ماتم و سو  
 بادل پاک تر از آینه همت فرمود  
 مه و ماه آینه کشند درین کاخ منبع  
 هر صفائی که فلک داشته هر نور که سر  
 گشت این بقعه چنان ز آینه روشن کیخ  
 آسمان داشت هر آن کس ز آینه بخوم  
 اینک از پره آینه این کاخ کیخ  
 عکسها که هر آینه نباید بشموع  
 با صفائی که در آینه اینقصر بود

ملامت نداشت از لطف عنایت سر  
 علی اصغر که بدش ابرو و لاد ذکر  
 داد منشورش و توقع بزرگ منشو  
 اخضر از ملک داد بخاور دستو  
 نقش پاکش را آورده سپردند بکو  
 خنات انکس که بدین دار نکرد مغر  
 دل بخت ازین زخم الم شد ناسو  
 چشم انجم زبیر افکند سیر شد آمد کو  
 آنکه همچون پد آمد بکفایت شو  
 حیدر اقلب شکبای و طبع صبور  
 از حریم شد بن یافت چو خطامو  
 که کند رآینه این منظر را گنایو  
 آسمان آینه کرامد و انجم مرز دور  
 شد از آینه بدین کاخ هابون محصور  
 نور از آن باید انجم بشیان دیجود  
 برد ازین روضه هر آینه که آمد کو  
 این در آینه که کردید چو لؤلؤ مشو  
 حور بانند بفر و سو کو بی مقصود  
 بچنان حور خود اقران نماید بقصود

اند بن روضه بن زینت آیین شکفته  
مردگان رقص نمایند سراسر یغور  
بل عجب نیست این روح که شد موثر  
نثار اموال شود پیشتر از بوم نشور  
یافت اینکعب صفا چون زین لکلا  
علم الله بودش سعی نارت مشکور  
هم از بن خدمت شایان پسر روح پدر  
شهد که بغفران خدا شد مغفور  
العرض بار که زاده موسی کردید  
چون ز این پند روشن بمثل غیر طور

ز در قم کُلك صبور ز پی تاریخش

اند بایسته این بقعه بیین آیین نور

نیز این قصیده در بالای زاره دار السعاده مسطور است

زهی اساس هابون آسمان کز دار  
خهی بنای سعادت فرای خلدا آنا  
سپهر کلبه که اینجا برد ز رفعت نام  
هشت خیمه که اینجا زدند دم از مقلد  
نشب عرصه اش از بام چرخ دارند  
فراز شمس از اوج شمس دارند  
برای سر از بن در بند حور العیز  
از آن غبار که خیزد ز مقدم زوار  
زهی شکر فینائی که تیر و برج پیشتر  
هزاره بوده همانا مهندس معمار  
عباز ساجد این بقعه هشت آیین  
چهل چراغی که تیر کشید سر پیر  
خدا دادی این شبنم این هست  
ولج چهره سوری سوری که شعله آرد  
فروغ بخش بدانیان که مهر و مهر پیر  
هان مقام هابون که غلش آرد بار  
نرسد لور این مفتخر عجب نه اگر  
صبا و شام کنند اقبال از آن بون  
فلاک چه عرش چه در جنب بقعه که بود  
مجاورین آری کوشند موسی و  
مقام بضاعت سر خیل انبای کیلا



امام ثامن خاتم علی بن موسی  
 شیخشهی که بیک ذره از غبار دوش  
 زد و کورای او فریختند و سر مهر  
 بریندگی نشدند از موده تادور  
 نه از ملارنتش دهر را بود اغراض  
 نشان او است که در مپکشد برون  
 بحشر از آثر عفو مرسم نشود  
 درین زمان که ز ناپیدا بود چو  
 خدیو عادل حجام ناصر الدین شا  
 طراز دیده از و کار دولت ایران  
 برای کسب غایت ملوک پاک آئین  
 جبین بجا که درش شود اندر صبح و سنا  
 بعد از ملک پاک دین و پاک آئین  
 بدو همدار گیتی نزار در خوئی  
 همیشه ساعی اعمال خیر و گنئی  
 پیران و رود خراسان و نظم انبیا  
 سبزه از بر این بجز سود و افتاد  
 نظر جو برد رود بهوار این عمار کرد  
 فشانند بیم بی در تیغ تا از سید

شهر بر ولایت شیخ روضه  
 که است حاصل کونین اگر کشند نثار  
 رنج و بغض و بی انگشتند جنت و نار  
 بخواجه یکش نه کردند کابینا اقرار  
 نه از متابعتش خرج را بود انکار  
 مثال او است که کلام کند برون از  
 بود محنت او گز نه نقطه پر گنا  
 عراض ملک از عدل شاه جم مقدر  
 مهربان سبیل سلاطین دوده قاجار  
 رواج جسد از دین احکام نشنا  
 در کسب صدق و از ادب همان ملک  
 کبر نبیند کیش بسته اند لیل و نهار  
 بدو را بر شایه نیکو شیرین بوکار  
 بمجد و جاه محمد علی یک افشار  
 هماره لطلب ادراک فیض از دادار  
 دین و صواب این آستان عرش مداد  
 بفر کس را اینکه کند خد در دین  
 ندیده بخواهند از این دیوار  
 نمود چون دل خویان خلق و فرخ



نشاند نخل امپد دین سراج سنج      که هفت مغر تر دین سعاد با  
گنجد خیل ملک دین سعاد انلی      برت ککارا و تا بخیر بخت با  
چو این محکمه بنا یافت صورت انما      با هر خاک خاص انما اطها  
مکین دین عطار دین نظر آقا خان      برین قصید تم زد کلاک کوهر

نوشت خامه خرم برای تار بخش

از وهان بناند بعال این آثار

بیز این عبارت در دار السعاده مکتوب است (قال النبي صلى الله عليه وآله لو عبد الله  
مثل ما قام نوح في قومه وانفق ذهباً مثل جبل احد في سبيل الله وحج الف حجة على قدميه  
ثم اقبل بين الصفا والمروة ثم بولم..... لم يشم رائحة الجنة

و طبق بتجبر هذا المكان الشريف سرکار شو که مزار مقرب الحضرة السلطان میرزا علیقلی  
مستوفی مملکت خراسان ۲۹

در طرف شمال مایل بشرق دار السعاده و در سمت مشرق گنبد اللهو پر دین خان دار الضیافه  
این عمارت بنا است متساوی الاضلاع و لی در ضلع جنوبی و شمالی دو شاهنشین مانند  
دار که شاه نشین شمالی تیر سه ذرع و نیم در سه ذرع و نیم و شاه نشین جنوبی دو و نیم  
در سه ذرع و نیم است از طرف مغرب دار الضیافه پنجاه گنبد اللهو پر دین خان دارد  
و مدخل آن در سمت مشرق است که از صحن جدید داخل میشوند بالطاق مانند بطول چهار  
ذرع و عرض دو و نیم و از آنجا بدار الضیافه ورود میکنند در جنب مدخل دار الضیافه  
در طرف جنوب کفش داری ایوان طلای صحن جدید است بطول پنجاه ذرع و عرض چهار ذرع  
اما ایوان طلای صحن جدید که اصل آن از بناهای خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه است

و بآمرها بون اعلیٰ حضرت شاهنشاه حجه ناصر الدین شاه خدا را الله ملکه و سلطان مبرز ائمه حسین  
 عضد الملک در ایام حکمرانی مرحوم سلطان مراد مبرزای حیات السلطنه مرتبه و مذهب خسته  
 طولاده ذرع است و عرضایش شدوع طرف دیگر ایوان نیز مثل سمتی که ذکر شد کفش داری  
 دارد از ایوان برینا آن طولانی داخل میشوند که است طاله آن جنوبا شمالا دوازده ذرع است  
 این بنا سه قسمت است عرض دو قسمت طرفین دو ذرع و نیم و عرض قسمت وسطی سه ذرع و نیم  
 و در قسمت طرف جنوبی حاجی ابوالقاسم اصفهانی ملک التجار خالیه مشهد مقبره برای خود  
 ترتیب داده است خلاصه از این بنابر السعاده و از آنجا بکندج خان و از کندج خان  
 وارد حرم میشوند چنانکه پیش شرح دادیم اما کتیبه ایوان طلای صحن جدید که  
 معروف با ایوان طلای ناصری است یکی اینقصید است که باطلانکاشنه شده

این بادگاه کیست که از خاک پاک طوس	انوار او فکنده بعرش برین عکوس
ایوان او چو ملک ملک غباری از عوا	بنیان او حجر ملک امین از دوس
هنکاشام نویقیانش فراز بام	هر یک کاسه سرکاو سکره کوس
چونخادمان خرکش آید ز باختر	هر بامداد جسر خاور بجا کبوس
خیزد همی خورش انا الخوا از و بیلی	این رشک طور مظهر حق را بود رموس
کر خوانش عرش فراتر عجب مکن	کاینجا نموده ز پور عرش برین جلوس
هشتم فرغ شمس نبوت ابوالحسن	گشتمین زای او است مکن پرتو شمس
اصل وجود و ملک ایجاد کنایتا	گوین آفرینش و کوز و مکن عیو
کرینگی که برین عنایت سویی جل	دیگر سعود را نبود فضل بر نحوس
مالند هم بخدمت افخروان جباه	سانند هم بخصر او سر و زان رؤس

تا خد منی بطنجی کاخ او نکرد  
 گر بکند رد شقاوتی خصمش بیوستان  
 در عهد شهریار جهان کبر جم میهر  
 سلطان عصر ناصر دین کز پند او  
 روزی که تیغ تیز برون آرد از بنام  
 بادشمنان دولت دین در عزا کند  
 در بزمگاه خامه او قاسم الکنوز  
 در آن زمان که بود مهین غم شهریار  
 رخسار حسا سلطان سلطان مراد زاد  
 این طاق سدر رفت کردون روزها  
 فرزند بوالحسن عیضدالملک شهبان  
 از امر شاه عادل و سلطان دادگر  
 با عون حق و فاضل موقوفه امام  
 از درویش و ذلت و زبور بی کز ما  
 و زانمکاسر شیشه زر سنج او  
 اندک ضیاء شیشه شمس .....  
 الفضا چون تمام شد ایوان ناصری  
 آتش نکش قبله که ملک مجوس  
 پیدا شود بنای شقایق شقایق  
 کز صم او است و لوله دمر  
 همچون پیکر پاره شود .....  
 کرد زبانه سنج تراز دین خور  
 کاری که کرد تیر تهمتن باشکوب  
 در درمگاه خنجر او قاطع النفوس  
 داری ملک خاور و فرمانروای طور  
 گزینش لوتش لبو باجم زارم از تنوس  
 گزینشک او بچهر کسی بود عبوس  
 گوارا بصد تولیت اینک بود جلوس  
 بنمو همچو شمس فلک ز در نشان لبوس  
 شد آنچنان که چرخ برین خورد از قوس  
 هر هفت کرد کشت چو زبانه عرو  
 شد زرد روی خور خاور چو سندان  
 خورشید ماه جزه تراز دین دکان  
 گزینو راست خلت ایوان آنبوس

سرخوش بدید از چه تاریخ سال گفت

تا بد شمس شمس ایوان شاه طوس

در اول اینکتابه بخط ثلث نوشته اند (سلام علیکم طیبم فادخلوها خالدين ودر آخر  
نکاشه شد (سلام علیکم بما صبرتم فغم عقی الدار) در زیر چهار غره ایوان بنیر  
این چهار شعر مکتوب است

بدور داد شهنا هزاره اعظم      جلال دولت سلطانی حسن جم دربان  
بفضل این دوعون امام و حکم ملک      چو باز گشت روی صد پاسبان کویان  
ابو التخاصم ملکیم نوالحیر      قیام کرد در اتمام این بلند ایوان

چو شد تمام بنارنج سال میناکند

هلا بشوکت ایوان فرزد صحت

(بخط) العبد الفقیر حسینقلی مازندرانی

در دو طرف دهانه ایوان نزدیک بازاره دو عبارت یکی بخط نستعلیق و دیگری بخط ثلث  
نکاشه شده آنکه بخط نستعلیق است اینست (ایمانت خبر الحاج حاجی سید ابوالحسن  
خان امین سرکار آستانه وبعی خبر الحاج جعفر جیل زکر باشی با تمام رسید) و آنکه بخط  
ثلث است اینست (ایمانت خبر الحاج سید ابوالحسن خان امین سرکار وبعی خبر الحاج رجیع زکر  
باشی آستانه تمام شد)

در دو ضلع دهانه ایوان دو پایه مرمر خجاری شده مقرنس منقش است در یکی بخط  
ثلث این دو شعر میطور است

تجدد رسم العلم هذا فاستند      دعایم مبناه وقد کان داریا

بأقبال ظل الله من فضله ظل      یخون دین الحق والملك جاریا

در پایه دیگر نوشته اند

زهی اسانس تو همچون دل بنان سبکین شکسته نیک تو فکد نگار خانه چین  
 عمل العبد ثقیل الدین بن استاد شیخ علی محمد سیک تراش مشهدی  
 در پیشانی ایوان در کاشی نگاشته اند (العظمة والجلال والغدرة والكمال الخالق اعلا  
 الشانحة والجبال الراسیب وهذا الطاق الرفیع والبنیان المنیع شاهد علی قدرة الصانع  
 المبدع البذایع قد تشرف بعناء هذه الرواق والایوان بانی مبانى العدل والأحسان والى  
 مملکت خراسان صفا لآله العلیه العالیه وزیر المطلقه الموقوفات کتبه محمد حسین الشهدا<sup>۱۲۶۲</sup>  
 قتیبه دوره ایوان سوره مبارکه عم میباشد بزبادی سبحان ربك رب العزّة عما یصفون  
 وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین کتب راجبا الى الله محمد حسین الشهدا<sup>۱۲۶۲</sup> الشهدا  
 اما ایوان طلای صحن عتیق که تعمیر بگردشمال حرم واقع است نه ذرع طول وهفت ذرع و نیم  
 عرض دارد و در مغرب توچید خانه است و از این طرف کفش داری ندارد بلکه کفش داری آن  
 در سمت شرق و بنایست طولا فی منقسم بیه قیمت که طولا باز ده ذرع و عرضا چهار ذرع  
 میباشد و قبر حاجی مصطفی خان صارم الملك در انتهای مغرب این کفش داری است  
 و کتیبه های ایوان طلای صحن عتیق معروف با یوان طلای نادری که اصلا از این بنایست  
 علیشیر است طلای آن از نادرشاه از قرار ذیل است

او لا یخط ثلث در این ایوان کتیبه شده است (بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله  
 رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله الطاهیرین وسلم تسلیما کثیرا روی عن  
 الصادق جعفر عن ابائه علیهم السلام عن امیر المؤمنین علی قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله سید فز بضعه منی بارض خراسان لا یزورها مؤمن الا وجب الله عز وجل له الجنة و من  
 جسدہ علی النار و قال علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و الثامن زار بنی علی بعد در

اَبْنَهُ يَوْمَ الْيَوْمِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَتَّى اخْلَصَهُ مِنْ أَمَوَالِهَا إِذَا ظَاهَرَتْ الْكُتُبُ مَبْنَاؤُهَا  
وَعِنْدَ الصَّرَاطِ وَعِنْدَ الْمَبْرَازِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَكَمِ جَعَلَ اللَّهُ  
قَبْرَكَ وَقَبْرِي مِنْ وَلَدِكَ بَقَاءً وَبُقَاعِ الْجَنَّةِ عَرَصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا بِأَعْلَى مِنْ عَمْرُورِكُمْ .....  
دَرْ مَحْرَابِ ابْنِ قَصِيدُ مَسْطُورُهُ دَرْ ذَبَلِ مَكْتُوبِ

چند این منظر اعلی که فردوس بن	بود در صحنش چو ز آثر از صد تجسمین
آسمان زین استافض سعادت میرد	و ز فضا اش عالم انوار را کب شین
چشم انجم روشن از گرد غبار درخش	دیده سبازا تا تاب ازین در تو پلست
شهر ناز انرا ازین ابوان کیوان روز	دیده آمد چون کشتول بر دست گلست
ماه را از مهر میخند ضیا آینه اش	شکل خورشید که عیان اینجا ز هر جنبی
رست از صحن جهان کلدسته زین مهر	اشیا مرغ آهین است باد کست دغاست
بافروزان شعل نور بدست دشت مهر	گرم فروغ آن منور تا ابد صحن بهماست
جان فکر و خضر و فضل رب العالمین	مغفرت رحمت و معصیت در دست
فیض رحمتی که اندک باشد و بیک طرفه	رستن کلهای عفو از نیم عصیان باجاست
گردمجد بدینا انجاما سکنند طالع	گرم غلامان در سلطان علی موسی خاست
کلبه نگاه امیر المؤمنین نادر علی	انکه در مکرار آمدش توفیق خداست
والی ملک خراسان انکه از اخلاص صد	بهت صافش بحق از روز اول آشنست
دیده تا فیض نظر از ساق کور و مدام	بر کفش نهند ز کس متصل جام طلاست
هم زین فیض و اندک جهان افشارا	بر تمام خلق ایران تا قیامت فخر است
چون ز دست جود او ایضا بصر میرسد	این طلا را هر کس افتاد بگوید



تاج بخش عرصه عالم که از شمشیر او      فتنه و آشوبها پنهان بکنج انزوا  
 آنکه لچین جبین قهرمان صولتش      رای هند و قیصر خاقان بجنبش  
 لشکر او را خطاب از غیب اصحابین      در حقیقت حاشیای شرع مبین مصطفی  
 شمع عالم در آن ملک که شب بگریزند      در دوزارنگی نباشد کز دزد حنا  
 آنجوه منبش از کمرکان بود در عهد      شهرآموز از عدل او بیکر تجریر  
 از قزلباشی علم ناکشته تیغش همتش      صفت کلدسته صحن مقدس از طلا  
 شد بتوفیق خدا کلدسته ایوان تمام      باد باقی تا اثر از کوش دور از نیل  
 از زبان کعبه کفتم بهتر از بخش ندیم      دم بدم زان صفت ایوان هویدا صد صفا

کتبه محمد علی بن سلطان الرضوی غفر له بونما فی شعور سینه خمس و اربعین و مائه و الف  
 در زیر این کتیبه بخط خفی نوشته (کتبه ثلث فی تعلق که در این ایوان در نشان عالی  
 بخط ابن بنده عاصی محمد علی الرضوی است طاعی آن پیدا اهتمام محمد طاهر ولد استاد هیچ  
 شیرازی با تمام رسید ۱۱۴۶

در جنب مسجد خانه زیر آئینه بزرگ بخط خفی نوشته (این ایوان در نشان عالی بر بنای  
 استاد علی بنی شاکر استاد معصوم شهدی با تمام رسید

نیز در این ایوان ابن قصید بخط فی تعلق بر سنگی که پشت قبله است درم شده  
 بودی ازل ای سبب ایجاد علم      تو د ملک اگرش تو مقصود حرم را  
 بربک کف دست تو نهاد اسخاوند      گرداب عتاب خود و در دای کرم  
 تا بید نصابت نهوی اگر اقبال      بر لوح نه نقشی ز قضا بود قلم را  
 در دو قول هر کس با قلم صنع      دست تو نکند قدم لا و نعم

تا نطفه جودش بجهان نقش نبسته      مولود ندادند که هر مادر بزم را  
 خور طعمه دهد از امر تو در مسلح کردو      از مغر سرش بر فلک شبر علم را  
 اندر طلب آب عطای تو بود بجر      مستقی و از موج بر آورده وزم را  
 زانوف کندر بر سقارون چو کداز      بر بخنی کردون قدری بار هم را  
 تا خیمه اجلال تو افراخته تقدیر      گردون همه دزدیده ز اندیشه شکم را  
 توقع تو منشور جهان نقش جبین دل      روزی که نشان بودیم زانه عجم را  
 در دبر بر باد ز کوپ چو غباری      رونق شکند غریب غرا و صنم را  
 آنان که فی از جام ولای تو کشته شد      در محفلشان راه ندادند علم را  
 از عهد ازل تا باده است مباح      بر کوهر پاکت چه حدث چه قلم را  
 گشتا خرد این مدح که باشد که مایه      در داده صلائی ز بشارت هم را  
 کفتم که مدح علی آن ثامن اطهار      کوشاغ روز عرصایت ام را  
 گشتا که بمدح خدامدح تو لایق      بنود بشکن خامه فرو شو مرقم را  
 برد که او ناصیه عجز فرو هل      مینارد در آن سده بسی اشک ندلم را  
 شاهان بکف دست تو بگذاشته کردون      مفتاح جنت و سقر و نار و نعم را  
 این ظاہر اندر قفس جرم گرفتار      گش بکته پیاد دست خطار ششم را

سلطان عاصی است که در دام صیغه

رحمی که عقوبت روا صید حرم را

نیز در همین ایوان بخط نستعلیق جلی بر سنک نوشته اند (بند معتبر از حضرت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند زود باشد که پان تن من دزدین خراسان مدفون کرد هیچ

مؤمنی اوز از بارت نکند مگر اینکه حقتعالی بخت را برای او واجب گرداند و بدانش را بر  
جهنم حرام سازد و در حدیث معتبر دیگر فرمودند که پاره از بدن من در خراسان مدفون  
خواهد شد هر غمناکی اوز از بارت کند البته حقتعالی غم را از ابله گرداند  
در کتبه مجازی این کتبه مسطور است (بِسْمِ الْمُتَعَبِّرِ مِنْ قَوْلِكَ حَضَرَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ <sup>فرمودند</sup>  
زود باشد مردی از فرزندان من که بزهر کشته شود در زمین خراسان بظلم و عدوان که نام او را  
من باشد و نام پدرش نام موسی بن عمران هر که اوز از در غربت اوز بارت کند گناه کدشته آید  
اوزا حقتعالی بنام زرد هر چند مثل عدد سیاره های آسمان و قطره های باران و برك  
درختان باشد

نیز در کتبه ابوان <sup>بقلمه</sup> که پشت واقع شد مرقوم است

در عهد دولت اعلیٰ مختصر قدر قدرت هما یون شاهنشاه جمجاه کبکی بستان دارا در بان سکنه  
شان سپید سلاطین زمان الموبد من عند الله الملك المنان السلطان بن السلطان ناصر الدین  
شاه قاجار خلد الله ملکه و بفرمان قرائی جناب جلالت و شوکت و ابتهت فضا بامیر الامراء  
العظام و زبرد ربار هما یون و حکمران مملکت خراسان ظهور الله له العلیه محمد ناصر خان قاجار  
ابشیک آقایی باشی دیوان اعلیٰ با تمام رسد

کتبه دوره ابوان در کاشی سوره مبارکه که بعضی است الحک عیسی بن مریم قول الحق  
و در آخر آن بخط خفی نوشته است اول و آخر این کتابت بخط فقیر محمد رضای امامی اصغر  
و در دوره آن بخط کوفی زرد سوره مبارکه بس مرقوم است الحکم قوم میرفون

در پیشانی ابوان مسطور است فی ایام دولت سلطان الاعظم و الخاقان المعظم ملک  
الرقاب و الامم مولی ملوک العرب و العجم شاه سلطان مجید مبرزای باقر محمد خلد الله تعالی ملکه

ایوان دیگر روضه مقدسه ایوان مسجد کوهرشاد است که رو بقبله واقع شده طول آن  
از مشرق بمغرب دوازده ذراع و نیم و عرض آن پازده ذراع و در دو طرف آن دو کفش کن است  
در جنب کفش کن سمت مشرق دو صُفّه کوچکی بطول پنج ذراع و عرض چهار ذراع و نیم سیند  
سپاه رنگ چهار پایه است عظیم بعقیده عوام اذالی ابتدا این سنگ دوی مرقده مطهر بوده است  
خطوط مسطوره در این ایوان فقط اعلانیست ان قرار دادهای خبریه که روی سنگ نقش  
کرده اند و در محل خود رنگاشته خواهد شد

بله بام حرم در صحن عتیق که صحن شمالی باشد در پشت گوشه مشرقی توحید خانه است قرینه  
کفش داری در کعبه اللّٰه و در میان و در حرم مطهر و اروقّه سبزه که با ستونهای ضریح که در بالا  
نکران بناید بنائی نیست که ذکر نکرده باشیم مگر کتابخانه حضرت که تقصیل آن از این قرار است  
آستانه رضویه زاد و کتابخانه است یکی کوچکتر که قرانهای کرم و صحیفه های ادعیه بخطوط  
ایمّه ظاهرین سلام الله علیهم اجمعین و مشاهیر خطاطین عالم در آنجا گذاشته شده و آن در  
گوشه جنوب مشرق ایوان طلای صحن عتیق است

اما کتابخانه بزرگ که مخزن جواهر کتب نفیسه است در بالای کتبخانه خدام است یعنی غارتبند  
فوقانی و کتبخانه خدام در جنب شرق حرم در جنب تحویلخانه یعنی خزانه آستانه و در مشرق  
آن میباشد و مدرسه علی بن اَبی طالب در مشرق کتبخانه و وصل بدانست جنوب کتابخانه  
شیرستان مسجد کوهرشاد است مشهور بشیرستان اگر موشال آن زاهر و کتبخانه طول کتابخانه  
ده ذراع و نیم و عرض الحقیقه شش ذراع و نیم و سه قسمت مثل اینکه سه اطاق باشد در  
مرقمتهی کتابخانه های ممتاز با چوب ساخته شده اند اخانه کتابها را در آن دسته کرده اند  
یعنی کتب لغت یکجا و کتب اشعار عرب یکجا و تواریخ یکجا و دواوین یکجا و کتب طبیه یکجا و این قبیل

کتاب سایر علوم و برای اینکه صورت کتابها آنکه در سال هزار و سبصد و این کتابخانه  
موجود بوده ثبت و مُخَلَّد اَضْبَط باشد ما اسامی تمامی کتب و صحف و قرآن و دعوائی که در کتابها  
بزرگ و کوچک است در آخر این کتاب بطبع مبرسانیم انشاء الله تعالی

## ضریح مطهر

مرقد مطهر راسته ضریح است اولی از فولاد میباشد و هیچوجه کتیبه و تاریخ ندارد  
ما بین ضریح اول و دوم شبکه های مُر طلا هستند که برای حفظ جواهرات ضریح دوم مرحوم  
میرزا سیدخان وزیر امور خارجه در ایام تولد خود تتبع و نصب نموده کتابت تاریخ و  
ضریح دوم نیز از فولاد است ولی در هر کوی آن چهار دانه با قوت و یکدانه زعفران نصب است  
که دانه هاد روی طلای ضخیم نصب است مثل یکین دانه انکشترو آنرا در روی فولاد ضریح  
نصب کرده اند بطوری که طلا از دور نمایان است در این ضریح کتیبه مُخَصَّر بدو سطر خط  
نستعلیق چهار دانه است که بالای سر ضریح مبارک طلا کوب کرده اند باین عبارت (بنار  
مند و حمت ایند مستغان و تراب اقدام زوار این آستان ملائک پاسبان) (سبط) سلطان  
نادر شاه خواجه الحُکْمَنِ المَوْسَوِی الصِّفَوِی بهادر خان بوقف و نصب این ضریح و قبه

مُرضِع چهار گوشه ضریح مقدس مبارک موقوف گردید (ع)

ضریح سیم نیز فولاد است ولی سوره هَلْ اِنِّیْ رَاٰتُمَا بَرِیْشَانِیْ آن دوره بخط ثالث کتیبه  
کرده اند ولی بطور ترج و ستر ترج باین طور که میانشترنجها و سترنجها را بکودی یک عرض جو  
خالی کرده اند بعد صفحه طلا با اندازه ترج و ستر ترج بصفحات یک عرض جو ساخته مُشَبَّک کرده  
خط ثالث بچند نام با اسلیمهای خبلی ظرف در آورده آنوقت قالبی در آن میزان نصب کرده اند  
و سوره هَلْ اِنِّیْ رَاٰتُمَا بَرِیْشَانِیْ ضریح بالای قفل شروع کرده در ترج و ستر ترج ها بترنجیک



نوشته تا در پائین پای مبارک تمام شده است

در پائین پای مبارک در بند وسطی یک برآمدگی دارد که در عقب آن در موضع خاق و مغفوف  
فتح پادشاه طاب ثراه میباشد و اشعار کتیبه آن اینست

شاه خلد آشیان فتح پادشاه  
که یازد اروح او باروح نوام  
مدی از رخا صلیبش کرد  
بسط اشرف اولاد آدم  
جنان پیشه سالارش بیغما  
ببر کرد از دینار و درهم  
حیا السلطنه سلطان ارادند  
بود عم شهنشاہ معظم  
رکب صراع پیش چارچوب خواندند  
ز زرو کوه راوردش فراهم  
در پائین پای خسروی باش  
بنارنج طرازش گفت خرم

### کتبه آقاخان

این در در ضریح نیست محض نماش آنجا گذاشته اند اصل در چوب نیست بلکه طلای ضخیم  
بر روی او است که بدانه های باقوت و زمر و لعل درشت بقدر بادام و کوچکتر بقدر پسته  
و بزرگتر و کوچکتر مضع کرده اند در تریج در این دیبای نقش است

این در که در دی بود در دهکاهشت فضل از اخلاص دین روضه

فنی غلط است و نیست باشدشت کاز هشت هشت از این در یکشت

چهار گوشه ضریح اول و دوم قبه های طلای غیر مضع دارد که هر گوشه دو قبه مجموعاً

هشت قبه میشود روی ضریح مبارک شبروانی چوبه باتکه طلاست بالای شبروانی

در وسط یک سرتون دو طرف دو قبه کوچکتر هر سه مضع اعلی

اما داخل ضریح مبارک فاصله مابین ضریح و صندوق مبارک طرف پائین پانصد و سه





طبیات و مضاحک آن بزرگوار نهایت اشتهار دارد سید الافاضل صدالبین علی بن نظام  
الدین احمد شارح صحیفه و صاحب جذائق التنبیه اقا حسین مذکور از و رساله العصر مستطو  
داشته و در صفت او فرموده است علامه هذا العصر الذی علیه المذار و امامه الذی تخضع  
لمقداره الاقدار این رباعی بغیر از آقا حسین است

ای باد عجب طریقه را مینائی از طوف کداین کفیا مینائی  
از کوی که برخاسته از شب کو ای گرد بچشم آشنا مینائی

فیحه اصل این کتیبه شریفه بروجی که در کتب تراجم و تواریخ علما بنظر رسیده مضاعف این  
عبارتست ولی چون مقام کنایش تمام آنرا نداشته باین مقدار اختصار کرده اند و هی هذا  
من مباین من الله سبحانه الذی بن السماء بزینة الکواکب و رصع هذه القباب العلی بدرد  
الذی اری الثواب از انسعد السلطان الاعدل الاعظم و الخافان الاثم الاکرم شر  
ملوک الارض حبا و کسبا و اکرمهم خلقا و ادبار و ج مذهب اجداد الائمة المعصومین و  
محبی مراسم ابانه الطیبین الطاهرین السلطان بن السلطان شاه سلیمان الحسینی  
الموسوی الصفوی بهادر خان بتدیه هذه القبة العرشیه المذکوره و تزینها و تشر  
بتجیدها و تحسینها اذ تطرق اليها الانکار و سقط لیلانها الذهبیه الی کان تشرق  
کالشمس فی رابعة النهار بسبب حدوث الزلزاله العظیمه فی هذه البلده الطیبه الکبریه  
فی سنه اربع و ثمانین و الف کان هذا التجید التجید بد سنه ست و ثمانین و الف  
کتبه محمد رضا الامامی

کتبه کلدیته روی ابوان مبارک صلوات بر خضر رسول صلی الله علیه و آله و ائمه  
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و در آخر آن نوشته است کتبها بنهاه الدین محمد الحاد

هزار و صد چهل و دو بعد آیه شریفه اِنَّ اللّٰهَ بِمَسْكُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنْ تَزُولَا زَادَ  
اخر نوشته اند در جای آجر منار پائین بخط بنائے يك آیه از اول سوره مبارکه اِنَّا فَعَلْنَا  
نَكَّاشَةً شَيْدَةً است

## صحن عقیق

صحن عقیق که تقریباً در شمال روضه مقدسه و پشت سر حضرت نضف آن که در سمت  
تُجید طلای نادری است از بناهای امیر علی شیر و وزیر شاه سلطان حسین باقر میباشد و  
دیگر از بناهای شاه عباس است طول این صحن تقریباً هشتاد و شش ذرع و عرض آن شصت  
ذرع و از طرف طول نهری در وسط این صحن است آب چشمه کبلاس (گللب) از بالا خنابان  
داخل این نهر میشود و از طرف دیگر خارج میگردد و پائین خنابان می رود سیقانه طلای  
نادری در وسط این صحن است و اطراف صحن حجرات فوقانی و تحتانی دارد همه جا مرتب بکاشی  
ممتاز و از پنج دراز این صحن بیرون میروند دری بخنابان بالا دری بخنابان پائین دری نیاز  
بزرگ دری نیاز بزازان دری بسمت قلعه روبروی ایوان طلای نادری شاه عباس  
ایوانی ساخته که کاشی کاری آنرا امتیازی تمام است و این ایوان را ایوان عباسی می نامند  
در بعد رسته میرزا جعفر نیز در این صحن میباشد در دو طرف مشرق و مغرب صحن که دو  
مداخل است بنا لاخنان و پائین خنابان دو ایوان میباشد که از وسط آنها خارج و داخل  
میشوند در بالای ایوان طرف مشرق نقاره خانه آستانه است و در بالای ایوان سمت  
مغرب که محاذی نقاره خانه است ساعتی بزرگ نصب شده اما کتیبه های صحن عقیق  
از قرار ذیل است

در ایوان عباسی در دوره سوره مبارکه جمعه نوشته شده و بعد از آن این عبارت است

امریعجمیر هذا العظماء المباركة الرضوية السلطان الاعظم والخاقان المنظم مولی ملوک  
العرب والعجم السلطان السلطان ابوالمظفر شاه عباس الثاني الصفوي الموسوي الحسيني  
بهادر خان خلد الله ملكه كتيبه محمد رضا الامامي في ۱۰۵۱ در اول و آخر سورة جمعه  
دو عبارت نوشته شد یکی اینست (بسمی مقرب الخاقان خاجی قباد علی بیگانی خاجی  
خانقوی بیگانی آقایی دیکری اینست) ناظم امور سرکار فیض آثار جناب خاجی میرزا  
خان از مال موقوفه موفق بتعمیر شد) دوره ابوان کوچک مبنای ابوان عباسی بخط  
بسمله وصلوات بر حضرت رسول و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين است و در  
نوشته است کتبه محمد رضا الامامي الاصفهاني سنة تسع وخمسين و الف مبنای  
ابوان کوچک بخشت کاشی نگاشته قد امر بتعمیر هذا البناء المباركة الرضوية لسلطان  
والخاقان المعظم محمد شاه قاجار خلد الله ملكه واجسائه در چهار غره واقعه در ابوان آبه  
قل اللهم مالك الملك الى اخره در غره دیگر سورة کوثر در دو طرف مبنای ابوان پهلوی غره بخط  
فستعلیق ناد علی و در آخر کتبه محمد رضا الامامي ۱۰۵۱ در گلدسته ابوان عباسی بخط  
صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام است و در آخر نوشته  
في ذيقعدة الحرام ۱۱۴۵ بعد بخط فستعلیق خفیه نوشته است غایب بیدل لاله الیاد  
العظام امیر سید احمد الحسینی سرکشیک و کلب عتبه علیه و روضه رضویه محمد جعفر  
الخادم في شهر رمضان المبارك ۱۱۴۶

در پیشانی در ب صحن بجا بان بالا آیه الله نور کتبه شد و در سردر صحن از طرف داخل  
بخط ثلث بکاشی معرق چند حدیث نوشته اند که گیسنگی در عبارت دارد بدین صورت  
(من صحیح البخاری عن عائشة قالت خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات غداة .....

فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ وَقَّاصٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَ فَقَالَ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَانَا وَابْنَاتَنَا .....  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا مَا فَقَدَا ذَا فِي وَمَنْ إِذَا فِي فَقَدَا  
 إِذَا فِي اللَّهِ وَمَنْ إِذَا فِي اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَبَ عَلَيْهِ رَضَا الْعَبَّاسُ  
 جَبَّ صَفْهُ دَرِصْحَنِ دَرِصْمِ بِسَارِ نَوْشَدِ اسْتَقالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقُلْنَا إِذَا خُلُوْا هَذِهِ  
 الْقَرْيَةَ إِلَى آخِرِ دَرِصْفَةِ كَشِكْخَانَهُ دَرِبانَهَا قَرْنَهُ طَرَفِي كَذَكَرْشُدِ نَوْشَدِ اسْتَكَتَبَ عَلَيْهِ رَضَا الْعَبَّاسُ  
 دَرِبانِ لَايِ دَرِصْحَنِ بِنَجَابَانَ بِالْأَلَا بِخَطِّ ثَلَاثِ بَرِخْشَتِ كَاشِي نَوْشَدِ اسْتَكَتَبَ عَلَيْهِ رَضَا الْعَبَّاسُ  
 أَنْصَارِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطَّبِعُوا اللَّهَ وَاطَّبِعُوا  
 الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ  
 اللَّهُ طَاعَتَكَ بِطَاعَتِهِمْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَائِمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدُ أَوْ هُمْ  
 عَلَى بَرِيطَالِ ثَمَّ الْحَسَنِ ثُمَّ عَلَى الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَانِ وَرُكَّ  
 بِالْبَاقِرِ ..... اقْرَأْهُ مَبْنَى السَّلَامِ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيٌّ  
 ابْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ دُرْدُورَةُ دَهْنَةُ  
 ابْنَانِ كَتَبَهُ شَدَّ وَدُرُسْتُ خَوَانْدَه نَمُشُودِ مَكْرَدِ رَاوَاخِرُ كَمَسْكُودِ قَالَ جَابِرُ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 فَهَلْ لِبَيْعَتِهِ انْتِفَاعٌ فِي عَيْبَتِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْبَيْعَةِ لَكُمْ بِتَضْيُوتِ  
 بِنُورِهِ وَبِتَضْيُوتِ بُولَاتِيهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعٌ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَخَلَّلَهَا السَّحَابُ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ  
 مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَفَخْرُؤُنْ عِلْمِ اللَّهِ فَامْكُتُمَهَا الْأَعْيُنَ أَهْلِيهِ كَتَبَهُ رَاجِعًا إِلَى اللَّهِ عِنَابُ اللَّهِ  
 دَرِيشَانِي سَرْدِ بِخَطِّ ثَلَاثِ جَلِي ابْنِ رِبَاعِي مَرْحُومِ مَهْرُ زَا سَعِيدِ خَانَ سُولِي شَايِ وَزَكَرِ أُمُورِ  
 خَارِجُهُ سَابِقِ نَوْشَدِ شُدَّ اسْتَكَتَبَ عَلَيْهِ رَضَا الْعَبَّاسُ

دَرِخْزَرْتَشُدَّ چِه كَفْتُ بَابِ دَلِيلِكْ اِنْجَانَهُ سَلَامِ رَسْمِ بَاشَدَنِ عِلْبَكْ

ابن وادی قدس است که دارادک ابن عرش مقدس است فاخلع قلبک

بعد از رباعی ابن عبارت مسطور است (بسم الله الرحمن الرحيم قد تشرف بغلق هذا الباب الاعلى وترميم تلك العتبة العليا حال كونها مشرفين على الاندزاس والانظاس في ايام الخلافه البهيه والسياسة العلية السلطان العادل المعظم والمليك المقدر المعظم معجز الاكابر الماضين ومحسود قباصة الحاليين اسكندر العهد في مملكته وحشد الزمان في سلطنته القاهر على الخصماء المؤيد من السماء ظل الله الممدود في الارض ابو المظفر والنصر ناصر الدين شاه قاجار لازال كمن في دولته مصونة عن حوادث الایام وجعل الله مواءم فجلاله...  
لجناه الملوك وصناديد الانام الوزير المعظم المعظم والمشير الاجل الاكرم الاعظم مؤتمنا للملكه معتمدا للقوام مملکته المقوم للفضائل النفسانية والمتمم للخصائل الانسانية  
تاج الوزراء الفخام ميرزا سعيد خان حاجب هذه العتبة العلية دام اجلاله

در بالای درج خط ثلث عبارت در بل تجاری شده است امر تجدید هذا الباب المبارک العلية  
السلطان الاعظم والخاقان الاكرم مالك قبا الامم مولى ملوك العرب العجم السلطان  
ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس الصفوی  
الحسینی بهادر خان خلد الله ملكه بسعی ذره خاکسار قبادیك ایشیک آقایی باشی حرم  
علیه غالبه باتمام رسیده بخاری استاد محمد شریف ولد امیناد عرب معمار شیرازی  
کتبه محمد رضا الامامی

در سر در طرف چپا باز سفلی نوشته است (بعد..... الانوان السلطان المغفور  
شاه عباس الصفوی وظهر انار الاندزاس علیها بمرور الدهور السلطان بن السلطان  
والخاقان بن الخاقان ناصر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه والمامور العالم عضد الملک



وَالذِّكْرُ الْبَلْبَةُ وَحَاجِبُ الرُّوضَةِ الرُّضْوَةُ مِنْ رَأْسِ مُحَمَّدٍ حُسَيْنِ الْحُسَيْنِ كَبَنِهِ مُحَمَّدٍ حُسَيْنِ الْحُسَيْنِ  
 الشَّهِيدِ ۲۷ دُرْبَا لای اینکتاب به بخط نیک ذر د لبم الله نوشته و در پیشانی در  
 یکپارچه سنک است بعضی دهنه در ملائی و بعد از (هوالباقی) این اشعار بخط  
 نستعلیق مسطور است

در زمان شهنشاه دوران	از نسب بوتراب بن کبرور
خبر و ..... شاه صبی	سایه لطف از دوا و در
دری از بهر صحرای کرد تمام	بند نیک خواه آسود
کلبال علی خلف که بود	حلقه در گوش درکش و صبر
و چه در گزین ضیاء صبح	بوسه اش آستان شخاورد
و چه در گزین شرف جبریل	کرده جار و بگش از شهر
چون زد دولت سزای شاه رضا	بافت این باب بندت و پیکر
خواند معمار کائنات او را	قبله گاه دعای اهل نظر
چون در چشم زخم او کریان	اختر آورد در بخت در مجر
بانگ تحسین و آسمان بر خلیه	که مرزاد دست صنعتگر
دگر کفنی نشان دولت را	گس میبنداد بسته تا محشر

هاتقی گفت مال تارنجش

بهر فردوس به مجوز بن در

در دوره این ایات بخط رفاع بهار ممتاز این عبارت مسطور است (قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انما مدینه العلم و علی بابها و قال علی السلام الدین امر عدا الاخره صدق رسول الله صلی الله علیه و آله)

بعد از آن صلوات بر حضرت رسول و ائمه هدی سلام الله علیه است در آخر صلوات نوشته  
 منقذ عبد الله در بالای در کتبه سقره است کتبهات مبارک و عبارت آن اینست (ع)  
 ابن مکنز را قال قلت لابی جعفر عیبه محمد بن علی الرضا جعلت فداک زیارة الرضا افضل ام زیارة  
 ابی عبد الله الحسین علیه السلام قال زیارة ابی افضل و ذلك ان ابی عبد الله يزور كل الناس و ابی  
 صلوات الله علیه لا يزوره الا الخواص من الشيعة

کتبه دوره ابوان سون با آنها المزمع است و آیه از الله و ملائکته یصلون و آیه سبحان  
 ربک رب العزّة الی آخر و بعد از آن سنه احد و ستم و مانین بعد االف کتبه محمد حسین  
 الشهداء الشهداء عمل محمد بن علی کاشی یز ۱۲۶ در دو طرف کتبه مرقوم است (بسمی ذره  
 خاک را علی قباد بیك چوله ایشک آقاسی ناشی حرم علیه عالمه با تمام رسیده است و الف  
 در پیشانی ابوان آیه نور و آخر آن کتبه محمد حسین ۱۲۶ کتبه بالای در شمعخانه جنب  
 در خیابان سفلی اینست (قال الرضا علیه السلام ان بخراسان بقعة بآیه علیها .....  
 تصیر مختلف الملائكة فلا تنزل افواج السماء ينزل و یصعد الی ان ینفخ فی الصور فقلت  
 له یا بن رسول الله انه بقعة قال هی بارض طوس و هی و الله روضة من رياض الجنة من  
 زاره فی تلك البقعة کن زار رسول الله صلی الله علیه و کتب الله له ثواب الف حجة  
 مبرورة و الف عمر من مقبوله و کنت انا و ابائی شفعائه یوم القیمة کتبه عیالت الله ابن  
 محمد حسین حامداً مسلماً در جنب ابوان خیابان سفلی قرینه شمعخانه اینخذ رسم است  
 قال امیر المؤمنین علیه السلام یفضل رجل من ولدی الی آخر کتبه محمد رضا الایامی  
 جل و کفش کن کتبه الله یورید یحان نیز همین حدیث مسطور است کتبه روی در و دهنة  
 ابوان خیابان سفلی از طرف داخل اینست روی عن صاحب الکشاف عن النبی صلی الله  
 علیه

علیه و اله و سلم فی تقبیر قال الله تبارک و تعالی قال لا یستلکم اجر الا المودة فی القبر  
 من مات علی حب ال محمد مات شهیداً مغفوراً الا ومن مات علی حب ال محمد مات ثاباً الا  
 ومن مات علی حب ال محمد مات مؤمناً مستکمال الا یهان الا ومن مات علی حب ال محمد بشر  
 ملک الموت بالجنة ..... منکر و ذکیر الا ومن مات علی حب ال محمد یزف الی الجنة  
 کما یزف العروس الی زوجها الا ومن مات علی حب ال محمد ..... عن النبی صلی  
 علیه و اله و سلم انه قال فاطمة بھجة لقلبی و ابناھا ثمن فوادئ و بعلھا نور بصر و الائمة  
 من ولدها ..... و جله الممدود بدینه و بین خلقه من اعتصم بربحی و من تخلف عنه  
 در طاق روبروی یختر جنب ابوان عباسی حدثت سید فن بضعة متی و حدثت عن الرضا  
 علیه السلام من زارنی علی بعد داری مسطور است و در آخر کتبه عنایت الله در صف قبر  
 شیخ حر عاملی آية الكرسی و در آخر کتبه استاد ابن هبم بنای مشہد در سردر و در  
 میرزا جعفر حدثت بقدر رجل من ولدی مرقوم است و در آخر نوشته است کتبه  
 عنایت الله ابن محمد حسن

### صحن جدید

صحن جدید از ابنیه خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه است طول آن تقریباً هفت  
 و دو ذرع عرض چهل و نه ذرع کاشی کاری صحن از حاجی میرزا موسی خان و در کنار  
 امتیاز میباشد از آراء سنک آن قدری از مرحوم مشارالیه و قدری از میرزا عبدالحق  
 منجم باشی و میرزا فضل الله وزیر نظام آنرا تمام کرده است در وسط صحن نیز حوضی است  
 از ابنیه مشارالیه و در رھین جا حاجی میرزا رضای مؤمن السلطنة که سابقاً ملقب بمبتدا  
 الملك بود سقاخانه بنا نموده است این صحن با چهار در است یکی در مقابل ابوان مؤمن

بلدِ ضرابخانه یکی در خنایان پائین یکی بیازار زرکرها یکی بطرف مقبره مرحوم شیخ بهشتا  
دوراد و در صحن حجرات فوقانی و تحتانی است برای اقامت طلاب در طرف جنوب و شمال  
این صحن در وسط دواپوان است از اپوان شمالی میرود بچوبست پائین خنایان و از اپوان  
جنوبی میرود بترتیب خانه و آشپزخانه خدام

اما کتبه های این صحن در مقابل اپوان طلایی ناصری کتبه در بالای راست با تعبیرات  
و فی التهذیب عن سلمان ابن یحیی المازنی عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال من زار  
قبر ولدی علی کان عند الله کسبعین الف حجة قال ..... و من بات ليلة عند کان  
کن زار الله فی عرشه فقلت کن زار الله فی عرشه قال اذا کان یوم القیمة کان علی عرش الله  
عز وجل اربعة من الاولین و اربعة من الاخرین فاما الذین هم اربعة من الاولین فنوح  
و ابرهیم و موسی و عیسی و اما الاخرین فمحمد و علی و الحسن و الحسین صلوات الله و علیهم  
علیهم اجمعین کتبه محمد حسین الشهید المشهد ۱۲۷۱ عن الایام جعفر الصاق علیه قال  
یقئل الی آخر (در هفت حدیث معروف است) و قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه  
سُبُقُلُ و جل الی آخر در جنبین در سطریت بخط ثلث در یک طرف نوشته بسعی سلالة  
النسبات اقامه زابا با مشرف سرکار فیض آثار انجام یافت در طرف دیگر باهتمام عالی جناب  
علی اکبر امین النجرات سرکار فیض آثار اتمام یافت

کتبه دوره اپوان سون القیمة و سون و العصور و در آخر قد تم فی سبعین و مائتین بعد  
الالف من الهجرة النبویة کتبه محمد حسین الشهید المشهد ۱۲۷۱ عمدا استاد محمد تقی  
در پیشانی اپوان بخط زر در مکتوبست قد زین هذا الصحن و الاپوان الذی افخر به غفر  
الجنان من الموقوفات المطلقه فی ایام دوله السلطان الاعظم و الخاقان المعظم الغازی علیهما

قاجار خلد الله ملكه الى يوم القرار كتبه محمد حسين الشهبان المشهدي ۱۲۶۳  
 اما ابوان اشپرخانه و شربتخانه كه مقابل درخنا بانست درميان آن چهار غره ميناشد زير  
 يكي قل با ابها الكافرون و زير ديگري سورة توحيد كه در آخر آن نوشته است كتبه محمد حسين  
 الشهبان المشهدي في شهر ربيع الاول ۱۲۷۷ در زير پتي قل اعوذ برب الفلق و در زير چهارم  
 قل اعوذ برب الناس مكتوبت ميان ابوان روي در كتبه با عبارت دور ميگرد  
 وفي الجون عن محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن محمد  
 ابن سعيد الكوفي مولى بني هاشم عن علي بن الحسين بن علي بن افضال عن ابيه عن ابي الحسن  
 علي بن موسى الرضا عليه السلام قال رجل من اهل خراسان يا ابن رسول الله رايت رسول الله  
 صلى الله عليه واله في المنام كأنه يقول لي كيف انتم اذ ادفن في ارضكم تا آخر حديث  
 كتبه درميان دهنه ابوان ميگرد كه عبارت آن بقبه حديث مذکور است و بعد از آن  
 حديث قال رسول الله صلى الله عليه واله من زارني في منامه فقد راني اذن الشيطان لا  
 يتمثل الى آخر الحديث

كتبه دوده ابوان شربتخانه سورة المنافقون است تا آخر بعد از آن نوشته است كتبه  
 محمد حسين الشهبان المشهدي ۱۲۶۲

در بالاى ابوان ابن عبارت مسطور است قدام ابداع الصحن المقدس السلطان المبرور  
 والناقان المغفور فتحلى ياد شاه من الوقوفات المطلقة لقد شرف بتزيينه في زمين سلطنة  
 العادل والناقان الباذل محمد شاه قاجار خلد الله ملكه السبدا الجليل حاجب الروضة  
 الرضوية حاجي ميرزا موسى خان اعلى الله كتبه محمد حسين الشهبان در اول و آخر ابن كتبه  
 نكاشته شده با سبان آستان عرش نشان اشرف السادات ميرزا محمد حسين عضد الملك  
 با تمام

باتمام عمارت موقوف شد ۱۲۷۲ ناظم مدرسه سرکار فیض آثار مقرب الخاقان حاجی  
میرزا موسی خان بتعمیرات سرکار موقوف شد و در ضلع دهنه ابوان نوشته است  
بمحل اسناد رضای مشهدی بنا

در پیشانی ابوان در رب جنبان بخط ثلث در کاشی مرقوم است (قدّم ترین تِلْكَ الْعَا  
الْعَالِیَةِ الَّتِیْ نَزَّهَ عَلَی الْجَنَازِ فِی الْبَیْتِ دَوْلَتِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ الْمَوْجِدِ لِدُنِّهِ السَّيِّدِ  
نَاصِرِ الدِّینِ شَاهِ قَاجَارِ خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ فِی تَوَلَّیَةِ جَنَابِ الْمُسْتَطَابِ مُؤْتَمِنِ الْمَلِكِ مَبْرُورِ الْعَبْدِ  
خَانِ لَا زَالَ مُسْتَظْلًا بِظِلَالِ حُضْرِهِ الْأَمَامِ وَعِنَابِهِ سُلْطَانِ الْأَبَامِ كَبِيرِ أَحْمَدِ بْنِ الشَّهِيدِ  
الْمَشْهُدِ فِی ۱۲۹۵ کتبه دوره ابوان سوره انا ارسلناست و در آخر آن نوشته است  
کتبه وجب علی الخادم ۱۲۹۵

قصید در بالای در است بخط و شعر مرحوم میرزا سیدخان متولباشی و وزیر امور خارجه  
سابق که مطلع آن اینست و بانه چون بدستی خوانده نمیشود از نگارش آن صرف نظر نمود  
بیالای جور که طاق بر کرد و نه میثا که بسیار افتخار از اسماء آسمانی

### مسجد کوه رشاد

این مسجد در حسن بنا و استحکام و زینت نظیر آن نادر دیده میشود از ابنیه کوه رشاد آغا  
روجه شاه رخ ابن امیر تیمور است و فی الحقیقه صحن جنوبی حرم مطهر محسوب میشود  
کاشیهای معرق و غیر معرق که در این بنای عالی بکار رفته بنفاست صفای چندینای  
ممتاز است و سقف فضای مسجد طولاً قریب پنجاه و سه ذرع و عرض تقریباً چهل و هشت ذرع  
و چهار ابوان دارد غربی و شرقی و جنوبی و شمالی که شمال آن ابوان حرم است و معروف با بوان  
دار السباده ابوان مقصوره که جنوبی است کنگر بسیار عالی دارد باد و کلدسته بلندگاه



دهنه ابن ابوان دوازده ذرع و ارتفاع آن بیست و پنج ذرع و نیم و طول آن سی و چهار ذرع  
ارتفاع کبندی که در وسط آن واقع چهل و یک ذرع و قطر په های ابوان پنجاه ذرع و ارتفاع هر  
یک از گلدسته ها چهل و یک ذرع است و مخصوصاً این از سال هشتصد بیست که نباشد  
تا کنون محتاج به مرت نکرده و در کمال صفا و بهمانند است درست طرف مسجد باستانه  
جای ابوانها شایان است و شبستان جنوبی معروف است به شبستان مرحوم حاجی میرزا  
و شبستان میرزا محمد و شبستان مشرقی یکی باسم ملا مصطفی موسوم و دیگری به شبستان  
کرم مشهور است شبستان مغربی یکی باسم میرزا نصرالله دیگری بنام امام جمعه شبستان سیم  
ملا محمد تقی معروف است در وسط سکوهاست که است بقبرها بشکل مربع متساوی الاضلاع که هر  
ضلع آن بازده ذرع است اینجا را مسجد بیون زن میگویند در چهار طرف آن چهار حوض است و  
آب هر که از یک طرف آن داخل و از سمت دیگر خارج میشود و در این سکو کرده از حوضها گذشته  
بیرون میرود این مسجد را چهار در است یکی بیازار بزرگ دیگری بمحوطه بیابان پاکه مقبره مرحوم  
شیخ بهائ علیه الرحمه است دری به سمت خانه حاجی میرزا موسی خان معروف بدری قبل که بمعبور  
شارع عام میرود حد شرقی مسجد منازل جعفر قله میرزا است که فیما بین مسجد مدرست بیابان پاکه  
واقع است حد غربی بازار بزرگ حد شمالی رواق و حرم مطهر حد جنوبی بیوتات اهالی شهر شایان  
اما کتبه های آن در دور کیند ابوان مقصود از سمت وحشی آن که سمت مسجد باشد سوره مبارکه  
بِسْمِ تَاحْتِی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ بِحَظِّ ثَلَاثِ وِزْمِ مُحَمَّدِ رِضَايِ اِمَامِی و تاریخ هزار و هشتاد و هفت  
مکتوب است در ابوان رو بقبله که از دارالاشاده داخل مسجد میشوند در پیشانی در و باب  
علیه غالبه اینس الدوله دامت شوکتها بکاشی معرق بخط زر در وسط را به عبارت نوشته است  
(قد وقع تعبير هذا المسجد الجامع في ايام دولك الخاقان الاعظم شاه عباس الصفوي الجبني من

عَبْنُ مَالِ الْمَغْفُورِ الْمُبْرُورِ خواجه صفَر الجبلانی بَسْمِ الْفَاضِلِ الصَّالِحِ النَّفِيِّ مَوْلَانَا حَسَنُ الْخَادِمِ  
 الْجَبَلَانِیْ طَلِبَا الْبَلَدِ ثَوَابِ الْآخِرَى کِتَبَهُ مُحَمَّدُ حُسَيْنُ الشَّرِیفِ (در جنبین ابن کتبه خفی تر  
 بهمان وضع نکاشته اما خط طرف بنار قدیم است و عبارت کتبه بنار ابن (الامرؤ بغارة  
 هذه المسجد صاحب الرشید والرشاد المعظمة کوهرشاد) در همین نوشته است قد وقع تعمیر  
 هذا المسجد الجامع فی ایام دولت الخاقان شاه عباس من عبْنِ مَالِ الْمَغْفُورِ خواجه صفَر جَبَلَانِیْ  
 در پیشانی تاسقف ترکیب رُنجها مستعد گرفته با خط بنائی کاشی معرق زرد و زیننه لاجورد  
 سُجَّازِ اللَّهِ نَکاشته شده و شکلهای مثلث بنر هست که کلمه جلاله در آنها مرقوم است در  
 جنبین در رد و دایره همین و د و دایره بنار بکاشی معرق صاوات بر حضرت رسول صلی  
 علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است در ضربی بخط بنائی نَکاشته (قال الله تبارک و تعالی  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَادَى لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ إِلَى آخِرِهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) در رد نوشته  
 اِسْتَاد عَلٰی بِنَا ۱۰۵۲

در پیشانی مَر کفشکن سمت همین بکاشی معرق مرقوم است (قد تمَّ مَرْمَةٌ هَذِهِ الْعِمَارَةُ.....  
 سَیِّدِ سُلَاطِنِ الزَّمَانِ وَاعْظَمِ خَوَاقِیْنِ الدَّوَرَانِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ شَاهِ سُلْطَانِ حُسَيْنِ  
 الصَّفْوَى الْحُسَيْنِ بِهَادِرْ خَانِ خَلْدِ اللَّهِ مُلْکُهُ وَافَاخِرَ عَلَی الْعَالَمِیْنِ بَرُّ وَعَدْلُهُ وَاحْسَانُهُ  
 در پیشانی کفشکن سمت بنار که واقع در میان ابواب است بکاشی معرق مسطور است (حَبْنُ  
 تَشْرِفَ بِزَارَةٍ هَذِهِ الرُّوضَةُ الرُّضْوِيَّةُ وَتَقْبِلُ تِلْكَ الْعَتَبَةَ بِاهْتِمَامٍ مُقَرَّبٍ سَيِّدَةِ السَّنَةِ  
 مُحَمَّدُ كَاظِمُ بِيكَا الْخَادِمِ وَالنَّاظِرُ هَذَا الْمَسْجِدَ الْجَامِعَ كِتَبَهُ مُحَمَّدُ رِضَا  
 در دهنه ابوان دُورهِ لَفْظِ اللَّهِ الْبَاقِ بِخَطِ ثَلَاثِ مُعْرَقٍ وَالْمُلْكُ لِلَّهِ كَوْفُهُ مُكْرَرٌ نَوَاشْتُهُ  
 در همین و بنار دهنه ابوان دم ازان ابن چند شعر بخط لیستعلیق مرقوم است

در زمان پادشاه جم شکی شاه کرد و نرتبه در بانوال  
 آنکه دارد از سواد مملکت سمره در دوز او چشم غزال  
 از لرزل مسجد جامع زهم ریخت در شهد با مرد و الجلا  
 بهر عمرش بنام زال بیک از سلیمان از مان آمد مثال  
 داد انماش باندک فرصتی بزرگ نقی که میبندد کینال  
 در تفکّر بود معمار خرد از برای گفتن تاریخ سال  
 ناکهان بر صفحی از کلاک قضا شد م تعمیر مسجد کرد زال

عمل حقیر فقیر غاصی شجاع بناء اصغرها

در جلوان دو کتبه است یکی سوره انا فتحنا نالبس علی الاعین حرج دیگری سوره  
 تبارک کوچک تا فی عتو و نفور و رقم آن محمد رضای امامی اصفهانی است در جنبین بیضا  
 ایوان در دو مربع کلمه جلاله بخط بنائی مرقوم شده پائین تر از آن در دو طرف مربعی است موشح  
 بکلمه محمد پائین تر از دو طرف مربعیست مزین بلفظ علی در پیشانی ایوان بخط زرد زمینه  
 لا جورد بکاشی معرق مرقوم است القدامر بارت هذا البیت و المقام الذی کالمسجد الحرام  
 السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم ظل الله فی العالم السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه  
 سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان ادام الله تعالی نور عدله علی سبط الارض  
 خلد للال عاطفته علی مفارق المؤمنین فی سبع و ثمانین بعد الف کتبه محمد رضا الانا  
 الاصفهانی در دو ارجین دو ترنج و سرترنج بخط بنایست در ترنج لفظ الله اکبر و در  
 سرترنج کلمه محمد مرقوم است در سمت چپ ایوان سه طاق نماست در پیشانی طاقها  
 اول که کفشکن است بکاشی معرق نوشته (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله ربنا

تبارک و تعالیٰ هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ الشَّهَادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ تَاهُو الْعَزِيزُ  
لِحَكِيمِ تَرْجِي مُتَّصِلُ بِغُرْفَةِ أَوَّلِ اسْتِ كِهْ دَرْ بِلَايِ كَفَشَكَنْ مَرْبُورِ يَاشَد و دَر آن بِحَطَّ كُو فِ الْمَلَكِ  
لِلَّهِ نَقَشُ شَد دَرْ بِلَايِ طَاقِ كُو حِكِي كِه دَرْ زَاوِيَهْ مَسْجِدِ سَمْتِ عَمِنِ اسْتِ بِحَلَوِي مَمْرُ كِه اَز  
بَا زَارِ مُقَابِلِ خَانِ نَاصِرِيَهْ اسْتِ لَفْظِ سُبْحَانَ اللهِ وَكَلِمَةُ طَيْبَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللهُ بِحَطَّ ثَلَاثُ مَسْطُورِ اسْتِ

دَرْ حَنْبِ مَمْرُ مَذْكَورِ سَهْ طَاقِ اسْتِ دَرْ پِشَانِ طَاقِ أَوَّلِ نَوِشْتِه (عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ  
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ كَيْفَ تَسْمِيَةُ جَمْعِهِ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ  
جَمَعَ فِيهَا خَلْفَهُ لَوْلَا بَيْتُ مُحَمَّدٍ وَالْمِشَاوُ فِي وَصْبِهِ فَمَاءُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ لَجُمْعُهُ خَلْفُهُ فِيهِ فِي أَرْبَعٍ  
و ثَمَانِينَ وَ أَلْفٍ أَمَّا نَصْفُ ابْنِ عِبَارَتِ دَرْ پِشَانِ طَاقِ دَوِّمِ اسْتِ دَرْ طَاقِ سَمِ بِحَطَّ ثَلَاثُ  
بِتِ نَوِشْتِه وَ تَعْمِيرِ شُدْ اِبْنِ عِبَارَتِ (دَرْ اَبَامِ دَوْلَتِ يَادِشَاهِ جَمَاهِ كَامِ كَارِ خَدِ بُو كَشُورِ كِه -  
مَعْدَلِكِ آثَارِ مَحْبِي مَرَامِ شَرْعِيهِ اَحْمَدِ مُجَنَّبِ اَحْمَدِ شَاهِ قَاجَارِ خَلْدِ اللهُ مَلِكُهُ بِأَشَارَةِ حَبِيبِ مَرْصُوقِ  
اَنْتَسَابِ فخرِ الْحَاجِ حَاجِي مِيرْزَا مُوسَى خَانِ مُتَرَقِّبِ بُو ضَرَاتِ حَضَرَتِ اَلَّهِ وَقُدْرَةِ الْاَشْبَاهِ مِيرْزَا  
عَبْدِ اللهِ مُسْتَوِي مَسْجِدِ جَامِعِ مُوَفَّقِ بِتَعْمِيرِ كَرْدِيدِ فِي ٢٥٤ هـ

اَبُو اَنْ طَرَفِ بَمَيْنِ كِه اَبِ اَز مَبَانِ اَنْ مَبْكَدْ دَرْ دُو بَقْبَلَهْ سَهْ طَاقِ اسْتِ دَرْ پِشَانِ طَاقِ اَوَّلِ بَكَا  
مَعْرِقِ بِنَادِ مُتَازِ نَوِشْتِه اسْتِ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
وَ اَنْ تَبْدُو مَا فِي وَ دَرْ بِلَايِ اَنْ بِحَطَّ كُو فِ لَفْظِ سُبْحَانَ اللهِ مَرْقُومِ اسْتِ دَرْ طَاقِ دَبِكِرِ كِه تَعْمِيرِ  
بَسْتِي شُدْ دَرْ بَكِي اَبِهْ وَلَا بُدَّ كَلْفِ اللهِ نَفْسًا اِلَى وَ اَخْطَانَا ٢٣٢ هـ وَ دَرْ طَاقِ دَبِكِرِ  
اَبِهْ وَ اَنْ بَكَادِ تَا اَخِرِ مَسْطُورِ شُدْ اسْتِ دَرْ بِلَايِ دُو بَا بَهْ حَنْبَيْنِ طَاقِ وَسَطِ دَرْ دُو سَطْرِ  
كِه بَكَاشِي مَعْرِقِ قَدِيمِ نَكَاشْتِه اَنْدِ اِبْنِ اَبِهْ مَرْقُومِ اسْتِ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ نَزَى تَقْلَبَ  
وَجَعَلَ

وَجَهَتْ فِي السَّمَاءِ تَاخِرُ وَدَرْبَا لَمْ يَأْنِ بِحَطِّ كَوْفِهِ ابْتِدَاءَ لَفْظِ الْحَمْدِ لِلَّهِ وَبَعْدَ الْمَلِكِ لِلَّهِ بِحِ  
 دَرْ طَاقِ اَوَّلِ اَرْسِهِ طَاقِ يَشْتَبِقُ بَلَهُ كَيْ تَعْبِيرُ كَرْدَهُ اَنْدَا بِهٖ وَاِنْ يَكَادُ بِحَطِّ ثَلَاثِ مَعْكُوسٍ مَرْقُومٍ  
 وَدَرْ دَوْ طَاقِ دَبَكْرِ كَيْ بَكَا شِی مَعْرِقِ قَدَمِ اسْتَا بِهٖ لَا يَكْلَفُ اللّٰهُ ثَقْلًا اِلَى اَخْطَا نَادَرْ طَاقِ  
 وَسَطِ وِطَاقِ دَمِ اَبْوَانِ بَقْبَهٗ اَبَهٗ اسْتَا زَرْبْنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا نَا وَاغْفِرْ لَنَا دَرْ دَوْ سَطْرِ نَا بِهٖ هَا  
 جَنْبِیْنِ طَاقِ وَسَطِ بَا قِی اَبَهٗ مُقَابِلِ كَيْ قَدْ نَزَحَ تَقْلِبُ نَاشِدَا زَوْجِثْ مَا كُنْتُ اِلَى مَنْ رِیْهِمْ وَدَرْ  
 ضَرْجِ سَقْفِ اَبْوَانِ دَرْ وَسَطِ تَرْجِی بَنَائِیْ نَمُودَهٗ وَبِحَطِّ بَنَائِیْ جَلِیْ نُوْشْتَهٗ اَنْدَا اسْتَا مَعْكُوسٍ  
 تَوَكَّلْ عَلٰی خَالِقِیْ یُسْتَبِقُ بَلَهُ سَرْتَرْجِ لَفْظِ اللّٰهِ بِحَطِّ بَنَائِیْ بِسَارِ جَلِیْ وَدَرْ مِیْزَانِ حَطِّ لَفْظِ اللّٰهِ  
 ثَلَاثَهٗ جِنْدَا اسْتَا مِثْلًا دَرْ مِیْزَانِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ  
 نُوْشْتَهٗ اَنْدَا وَدَرْ خُودِ لَفْظِ جَلَالِهُ سُوْرَهٗ حَمْدِ كَيْ اَوَّلِ حَمْدِ دَرْ لَامِ جَلَالِهٖ اسْتَا وَلَا الضَّالِّیْنَ  
 بِرُ مَبَكْرِ كَرْدَهٗ وَدَرْ هَا نِ لَامِ تَمَامِ مِیْشُودِ دَرْ سَرْتَرْجِ لَفْظِ مُحَمَّدٍ مَعْكُوسٍ مَرْقُومٍ وَهَا نِشُودِ دَرْ  
 اَنْ مَسْطُورِ وَاَزْمِیْمِ شَرْعِ نَمُودَهٗ اَنْدَا وَدَرْ دَوْ طَرْفِ تَرْجِی بِحَطِّ بَنَائِیْ جَلِیْ اَبِنْ اَبَهٗ مَسْطُورِ اَلِیْ  
 اِنَّمَا اِسْمُ مَسْجِدِ اللّٰهِ اِلَى مَنْ اَلْمُهْتَدِیْنَ بِزَادَتِیْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ عَلٰی وِلٰی اللّٰهِ  
 ۵۹ هُنْدِ دَرْ دَبْوَارِ اَبْوَانِ شَمَالِیْ رِکَا شِی بِحَطِّ بَنَائِیْ كَوْفِیْ دَرْ تَرْجِی وَسَطِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ  
 عَلٰی وِلٰی اللّٰهِ نُوْشْتَهٗ وَبَقْبَهٗ لَفْظِ اللّٰهِ اَكْبَرِ اللّٰهِ رَبِّیْ مُحَمَّدٌ نَبِیِّیْ مِیْبَاشِدِ

دَرْ نَا بِهٖ دَهْنَهٗ اَبْوَانِ دَوْرَهٗ دَرْ شَكْلِهَا مِثْلُ ثَلَاثِ نَا اَللّٰهُ بِحَطِّ كَوْفِیْ مَرْقُومِ اسْتَا وَدَرْ پِشَانِیْ  
 اَبْوَانِ سُوْرَهٗ سَبَّحْ اِسْمِ نَا بِصَلٰی اَلنَّارِ اَلْكُبْرٰی بِكَا شِی مُعْرِقِ وَدَرْ دَوْ طَرْفِ نَا بِهٖ اَبْوَانِ بَلَلِ  
 غُرْفِ لَفْظِ نَا عَلٰی بِحَطِّ بَنَائِیْ مَرْقُومِ وَدَرْ هَرْدُ وَقْلِ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ مَرْقُومِ اسْتَا دَرْ اَنْ سَمِیْعِ اَبْوَانِ  
 سَهٗ طَاقِ طَاقِ اَوَّلِ وَدَوِّیْمِ تَعْبِیْرُ شَدِّ وَحَطِّ كِتْبَهٗ زَا نَا نَقِیْ نَبِیْتُ دَرْ طَاقِ اَوَّلِ نُوْشْتَهٗ  
 قَالَ عَلٰی عَلَیْهِمُ الْعَالَمِ یَعْرِفُ الْجَاهِلُ لَا نَهٗ كَانَ جَاهِلًا قَبْلَ الْجَاهِلِ لَا یَعْرِفُ الْعَالَمُ لَا نَهٗ

لم يكن غامقا قبل ودر طاق دویم نوشته (قد توفق بتوفيق الله الملك الصانع لتعبد هذا  
المسجد الجامع العالم الجاه ذو الجاه امير الامراء الكرام محمد اسحق خان سردار قرانی ۱۲۱۴)  
در طاق سیم بر کاشی معرق بخط محمد رضای امامی ولی در قم نگاشته قال الله تعالى  
قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له تات كبير ودر دیوار پشت قبيله جنبین انوار  
مقصوفه که از بازار داخل میشوند بالای طاق ممر بازار و شبستان بکاشی معرق ترنجها  
لفظ سبحان الله است در سر ترنجها لا اله الا الله الله اکبر و در پیشانی طاق وسط قال الله  
تبارک و تعالی ائمانا بعمر مساجد الله تا آخر کتبه محمد رضا الامامی بالای مریکوی منار  
هنرمین کتبه را دارد منارین را دو کتبه و ترنجهاست یک کتبه زیر مقرنس بخط ثلث  
تعبریت و در هر دو این آیه مرقوم است (قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا اذا  
نودى للصلاة فاعلموا انکم تعلمون کتبه محمد حسین الشهید المشهد ۱۲۷۴)

در جمیع ترنجها اسماء الله مرقوم بعضی تعبری بعضی بر کاشی معرق بخط قدیم در آخر ترنجها  
چند ترنج دیگر است مشتمل بر چند حدیث بدین ترتیب که در ترنج اول نوشته است قال النبی  
عليه السلام الصلوة معراج المؤمن صدق قال النبی علیه السلام من ترك الصلوة شعثا فلقد كفر  
و در ترنج سیم قال النبی علیه السلام الدنيا ساعة فاجعلها طاعة و در ترنج چهارم که تعبریت  
قال علی علیه السلام عجّلوا بالصلوة قبل الفوت و در ترنجها بخط بنائی جلی کلمه طیبه لا اله  
الا الله مرقوم و محمد رسول الله از کمر لا اله الا الله بعد است و در بران قصیده بخط  
نستعلیق نوشته شده که نصف آن بر منار بارانوان نگاشته است و قصیده اینست

در آستان ملک پاسبان خرو طوس رضا ولی خدا شاه آسمان خروگاه  
علی سلا له موسی که کاینات بر کند بر آستان جلالش خادان پناه



منبر مهر خراسان ابو الحسن که بود      ز بار منشا و پشت نه سپهر دوتاه  
 بدر داور جم چاکر فریدون فکر      بعهده خیر و مهر افسر ستاره سپنا  
 سهر بخش سلاطین عصر ناصر دین      فخار خطبه تیغ و نکیب افسر و گاه  
 بدر داور ی صد اعظمی که جهانه      ز احشای ز عدلش بر اخند ز فاه  
 در آن زمان که در اینحال پال و لاله      حسانا طبع غم شهتیه جمجاه  
 بگاه تولیت سید جواد جلیل      فرشته فر عصفد الملک صد گاه آگاه  
 ز باب تولیت مسجد از قضا چو رشت      سلک ال علی ظاهر بن عبد الله  
 نتمه قصید که در منار پیا را بنوان نوشته اینست

بزرگ چاکر شاه جهان شهاب الملک      گدجم دیو کند ز استان شوکت شاه  
 حسین خان حسن خلق هم نواز کبر      گم کوه در نظر همتش که است گاه  
 چو از حواش گردون دُون بوقلمو      مر این مناره ابو انحراب کشت و تپاه  
 در دم فشانند و نمود اتمام در تعمیر      گد کز جنش ماند در السن افواه  
 بقای شطربید و سعادت ابدی      چو شاهراز سر صدق بود و لخواه  
 بنامد زین عملش نام نیک جاوید      درین چمن که نه کل ماند از حران گاه  
 جبین چو سود بدگاه شاطوش خست      نمود سعی و نهاد این اثر درین درگاه  
 چو شد رفعت تاریخ سال تعمیرش      کند فکر مبتخر و بهین کوئنا  
 ساز در بجه مؤذن برون نمود و ش      اذان اشهد ان لا اله الا الله

در اینان مقصوده دو کتبه در خاشبه محراب است یکی منبت رسن مرمو یکی کاشی معرق  
 در کاشی معرق آیه ال کرسی تا الی التوریز باری صد الله العظیم و صد رسوله الکریم

بخط کوفی زرد در میان همین کتبه نوشته باین مضمون سُبْحَانَ اللَّهِ حُبِّ تَسْوَنَ وَحِبِّ  
تُصْحُونَ إِلَى وَحِبِّ تَظْهَرُونَ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ  
مَوْتِهَا وَدَرَكْتِيهِ مَرَمَرِ ابْنِ آدَمَ مِنْبَتٌ شَدَّ اِقَامَ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقَالَ  
الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي دَرَكْتِيهِ مَرَمَرِ بِحَطِّ كُوفِي سَخْتِي نَقْرُشْدَه اسْتَأْوَلِ أَنْ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا  
وَأَوَاخِرَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ السَّعْدَاءِ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْأَشْقِيَاءِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
دَرِخْرُوجِي جُلُوبَانِ سَمْتِ بِهِنَّ بِحَطِّ ثَلَاثِ بِكَاشِي مُعَرِّقِ مَسْطُورِ اسْتَأْوَلِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ  
الْمَوْزُونُ فِي الْمَسْجِدِ كَالْيَمِّكَ فِي الْمَاءِ وَدَرَسْتِ بِنَارِ نَوْشْتِ الْمَنَافِقِ فِي الْمَسْجِدِ كَالطَّيْرِ فِي الْقَفِيرِ  
فِي شَهْرِ سَنَةِ اَحَدٍ وَعَشْرِينَ وَثَمَانِمِائَةٍ دَرِجْهَلُوِي هَمِنْ حَدِيثِ بِفَاصِلَةٍ بِكَزَعِ تَرْجِي اسْت  
بِحَطِّ تَقْلِيْقِ زَرْدِ بِرِكَاشِي مُعَرِّقِ مَتْنِ لَا جُورِ دَبَابِ عِبَارَتِ

بِتَوْفِيقِ حَقِّ ابْنِ مُبَارَكِ مَقَامِ مَبْعُومَارِي كَمْتَرِنْ شَدَّ تَمَامِ

مُحَمَّدُ بَاقِرِ هَزَارُ وَهَشْتِ

دَرِیَابَةُ دَبُورِ خُرُوجِي كِه جُلُوبَانِ اسْتَأْوَلِ لَفْظِ اللَّهِ اَكْبَرِ بِحَطِّ بِنَائِي وَلَفْظِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ  
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِكُوفِي دَرْمِیَانِ كَتَبَهُ آيَةُ الْكُرْسِيِّ تَابِكِ آيَةُ بَعْدَازِ فِيهَا خَالِدُونَ نَوْشْتِ شَدَّ  
بَابَةُ دَمِ هَمَانِ خُرُوجِي كَتَبَهُ اسْتَأْوَلِ كُوبَا تَعْمِيرِ نَاشِدِ وَآيَةُ نُورِ تَاوَالِ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرِ بِحَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ  
اِمَامِي مَرْقُومِ اسْتَأْوَلِ دَرَسْتِ بِهِنَّ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَطِّ كُوفِي زَرْدِ دَرْمِیَانِ نَوْشْتِ  
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيمِ وَدَرِیَارِ لَفْظِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَطِّ كُوفِي نَوْشْتِ  
شَدَّ دَرْمِیَانِ أَنْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ اَكْبَرُ اسْتَأْوَلِ دَهْنَةُ ابْنِ اَزْمِیَانِ اِنْجَرِ  
دَرِ قَدِيمِ كَارِ شَدَّ عَوْضِ كَاشِي سَفِيدِ سَنَكِ مَرَمَرِ شِكَلِهَا مُخْتَلَفِ نَاشِدِ شَدَّ وَنَضَبِ نَمُودِ  
وَلَوْ رَعْمِیَرِ آن بَعْضِ جَاهَا اِنْجَايِ اَنهَا كَاشِي قَرَارِ زَادِه اَنْدِ دَرِ هَمِنْ بَابِ بِحَطِّ مُسْتَقِيمِ دَرِ وَسْطِ دُرُ

بفاصله یکدفع یکدفع چند تریج است یکی زرد و یکی سفید بخط بنائی الحکم لله نوشته  
در پیرون دهنه ابوان کتبه است بخط بابنغر با بن عبارت بِسْمِ الله الرحمن الرحيم  
قال الله تعالى انما يعمر مساجدا لله تارخ آیه وقال النبی علیه السلام من بنی لله مسجداً لکن  
الله فمر بنی الله له بکتابی الجنة وبعد فعلی مضمون (تا اینجا خط بابنغر است از اینجا  
بعد تعمیر و کو با خط محمد رضای امامی است با بن عبارت قال الله جل جلاله وعم نواله و قول  
النبی صلی الله علیه قد انشأ هذا المسجد الجامع الاعظم والبنی المحرم فی ایام دولت  
السُّلطان المعظم والخاقان الاعلی الاکرم مولی ملوک العربی العجم السُّلطان بن السلطان  
بن السلطان ابوالمظفر شاهرخ بن تیمور کورکانی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطان و افاض  
علی العالمین بن وعدله و احسانه الحضرة العلواء و الجلیلة الکبراء شمس سماء العفة  
و السداد الموصوفة بالشرف و الغزوة الرشاد کوه رشاد ابدت عظمها و دامت عصمتها و کثر  
برکاتها بالنسبة الصادقة القصوة والعقيدة الراسخة العظمی لحصول المأمول راجحة  
من الله باحسن القبول من عین مالها الحسن مالها و اصلاح بالها يوم تجری کل نفس اعمالها  
ابتغاء لوجه الله (از لفظ الله خط بابنغر است) و طلباً لمرضاته و شُکراً علی الاله  
و حمداً علی نعماته فقبلها ربها بقبول حسن و خبر بها باحسن اجر المحسن و خصها باکمال  
اعدن بعباده الصالحین کتبه راجعاً الى الله بابنغر بن شاهرخ بن تیمور کورکانی فی  
درمیان کتبه بخط کوفی الملك لله است در سر کتبه بابنغر و وسط است بخط خفی بر  
کاشی معرق با بن عبارت اتفق تجمیرها فی اوایل شهر الله المبارک رجب المرجب سنه احدى  
عشرین و ثمانمائة در آخر کتبه بقرینه سر کتبه بنزد و وسط است با بن عبارت عمل العبد الضعیف  
الفقر المحتاج لعنايت الملك الرحمن قوام الدين ابن زين الدين شيرازي الطيان

در پیشانی ایشان بخط ثلث زر در معرق مرقوم است بِالْعِظَةِ وَالْكِبَرِيَّاتِ وَالْعَزَّةِ  
 الْبَقَاءِ لِخَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ هَذَا الطَّاقُ الرَّفِيعُ وَالْإِثْوَانُ الْمُبِيعُ الْعَالِي شَانِ هَذَا قَدْ كُنَّ  
 عَلَى الْكِبَرِ الْمُتَعَالَى الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْوَاحِدِ الْبَاقِ بِأَخْفَى الْأَلطَافِ نَجْنِي مِمَّا خَافَ لَا  
 إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي  
 الْمُؤْمِنِينَ صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ كَتَبَهُ مُحَمَّدٌ رِضَا الْأَمَافِي الْأَصْفَهَانِي سَنَةِ ١٠٧٠ وَتُرْجَعُ زَرْد  
 مُعَرِّقُ دَرْدُ وَكُوشَةُ پِشَانِ دَارِدُ بِخَطِ ثَلَاثُ دَرْتُرْجُ بِهَيْئِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ  
 إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ دَرْتُرْجُ بِهَارِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ دَرْمَنَارِ سَمْتِ  
 اخَادِثْ بِلِ دَرِ بِالْأَمَى كَتَبَهُ فَيَسْتَعْلِقُ مَسْطُورًا اسْتِ دَرْتُرْجُ أَوَّلُ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا  
 مَرْجَعَةُ الْأَحْيَاءِ دَرْتُرْجُ دُوبِمُ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا جَنَّةٌ وَطَائِفُهَا كَلَابُ دَرَسِمِ  
 قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ دَرِجَهَارُمُ كَرْتَبِيرِ سَبْتِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 عَجِّلُوا بِالْتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ دَرِجِلُوى مُنَارُ كَرْتَبِيرِ مُنَارِ بِهَيْئِ اسْتِ دَرِ نَوْشْتِ دَرِ طَاقِ وَسَطِ  
 ابْنِ آبِهَ مَسْطُورًا اسْتِ كَقَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فِي سَنَةِ  
 دَرِ دِيوَارِ سَمْتِ بِهَارِ سَهْ طَاقْتِ دَرِ پِشَانِ أَنَهَا ثَلَاثُ بَرَكَا شِى مُعَرِّقُ قَدِيمِ سَهْ جَدِ نَوْشْتِ دَرِ  
 طَاقِ أَوَّلُ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَسَحَ مِيتًا مِنْ يَوْمِ اللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَجَّ أَرْبَعًا حُجَّةً وَغَزَا  
 أَرْبَعًا غَزْوَةً وَأَعْتَقَ أَرْبَعًا نَفْسًا وَصَامَ أَرْبَعًا يَوْمًا وَدَرْمَنَانَ كَتَبَ بِخَطِّ كُوفٍ لَفْظُ  
 سُبْحَانَ اللَّهِ مَرْقُومٌ اسْتِ وَدَرِ طَاقِ دُوبِمُ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسَاجِدُ يَوْمُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ  
 وَقَدْ ضَمِنَ اللَّهُ لِمَنْ كَانَتْ الْمَسَاجِدُ يَوْمَهُ بِالرُّوحِ وَالرَّحْمَةِ وَالْجَوَازِ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَى الْجَنَّةِ  
 دَرِ طَاقِ سَبْتِ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي يَتَخَذُ مَسْجِدًا تَبَشِّرُ قَبْلَ ذَلِكَ بِسَبْعِينَ  
 سَنَةً وَهِيَ تَدْعُو لِنِ عَمَرِهَا وَتَجْمَلُ دُعَائُهَا الْمَوْذُنُهَا وَأَمَامُهَا وَدَرْمَنَانَ كَتَبَ لَفْظُ الْمَلِكِ اللَّهُ

مِطْوَر است در این چند طاق در داخله آنها بر کاشی مُعَرَّق شیش ذابره از اسما حُسنی  
 بدین وضع با حُنان با مَنان با دُبان با غُفران با سُبحان با بُرْهان با امان بنویسند و کوفی المَلک  
 مِطْوَر است در ابواب که پهلوی میزنند بر این میبارکت جمیع خطوط مُعَرَّق قدیم  
 در دیوار پشت بقبله طاق اول نوشته است قال النبی علیه السلام بین العبد و الکفر ترک الصلوة  
 صدق نبی الله در میان آن بخط کوفی مِطْوَر است با کَریم با رحیم با عظیم با حکیم با الله  
 در طاق دوم قال النبی علیه السلام من بنی سجداً بنی الله له بیتان فی الجنة در طاق سیم قال النبی  
 علیه السلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین در دیواره  
 طرفین طاق وسط و وسط است سطر اول قال الله تعالی و ان المساجد لله فلا تدعوه مع الله  
 احداً سطر دوم و انه لما قام عبد الله بدعوه کادوا بکونون علیه و در هر دو بخط کوفی  
 سبحان الله و الحمد لله مِطْوَر است در دیوار و بقبله طاق اول قال النبی علیه السلام  
 در طاق دوم و کتبه و رُسله ..... لو تعلمون ما اعلم لضحکم قلیلاً و لیکون کثیراً در  
 طاق سیم قال النبی علیه السلام احب الی الله مساجدها و ابغض البلاد اسواتها و  
 در این دو کتبه بخط کوفی لفظ الحمد لله است در سقف جلوسه بر این آیه بخط بنائے  
 جله مرقوم است قال الله تعالی لقد صدق الله الرؤیا بالحق الی فتخاف رباً حسداً  
 در سقف ضربه هشت شکل مربع است بلفظ علی و در آنها در هر یک سوره توحید مرقوم  
 که ابتدای آن اعوذ بالله و بسم الله است از دهنه عین علی و بسلام ختم میشود  
 کتبه پیشانی ابواب بقبه سوره سبح اسم است که در ابواب روبرو نگاشته شده با سوره  
 و العصر و در آخر کتبه ابرهیم فی سوره در طرفین ابواب لفظ علی بخط بنائے شکل  
 و سوره توحید نوشته شده در پیشانی محراب این ابواب در ستک مرمر سطر بخط کوفی



بعبارت قال التبی علیہ السلام منبت است سطر ی بخط ثلث جلی است یا بنعبارت عجلوا

بالصالح قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت

دو منبر در اینجا است منبت کاری مناز بجز بزرگ معروف بمنبر صاحب شاه دیگری منبر مرحوم حاج  
منبر زاعسکری امام جمعه در پهلوی منبر بزرگ کاسه سنک بزرگی است و در اطراف آن نوحها  
دارد بخط ثلث بعبارت یا کافی المصحات و یا غافر الخطبات ۹۵ هـ

در پیشانی عرشه نوشته است الخطبة وعبد المؤمنین در همین عرشه منبر در دو گوشه  
مرفوم است اذا صعد الخطيب على منبر ولا يتحدث احداكم و در بزار قال التبی در ارد منبر مرحوم  
حاجی منبر زاعسکری که هشت پله دارد در پله بالا بشکل کلاه فرنگی منبت و مقرنس  
چیزی ساخته اند و تنای منبر در کمال خوبی و امتیاز منبت است و امام جمعه خالیه بنرحب الزا  
خطبه جمعه را بالای همان منبر میخوانند در پله بالای منبر دو تریج است موشع و منبت بان بکا  
فی ۲۴۲ در پایه اول دربی دارد دوران قطعه مسطوره در ذیل خاتم کاری شدن است

بعهد آفتاب بن و دولت خسرو عادل که کندان در زمانه دست عدلش ظلم زانینا

ش صاحبقران فتح علی شاه راورد گیتی که زبید جبهه نباید بود درش کوفه خرافا

قد قدر که باشد و ز کارش دهند بی جا که قضا حکمی که دارد آسمانش کوش بر

بدر آن شهنشاه کز سطوتش لرزد حق شرفک ز هیبتش گاوزمین را جان

شجاع السلطنه شام طفرش بود نصرت و سلطان خراسان پادشاه واجب الامان

که بخشش خجل از دست زادهش خاتم و جعفر که گوشش کر زبان از خیمش رستم دستان

در ابامی که مصیبتش ناهایت بد فروغ منبر محراب اندر خطه ایران

بکانه کوه و رخسار درج علم و معنی آن که در اقلیم عقل و نکتہ دانی آمد سلطان



تمام اینمیز از سعی جبل آمد کفناشد      حطینة فلك فی دبد .....  
 چه منبر سلی بھر غروج هر دعا واضح      چه منبر نزد بای برهبط رحمت بزدان  
 بر اینمیز دوتن از شیعیان متقی بانی      که در پر هیز کاری هر یک چون بود  
 جواز نوزیب و غیر بکفت اینمیز قصور بین      ز رشکس مسجد اقصی قرین محنت و غم  
 رقم زد کلاک حیرت از پی تاریخ اتماش      بنائے تازه ز منبر پیغزوده بر این ایوان  
 بنجاری استادی هنر و ریافت انجام این      که ز بید خوانش استاد کرب جله استاد

در پایه اول در تریجی نوشته است این منبر محل فقیر حقیر محمد خراسانی است  
 در پیشانی در منبر بخط ثلث در تریجی منبت شده انا مدبنة العلم و علی نایها در سر تختها  
 نصر من الله و فتح قریب مسطور است

در دهنه ایوان جنوبی نزدیک بازاره بخط نستعلیق زرد بکاشی معرق این عبارت مرقوم است  
 (تعمیر این عمارت مسجد جامع منون با شراف میرزا شکر الله فرزند شایح حرم محترم روضه ضو  
 و در آئینت ایوان قرینه عبارت مذکور بخت کاشی نوشته) (تعمیر این عمارت مسجد جامع با شراف  
 نتیجة السادات و النجباء العظام میرزا ابوالقاسم مشرف سرکار فیض آلاء (تاریخ معشوش است)  
 در پایه دهنه دوره آزاره تا سقف از سقف آزاره دائره ها از اسماء الله بکاشی معرق  
 رسم شده است و در دهنه ایوان مثل ایوان روبرو و لفظ سبحان الله بخط کوفی مرقوم است  
 در ستطاق که یکی نماز است بنایین یاو یکی شستان و یکی کتبخانه فرشان مسجد و آب و  
 حدیثی بکاشی معرق مسطور است در بالا کمر آیه انما ولیکم الله است تا آخر و بخط نستعلیق  
 نوشته است (تعمیر این مسجد جامع مبارک بیکاری اقل عیاد الله میرزا احمد غامری این  
 باشی با تمام رسید کتبه محمد رضا ۱۰۸۴ بالای شیشان قال النبی صلی الله علیه و سلم

مِنْ طَهْرٍ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ مَشَى إِلَى بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِي أَرْبَعٍ وَثَمَانِينَ وَالْفَ بِالْأَيِّ كَيْسُكَ إِنَّهُ  
 قَالَ اللَّهُ سُجَّانَهُ وَقَالَ قُلُوبُ الْعِبَادِ إِلَى الدِّينِ اسْرُفُوا تَا أَخْرَجَتْهُ مُحَمَّدٌ حُسَيْنٌ ۱۰۱۷  
 در پایه های این طاقها و در روی آن مقابل غره <sup>شکل</sup> مربعی است عبارت الحکم لله بخط کوفی  
 دو طاق که در کنار ایوان دارالعباده است یکی بالای مسجد است که سنک چار پایه در آن است  
 و حفاظ معین در آنجا بجهت کوه رشاد تلاوت قرآن مینمایند و طاق دیگری بالای کفشکن است  
 در سنک چار پایه بخط ثلث خفی منقور است (الفقیه شمس الدین بن جعفر الموسوی سنه  
 اثنی و ستین و ثمانمائیه طاق بالای مسجد مزبور تعمیری و خشت کاشی است و سوره انا انزلنا  
 تا والروح در آنجا مسطور و تتمه سون دبا لای کفش کن است و سطا کتبیه تعمیریست بخشت کاشی  
 آخر کتبیه نوشته است کتبیه محمد رضا الف کتبیه دوره مسجد که نزدیک بنام دوره میگردد  
 بخط محمد رضای امامی بوده ولی خیلی جاهای آن بخشت کاشی تعمیر شده و بخط وسطی است  
 و سه سون نکاشته شدن با این معنی که سون هل لای از پهلوی منار دینار شروع شده و دبا لای  
 کفشکن سمت همین باختتام رسیده و از آنجا سوره جمعه ابتدا کرده بنا لای سمرقمر باز اختتم  
 شده و از آنجا سوره قدر مرقوم گردیده که قدری از سوره بخط محمد رضا است بآرم او  
 در جمیع پایه های مسجد تا لب غره بند روی از اجر گرفته شده و در میان آنها یک کاشی معرقه  
 لفظ الله الباقی مرقوم است و از لب غره در تمام دوره در چهار سطر که بفاصله یکدفع  
 از هم میباشد یک کاشی معرق کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله مرقوم است  
 و در پائین پایه خادام ازاده شکل خمس مستطیل گرفته و در دوره آنها ابات قرابت از سون  
 جمعه و غیره و در دو گوشه پیشانی جمیع طاقها و دایره از لفظ جلاله ترکیب شده و در محلی  
 مرمی که پائین پاست تعمیری و خشت کاشی وسطی و این عبارت در آن مسطور است قال الله

تعالی یا بنی آدم اطعونی بقدر حوائجکم واعصونی بقدر صبرکم علی النار و تزودوا للآل  
بقدر سکونکم فیها و تزودوا للآخره بقدر مسکنکم و در وسط بخط فیستعینق نوشته  
عمل فقیر کربلانی ابرهیم کاشی پز مشهد ۱۲۱۴

این بود تمام خطوط و کتبه های مسجد و از متعلقات معتبر آن وقف نامه است که بانه  
این بنای نبیل و جامع شریف پرداخته و نسخه آن که بس چهار واسطه بنسخه اصل میرسد  
در مشهد مقدس دیده شد توضیح آنکه نسخه اصل و دوسه نسخه دیگر هر یک بمرو  
دهور قریب باندزاس شده لهذا متولیهام و مباشرین امور مسجد محض حفظ بادق تمام  
تجدید نسخه نموده اند و نسخه حاضر ابتدا حمد و ثنات و صلوات سلامی است بمقدمه و  
بعد از آن عین عبارت اینست

الحمد لله که نوبت ولایت اتمام حضرت پادشاه شاهنشاه عالم و عالیشان الخاقان المعظم مالا  
بنی آدم شهریار عرب و عجم خسر زمین و زمان اسکندر کشور کشای دوران

پادشاهی که زهرست جهاندار و دفتر نه ورق چرخ بیدیم رقم

حسینا الله کنی ناله طلبش در زیر فل هو الله احد نعره کوشش دریم

مظهر ستر الملك و الدین قوامان مظهر از الله بامر بالعدل و الاحسان السیطان بن السلطان  
و الخاقان بن الخاقان معین الدوله و الدین شاه رخ بهادر خان خلد الله تعالی فی  
المشرقین ظللال سلطنه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین مصداق این نسبت آنست که  
عالمان از معلوم است که بهمان معدن و محاسن رحمت آن خضر حکومت و ریاض سلطنت  
تازه و فیض آن از برکات اندازه و دلهای مشایخ کرام و صلحای انام بجمعیت و فراغت تمام  
مستغفری طاعت و عبادت و علماء اعلام بطلب علوم بجد جهد تمام مشغولند رغایا

شادمان و ممالك و ممالك امن و امان و آبادانت و ارکان دولت و اعیان حضرتین  
 تربیت خافانی در افاده حشائ و رونق جمیع و جماعات و اقامه صلوات و صدقات غایت  
 و ثنات سعی مبذول میدارند و ثواب آن با تمام دولت هماهون قاهر و اصل میشود چنانچه  
 در این ایام خجسته فرجام خیرات و مبرات الحق که بر همگان روشن و هوایداست که عالینجا  
 عصمت مآب عفت ابا خورشید منکرت مشنری طلعت مهد علیا و شتر عظمی بدن نیاید  
 العالمین بنبیة اعظم الکبراء و الخواتین مهر سپهر دولت و بختاری و سپهر سعادت  
 و کامکاری عصمت الدنیا و الدین کو هر شاد خدا الله ظلال خیراتها و حیسانتها الی یوم الفیام  
 که جماعتی اوقات شریفه اش بر پنج مراد و بمنهج رشاد است موقع همه اوضاع طریقه قومه و جاده  
 مستقیم و خاطر خطره بتسبیح احوال اخروی مایل و ضمیر منیرش مواکب خیر و احسان را مستقیم  
 خلود سعادتش و علامت و ولتش آنکه همت بلند پرواز بران مقصود گردانند و اکرام تمام  
 انعام عامش همچنانکه در ایام حیات بخاص و عام میرسد بعد از وفات نیز همان فواید موافد بزیاد  
 همگان غایب و خیرات جاریه شایسته از اعمال حسنه جمة رفع درجات و محوسبات موافق  
 کلام معجز نظام لن کنالوا البر حتی تنفقوا ثمما تجون بجمع جان استماع فرموده و از اطلب الملائک  
 و اسباب بجهات شرعی و وجوهای مرضیه و انتقالات دینی بجناب شریفش منتقل شد  
 و در تحت تصرف و کلام حضرتش بلا مانع و منازع و مزاحم و معارض و مساهم استمرار و استقرار  
 یافت و سجلات فیضه اسلام و احکام حکام ملت مصطفوی علی الصلو و السلام بمقتضا  
 و تجاری ناطق و مشتمل گشته و وقف و تسبیل کرد عالینجا مشارالیهها بر مسجد جامع مبارک که شهر  
 طینه در مشهد مقدس و مرقد اقدس الرضو علی رافدها السلام و النجاة که داخل روضه مطهر  
 و تربیت عطریا فرمود که در شک هشت برین است مطاف ملائک مقربین مشمول بر خلد و معینه

شرقیها برترت مقدس و روضه منور داخلینها و غریبها شارع غام و رباطی که بانی آن  
جناب مغفرت مآب آصف صفات خواجه نظام الملک ابن خواجه حسن علی طوسی است و دکاکن  
جناب مرحوم شهابها منتهی شود ببنار چه که وقف مسجد جامع و اراضی که معا وقف مسجد  
مذکور است جنوبیها باراضی وقف مذکور و شارع غام و مستقالات و منصرفات و موقوفات  
بر این مفصل محدود و معین بدین نوع تفصیل خواهد شد

در ذیل این عبارت در اینجا دفعا ثبت که املاک و مستغلات چند کوهر شاد بیکم بر این جامع  
شریف وقف کرده که بعضی از آنها الآن معدوم الاثر است بعد از آن شرط موقوفه و  
وقفنامه را از قرار ذیل نگاشته است

و شرط کرد که متولی بقاء متبرکه و اوقاف مذکوره اولاد اولاد حضرت مشارالیه باطنابعد  
بطن و قرن بعد قرن باشد و نفوذ بالله که نسل حضرت ائمه مشارالیه منقطع گردد اولاد اولاد  
غالب جناب شریعت پناه تقوی شعار فضا بل دستگاه افتخار الاکابر النجباء مولانا علاء الدوله  
والفضیله والدینا والدین علی حمید العلوی الشهد الرضوی متولی اوقاف بقاء مذکوره باشد  
بدستور اولاد حضرت ائمه خیره مشارالیه و اگر نسل غالب جناب مشارالیه نیز منقطع گردد  
و ان شاء بکی از صلوات سادات عظام مقدس الرضوی متولی باشد بدستور اولاد غالب جناب مشارالیه  
از مجموع ربوع محصولات و موقوفات مذکور حق التولیه بقرار عشر کامله بپردازند و عشر دیگر  
بجهت کارکنان و ضابطان و عمال و معمار بقاء مذکوره که نظام رتق و فتق و شق و مهرها  
و معمو بقاء مذکور و اوقاف آن بصحی ایشان وابسته مقرر است

و شرط دیگر آنست که در اوقاف مذکور صدر عظام و وزرای کفایت انجام مدخل ننمایند  
و رسم الصداره و رسم الکتابه و حق التولیه و محصلاته و ضابطانه بپردازند و عمال و ضابطان

نسخه جمع و خرج نطلبند و بحساب فقر تعرض نوسانند و هیچوجه من الوجوه من القبل و  
الکثر در اوقاف مذکوره دخل نمایند و عزل و نصب از باب ظایف و صلاح و فساد و همما  
ان بدنه متولی شرعی اند تا يوم الحزاه

و شرط دیگر آنست که اوقاف مذکوره را از باده از سه سال باجارت ندهند و تا آنکه مدت اجاره  
منقضی نشود عقد اجارت دیگر نکنند و مستزاد را بعد اجارت شرعی اعتبار نمایند و متغلب  
و طالب حبله و تاویل ندهند

و شرط دیگر آنکه از ربوع اوقاف مذکوره چیزی که زیادت آید بر ذارم قدس رضوی از صلحا  
و اغراب مکه و مدینه رسول صلی الله علیه و اله و مسافران بر وجهیکه رای و صوابد  
متولی باشد شرعاً بغیر عشر حق التوبه و عشر دیگر بشرح صد بر این موجب که مفصل میشود  
بر این باب ظایف بر وجه استحقاق صرف نمایند عبارت مسجد مذکوره در اینجا نیز چند دفعه  
تفصیل این شرط مسطور شده بعد گوید و شرط دیگر آنست که موقوفات مذکوره را فروخته  
و نخرند و استبدال نمایند و یکی بنحشند و در هر چند سال سوادى از وقفه تان سازند  
از حاصل مستغلات و بقود و شروط مسطور مذکوره عمل نموده خلاف نمایند پس بد که بعد  
ما سمعه فانما ائمه على الذين يبدلون فاعلموا لعمرة الله والملائكة والناس اجمعين  
کتب هذه الوقفة الشرعية في اوسط شهر رجب المرجب سنة تسع وعشرين وثمانمائة  
چند مهر و سجل در آخر این وقفنامه بوده بشرح ذیل (مهر حضرت پادشاه)  
سجل از مهد علما باین عبارت (این وقف از من صادر شد بشرط مذکور صدر  
مهر نقابت پناهی میرزا مهدیا

مهر نقابت پناهی علاء الدوله



سجل باینهضمون (الطلع بمضمونه وحکمت بصحتها حکما صریحا شرعيا حرره العبد  
المحتاج الى رحمة الله سبحانه جلال بن نصر الله المطهر الساماني حمد لله رب العالمين (بامهر)  
یتجد باین عبارت (حکمت بصحة هذه الوقفة لمسجد الجامع الشریف المبركة المذكورة حکما صریحا  
شرعيا وانا العبد محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله الامامی القاضی (بامهر)

الشاهد بمضمونه نصر الله بن جلال القاضی (بامهر)

الواقف بمضمونه وحکمت بصحتها وانا العبد ابن خشم بن عبد الله القاضی

الشاهد بمضمونه محي الدين بن جلال الباهلي

ثبت مضمونه عنده وحکمت بصحتها شرعيا نافذا وانا الفقير نظام بن عبد الله ابراهيم الصاعدي  
صد عن الوافقة المذكورة الاعتراف بما اشتملت عليه هذه الوثيقة الشرعية وحکمت بمضمونه  
حكما صریحا شرعيا وانا العبد نعمة الله

پنج وقفنامه دیگر علاء براین وقفنامه نیز این مسجد شریف دارد که بعدا صاحبان خبر  
موفق گردید موقوفات برای این مکان قرار داده احتراز از اطناب و امتعش آنها نکردید

### مقبور مرحوم شیخ بهائی علیه الرحمه

از اینکه متصله باستانه مقدسه مقبره شیخ بهائی رحمه الله علیه شرح حال او در مجتهد  
احوال رجال بنیاد این بنا در ضلع جنوب مغرب صحن جدید است توضیح آنکه در طرف  
پایین پای مبارک در میان شبستان مسجد کوه رشاد معروف فی شبستان کرم و آشپزخانه صحن  
جدید و مدرسه پایین با فضا نیست تقریبا بطول بیست و شش ذراع و عرض شانزده ذراع از  
این فضا راه نیست صحن جدید و راهی دیگر مسجد کوه رشاد بعضی کاهن در اطراف این فضا  
هکت در ضلع شرقی شمالی فضا مقبره مرحوم شیخ بهائی است در اطراف بطول هشتاد و عرض

چهار ذرع و نیم که شاهنشینی هم بطرف فضا دارد و قرنیه این شاهنشین شاهنشین کوچکتر  
 هست قبر شیخ نعمان الله بغفرانه در گوشه مشرق و جنوب این طاق واقع است و صندوقچه چوبی  
 دارد مشبک تقریباً بار ارتفاع یک ذرع و قبر تقریباً میسایوی باز من و سیک مرمی بر روی آن  
 قرار داده اند در بقعه کتبه است بخط طلا با این عبارات (قال الله تبارک و تعالی و من تعظم  
 شعائر الله فانها من تقوی القلوب و لما كان العالم الرباني و الخیر الصمداني شیخ الملة  
 و الاسلام بهاء الدین العالمی نعمان الله بغفرانه و اسكنه بمجوعة جنانة من العلماء  
 الدین قال رسول الله صلى الله علیه و آله فیهم العلماء ورثة الانبیاء و علماء امتی کانباء بنی اسرائیل  
 فابدا الله الملك الاعظم مالک رقاب الامم رب الفق و الریق و الی مملكة الشرق مؤبد الملك  
 و الدین مؤبدًا بالعز و التمجید و سد عضده بالصدا الاعظم و الصاحب المعظم رب المرتبة  
 العلیة المتولی بخدمة الروضة الرضویة علی مشرفها الاف السالم و النجاة حضر عضد  
 الملك دام اقباله و اجلاله لهذا الطاعة العظيمة و عمارة هذه البقعة الکريمة ان الله  
 لا یضیع اجر من احسن عملاً قد تم بغير هذه البقعة فی اواخر شهر رمضان المبارك من شهور  
 سنة اشین و ثمانین بعد الالف کتبه رجعی الخادم المذنب

در صفة پهلوی قبر بنیاد اول از مرآت محتم بخط نستعلیق وسطی کتبه شد و در صفة  
 بروی آن کو با قبر رست مناسب آن قبر این ابیات رسم است

شد از فراق تو جانا قد کشیده خمید      هزار خار مغیلان بیاد بد خیلید  
 شکسته بیاد تو مردمان دو چشمم      هزار غوطه بخون خور تا سفیدمید  
 بشوره زار بود بیشتر چرا که آهوه      بجزیره غزاله جزا زنده و مید  
 اینجا که تیرد لبر ماران کاه دار      این نور چشم ماست که در بر گرفته

درهین صفه نیز قبر مرحوم حاجی رحیم علی نبلی است از مشایخ عرفای عصر و بر سر تربت او  
نوشته اند را قدم قد شریف و ضمیمه ابن مضع منیف قلند العارفین و زبد الیثا لکین  
کاشف الاسرار و البهین حاوی لاسر الحقائق و الدین الکامل فی معرفه الله و الهادی فی ضراط الله  
اشرف الحاج و المعتمرین المستغفرین فی انوار رب العالمین حاجی رحیم علی نبلی البه الله تعالی  
حلل النور و اسکنه فی دار السور فی شهر ذیحجه الحرام ۱۲۱۴

اما بر سنگ قبر و تربت شریف شیخ بھائی رضوان الله علیه ابن عبارت مسطور است  
هو الحق الذی لا یموت

بھاء المله و الدین شیخنا بھائی علیه الرحمه سلسله انتساب ابن جناب بخارت همدان منته  
میشود و در سن هفت سالگی در خدمت پدرش شیخ حسین بولایت عجم آمد و صید فضل  
بشرق و غرب رسید و آوازۀ محامد ذات ملک صفتش بعالَم ملکوت پیچید و طلوع نبی و لادتر  
در غروب پنجشنبه شهر محرم الحرام در بعلبک در سنه نهصد و پنجاه و سه واقع و در هزار  
وسی و یک در سوال بر حمت خدا ارتحال نمود

شمس العلوم بھاء الدین و الحیم من کان باھى بھاء الفرس العربا  
لما تو اصبھا بوفاء به نور الهدی و ضیاء الدین قد غریا  
لوشنت کرمی له فی عام و حلتہ فا ذکر منی و بھاء الدین قد فھنا  
صویر خطوط و الواح من صوبہ دربار نبی راسخا نرمت علی سبھد  
ایشاعر مؤخر رب و رفع بعضی بدعتھا

در ایوان رو بقبله مسجد کوهر شاد که در رب دار السیاده در آنت در درگاه دست راست  
مرقومہ ذیل بخط فتعلیق بر سنگی رسم شده است  
باعث

باعث بر تحریر و ترقیم اینکلمات شرعیه الدلالات است که در باب حمام اَرک مشهد مقدس  
از برای سرکار نواب اشرف الاجلال الدوله روحی و روح العالمین فداء و جناب جلالت  
سرکار و ظهیر الدوله التفات فرموده که مخارج آنرا از دیوان اعلیٰ بکنند و دخل تجامهای ارض  
اقدس نداشته باشد و این بدعت را از میان برداشته تا زمان قائم المجد خداوند عالم وجود حق  
پادشاه اسلام پناه را از جمیع بلیات محفوظ داشته و شاهزاده را هم سالم داشته و سرکار ظهیر  
الدوله و امنای دولت قبرین صحت بوده بحق محمد و اله و من بعد الیوم اگر کسی از جمامهای  
مذکور دیناری توقع کند بلعنت خدا و نفعی برین رسول گرفتار شود آئین یارب العالمین

بتاریخ یوم دوشنبه اول شهر جمادی الثانی ۱۲۸۴

نیز در دیوان اربوز که رو بقبله آئین شرح بخط نستعلیق نگاشته شده  
چون اراده خیرات و اشاعه میراث باعث دستکاری جاودانست و چون مشهد مقدس مدام  
محل مجاورت فقر و عبور و مرور و زواری است باید امر معاش آنها باسانی بگذرد و محصل  
دعای خیر و از دیار عمر و دولت و عظمت سلطنت سلطان نشان و خاقان قان کا  
غیاث الاسلام و المسلمین مروج المله و الدین کف الملوك و الخوا قین السلطان السلطان  
و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار شیدا الله تعالی خیرام سلطنته با و ناد الخلود نه  
مستطاب من الدقاب مشیدار کان الدولة القاهرة مروج المله الباهر شاهزاده جوخت  
نامدار غم شاهنشاه معدلت دستگاه تاجدار امیر تومان معظم کامکار حنام السلطنه علیه  
سلطانمرد میرزا فرزان فرمای مملکت خراسان ادام الله ابام ابالت مالیات دیوانی ضحک  
مشهد مقدس بخت آئین را که مبلغ نهصد و سی و سه تومان رایج خزانه است از ابتدا  
هذه السنة او دیل بختنه دلیل مطابق سال فرخنده قال بکهرار و دویست و هشتاد

مُحَمَّد بنی صلی الله علیه و آله و ما بعد هابصیغه تخفیف مقرر داشتند که اهل این ارض  
 اقدس از آثار و مجاور این آستانه متبرکه بدعای ذات بجمالش شاهنشاه جمجاه آسمان خروگاه  
 خدا را الله ملکه پروراند توقع از دفا تو خراسان بدین فتنه شرفصدور یافت و در جراید  
 ثبت گشت و هر که بعد از این ابد تغییر و تبدیلی در این حکم جایز نشود و بلغش خدا و تقربین رسول  
 گرفتار گردد و بخون امام شرکت نموده ۱۲۸۱

در سنک پهلوی همان سنک بخط فیتعلیق جلالت گناشته شدن است  
 در عهد دولت ابد مدت سلطان سلاطین روزگار و خاقان خواجهین کرد و ز افندار اعنی  
 اعلی حضرت قدرد قدرت شاهنشاه جمجاه دولت علیه ایران السلطان بن السلطان بن السلطان  
 ابو المظفر ناصر الدین شاه قاجار خدا را الله ملکه و در ایام حکمرانی و مملکت داری نواب است  
 ملک جناب ملک دقاب که توان رفعت و غرنا نغمه ای دولت علیه ایران نواب شاهزاده فریدون  
 میرزا ادام الله بقائه و اجلاله و در او ان وزارت و زبیر فلاتون تدبیر و مشیر سطور نظیر  
 که از سعی جیش بسا بدعتها از زمانه بر افنداد و از رای نبیای بی خرابها آباد شد اعنی  
 وزیر اعظم و دبیر اجل الفخم مقریر الحضر الرضویه مؤتمن السلطنة البهیة جناب الامیر  
 میرزا فضل الله وزیر نظام ادام الله اجلاله بافضاء توفیق اهل صنعت و رفاه حال کبر  
 رعیت حکم و مقرر شد که از جماعت شایان ارض اقدس از غرنا و مستوطنین کرنا و کتبی  
 و غیره که در این بلد طبع مشغول صنعت شایان فی میباشند میباشین و عمال دیوان اعلی  
 بیچوجه من الوجوه ما البات و صادرات و حواله جات دیوانی جماعت مزبوره و الحاق  
 نمایند و این جماعت بدلا بآباد مرفه و رفوع القلم بفرغت حال در صنعت خود با کمال جد  
 یجهد بدعای ذات اقدس پادشاهی مشغول باشند حکام و وزرای من بعد بمقتضای



مواد این لغت ناچه اگر دیناری خواله نمایند ملعون خواهند بود مقرر آنکه عالیه صفا  
 و ارادت آگاه مبرز المحسن کلاثر ارض اقدس حسب الحکم این لغت ناچه زاد رسنکی ثبت و  
 نصب نماید و در عهد شناسد شهر ذیقعد ۱۲۷۱

بزرگ طرف بسیار در رب دار السیاده این عبارت بخط استعین علی مرقوم است  
 هو الله تعالی شأنه چون مضمون حدیث حقیقت مشون بین الجبلین روضه من ریاض  
 الجنة ابن بلن طینه قطعه از مرغزار جنانست و روضه از ریاض رضوان مطاف افلاک  
 و مهبط املاک تالی مرتبه بلد این و ثانی اشین طور سنین است تخنکاه سلطان سلاطین  
 و آرامگاه شاهنشاه دین است مرقدا قدس بضیعه رسول و مضمیح مقدس سبل بتول است  
 احتراماً لراقدها و تعظیماً لضاچها سکنه ابن بلن طینه و یقیناً این مدینه جامعها را  
 مغاف از بعضی تکالیف فرمودن و برخی از تجملات را از ایشان برداشتن بصواب اقریب و یارب  
 انصب منمود سیمای آنچه متعلق بارض اقدس باشد و بخشی که شمر اش اعم و نتیجه اش اتم  
 و از هر جهتی کامل و خواص و عوام را شامل آید سلب و رفع و جوم عشره اینده و عمارات  
 و دکاکن و مستغلات بود که ترکش موجب تجدید اینده بالیه و امکانه خالیه و اینمعه سید  
 فروزی و آبادانی ارض فیض مینای است لهذا در فتنه السینه مبنونه قوی بل خیریت تحویل  
 مطابقه هزار و دویست و پنجاه و یک هجری که بنندگان جلبل الشان اقبال همعنان نظاماً  
 للشوکه البهیه آصف الدوله العلیه اللهب ارخان ابد الله تعالی بالبر والاحسان بامر  
 نامذ و حکم محکم اعلیحضرت خورشید زاین الشلطان المؤید و الخاقان المجدد محمد شاه قاجار  
 سل الله سبغه علی رؤس الکفار و التجار بنظم و اصلاح مفساد مملکت خراسان مامور بودند  
 و از حدث این بدعت فیه و سنت تبعه اطلاع یافته همت عالی بر رفع آن گماشتند



چنگه در این باب مبذول داشتند تا بتائید حضرت بخان و بحسن اهتمام ایشان نوابتک  
 کامیاب اختریج سلطنت و شهرتاری کوهر درج جلالت و کامکاری و الی مملکت خراسان  
 قهرمان میرزا ادام الله اقباله نظر یازن غام و اختیار تام که از درگاه جهان پادشاهی و دربار  
 مرحمت یاز حضرت ظل الهی داشتند محضاً لله الخالق و تعظیماً لهادی الخلاق و ترجماً للعباد و  
 سبباً لتعظیم البلاد امر بتحریم و تعطیل و مؤاخذ و جوع عشرخانات و حمامات و دکاکن و سایر  
 ابنیه ابن بلک ارم تزین قدیها و جدیداً اصلاً و فرغاً فرمودند و در حق مالک و متصرف آنها  
 بخشش ابد عنایت و مرحمت مبذول شد و هرگاه بعد از این رؤسای عمل در حصول مطالب و جوع  
 عشر قدیمی جدیدی اقدام و شعایت نمایند و سبب آن از متصرفین و مالکین خانات و حمامات  
 و دکاکن شوند عند الخالق و الخلاق ابداً ملعون و مطرود و در معصیت قاتلان سپید  
 الشهادت علیه شریک خواهند بود .

و نیز در سنک و بکر شرح ذیل بخط فی تعلیق نوشته شده است

هوالموفق للعدل والاحسان در زمان معدلت بنیان اعانت حضرت قویوکت خلد بکانه و  
 شهریار فرزند السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو النصر ناصر الدین  
 شاه قاجار ابد الله بنصرو و دوام دوله زای بیضا ضیای شاهنشاهزاده معظم حضرت امجد  
 اسعد الفخیم اعظم و الارکن الدولة العلیه فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان دامت شکره  
 مقتضی آن شد که محض شمول عدل و احسان و بیطرفی و رحمت و سوم باج جام و باخر و خوا  
 از قاطبه تجارت و غامه زوار و صادرین و ساکنین آن طریق بردارند لهذا از هذه السنه مهمو  
 بونتیل و ما بعد ها آخرین باج و رسوم خراج را که معروف بیاچ جام است موقوف و متروک فرمودند  
 که مینا شهرین دیوان و سرحد داران جام و باخر از این بابت هیچ وجهی من الوجوه مطالبه چیزی  
 نکنند

نکنند و بمقادیر بدعتی شرک الشریک از بن امر شیعیان احتراز نمایند و عموماً غایبین و سناکین و  
 زاینین در دزدیات و ابالات خراسان و افغانستان فارغ البال عبور نمایند و بلوازم دغاگو  
 دوام و قوام دولت ابد آیت قویوتک جاوید آیت قاهر استغال و رزند و هر کس بعد از بن باقا  
 این بدعت عمل شیعی و قبیح قیام و اقامت نماید بلغت ابد و نفیض سرمد خداوند قهار  
 جبار و رسول مختار و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین گرفتار گردد و السلام علی  
 فرایع الهدی زافیه الفقیه محمد الموسوی شهرذیحجه ۱۲۹۹

### ذکر فیوض و افعار و قریب مباحث و خطوط الواح آنجا

بعد از آنکه این خاک پاک مدفن امام ثامن ضامن و مهبط انوار رحمت و اشرف اماکن  
 گردد بسیار ای از بزرگان اهل عالم آنرا برای مضجع خود اختیار نمودند تا در وادی  
 سلامت باشند و آسوده از فزع و روز قیامت از جمله مشاهیر که در بن تربت بجان نهند  
 آسوده خفته اند شاه طهماسب بن شاه اسمعیل انار الله بر هانه میباشد این پادشاه زینک  
 مزار و لوح و کتیبه نیست که آن چیز معلوم شود و ناواقعه متعلقه بقبر شاه طهماسب در ضمن تواریخ مشتمل خواهیم  
 در اینجا برای اینکه شرح حال این پادشاه را بطور اجمال بیان کرده باشیم روزنامه را که بقلام خوشاه طهماسب  
 شد و مضمون خیل و فایق و فوائد تاریخیه غیر استیعنا درج بشما کتاب روزنامه شاه طهماسب از رشاد نقیب و محبت  
 بمبابت نسخه از آن از کتابخانه توأم است با اشرف و الاجامع عند الدوله که حضرتش مجمع فضلاء و مرجع افاضل  
 بد آورده و چند جا که در اصل نسخه سفید گذاشته مانده در اینجا بیاض اصل را بنحو باز نموده و در کتاب  
 بطورند بیل و قایع مهمه تمام ایام سلطنت شاه طهماسبی را در کمال اختصار ابرار مینمایم تا بحالی نماید  
 و جبر سقوط مطالب این روزنامه شریفه مزبور شود پس از نگارش این ساله بدین کتاب مدفونین در این امکان  
 خواهیم پرداخت و اینست صورت آن کتاب و الله المجمع و الماب

# روزنامه شایسته ما اول صیغ طاب ثراه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس بقیاس حضرت پادشاه سزاست که دولت خروان مظفر و منصور بتایید عیادت  
اوست و رفعت منزلت پادشاهان روزگار بمرحمت شفقت جانب اوست و این طبقه را از  
کُل افراد انسان بعین خاص مخصوص و ممتاز نمود و در میان امثال و اقربان بمرکز شوکت  
و حیثیت و از دایره جاه و دولت بلند پایه و سرفراز فرمود تا اسباب مقدمات قایم نظام معنوی  
غالب که صلاح همه در آنست ترتیب تمهید نمایند و نفوس و طباع بشر را از شوائب مبطل بسلط  
و تغلب بر این نوع تجرید نمایند.

بی چشمه سار تیغ سیلاطین کامگار سر سبز باض شرعی طمع مدار

بی سایش است شایهان فتنه یوز کس در سزای امن نباید می قرار

و درود و صلوات بر شمار شار حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که دنیاچه کند  
نبیاً و آدم بین الماء و اللبن را بخاتمه و لکن رسول الله و خاتم النبیین مکمل گردانند و  
حجت بعثت کلام مکارم الاخلاق را بنبی که بکسب مسجل و مطرز کرد و بروصی برحق  
و جانبین بلافاصله مطلق آنحضرت اعنی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب  
الدین اسد الله الغالب و مظهر العجایب و مظهر الغرائب آنسرافراز بخطاب مستطاب ائمه  
و کتبکم الله و رسوله و آن تاجدار سور و هلال و مبارز میدان لافنی که یکی از جمله  
احادیث نبوی که در شان او وارد شده اینست که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب

لما خلق الله التار آن انا مپكه زبان عالمیان از وصف شمه از صفاتش قاصر است اگر بجز  
 جبر کرد و اشجار فلم و هفت آسمان ورق شود و جن و انس تا حیرنوبند از هزار باب و صفت  
 نتوانند نوشتند و مبدینه علم رسول الله صلی الله علیه و آله ابو الحسین علی بن ابیطالب  
 و حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین **اما بعد** بنده ضعیف باری تعالی جل  
 و امت نجیب حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه و آله و غلام با اخلاص حضرت سید الوصیین  
 و اولاده صلوات الله علیهم اجمعین طه فاسب ایسمعیل بن جبر الصوفی الحسینی زابجلا  
 شکسته خطور کرد که از احوالات سرگذشت خود تذکره بقلم آوردم که از ابتدای جلوس  
 الی یومنا هذایچه نوع گذشته تا از من بر سبیل یاد کار و در روزگار بماند و دستور العمل  
 اولاد انجاد و احباب شود تا هر وقتی بنظر محبان رسد بدغای خیری یاد آوری نمایند چون  
 بے تکلف نوشته شده از در خرده کبری بر نیابند و از شایبه کذب و بامبری اند و الله  
 الموفق والمعبین

بتاریخ نهصد و سی و رحل چاشت و زرد و شنبه نوزدهم شهر رجب موافق پیچیل جلوس  
 بر سر پهلوانانی واقع شد رسیده سالکی و مولود در کینت ششم شهر ذی الحجه سترین  
 و سیمانه موافق ایت ایتل ترکی و ظل تاریج است <sup>(ظل)</sup> یوسلطان و مولود که ام بود مصطفی  
 سلطان مشهور بکیک سلطان که بجای برادرش جابان سلطان سمت ایتل با فنه بود در  
 امیر الامرانی اوزا باد یوسلطان شریک کردم و قاضی جهان قزوینی را که از سادات سنی است  
 و شرف علم و فضل و حسن خط و انشا و ادب رسوم عدل ندانست بجای پسر شاه حسین و زان  
 صاحب دیوانی دادم و منصب صدارت را بهر جلالا الدین استرآبادی و مرقوم الدین حسین نقیب  
 اصقها دادم چون منصبی است عالی با یکدیگر بکرازه برند چرا که منصب بزرگست و بملکهای کله

میشود که میناید بمیستحقان برسد و خود نیز هراتام بمداخل و مخارج آن مبرسندم که مینا القیاد  
اگر اندک تقصیر واقع شود در این امر موجب عقاب و مسخ عذاب الیم شوند و خواجه جلال الدین  
محمد بنابر بعضی قبايح که از او صادر شده بود مؤاخذ گشت و آخر سوختندش و در محل سوختن  
این اشعار را میخواندم

کرفتم خانه در کوی بلاد من گرفتارش کسی کو خانه در کوی بلا کبر و چنین کرد  
و مولانا ادهم منشی خجاری قزوینی هم بقتل رسید و قتل او در تبریز شد و جوهره سلطان  
تکلورا الکاء اصفهانی داده بدینجا فرستادم چون ششماه از اینمقد گذشت و در مجلس خان شامو  
که لکه نام مبرزا بود در هرات فات یافت و حسینخان برادرش را که از عجم ام متولد شده فاقم  
او کردم و در تخاف و بیل احد و ثلثین و سیعانه به بیلای سهند او جان رفتم و روزی چندش  
و کامران میگذرانیدیم که در این اثنا خبر آمدن اوزبک بخراسان رسید بنا بر این داعیه توجه  
بدان صوب کردیم چون داخل تبریز شدیم نزول در باغ علقان تبریز افتاد امر را راجع نموده در  
این باب جاتی زدیم و پو سلطان که در امیرالامراة مقدم بر یک سلطان بود دفع اوزبک را  
معه شد بشرط آنکه امرآ عراق و فارس و بیلای لاریجان سرحد طبرستان بدو ملحق کردند  
و در این باب احکام بدادیم که جوهره سلطان تکلو حاکم اصفهان و علی سلطان قزو القذالی شیراز  
و قراجه سلطان تکلو حاکم همدان و بیرون سلطان تکلو حاکم خراسان در بیلای مدکور پیش او  
جمع شوند و دفع اوزبک از خراسان نمایند چون جماعت مدکور اجمع گشت و میبدهد مقدمه اوزبک  
موقوف کرده دفع استاجلوزا پیش نهاد خاطر کرده بخراسان نرفته باز کرد بدند چون این خبر بنا  
رسید یک سلطان با اعتقاد آنکه بملاهیبت فع آن شود از روی تعظیم استقبال ایشان کرده در  
ترکان کشد با ایشان مبرسد باتفاق تو دما که در تبریز در جرد آب بودیم آمدند بعد از آنکه پابوس  
کردند



کردند در همان روز بجهانه دفع قراچیه بیک استاجلو نارین بیک قاجار را بقتل رسانیدند و قاضی  
جهانرا گرفته بقلعه لری فرستادند و منصب او را بمیر جعفر اوجی که بسلسله دیوسلطان مربوط بود  
دادند چون بیک سلطان صحبت چنین دید متوجه الکاء خود شد جوهره سلطان بجای او مهر بر  
احکام نهاد دیوسلطانرا ملک الامر و جوهره سلطانرا در کس السلطنه نوشتند در این سال امیر جمال  
الدین صد و نهمین روضه قبی بخلد برین شتافتند (ادخلوها بسلام آمین) تاریخ وفات ایشان  
چون در رمین خان شاملو لله نام میرزا در هرات فوت شد بود و جای او را بحسین خان ابن عبدکبیر  
شاملو که برادرش بود داده بودم چنانچه خواجه حبیب الله ساوجی که وزیر در رمین خان بود فرستاده  
خواجه حنا و دو پسرش و دیگر معارف مثل میرزا قاسم میرک باموازی هفتاد نفر بقتل آوردند این مقدمه  
بسی طایفه شاملو و احمد سلطان افشار شد بود و احمد سلطان کورکانی اصفهانی بجای او<sup>نشسته</sup>  
بر این مقدمات مذکوره صبر میکردم تا باینکه رمانه خواست کرد کار چیست که در اینوقت علی سلطان  
ذوالقدر حاکم شیراز در تبریز متوفی شد قشون و الکاء او را بمیرا سلطان برادر زاده اش نامزد کردند  
بر او قرار گرفت بجزیره سلطان چشلو ذوالقدر شد و در ایل ایل سنه اثنی و ثلثین و تسعمائیه  
بیک سلطان استاجلو که در غنبد الکاءش را قطع کرده بودند بقصد مقابله روملو و کاه  
در اوایل شهر رجب از خلخال بسطانبه آمده بعضی امراء استاجلو مثل قلیچ خان بن خان محمد و بنیقنا<sup>بیک</sup>  
تمشلو برادر زاده سارو پره قورچی باشی و ندر بیک که قورچی باشی بود و کردی بیک بدو پیوسته متوجه  
آمدند و در چاشت روز شنبه چهاردهم ماه شعبان در مقام هشتاد جفت که ترکان سکسجک  
گویند شروع در جنگ بنمایند در این اثنا قراجه سلطان تکلوا زهدان میرسد رسید همان و  
کشته شدند همان میشود و برون سلطان تکلوا هم بقتل آمد اما قورچیان و امراء روملو و تکلوا  
زور میناوردند و امراء استاجلو کریمچه بابهر میروند و در آنجا نیز ابلغار جماعت تکلوا بدیشان میرسد



بالضرورة بطارم رفته بمظفر سلطان کلا فی خاک رشت متوسل میشوند در این وقت عبد الله خا  
 ولد مرحوم قراخان که برادرزاده خاتم محمد بود قاضی جهان قزوینی را از قلعه لوی خلاص کرده بمن  
 رسانید اظهار مخالفت جماعت و ملو و تکلو کرد احمد سلطان صوفی اعلی استاجلو حاکم کرمان هم  
 بدیشان ملحق میشود و بار دیگر میان این طوائف استاجلو در الکاء خرز و بلجکی عظیم مینویسد  
 بپا که از کلا آن آورده بودند کشته میشوند و شکست عظیمی با استاجلو و کپلانان میرسد در  
 قزوین بودم که خبر این فتح بمن رسید و سرپای از آن جماعت آوردند چنانکه از سرفای ایشان  
 منادی ر قزوین ساختند و ایشان باز برشت میروند و هم چنین فتحی روی داده و در آنسال میرشاه  
 ابن مبر عبد الکرم بن مبر عبد الله از سادات مرعشیه قوامیه که ابا عن جد فرزند مازندران  
 بوده اند بنی امیر قوام الدین المشهور بمهریزك المرعشیه که در تاریخ شهر محرم الحرام سنه احد و  
 ثلثین و سبعمائه و فایافته در آمل مازندران مدفونست ایشان از سادات صحیح النسبند بر این  
 موجب که میر قوام الدین و هو این سید ضاق بن سید ابی ضاق عبد الله بن سید ابو هاشم بن سید  
 علی بن سید ابو محمد سید حسن بن سید علی المرعشیه ابن سید عبد الله بن سید محمد الاکبر بن الحسن الحسین  
 الاصفهانی امام علی الحسین زین العابدین علیهم السلام و او را چند پسر بوده از آنجمله سید نصر الدین  
 و الی آمل و سید فخر الدین سزدار بعضی از دستم دار و سید کمال حاکم ساری بوده و بعد از ایشان  
 در الکاء مذکور فرمایند بودند با هدا ی سزدار قزوین خود را بمارسانند و از آقا محمد روز  
 افزون و بنی اعمام خود شکایت نمود و بمبلغ کلی بقایای مازندران را مستعهد شد که سامان داده بد  
 فرستد و تحصیل آنرا بعلیخان بیگ تکلون بن برون سلطان رجوع و فرمودم که بنی اعمام او میر عبد  
 و سید بن العابدین را بنزد ما آورده و آقا محمد روز افزون را دیگر دخیل در همه مازندران نباشد  
 در شب جمعه پنجم شهر شوال سنه احد و ثلثین و سه مائه میرشاهی مذکور القبح خانی داده ماخلع

و احمد سلطان صوفی و خوار و این عشق را از این بود که در قزوین

فاقه با اتفاق علی خان بیک تکلور وانه آنجا بنمودم بعد از چهار ماه میر عبد الله و سید بن العابدین  
 غزوین آوردند میر عبد الله را با میر مراد خان شریک نمودم چون مرض طبع نبود مغرول شد و تراباک خود  
 در شهر زیج الثانی سنه ثمان و ثلثین و تسعمائه وفات یافت مردی بغایت شارب الخمر و سفاک بود اما  
 برادرش سید بن العابدین مردی متقی و عالم است توکلت انا مراده واجب التعظیم و الذکر محسن  
 ابن سلطان علی بن موسی الرضا علیه السلام با نقیب الاشرف با و از زانی داشتم و الحال ازاده آنست که چون مرگ  
 عالم و دین دار است با لیلچیکری نزد حضرت خوندکار باستنبول و وانه تمام در تکلور زیل سنه ثلثین و  
 تسعمائه خبر غوغای اوزبک و محاصره هرات بمیان آمد و خود عازم خراسان شدم در ساوجبلاغ خبر رسید  
 که اخای سلطان تکلور و دمری سلطان شاملور و بیظام با عیبداد و زبک جنک کرده کشته شد و خبر  
 دیگر از آذربایجان رسید که امرای استاجلو از رشت با وکیل رفتند با دینجان سلطان و ملو حاکم  
 آنجا بوده است احمد قای چاوشلو تو احمی یک سلطان کشته شد از آنجا متوجه چخور سعد که اردی  
 دیو سلطان در آنجا مقام و مسکن داشت شد دیو سلطان و جوهه سلطان اینجور شدند در روز جمعه  
 بیست و نهم رمضان در آریه چای نخوان با ایشان رسید جنکی میکنند شکست استاجلو افتاده یک سلطان  
 کشته میشود و محمد بیک و دهم بیک قرامانلو گرفتار شد بقتل میرسد و تاراج بیست و ششم ماه شو  
 ابن اخبار را چون شنیدیم باز کردند بقزوین آمدن تا منتهای آنکه ابن اخبار مشخص شود و در پیش بیک  
 و جمن بیک حاجلو ترکان ابشیک قاسی که از درگاه روگردان شده بودند با یکدیگر منازعه نموده  
 مرد و کشته میشوند الحق اینمقدان فتوحاتی بزرگست که از جانب الله تعالی رویدد در قزوین در این  
 وقت محققا شاه شدم و بعضی از مردم بدین که در هر محل بودند هر یک بنوعی برداشتم و در تاراج و  
 پیشینه دوازدهم شهری الحجه بنا عتی بنکوبدین و انخانه پدم که در قزوین بود آمد و جار فرمودم که  
 تا از امر و سپاهی و اکابر و اهالی هر کس که بود حاضر گردیدند و الا اخای سلطان تکلور و دمری سلطان

شاملو که در جنگ عیند اوزبک کشته شد بودند برضای من دفته بودند منجی استند که رشید  
وضاحت اعینه باشند ندانستند که کار بکوشش نیست

ای بکوشش فدا ده از پی بجفت      بجفت دؤلک بکار دانی نیست

هرگز آجاء و مال حثمت هست      جز بتابد آسمان به نسیب

جای اخی سلطان تکلوزاوالکاء او که در قزوین بود بمحمد بیگ شری الدین اغلی تکلوزاوالکاء  
لقب محمد سلطان نهادم و جای دمری سلطان را بمحمد بیگ دوملو که از ملازمان او بود ادم و همچنین  
ایالت حکومت هر بلاد و دیار بهر کس که قابلیت آن داشت از زایت داشتم و در این وقت رسول آقای جلوس  
آمد و احوال پرسیدم که زینلخان حاکم ایتر آباد و چکر که سلطان شاملو صاحب سوار و مصطفی سلطان  
تیسولدار ساوه و دوفیر و زکون باز امیش نهاد را اوزبک جنگ کرده مرسته بقتل آمدند و اوزبک قوت تمام  
گرفت من کار سازی بهر که مینابست کردم بالشکری آراسته در ابتدای سیحقان بیل متوجه خراسان شد  
در طهران خبر من رسید که ذوالفقار بیگ بن علی بیگ بن خود سلطان که حاکم کلهران بود بر سر عرش این  
موصله که قشون امیر خان بدو منسوب گشته بود بمحکومت بغداد و عراق عرب رسید و در آن جن بر بیل  
ماهی دست بوده ابلاغ کرده غم خود را با اکثر نجباء غم خود در بغداد بقتل رسانید خصوصاً چون سلطان  
ابن امیر خان را بکشت و والی تمام عراق عرب کرد بد کفتم حالا وقت آن نیست هر چه خواستی و در کار است  
چنان خواهد شد الحق این معنی هم فتحی بوده و حالا در حساب بغداد انفاشد و بد دیگر چیزها متعبد شدیم  
و متوجه دفع اوزبک شدم و در بر بیه جام مصاف و وی را اول مرتبه دهله از جانب اوزبک بفرستاد  
بعقوب سلطان قاجار و او لامه سلطان تکلوزاوالکاء را بفرستاد دست است شکست خورده پشت کرده اوزبک  
بکسب افتادند توکل بذات برورد کار و توسل بمجرب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کردم  
و قدم چند پیشتر رفتم قضا را قورچی از قورچیان ما بعبید رسید نا شناخت شمشیری با او میزد از او در

بد بکر مشغول میگردد و بعلیه بغداد رود بکر جان داران اوزبک عید از خدا از میان بدر میگردند و کوچ  
 خان و جانی بیک خان چون از این حال آگاه میشوند هزیمت کرده تا بمرز نه ایستادند و مردی بیکه از لشکر ناگزیده  
 بودند باز در آن روز بمالمتی کرد بدند و انبث و آنحضرت ایستادیم و بنیدانستیم که احوال عبید اوزبک  
 رسیده باز بخاطر میسر که مباد اینهارا از مکر و ال کرده باشند را انبث آقا و مولای خود حضرت امیر المؤمنین  
 و امام المنفقین و عبید الدین ایمنه الغالب علی بن ارجی طالب علیه السلام را در واقعه دیدیم که بر روی من تبسم  
 فرمود و گفت فحی بنکوی محمد ترا میسر شد چون صبح شد دانستم که اوزبک شکست خورده گریخته اند  
 تا بنشینا بودند متعاقب قدم هر که ماندند بود گشته شد خراسان از لوث وجود خست جوود اوزبک پادشاه  
 بنشینا نور آدم و بواسطه خبر بغداد توقف نکردم بقرین آدم و لشکری را فرمودم که در قم قتلاق  
 نمایند و در قرین نهیه عراق عرب مشغول بودم در این زمستان آنچه لازم بود مهیا کردند و بعضی صبا  
 که موقوف ماند بجهت که لایق بودند دادم چنانکه منصب صدارت بامر نعمت الله جلی که دعوی اجتهاد میکرد  
 بامر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی شریک کردم بناعتی بنکودر روز نوروز او دینل سنه سبع و ثلثا  
 و تسعمائة از قرین بجانب بغداد روانه کرد دیدیم هوا بغایت گرم بود مدت محاصر بسیار طول یافت  
 فتح حصان بغایت مشکل بود بحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم شامل گردید  
 قضا را اعلی بنک بیکاش اعلی بنک صوفی خلیل موصول و برادرش احمد بیک برز و الفقار بیک دست یافت  
 بشمشیرش گرفتند و سرش را در روز پنجشنبه سیم ماه شوال نزد من آوردند و بغداد مفتوح شد محمد سلطانی  
 شرف الدین اعلی تکلوزا محمد خان لقب کرده حاکم بغداد کردم و نسق محاصره و لشکری و قورخانه و  
 آذوقه قلعه را درست کردم و بجای خود وارسیدم و بامید بکران نگذاشتم و بغراق عجم باز گشتم و در حواله  
 فارسین ابهر میر قوام الدین حسین وفات یافت چون بقرین رسیدم جایز بمرغبات الدین منصور  
 شیرازی دادم و بامر نعمت الله جلی شریک شدند و بعد از فوت بمرغمت الله صدارت بر او قرار گرفت و بپای

سنه ست و تسعمائة بقیه امراء استاجلو که در کابلان بودند چون بدرخان و منتشا سلطان و  
 حمی سلطان برادر جهان سلطان در قزوین بغض و بیاض بوسی رسیدند و برای هر یک الکافه تعیین کردم  
 و گفتم که آن روز کار که پیش از این دیده بودید رفت الحال بدیند که بچه طریق سلوک خواهید نمود چرا  
 که بتحقیق دانستم که دولت خدا میدهد و بجد و جهد و قوت امر اسوای پان بکس چیزی غیر رسد پس  
 در این صورت رضای الهی منظور داشتن و در رفاه حال عجزه و رعایا کوشیدن اولیست بجا طرح بدفع  
 اوزبکان که در مرجمع شده بودند روانه انصوب شد چون قبل از این سام میرزا و حسینخان را ترا گذاشته  
 از راه سیستان بفارس رفته بودند بهرام میرزا را بحکومت هرات تعیین نمودم و غاری بیک پسر چرکس  
 حسن تکلوز الله شاهزاده کردم اما چون اوزبک از آمدن ما آگاه شده بودند و مرا گذاشته باور  
 التمهیر بکنجه بودند اما در این وقت میان مجتهد الزمان شیخ علی عبدالعال و مہر غیاث الدین منصور  
 صد مناقشات علمی صدر یافت با آنکه مجتهد الزمانی غالب بود از غان اجتهاد او نکردند و مذاکره  
 عناد داشتند طرف حق را منظور داشته اجتهاد بر او ثابت کردم در توشقان پیل سنه سبع و ثلثین و  
 تسعمائة حسینخان و سام میرزا خود سر هرات را گذاشته بشیراز رفته بودند امر شفاعت نموده در پیل  
 کندهار اصفهان ایشان را با قشون خردید رکاه آوردند سام میرزا تا بخدمت آمدن چند مرتبه پیشکش  
 اخلاص بر زمین سوده در غایت شرمندگی بود نوازش بسیار نمودم و امیدوارش کردم و او را همراه خود  
 بدرون حرم بردم تا بیکم را که بمنزله مادر او بود دیده همشهرها بدیدن سام میرزا مسرور گردیدند اینمغی  
 بر حسینخان شاق آمد و وقت سحر حسینخان مکمل و مسلح گردیده با حشرو لشکرش بر سر دولخانان آمد  
 غوغا بلند کردند و قورچیان ذوالقادر و قورچیان شاملو که در کشیک بودند جنگی مرزانه کردند بقیه  
 التمهیر حسینخان از راه اصفهان بفارس گریختند بعد از آن چون جوهر سلطان را پیشتر از کش قباد  
 و جای او را برادر کوچکتر او علی بیک دادم و هر دو را بسلطانی موسوم گردانیدم امراء استاجلو و ذوالقادر



وافشار چون مدت ها تسلط طایفه تکلوراکشیده بودند قاب بناوردند و بنیاد عریض در خفه میکردند  
 پس از جوهه سلطان بی آنکه با من صلاح بیند بگذرسته نفر از جماعت استاجلوز و القذافشاکش  
 بودند و بالکلبه طایفه تکلومکمل و مسلح بدر و لنگانه جمع شده بودند انهم معنی بسیار بر خاطر  
 ماگران آمد حکم مثل جماعت تکلو کردم امرآ معتبر ایشان مثل پرانه بیک قوچی باشی و ابرهم خلیفه  
 مهرار بقبل آمد و امیرزادهای تکلورایک یک و دود بسته بدرگاه میناوردند و همان شربت که  
 اندک روزی پیش از ایشان آغاز بان

هرات بخانی رسید که گوشت سگ گریه میخوردند بالضروره متوجه خراسان شدیم عبید ملعون  
 از توجه ما واقف شده فرار نموده بجانب الکاء خود رفت و انسال قشلاق در هرات واقع شد امرالشکرا  
 بهر محل فرستادیم که قشلاق نمابند خبر آمد که اوله بر سر شرف بیک واجه سلطان و امرآ که با او  
 بودند آمد و مینا نه ایشان جنک شد و شرف بیک در جنک کشته شد ما چون محل مقضی آن بنو غلا  
 نموده مقید بدان نکردیم در هرات قشلاق کردیم و گفتیم آنچه خواست حضرت پروردگار است آن خواهد  
 شد اوله کاری بطراری و دزدی کرده باشند ما را از جای بدر بناید آمد از جانب خوندکار اینم عالمه  
 نشد است و او بر سر الکاء ما بنامه است بگردنهارا اینسال برادرم القاسم با بعضی همراه نموده  
 بجانب مرو فرستادم و منتشا سلطان و حسینخان و امیر بیک روملور با بعضی از قوریچیان بغرچستان  
 فرستادم و من بطواف مشهد مقدس ملائیک پاسبان حضرت امام الثامن و الضامن ابوالحسن علی بن  
 موسی الرضا علیه السلام رفته و ایشان همگی فتح مرو و غرچستان کردند و بهرات آمدند و من نیز باز رفت نموده  
 مجرات معاودت نمودم و مدت یکماه در شهر هری نشستم در باز دهم شهر ذی الحجه الحرام از هرات برون  
 ناچهل روز در چین الیک نشین توقف کردم که لشکر جمعیت کرده بر سر بلخ رویم اعتقاد بنای ضعیف



لهماسب الحُجَّنة انست که هر کس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند آنچه ایشان  
نمایند همان میشود و در آن شک نیست و شب چهاردهم شهر ذی الحجة الحرام مذکور که از

که از هری سه منزل بیرون آمده بودیم یک کرم و چند روز مرخص بودم شب رواقه دیدم حضرت امیر  
المؤمنین علیه السلام در خانه زینب خانم که در قزوین است در آنخل دولخانه بود نیشته اند جوان <sup>مخاطب</sup>  
که تخمیناً بیست و پنج ساله بوده باشد در عقب سر آنحضرت بر سر پای ایستاده بودند من پیش آنحضرت رفتم  
ز من خدمت بوسیدم و بدو زانوئی ادب نشستم و سؤال کردم که یا حضرت یقربانت شوم بدان طرف آب  
میرم آیا مرا با جماعت اوزبک جنک میشود یا نه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای طمناستای غایت  
کدام مهمم تو بجنک ساخته شد که دیگر باره شود مرتبه دیگر سؤال کردم قرانانت شوم بفرمای که حال  
مادر آنطرف آب چون خواهد شد جواب فرمودند که در آنطرف هیچ نیست هر چه هست در اینطرف آب است  
سه مرتبه تکرار اینسخن کردم همین جواب فرمودند بعد از آن حضرت علی علیه السلام مرا پیش طلبید میفرمود که  
سه چیز تو سفر نمایم ندوکن که در آن جهد نمائی اول آنکه نهر علیقمی از بادت نرود و دوم آنکه بعد فتح  
سمرقند کبند مرا با اولاد تو مثل کبند امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلام بنابر بدستم سفارش فیه  
بیک که بروا بچی حضرت شاه بود فرمودند که او را متولی آستانه مقدمه کردن که او از مناست علی  
الصبا بیدار کرد بده خوشحال بعد از نماز صبح و او را در بازار اجماع نموده خواب اشرح کردم و گفتیم که  
در اینطرف آب مارا با اوزبک جنک خواهد شد بعد از بیست و یکروز احمد بیک وزیر آمد بر نشان  
و آزرده خاطر از او پرسیدم که شراب بنمخوری که خما باشی چرا مکدی گفت کاشکی میبدم که این  
روز را نمیدیدم اوله نمک بحرام بتریز آمده تمامی اهل و عیال قزلباش را اسیر کرده پرسیدم که

ابرهیم پاشا همراه او ست گفت نه احوال حضرت خوندگار پرسیدم گفت راستنولست گفتیم که حضرت  
 پروردگار جل شانہ برای اولیہ و ابرهیم پاشا را بدہد کہ بجهت لی نعمت خود دعای بد حاصل میکنند  
 و خواهد داد و این حکایت برای تمثیل آوردم کہ در میان قوم بنی اسرائیل سی ہزار  
 کس قائم اللہ و صائم اللہ بودند کہ در میان ایشان بودند در میان سی ہزار کس کہ زنا و  
 فسق میکردند چون غضب حضرت الهی نازل شد تمامی سی ہزار کس ہلاک شدند حضرت کلیم  
 بددگاہ الہی جل شانہ مناجات کرد کہ الہاسہ کس بودند در میان این قوم کناہ کار ما بقی چہ کناہ  
 داشتند خطاب پروردگاری در رسید کہ این قوم قادر بر منع این سہ کس بودند و نکردند تا اثر کناہ  
 ایشان بھم کی ایشان رسید حالا ابرهیم پاشا جانب حضرت الہی جل شانہ را نگاه نداشتہ اولیہ  
 رخصت داد کہ باعث اینھمہ خون و نخب و غارت عرض و مال و سبوت و ہم انواع فسق و فجور از این  
 مقدمہ بھم رسید و خواهد رسید بعد از اندک زمانی غیرت حضرت پروردگار چنان کرد کہ  
 خاطر مبارک خوندگار از او رنجیدہ بقتل رسانید و بجهت پیوستہ این آیات مناسب حال بود  
 فریاد و زہری پسندیدہ داشت کہ روشن دل و دور بین دیدہ داشت

رضای حق اول نکہ داشتی

نہد عامل سفلہ بر خلق رنج کہ تدبیر ملکست و تو فر کنج

اگر جانب حق ندارد ننگاہ کنندش ساندہم از پادشاہ

بعد از ایستماع این بہرام میرزا و قاضیخان را گفتم شما در ہرات ہماینکہ پانہ قاضیخان گفت  
 کہ مردم ما پریشانند و محنت و جفای بسیار این مدت کشیدہ اند چنانچہ اوقات بچرم کاو کہ دانید  
 ایشان اوقات قدرت آن نیست کہ دیگر حضا داری توانست کرد و در اینجا بودن را آخر روزخان  
 قبول کرد کہ سام میرزا بمن دید من ہر اترانکاہ میدارم منتشا سلطان امیریک رؤلو و قاضی

خان ذوالقدحاکم شیراز و سلیمان سلطان در خلوت آمده گفتند که صلاح نیست که نام من را  
 با غیر یار خان داده در هرات بگذاریم من گفتم هرگاه ایشان محل اعتماد نباشند همراه ما نیز نباید باشد  
 اگر چنانچه محل دغدغه نماند در هرات بودن ایشان بهتر است حکایت از آنکه در جنگ با امکنند  
 بدست ملازمان خود کشته شد بمشیل آوردم بعد از خبر اوله بیست و هفت روز دیگر در هرات ماند  
 بعد از آن خلیفه محمد قوریچیناشی را با بعضی از قوچیان و منتشا سلطان پیش فرستادیم و خود از  
 عقب روانه شدیم در اسفرائین تبهو کرد که در آن محل امیر آخور قوریچیناشی بود باز گردانیده بنا  
 جاسوس ما که آمده بود در حوالی تربت جام بنارسپند خبر آوردند که ابرهیم پاشا بتحقق آمد کلمات  
 ابرهیم پاشا که بر یک نوشته بود و شخصی از ملازمان شمس الدین خان ولد شرفخان داده فرستاده  
 بودند مضمون آنکه از براق و مرجع آلات که از حضرت شاه اسمعیل علیه الرحمة والرضوان مانده  
 چیزی چند تنگنه بفرستید که من آنها را بخدمت خواندگار فرستاده التماس صلح نمایم و نگذارم که  
 خود متوجه ایندبار شود و باز این ملکر اثما مسلم دارد و ما نیز باز کردیم و اوله نیز در این باب بعضی  
 بر یک نوشته بود آن قصه ما از ترتیب بد کوچ بگوید گنبدی آمدیم مرکبان و شتران ما تمامی  
 لاغر و زیون شده بودند و بسیاری در راه مانده بودند در آنوقت که من با سفر آیین و قنبر اغلی در مجلس  
 حرفی زد که بکریه دیگر کس بفرستید که خبر مشخص از جانب ابرهیم پاشا و اوله بیاورد بر طبیعت من  
 کران آمد از روی قهر گفتم از تو بهتر کسی از کجا بیاورم اینکار از دست تو بر میآید او از اسفرائین باز  
 نفر از ملازمان روانه انصوب میشوند چون بمرامه میروند و حوالی اردوی ابرهیم پاشا بجای از  
 رومبان میروند سه کس را کشته و بکفر رانده گرفته روانه میشوند قضا را یکی از ملازمانش سرها  
 بارو میزند بر داشته فرار می نماید و قنبر اغلی با یک نفر ملازم خود دو کسر از خمدار کرده میبندند که از غمد  
 بد نمی توانست آمد جنگ بکبر می نمایند یکی از رومبان نیز با و میروند جقه دم کاو که در سر داشته

بادکُتارش افتاده بود بر داشته و او سر برهنه از چنگ رومیان خلاص شده حقه و دستارش را نزد  
 ابرهیم پاشا برده بودند و اوله شناخته بود چون شهر قزوین آمدیم او بقزوین رسید احوالات را  
 بالتمام از روی که زنده آورده بودند معلوم کردیم بعد از آن شاه قلی خلیفه و محمد سلطان افشار را  
 فرستادم که بروند و از مردم الوسات و اوپانات هر کس که اراده ملازمت نوکر نموده همراه بیاورند و  
 سوندک بیک فرمودیم که بروی دو خانه کوچ را که در قزم بودند بقزوین بیاورد که چون خوند کار همراه  
 نیست معدود چند که با ابرهیم پاشا همراه اند از ایشان چه اندیشه باشد تا روزی که قزوین بجای که  
 خود در ابتدا محله جعفر آباد ساخته ام رفتم و از حمام بیرون آمدم در باغچه زینلخان نشستم که خدا پاک  
 قزوین طعانی بخته آورده بعد از خوردن طعام از نزد القاسم و بهرام میرزا که در رودخانه زینخان نشسته  
 بودند کسی آمد که ابرهیم پاشا اراده رفتن دارد در ساعت منشا سلطان اباصد نفر دیگر فرستادم که بروند  
 و بالقاسم و بهرام میرزا و لشکر می بکر که در چرخه بنید بودند متفق گردند از عقب ابرهیم پاشا و اوله بروند  
 شاید اوله را بدست آورند و کفتم که من نیز بروی از عقب شما میآیم چون لشکری بالتمام در کار و انتر  
 نیک پی بهم ملحق میشوند بکنزل با باغار میروند قضا را بجمعی از رومیان میسر کنند بعضی را کشته  
 چند نفر را زنده گرفته از ایشان احوال معلوم مینمایند میگویند ابرهیم پاشا مکر کرده بود و اینست  
 خوند کار خود داخل تبریز شد و روز شنبه از تبریز بیرون آمدم متوجه اینجانب میشود و زوالفداغلی  
 اینجاعت را برداشته نزد من آورد و خیر حضرت خوند کار روز بروز کمتر میشد از قزوین کوچ کرده اینجاب  
 ابهر رفتم امراء و لشکری پیش لشکر خوند کار را گرفته مرد مرا بجهر جانب کوچانید و منازل را خراب نموده  
 تا زینجان آمدند در ابهر خبر رسید که بنحیف حضرت خوند کار داخل زینجان شد لشکری را در سلطانیه  
 بودند حرم را از جانب ابهر بقسم فرستادم و خود از ابهر بمنزلی که قرااقاج میگویند فرود آمدم نزد امر  
 کی فرستادم که کبک سلطانیه میآیم و شاهم در اینجا باشد امیر نیک چراغ سلطان و ذوالفداغلی را

بقراولی مقبره کردیم و خلیل آقا کنکریوزا فرستادم که حسینخان و مستشار سلطان و قاضی خان ذوالقدر  
 خاکشیر از هر کدام باده کس از مردم کار دهنده بیایند تا مشورت کنیم که چه باید کرد بعد از آنکه خلیل آقا  
 ایشانرا آورد حسینخان گفت که اسبان ما لاغرند در مقابل رومی و لشکرش نمیتوانیم رفتن کنیم که مگرنا  
 اراده کردیم که بار و میان جنگ روبرو کنیم که تو این حرف میگوئی و از لاغری اسبان اندیشه داری و فرار  
 بر این دادم که اگر در دو روزه چند بخش کرده حوالی رومیان را با هر و خراب کنیم من بایستی قراول فورچیان بربالای  
 بلبک رفتیم که به بینیم اردوی خوند کار از زنجان کوچ کرد بانه ساعتی که ملاحظه نمودم دیدم که همه مکانها  
 با تمام فرود آمد و خود را از سلطانه بطرف کوه میکشد دانستم که رومی آمد و با ایشان نزدیک شد از آنجا  
 آمده بار دوی خود آمدم قبر را غلی فرستادم که القاسم و بھرام میرزا و امرار از نزد من بیارند که بعد  
 از این از هم جدا نباشیم قبر را غلی آتش زد و صبح ایشانرا آورد گفتند که ذوالقدر را غلی با هزار  
 کس که بخت بار دوی رومیان داخل شد پیش ازین مقتضات رومیه که مستشار سلطان و لشکر  
 در چرخه بند بودند هنوز حضرت خوند کار با دجال بنامه بودند ذوالقدر را بقیراولی فرستاد  
 بودند در حوالی چرخه بند بقیراولان رومی که پانصد کس بوده اند و چهار بشوند صد الدین را در  
 جنگ میکنند فورچیان جمعیت میکنند چون این امر از اول الهه بودند نگذاشته بود که مردم رومی  
 در عقب نشینه بپایانند ما را دستگیر میکنند سه کس از مردم صد الدین بیک باندون کاروانسر  
 میروند که زبانی از رومی بگیرند مردم رومی که میبایند ایشانرا کاروانسر بیرون آمده جنگ میکنند  
 اسبیک از ایشان در فرار میافتد او را رومیان گرفته پیش خوند کار میبرند خوند کار را از خلعت داد  
 کتابتی بمن نویسنده فرستاد مضمونش بدر توحضر شاه اسماعیل علیه الرحمه و الرضا باید من جنگ  
 کرد تو نیز دعوی شجاعت میکنی یا جنگ کنیم و اگر جنگ نمیکنی بگرد دعوی شجاعت میکنی در جواب  
 کتابت او نوشتم که میرزا کنز از جمیع خلائی پروردگار جل جلاله و عظم شان است و در کلام شریف تو







مناشی که واقع شد دیدم که در پیرن پیچیده پانین بای حضرت امام ضامن امام رضا علیه الف الف تحفه  
والشاد سباده پناه مبرهادی محتسب را گرفته از شراب زنا و جمیع مناهای توبه کردم صبا اینجور  
بجای آن بیان کردم بقدرت و توفیق حضرت یاری جل شانه بجهان طریق که در خواب بد بودم در همان  
موضع سید مدد کو حاضر شد سس را گرفته از جمیع مناهای توبه کردم الحمد لله والمثله از آن تاریخ  
که اینستام تبر شده از کل ملک من فسق و فجور برطرف شد و روز بروز توفیق الله تعالی فوعل  
کونا کون روی نموده بطریقی که هرگز در خاطر ما شمه از آن نبرسد و جمیع عقلا در این مقدمه جبراند  
ومن هر چند مرده نه باشم در عمر خود از عهد شکسته از این مقدمات بیزن نتوانم آمد

اگر هر موی من کرد زبانه شو هر یک ترا سیج خوانی  
هنوز این بانی خفته باشم ز صد شکر تکی ناکفته باشم

بعد از آن منتشا سلطان و قورچی باشی بار افع مکاتبت عتاب کردند و قصد قتل او داشتند من  
ایشان کردم و در آنوقت موازی هفتم هزار کس همراه من بودند زبانه از سه هزار کس که بکار آید نشاند  
همه از مرکبان چون از هری بلغار کرده بودیم و زبون شده بودند و لشکریان ما نیز جمعی بودند مثل  
حسینان و قاضیان و ملک بیک خوی اتباع ایشان که بدل دشمن و بیزان دوست بودند دائم  
الاقاف منظر فرصت بودند که شکستی در کار ما واقع شود و در این قسم محلی من بغایت مضطرب  
بحضرت پروردگار پناه بدم و کار بد خواهان دین و دولت را بد و حواله کردم و مذاوت بدعا و ایه کریمه  
قوله تعالی حسبن الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و در آنوقت حکایت خلیل الرحمن  
علی زینبنا و علیهم بخاطر رسید رحلی که آنحضرت را در منجیق گذاشتند که در آتش اندازند حضرت  
جبرئیل نزد او آمد گفت یا خلیل الرحمن مدد میخواهی آنحضرت فرمودند مدد میخواهم اما از تونه دو  
زمان در بای رحمت الهی غراسه بجوش آمد و امر شد باتش که بانار کوبه برد و سیلا ما علی ابرهیم

و این ابیات شیخ نظام را بخاطر رسانیده مکرر میخواندم

ای همه هستی تو پیدا شد      خاکی ضعیف از تو نمانده  
ز پریشانی علمت کاینات      ما بتو قائم چو قائم بذات  
هستی تو صورت و پیوندی      تو بکس و کس بتو مانندی  
آنکه نمرده است نبرد توئی      آنکه تغیر نیابد توئی  
ماهه فانی و بقای تو رست      ملک تعالی و تقدس تو رست  
قافله شد ایسی نابین      ای کس ما بیکسی ما بین  
چاره ما ساز که بی ما وریم      کمر تو برای بکه رو آوریم

اما خضر خوندگار کم فرصتی نموده و در این قسم محلی که از سفر هرات و زیارت بر گشته ایم بالکاه  
ما آمد که ممنون ناکسان باید بود خضر پروردگار بیا مدد کند و این بدیجه بخاطر مرسید

که در حق درجگاه مدد کار اولن      قولیده همان کونده غنخور اولن  
فضا را منزل منزل مادر پیش و ایشان بکنزل فاصله میآمدند تا بحوالی قزوین رسیدیم از مد  
حضرت الهی جل شانہ و توفیق حضرات ائمه معصومین علیهم السلام چنانکه خواجہ حافظ گفته  
کار خود کر بخدا باز گذاری حافظ      ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی  
در ابتدا ی تحویل عقرب رشب شنبه شهر صفر بر فی عظیم بارید بمرتبہ کہ اردوی خوندگار  
در میان برف ماندند و بعد از یک هفته بصد هزار محنت و آناہ بجانب کجری شدند در این اثنا خاک  
کوہ کلوپہ با هزار کس آمد طوایل دست از اسبان چاق آورد      در شب قرا مجود اوچی باشی را طلب  
کریم واسنہا دادم و او را با اینچاه نفرار قوچیان بزبان کبری فرستادم در حوالی قران بجای  
ساربلو تکلود چار شد جنگی کردہ بودند و یکدست حسین بیگ قلیچ اغلی را در آن جنگ انداختند

سی و پنج نفر از رومیان را گرفته با هفتاد سر آوردند و بکنفر از رومیان که مردی انا و خوش محاوره بود  
 احوالات را معلوم کردم بالتمام احوالات را که احوال و حقه بر استی بهان کرد و گفت که حضرت خوندکار با  
 وزرا اعظم جافقی کردند که ببغداد روند اوله و ذوالقعدا غلی را با جماعت ایشان و جمعی از مردم  
 بلوک متفرقه از میان لشکر خود جدا کردند و دانسته و فرمودند که بجانب تبریز روند چون حال را بدین  
 منوال دیدم و ازاده خاطر ایشان معلوم شد درجک ابدال و حمزه بیک غرالی پیش محمدخان شرف  
 الدین غلی فرستادم که آذوقه آنچه در آن محال باشد تمامی را در آب پنجه از آب بکند و از راه  
 جزیره با جماعت خود بیاورد امراء قزلباش جمعیت نموده نزد من آمدند که از عقب خوندکار برویم دست  
 بر نهائیم گفتیم مرا با حضرت خوندکار کاری نیست کار من با اوله است تمامی این فتنه و آشوب که واقع شد  
 بسبب شده است انتظام اینها را از او میناید کشید که نقصان کلی بخوندکار و بنارسید قریتر  
 و منتشا سلطان گفتند که اکنون خاطر ما از جانب و میان جمعشده قاضیان آنکه بربان شعبه غار است  
 و بدله مردانی میناید کشت چون با او در هرات سو کند خورده بودم که مادام که لشکری باغی در برابر بقصد  
 ما نیناید که قاضیان در میان این لشکر است و بجنک آمده من او را بکشم بنا بر این تجویز کشتن او نکردم  
 دوسه روز بیکه بر این گذشت یکشب قاضیان با چند نفر از ملازمان قدیمی خود که رنج اگر از دنبال او  
 ابلاغ میکردم بدست میآوردند مردم گفتند نزد خوندکار خواهند رفت ترک او کرده از عقب او ابلاغ کرد  
 قضا را قاضیان نیز پیش او میفرستاد و در روز هشتم شهر بیج آثانی وارد تبریز شد بود اوله را خبردار  
 کرده بود که ما بر سر او خواهیم آمد و ما بواسطه اینکه راه کل بود و شتر ما لاغر و زبون بودند بکروند  
 بعد از او در یکشنبه داخل تبریز شدیم در همان شب او را قاضیان که پنجه بودند بستاندند و نزد تبریز  
 توقف کردیم بعد از آن کوچ کرده روانه بجانب آن شدیم پنجه را و چهار صد کس از لشکری همراه بودند  
 بکهار و سبب صد از فورچیان ما و ما بقی مردم امر را بودند قلعه و انرا محاصره کردیم و نیز دیک که فتح شود

که قبا اقاملازم حسین بیک بوزباشی دروغه بکریز آمد و من در مقام بودم منتیاسلطان و امیر بیک  
 او را در مقام نزد من آوردند احوال پرسیدم گفت نام مبرز باغبند و خوندکار او را پسر خود گفته کار ملک  
 متر لزل شده گفتیم که ذوالقداغلی زامن نیز پسر گفته بودم او با من چه کرد که نام مبرز باغبند کار چه  
 من با او در مقام بیک بنوده دایم بیک کرده ام او چون قطع صلیه رحم نموده با من در مقام بیک در آمد  
 کار او را با آقای خود حضرت شاه و لایق پناه امیر المؤمنین علیه السلام حواله می‌کنم مردم قلعه و آن از اینها  
 آگاه شدند ماضی بدان قلعه شده برینهار آمده بودند کشته می‌شدند چون مقتدات بر اینوال دوی داد  
 لابد از پای قلعه برخاسته کوچ کردیم **فصل دیگر** شمه از احوال قاضیخان آقا قاضیخامردی پسر  
 و شیطان صفت جمله بازو دروغگوی بود این بدست من است حال او است

رو بیهی در کچی و غمنازی چرخ زاده از چهل بازی

از بکرین با اولمه فرار نموده بجانب بغداد میرود و ابرهیم پاشا را میگوید که نام مبرز باغبند اکنون  
 صلاح در آنست که شما باز متوجه ولايت قزلباش شوند در آن ملک جبار کنند که حضرت خوندکار نام  
 مبرز را پسر خود خوانده و ملک حضرت را باو داده من او را بخدمت خوندکار بیاورم ابرهیم  
 پاشا را فریب میدهد و او با وجود آنکه حضرت خوندکار بغداد را ستاده بود و ترک اینولايت کرده باویش  
 بآمد ترغیب و تحریض نموده دیگران بدین مختصر ولايت طمع کرده روانه اینجانب شد

شنیدم که در روز کار قدم شد سنگ در دست ابدالیم

مپندار کاین قول معقول نیست چو قانع شوی سنگ و سیم است

کذا را کند بکدم سیم سیر فریدن بملک عجم نمیسیر

اما چون بتبریز خبر آمد که حضرت خوندکار عود نموده آمد توکل بذات بیچون حضرت الهی شای  
 نمودم و مقرر فرمودم که سید پناه سید عبداللّه از جانب سیم و شاه سیوار کرد از جانب منتیاسلطان

بالبچے کری نزد ابرہیم پاشا روند که شاید بجهت انباش عجزه ورغاها که و ذابح الهی اندفتن آشوب  
بر طرفند در میان صلحی واقشو چون نزد پاشا میرند مکتوب را میدهند ابرہیم پاشا مرد ترپاکی بود  
در محلی که نشاء داشته مہکفنه که معاملہ حضرت خوندکار در دست مینست اگر خواہم مہکشاہم و اگر  
خواہم بر عکس مینبندم اما در عدم نشاء مہکفنه چہ کارہ ام من مرد غلام عاجز فقیرم از دست من چہ  
کاری مبادا مرا حضرت خوندکار است آخر الامر ان ناپاک راضی بصلح نشدہ کنایتی بتجدید تمام نوشتہ  
فرستادہ بود در اوجان ہمارسید مردم گفتند کہ سام میرزا با غلبہ است انظر خوندکار

امدا باد را بن مہانہ چگونہ خواہد شد در جواب بن اینان کہ از شیخ سعدی است خواندم  
فراموشست نکرد این در آن حال کہ بودی نطفہ مدھون مدھوش  
دہ انکشتنت تر کردہ بر کف دوبار و بکت کردہ بردوش  
روانت دادہ فہم و ہوش و ادراک کمال و رای عقل صورت و ہوش  
کنون پنداری اینا چہرہ مت کہ روزی خواہد کردن فراموش

مِنْ اسْتَعَا بِغَيْرِ اللَّهِ ذَلْ تَوَكَّلْ بِذَاتِ حَضْرَتِ اللَّهِ جَلَّ شَانُهُ نَمُوْدَہ از اوجان کوچ کردہ متوجہ سلطان  
شدیم و چون بزنجان رسیدیم کل ہراغلہ را حاجی لورا بازینکی خود را بجای آوردہ تحفہ و ہذا بنا  
و پیشکش دادہ بالبچے کری نزد خوندکار فرستادیم کہ شاید منازعہ بر طرف نشود

اما اولمہ و ذوالقداغلی او را باز بصر غصبت رده از اوجان کوچ کردہ باز متوجہ عراق شد ما  
در درجین آمدیم و دو ستہ روز ماندیم پیرا غلی آمد کہ اینست خوندکار آمد نزاع بر طرف شد  
صلح است من گفتیم اگر صلح مہبود خوندکار چرا کوچ کردہ مباد غلہ در جین و آنحوالی را تمام خستہ  
اردورا باصفہا فرستادیم و خود بجانب ہمدان رفتیم و حضرت خوندکار تا در جین آمد چون مقد  
بنوع دیگر پید و لشکرش از آب آذوقہ و علیق ذواب عاجز و زبون مہشدند از آنجا باز گشتن این

از عقب کوه الوند متوجه تبریز شدیم در سال اول که از عقب لهریز بزرگوار گذریم و قاضی  
 کریم بن شیب و افعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دیدیم که گفت ای فرزندان بطواف آستانه بنا  
 و مشایخ را طواف کن و دروازه شمع<sup>نشد</sup> بیاور بعد از آن بصره را که خواهی بر و چون در آن مرتبه این فیض  
 مبسوط بلا شبهه کار ما از آن پیش رفت و فتوحی واقع شد و اوله نمک بحرام گرفتار نکرد بدو رانیم  
 چون حضرت خوندگار داخل تبریز شد ما از راه کاروانسرای عباس آباد باریدیم آمدیم و دروازه  
 شمع که فرموده بود باند یکدیگر که خود کرده بودیم برده بعد از طواف مشایخ و نماز در حوالی آستانه  
 در خانه حضرت سلطان علی<sup>علیه</sup> الرحمة و الرضوان خوابیدیم باز حضرت شیخ صفی الدین علی<sup>علیه</sup> الرحمة زار  
 خواب دیدم که فرمود بعد از بیست و نه ظهور بنمادم فرمود با خروج خواهی کرد از این دو کلمه<sup>هفت</sup> بک  
 فرمودند چون از خواب بیدار شدم با خود گفتم که ظهور مخصوص حضرت امام الهام حجه الله فی الارض  
 المنتظر قائم محمد علیهم الصلوٰة والسلام است با خروج چه معنی داشته باشد از اردبیل کوچ کرده به  
 سراب آمدیم و بار دو ملحق شدیم چون حضرت خوندگار از تبریز کوچ کرد ما از سراب بمرآغه آمدیم  
 آوردند که حضرت خوندگار با خلایط رسید ما متوجه قرانقوره خوی شد شکار ماهی میکردیم که  
 دو نفر از جاسوسان ما آمدند خبر آوردند که حضرت خوندگار در خلایط توپخانه و غزاده ها و فرغوا  
 گذاشته با بلغار بجانب استنبول رفت حالا اوله دروازه نشسته است من نیز برهنه در آب شکار  
 ماهی میکردم و کل باب سرخود شستم و همان لحظه بنجیل تمام سوار شدیم و تا زاویه ملاجس با بلغار  
 رفتیم چون زاویه رسیدیم بکرم و فرود آمدیم و خیمه زدند خوابیدیم و ملا محمد قصه خوان و بعضی  
 از امران نشسته بودند حکایت میکردند و از غایت اضطراب با وجود تب آرام نبود قیابیک شکر افلا  
 و شهر حسن قویچی یاشی را با جمعی مقرر کردم که سوار شد بر سران بروند و زدیگر محل عصر بود که  
 دو نفر قویچی آمدند و خبر آوردند که اوله و آن را گذاشته فرار نموده است ما نیز از آنجا کوچ کردیم



بوان رسیده دور و زد در و ان بودیم غار پخان خاکه شیراز و بقو بسطان قاجار را با جمعی کثیر  
 از تورچیان و کویک قران را با حسن بیگ پوز باشی همراه نمودیم بکهنه ر کس از مردم امرافرمودم بروند و الکا  
 سبد محمود را غارت و تاخت کنند و از خوی بهرام میرزا و منتشا سلطان و امیر بیگ و ملو و شاه قلی  
 خلفه و بواخان و صد الدین خان سفرچی و بساوان و قاپوچیان و قیچاچیان و هم مردم کارخانه را  
 فرمودم که تا از عقب و میان بروند ایشان بود افغان و صد الدین خان را بقراولی فرستاده بودند بکهنه  
 دوجار میشوند جنک میکنند و را شکسته و دوست و پنجاه آدم اوزانند و بکهنه ر کشته او با چند نفر  
 دیگر نزد اخترمه و سرهای آنها را بار و میازند فرستادند و زدیگر سلطان رملو بکنار دربار  
 میرد و نماز سبکدار چون از نماز فارغ میشود محل عصر بود پیش من آمد و گفت کنار دربار چمن است و هوا  
 خوب است و چرا گشت نمیکند و مدعی او این بود که در میان عدل حور و ارجش کردی بد بود بمن بنماید  
 من که آمدم گفت این کرد را میبند حرم و تحقیق که لشکر خوند کارند که ابرهم پاشا و اوله را آوردند  
 بر سر بهرام میرزا بر وند در این اثنا شاهو پرده خلفه سوکلن اغلی که حالا علمدار است و در آن محل  
 قورچی بود در حال بدش امر او بهرام میرزا فرستادم که اینست گری نمودار است با احتیاط باشید  
 مبادا از جوانب سرزاهی بر شما بگردند یا غافل بر سر شما برزند این کرد را هر کس که دبد تجنن کرد گفت  
 از سی هزار کتر نیست تحقیق خبری بفرستید صباح میخواستم که کوچ نموده بجانب سلطانیه برویم و اخته  
 همین که در مشوش خاطر بودیم و تکاهل نمودیم وقت ظهر نشسته بودیم که هلهل بجادر عرب کرد و لو  
 کور سحی حاکم کلوه ر بکار در باب بر رفته بودند آمدند و بکفر و وحی نده را همراه آوردند باد و سحر  
 که از مردم اوله بودند از پیش او کر پنجه بوطن خود میفرستادند باینها دوجار شد بودند از روی احوال  
 پرسیدم گفت که همراه اوله و احمد پاشا بودیم ایشان بو سلطان آمد بودند میخواستند که بوان بیابند  
 و آذوقه و لث که همراه داشتند آنرا قاهم کنند شنیدند که شاه در و ان است بنامند و بجانب بار

بگریختند من ناسف بسیار خوردم که کاش آنروز سوار شده با ولله و قهار میشدم بعد از آن هشتاد  
نفر قورچیان را فرمودم که بوسطان بروند چند روز که گذشت امر اینکه با بلغار رفته بودند آمدند با  
ایشان گفتم که چنانچه اوله بنزدیک ما آمد بود و از دست ما بدرفت سلطان گفت بناید تحقیق  
نمائیم که آنچه کرده بودند کس فرستادیم که قورچیان ترکمان از وسطان باز کردند و لشکر جمعیت  
بجانب انجمن محسوسه بجهت امیر ما برویم در این اثناء امر معجل قورچی و کور شهسوار آمدند و بکری و بی  
آوردند از روی احوال پرسیدم گفت غلام خوندار و در خلاط نشان حکومت و انرا بمن داده بجای اوله  
آورده بودند و پروز خبر اوله را در آنجا بکس طام گرفته ام که نشین است و منتظر اینست که شما از وان  
کوچ نمائید او بر سر وان بنیاد من نام اوله را شنید بنیاد شدیم فرمودم که لشکر بی سوار شوند  
من براق و اسلحه پوشیدم در همین شب مشعلها روشن کرده روانه شدیم از قورچیان ترکان و ذوالقدر  
و ایستاد جلوسید کس را چرخ کرده پیشتر فرستادیم و ما نیز از عقب با بلغار روانه شدیم بعضی مردم  
از پل و بعضی از آب گذشتند اما در این وقت عبدالخان و کوکجه سلطان و پادکار محمد سلطان  
و یعقوب سلطان و حسن بیگ پوزباشی که از آل کاء سید محمد بازگشته بودند بر سر پل که میسر کنند  
آتش از دور میپایند تصور میکنند که اردوی ناست که فرود آمدیم ایشان نیز در همان محل

اقل نوشته بود من پسر خوند کارم و حضرت خوند کار مرا بفرزندی قبول کرده و ملک پدر مرا بخشا  
 بمن داده چون این نوشته بمن رسید بوانگی و کم عقلی و مینان بیکاری معلوم شد که بقول  
 فعل چه قسم جماعت عمل مینایند در جواب گفتم که ملک من از منست و نه از تو و نه از خضر خوندگار  
 خداوند گهست که ملک از او است بفر کس میخواهد مبدهد که قوله تعالی لَیْسَ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ  
 الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

کهنه دین دایره دهر پای کولن ملک زندگ خدای

دیگر نوشته بود که خضر خوند کار با هفت ساله براق و آذوقه و چندین هزار لشکر شجاع مکمل  
 مسلح میباشد و از آنجمله ده هزار را بیست آب کشی است که بر اشران بار کرده همراه آورده که اگر ایشان بر  
 چول روند آن صد هزار کس را از عقیب ایشان میفرستد در چول از ممر آب خاطر جمع کرده اند  
 گفتم میدانم که خضر خوند کار عظیم شوکت تمام دارد بفر طریقی که خواهد میتواند آمدن کند  
 از خضر رب العالمین مالک یوم الدین جل جلاله و عم نواله میخواهم

پیر دردی کش ما گرچه ندارد در روز و خوش عطا بخش و خطاپوش خداوند دارد

دیگر نوشته بود سوای اسبان و مرسع آلات و اقش و استر و اسب صد هزار اشرفی بمن انعام  
 داد در جواب نوشتم که اسباب نقدینه دنیوی بخواهد داد که دین را بدینا فر و حتی حدیث  
 قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَطَالِبُهَا كِلَابٌ وَعَقْلًا كَفَنَهُ اَنْدَرَانِیَاب

این نقد دوزخه را دلا باز گذار کز نقد دوزخه بربناید کار

زانیان نقد کزین که در روز شمار بآن کبری قرار در دار قرار

این اسباب تجملات که تو نوشته و میدانی که هر یک از امراء و ماز باده از اینها دارند و من بطریق تو ایله  
 باشم که بفر نقد دنیوی و ملک و اسباب و نیازم من نقد که دایم بآن نازیده ام و خواهم نازید درون جان

و در خود جای داده ام و از جان خود صد هزار بار و از جمیع دنیاها عزیزتر و گرامی تر می‌دارم که  
مدر دوزخ عالم آن بکار من نباشد آن مهر و محبت آقای من و جمیع مؤمنان نیست تصور میکنم مزانه لشکر است  
و نه خزانه و اسباب و نه مدد کاری از اهل عالم خواهی دید که مدد کار تو نقد بدهد و اسبابی که بشود  
بوجه فایده خواهد رسانید نقد بدهد من که مهر و محبت آقای من است و مدد کار من بمن چه خواهد رسانید

نقد بیت مراد رون جانم مانند کیمبای اجسر

نقد بیت که آدم صبغی را بی آن نشدش دعا مؤثر

نقد است که چون خلیل برخواست موی سوختش در آذر

نقد بیت که علم و زهد مونس بی او نبرد بهر پنجوزر

نقد بیت که مصطفی امیر مبرک کرد او را بخود برابر

نقد بیت عزیز و برتر کرامه ذاتی چه بود و لای حیدر

آقای من نزد حضرت پروردگار از آقای تو عزیزتر است و اخلاصی که مرا با او است و اظهار است  
اوصاف و قریب منزلت و حرم و بدرگاه رب العزة بر تبه نیست که اگر صد هزار جن سال و انس کاتب شوند  
اشجار قلم و اوراق کاغذ و دریاها مداد شرح شمه از فضیلت او توانند نوشت

کتاب فضل ترا آب بحر کافه بنیست که ترک کنی سرانگشت و صفحه بشمار

و بیان روشن بر صد قول من از کلام شریف آیت است که فی الجملة از آنها نوشتم اول آیه قال و من ذر  
قال لا ینال عهدک الظالمین ایه و ما تعلم تا و یله الا الله و الراسخون فی العلم ایه ال عمران  
علی العالمین آیه دیگر آیه روز مباهله است قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساونا و نساکم  
و انفسنا و انفسکم ایه دیگر کرمه و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم  
و دیگر آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و دیگر

أَيُّهَا تَمَازُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ  
 وَآيَةُ كَرَمِهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنَ مَا بِهِمْ وَآيَةُ كَرَمِهِ دَرَّغْدِرْ حَمَّ نَازِلْشَد  
 قُلْ إِنِّي بَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَقْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَكَ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ  
 النَّاسِ وَآيَةُ كَرَمِهِ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَ أُمِّ الْكِتَابِ ذِكْرًا يَوْمَ يُنَادُوا  
 كُلَّ نَاسٍ بِأَمْرِهِمْ ذِكْرًا يَوْمَ قُلْ لَوْ كَانَ الْخَيْرُ مَدَا إِكْلَامًا رَبِّي لَفَعَدَ الْخَيْرَ قَبْلَ أَنْ تَفْعَدَ كَلِمَاتِ  
 رَبِّي وَلَوْ جُنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا وَإِنَّ كَرَمَهُ إِنَّمَا يَرْبُّدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ بِطَهَرٍ كَرَمُهُ  
 ذِكْرًا يَوْمَ إِذَا اللَّهُ هُوَ مَوْلَاهُ وَجَبْرِي وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ كَرَمَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا  
 الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَإِنَّ كَرَمَهُ بَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُْوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ  
 صَدَقَةٌ وَدَرَّهْمٌ ذَهَبِي قَالَتِ كَمَا سَأَلْتُهُمْ حَوْضٌ كَوْنُ حَضَرَاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى زِيَارَةِ طَائِلِ الْعِلْمِ بِرَاتِ بِتَقْنِيهَا  
 إِنَّ كَرَمَهُ إِذَا الْبَرَارُ شَرُّونَ مِنْ كَارِ كَانَ مِنْ أَجْهَاتِ كَافُورًا وَإِنَّ كَرَمَهُ يَوْفُونَ بِالْإِذْنِ وَبِخَافُونَ  
 يَوْمًا كَانَ شَرُّ مَسْتَبِيرًا وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا  
 جَنَّةً وَحَرِيرًا وَذِكْرًا يَوْمَ كَرَمِهِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَذِكْرًا يَوْمَ  
 إِنَّا آعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

ثَلَاثُ كَلَامٍ وَصِفَ انَّمَا أَتَيْتُ شَيْئًا أَنْكَرَ كَيْفَ عَمُودُهُ يَوْمَ مُنْكَرٍ وَدَعَا

ذِكْرًا حَدِيثَ خَضِرَ رَسَالَتِ بِنَاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ الْحَكِيمُ  
 لَمْ يَجْعَلْ دِمْلُكَ دِي وَجْهَكَ جِئْتَنِي وَرُوحُكَ رُوحِي وَحَدِيثُكَ نَبِيٌّ عَمْرِي لَهُ رُوحٌ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ  
 لَا يَنْبَغُ بَعْدَكَ وَذِكْرًا حَدِيثَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ وَدُعَايُكَ دَرَّحُوا أَنْخَضِرَ فَرَمُودَهُ اللَّهُمَّ  
 وَالْأَلَاءَ وَغَادَ مِنْ غَادَاهُ وَأَنْضَرُ مِنْ نَصْرِهِ وَأَخْذَلُ مِنْ خَذَلِهِ وَذِكْرًا حَدِيثَ مَنْ رَوَى زَائِنًا لَكَ  
 اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَخْصِ خَلْقِكَ إِلَيَّ بِأَكْلٍ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ وَذِكْرًا أَنَّكَ تَمَسُّ عَلَى قَمَرٍ وَحَدِيثَ

قد سبی لا فنی الاعلی لا یسب الا ذوالفقار و ذبکرا نامدینه العلم و علی بابها و ذبکرا با علی لا  
 یجک الامومن تقی و لا یغضک الا منافق شقی و ذبکرا انا و علی من نور واحد و ذبکرا انا و علی  
 حجه الله علی عباده و حدیث قدسی لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لما خلق الله النار القصه  
 در بنیت چهارم شهر خادری الاولی جاسوسان ما اند خبر آوردند که حضرت خوندگار بسواس آمد هفت  
 در آنجا بنشیند که شرفزار او غن بنا لند و مادر قریب بودیم اکابر اهالی و کدخدایان هر محل را طلبید  
 گفتیم که جمعی از لشکریان خود را تعیین نموده ام که در پیش لشکر و میان باشند غله و محصول ترا سوزانند  
 آنچه تواند بخوراند خاطر خود را جمع دارند و دعای بد بنمایند که باعث این فتنه و آشوب باشد ابر  
 آنچه نقصان شما میشود عوض بنا لوجه شما بنمایم غله آن محل را خورایند و سوزایند و کارهای را بسوزانند  
 کردیم کار و بار جنک بر عقل و صاحبان هوش و رای و اخصت که حکم باری دارد بفرمود که مبر شو و از  
 پیش برو و میناید کرد که غنیمت از بون خود کنی و کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

در حربگاه بگریز و خواه بفریب نوعی میناید کرد که فرصت بدشمن نداد و الحال از مجبران صحیح القول شنیده  
 و تحقیق شد که تنهائس صد هزار سوار جنگی سوای قلیچی همراه حضرت خوندگار آمد اند چنانچه هر  
 کدام را یک خدمتکار همراه باشد شش صد هزار نفر میشوند که الاغ دارند باشند هر روز دو من آذوقه  
 بایند که هر روز پانزده هزار خوراک صد مینی میشود و بر تقدیر و توقع پانصد هزار پانصد هزار شتر آذوقه  
 که همراه آورده باشند یکماه زباده دارند ایشان نخواهد دادن ما جو همه جار خورایندیم و سوزایندیم  
 که جنک در و برو با ایشان نکنیم حال ایشان چگونه خواهد شد اگر یکماه راه پیش آیند محل بر کشتن  
 چه علاج دارند دیگر آذوقه از کجا بدست میآورند بارها من گفته ام در حضور ما که لشکری و موم بنمایند  
 مرض آتش اند اگر در ابتدای طغیان خواهی علاج کنی مرض را میکشد و اگر ملاحظه آن نمیکنی بدست  
 پس در ملاحظه باید بود تا مدتی کار را نمی خود میکند بعد از آن باندک و سبیل علاجتان میشود و ایشان



سَوای قَلتِ آذوقه بطریقِ دیگر چنان عاجز و زبون می‌توان کرد

کَرِهه در جَعْفری داری    مردی توشه بَرندارد کَام

در بیانِ غریب کُرسِنده    شلغم پُخته به زَنقره خام

در این باب نیز شیخ مُصلح الدبیر سعدی شیرازی کُفته

کوش تواند که همه عمر وی    نشو آواز دوز چنک و نه

دیده شکست کبکدناشای باغ    بیکل و لیسین ببارد دماغ

کرنه دبالش آکنده پر    خواب توان که حجر ز پُرسر

و رنبود لبر هم خواب پیش    دسِ توان کرد در آغوش خویش

این شیکم به پیچ پیچ    صبر ندارد که بسازد هیچ

غرض علاج سپاه روم زاد بکر سَوای این چاره نیست اگر چنانچه در الکاء نابینند علاج ما نیست  
که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود نمایم چنک با ایشان نیست و سَوای این دیوانگی و بیقراری  
که خور مسلمانان در میان رنجنه شود و خود را دانسته به هلاکت انداختن امر حضرت پروردگار  
جل شانه است چون حضرت خوند کار بخوی آمد کس بجز عبد چنان و جمعی که بقرا ولی فرستاده بودیم که  
حوالی ایشان را چول کرده اصلاً خود را ننمایند و در روز بازگشته در بیابان اسکر بنزد من بیایند  
که چون حضرت خوند کار داخل تبریز شود ماده هزار کس با بلغاریای قلعه وان بر سر او فرستیم  
که شاید آن نمک بجرام را بدست آوریم چون کس با ما می‌رسد بکروز در آنجا توقف کرده بعضی محالوا  
که بجهت آذوقه خود نگاهداشته بودند سوختند و پیش لشکر خوند کار نیز با ایشان رسیدند نزد ما  
آمدند اما در وقتیکه حضرت خوند کار تبریز رسید این جماعت امر را در پنج فرسخی تبریز بودند اول  
بهرام میرزا بابک هزار و هشتصد نفر و چراغ سلطان بابک هزار و پانصد نفر و علیقلی بیگ ترکمان

باد و هزار نفر و الله قلی بیگ حاکم دارا بجزد با پانصد نفر و چو نداب سلطان حاکم ارج و شاهکاره با پانصد  
مرد و ابره بخان حاکم شیراز با سه هزار و پانصد مرد و شاه قلی سلطان حاکم کرمان باد و هزار  
نفر و یک سلطان حاکم کازرون با هشتصد نفر و محمود خان کوهکلو به با سه هزار نفر از  
افشار و جرمک و قوریچیان قزوین یک هزار و شصت نفر و جماعت سوکلان وارد بید  
چهار صد نفر سناخته با جماعت امرا و لشکریان جافقی کردیم که ما با بهر رویم و در آنجا بنشینیم که  
جماعت مذکوره نیز با ملحق شوند و بعد ازین جمعیت در یکجا باشیم در منزل اول که کوچ کردیم چراغ  
سلطان و چو نداب سلطان و علی قلی بیگ رسیدند در منزل ویم بهرام میرزا و ابره بخان حاکم شیراز  
و الله قلی بیگ رسیدند حضرت خوند کار در تبریز و مادر ابهر بودیم بزارت شیخ شهاب الدین ابهر  
بودیم از غایت آفردگی القاسم بنفرین کردیم و مناجات بسپای بدرگاه حضرت پروردگار جل جلاله  
کردیم و گفتیم پروردگار از تو فرموده که دلها شکسته زاده و ست بدارم و در دلهای شکسته ام و من  
سرگردانی عجز و رعنا بسپار دل شکسته ام محل رحمت است سوای رحمت تو چیزی بگرمد ما نمیتواند  
شد و زاری بسپار کردیم در همان شب شیخ شهاب الدین زاد در خواب بدم فرمود که جمیع مشایخ باتو  
امروز در دعا بودند البته که سبت باشد بعد از این واقعه حضرت خوند کار چهار روز در تبریز  
نیت هم و همی در دلش بگمبید باز کردید

کار خود گریختد باز گذاری حافظ ای بساعتش که با نجات خدا داده کنی

و ایضا خواجرا حافظ علیه الرحمه فرماید

تو با خدای خود انداز کار خوش و بش که رحم اگر نکند خدا بکند

قبل از آنکه خوند کار باز کرد من بامر اکفتم که شما شش هزار کس تعیین نمائید که اردو زابر  
داشته از راه جوشین در بار بجانب اردو باربروند و شاده هزار کس بوان بر سر اولیه ابلاغ کنند

و پنجهزار کس بقاص بودند که من از عقب شما کوچ کرده بسوی شما راه داشتم و با شما جهاد کنید که  
اوله را بکشد و حوالی وان و هر کجا که غله باشد بسوزانند که خوند کار اگر از عقب بیايد از آنجا  
بطرف خجور سعد برون آئیم و جمعی از لشکری که بجانب قاص میروند جماعتی از رومنان که بغارت  
آمده اند قتل رسانند امر گفتند تا بهرام میرزا با جماعت امر که بنامده اند بنایند بنامی شوند  
و فتن بچی طرحی مصلحت نیست باین مقرر کردیم که در اهر با شما و ابره پنهان با سه هزار کس  
بقراولی فرستادیم در این اثناء شتران عرب آمده دو بیت و پنجاه خروار براق قورخانه بر زمین میمالد  
اگر کوچ میکردیم قرار دادیم که بکمرل پس بنشینیم و این براق را بشکری قیمت میخواستیم بعد از آن باز  
کوچ کرده باز آئیم ما که چهار فرسخ پس رفتیم بکروز آنجا نشستیم و براق بخش کردن مشغول شدیم  
جاسوسان ما آمدند و خبر آوردند که خوند کار بر کشت ابره پنهان در هشت فرسخی تیر بز بود از عقب  
رومیان تانوح رفتند ما نیز بر کشته از عقب ایشان روان شدیم بچالدران که رسیدیم گفتند که  
خوند کار رفت و قلعه وان را حصار کرده شاه قلی سلطان و محمّد خان خاکه کوه کبلوبه در آن  
روز بار دو رسیدند بعضی مردم گفتند که بر سر رومیان پیشخوان بزنیم من گفتیم که از اینجا بارض  
روم بفرم میرسیم که چون خوند کار بشود که ما بالکاء اوفه آئیم البته از سرفران برخواید خوا  
با امر اینگونه قرار دادیم و اسماعیل میرزا را با هفت هزار کس بر سر قلعه قاص فرستادیم که بروی رود  
قاص را قتل و غارت نموده از آنجا متوجه ارض روم شود و خود بکروز در رومنان بار جیش رفتیم و آواز  
توپ و تفنگ رومنان منقطع شد معلوم کردیم که چرا گفتند که شاه علی سلطان چینه قلعه را سپرد  
از اینجهت بغایت ملول و آزرده خاطر شدم که سابه سار و قبا تمام از دریا بجانزاد دنیا خود داشت  
بکشتن الکاء از دریا بجان افناد لا علاج از آنجا متوجه خوس و پاسبین شدیم چون در روم  
اول که خوند کار بدین جانب آمد قرار داده که قبل از آمدن ایشان قلعه وان را خراب کنیم و

در کل آذربایجان بکلیه آبادان نگذاریم در مرتبه بعضی مانع شده فکنداشتند و ایندفعه  
 که حکایت آن و القاسم و افند مرا از روی غیرت تاثر کرد باز بخاطر مبرسپند که تا القاسم دست  
 ایشانست نزاع و فتنه بر طرف نخواهد شد علاجی سوای این نداریم که تا هر کجا از الکاء خوند کاروان  
 دست را باشد خراب کرده و محصولات ایشانرا سوزانیده تاخت و غارت نمایم و بکرو زرد ریکجا  
 توقف نمایم و آنرا حد را تمام چول و ویران نمایم که مطلق آباد ده روز و راه نباشد تا آمد شد  
 ایشان بر طرف نشود همگی بر این تدبیر صلاح دیدند پس بدیند الفصه خوش و پاسبان سوختیم  
 و در پاسبان منظر بودیم که خوند کارچه فک خواهد کرد که خبر آمد که خوند کار بخوس خراب  
 و مادر پاسبان نشستم که دانسته بودیم که مرکب ایشان در گیل لاغر و بون شده در میان اردو  
 ایشان قحط شد باز کردند ما نیز از آنجا کوچ کردیم بالکاء موش رفتیم خبر آمد که خوند کار و بیلش  
 گذشت ما نیز از آنجا که نشسته بودیم پیشتر رفتیم قوچیان مسکر کلو که بر ما کبری پیشرفته بودند  
 آمدند و دجاسوس را گرفته آوردند احوال معلوم کردم گفتند که خوند کار با اوله ورستم پاشا  
 حکم نوشته بود که ما بفرامید رفیم شما در تر جان بنشینید تا محلی که برف بیارد و بعد از آن  
 از رنجان قشلاق کیند چون این خبر شنیدیم علی سلطان تاقی اغلی را باد و هزار کس فرستاد که اخلا  
 و موش را تمامی بوزانند مردم گفتند که اوله در تر جانست صلاح اینست که بر سر اوله برویم چون  
 حرفشان موافق مدعای من بود در روزا بلغار کردیم اتفاقا در روز پیش از آنکه ما برسیم اوله  
 ورستم پاشا بجانب پاپور دفته بودند و اوله درار رنجان بود فرمودیم که تمامی الکاء بایرد و تر  
 و تر جان را سوختند و خراب کردند مقرر کردم که هر کجا مسجد باشد یکی از اعیان لشکر دفته  
 در آنجا بنشیند که کسی متعرض مساجد نشود سوای مساجد تمامی خانها را میسوختند چون  
 در هر مرتبه که ایشان بالکاء ما آمدند مال ما را اجلال میدانستند ما هرگز مال ایشانرا اجلال

نداشتیم و چیزهای حلال از مرغ و گوشت و روغن و آذوقه همه چیزها را همراه مهربانان در این شهر  
 نیز بدستور اجناس حلال همراه داشتیم و مقرر کرده بودیم که هر روز سی قاب طعام در  
 صبا و بچاه قاب در شب حبه من ترتیب میکردند در این اثنا هر روز از ماه مبارک رمضان سوار  
 شده بکنار آب فتم که ماهی بجهت خوردن شکار کنیم که حلال باشد دیدیم که بخت نفریناده  
 میبایند شاطری را فرستادم که از ایشان تحقیق نماید که چه مردمند کفشد که ما مردم خوشیم  
 ما را غارت کردند اگر در اینجا میماندیم از گرسنگی هلاک میشدیم آمده ایم که بدینا بگریزیم  
 القاسم ابوالای اسفندین کردم و بر حال ایشان گریه کردم و از آنجا کوچ کرده بحوالی آب بویون  
 فرستیم دو نفر جاسوس حاکمی را آمدند کفشد جزم و تحقیق که القاسم بجمدان فرستاده  
 و لشکری ما و امراد را بر دوازده نجان بودند و غیر از قورچی هیچکس نزد من نبود جاسوسان کفشد  
 که اینست خوند کار باز کرده بجزیر آمد و احمد پاشا را باد و هزار تفکی پیش فرستاده اینست که  
 بکفه رسیدند و بعد از آن با قورچیان صلاح دیدم که چه باید کرد ابراهیم آقای بوردور گفت که  
 کوچ کنیم و بهما ما خاتون فرود آئیم و کس بفرستیم که امر از با پدر بیاورد و جمعی از امر که در آنجا نشدند  
 از نجان را سوخته ایشان هم بیاورد و هزار کس پیش بفرستیم که اگر احمد پاشا بکفه آمده  
 باشد با و دستبرد میبمانند جلوزار محمد پوز باشی و مقصود یک اینان اغلی کفشد که اینجاست  
 از تدبیر و میان دوار است که القاسم از دست خود بگذارند که بعراق رود البته نزد پاشا  
 بغداد آورده اند که در ملک خانقی و قزلرباط برود تا بهما خبر رسد که القاسم بعراق رفت تا باز  
 کردیم و بعد از بازگشتن ما باز کسی فرستاده القاسم نزد خود آوردند محمد آقا و اینان اغلی کفشد  
 که ما بده فرسخی از نجان باز نرویم و آنجا را انان تمام بسوزانیم بجز اینکه احمد پاشا پیش آمد  
 چرا خود را معاف داریم اگر چنانچه خوند کار باز خود بیاورد از راه با پدر دزدیده بیرون آئیم و فرستاده

معقول دیدم پسندیدم کوچ کرده بار رنجان رفتم آن بود که عثمان پاشا بقورچیان دُوا القدر  
 واستاجلو که بقراولی گذاشته بودند بر خورد جنگ کرده بود و شکست یافته بدگرفته بود جمع  
 کثیری از رومنان کشته شده بودند بعد از آن از ار رنجان کوچ کرده پیار آمدیم و در آنجا بسپار  
 اطفال ارمنی را قریباً سبک کرده بودند همگی را جمع کرده در سبدها نشاند و باز کردند و  
 عبداللہ خان را فرمودیم که بنیای قلعه بزرده گذاشت و نزد ما آمد بعد از آن بارض روم آمدیم اعلان  
 قاسم یازوکی را از جماعتی که از قلعه بجنک بیرون آمده بودند قورچی گرفته آورد و این خبر رفتن  
 القاسم را بعد از آن گفت گفتم من از تدبیر رومنان اینرا بغایت در میدانم که القاسم را از خود جدا کرده  
 گذارند که برود این بیت بخاطر مرسد

بساد و لک آبد بر کنر گاه چومر آ که نباشد کم کند راه

در آنجا لشکریان چند نفر از اطفال را اسیر کرده بودند ایشانرا نیز گرفته بمستاد ستور بیای  
 قلعه فرستادم و خود متوجه چورسعد شدیم و هنوز با و زمین کردم که القاسم را از دست گذاشته  
 باشند اسمعیل میرزا را بشیروان فرستادم که آنجا را متصرف شود قوچی باشی را با هزار و پانصد کمر  
 فرستادم که شکی را بکشد و بهرام میرزا و ابرهیمخان را با امرآ عراق و فارس و کرمان رخصت دادم  
 که بآلکاء خود بروند و من بقرا باغ رفتم که در آنجا قشلاق نمایم در این اثنا متعاقب خبر رسید که  
 القاسم بعراق آمد و خانه کوچ بهرام میرزا و جواغری سلطان را غارت کرده کبزان ایشانرا قتل نمود  
 و پسر بهرام میرزا را همراه خود برد شخصی که از نزد القاسم آمد بود از زبان او نقل میکرد که با مردم  
 خود میگفته که اگر من پسر بهرام میرزا را نزد خوندگار ببرم خواهد فرمود که من او را بکشم بعد از آنکه  
 من پسر او را کشته باشم بهرام میرزا پسران مرا خواهد کشت پس مرا نزد خوندگار بیا برد رفت  
 القصه در قسم خبر توجه ما بدو میرسد پسر بهرام میرزا را با مال و اسباب که غارت کرده بود بدو داشته



بجانبش از گریختن و در آنجا از غایت اضطراب توقف ننموده از جانب شوهر بغداد رفت و از شوهر  
کتابتی نوشته فرستاد و استدعای صلح نموده درخواست خود کرد من نیز پروانه استمالت او  
نوشته فرستادم و اما در آنوقت مردم میگفتند که فردا القاسم آنجا نباشد و حصر خود کار  
از بنظر معلوم نیست که احوال ما چه خواهد شد و صلاح دیده بودند که شهر و انرا باو داده  
این نزاع را بر طرف سازیم که او متوجه شهران گردد و مراد را اینحال دل در در گرفت و بغایت آزرده  
شدم چنانکه گریه ام دستداد و در انشای کربیه این ابیات از هفت بند مولانا حسن کاشفی  
رحمه الله بخاطرم رسید گریزان میخواندم

ایم عظم کعبه اصل از بیان مصطفی	قبله دنیا و دین جان و جحان مصطفی
از نفوذ کوهر معنی لبالب شد دهانت	تا نهادی لب بصورت در دهان مصطفی
ای باستان بعد از مصطفی نابود کس	تا نهادی پای تمکین بر مکان مصطفی
تبع تو ابر کس نیست بادل که فتح الباب او	تازه دارد زان نصرت بوستان مصطفی
تا سپهر شرع از او پیر نور شد بگریفتا	از تور روشن تر مهبی بر آسمان مصطفی
و هر وان عالم تحقیق را نابوده راه	بی زمین بوس در کتب بر آستان مصطفی
از زبان خلق بر ناید صفات ذات تو	و بر لید آن الا از بیان مصطفی
لا فلاحی را بنحضر نمیشاید زدن	ای شاخوان توانی از زبان مصطفی
عرض جابر نوح نیست مبدائی کیست	حال اخلاص من اند خاندان مصطفی
منت خلقم بجان آورده رحمتی کس مرا	و ارهان من خلقان بجان مصطفی
رو بر رحمت من است ای کام جان از روی	حرمت روی منمیر از نظر کن سوی من

رستم پاشا کتابی نموده پاشای حاکم بغداد نوشته فرستاده بود که کشتن در اینولا بنها صلیح

نہایت کہ مبارک افتنہ بکسرند کس بر سر او تعیین نمایند کہ از اول کآ ما بدر رود و اگر قبول نکند  
بقنالش رسانند بازال کآ ما بدر رود کہ دیگر بدین طرف نباید چون القاسب احوال خود را  
بدین منوال مینویسد بکہ کہر خنہ نزدیک اردلان آمد و بدیع الزمان پیر بہرام مہر را از اشجع  
خود ساخت و سبلہ صلح میخواہد بعد از چند روز بدیع الزمان و مہر را باقر کہ ملازم قدیمی  
القاسب بودند نزد ما آمدند و احوالات را عرض کردند من جوابش ندادم بعد از سہ چہار روز  
خبر رسید کہ محمد پاشا بیگداد لشکر بر سر او فرستادہ از آنجا ہنر فرار کردہ نزد سُرخاب سلطان کہ  
در آنوقت حاکم کردستان بود رفتہ بہرام مہر را با امر مطلع شدند ابلاغ کردہ بر سر او رفتند  
سُرخاب سلطان او را بر داشتہ بشکلہ بود و کس نزد ما فرستاد کہ سہادت پناہی شاہ نعمت اللہ را  
بفرستید بیا بدو قسم یاد کنند کہ قصداً و نکہد من او را بدہم سہادت پناہ مشارالہہ باتفاق  
امرا رفتہ او را آوردند در این اثنا سجد شکر کردم کہ الحمد للہ القاسب باقای خود حضرت  
امیر المؤمنین و امام المتقین اسد اللہ الغالب امیر المؤمنین جدد علی بن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ  
و السلام سپردہ بودم او را گرفتہ بدینحال بمن سپرد چون در برابر من آمد گفتم کہ دیدی آقای  
من از مدد کار توقوی تر بود و ترا باز نزد من فرستاد و دیگر حرف نزد

چرا غیر ا کہ ایند بر فرورد ہر آنکس بفرستد بپوشد

و از کفشار شیخ این ابیات را مناسب بنمقام دہم کہ فرمود

حکایت کنند از بزرگان دین حقیقت شناسان اہل یقین

کہ صاحب لی بربلین کی نیست ہی راند ہوارہ ماری بدست

الفصہ تا چند روز دیگر در برابر من ہنار کردندش روزی در توجہ خانہ بودم آنجا آمد  
گفتم و قتیکہ با من دوست بودی شراب نمخوردی و فسق و فجور نمیکردی چون باغی شہک

بنیاد فسخ و فجور کردی ظاهر که با حضرت پیرو کرد کار جل شانہ نیز باغی شدہ بودی

هر که را کوشش از برای خداست همه کارش زاینده آید راست

کارها جز خدای نیکشاید بخدا کمر زبندہ کار آید

الفصہ بعد از چند روز دادم کہ از من ایمن نیست و ذایم بفکر است و زاهر از ابرہیم و حسن  
بوز باشی کردہ بقلعہ فرستادم ایشان او را بقلعہ الموت برده حبس کردند و آمدند بعد  
از شش روز جمعی کہ او را در قلعہ نگاه میداشتند غافل گردیدہ دوستہ در آنجا بودند کہ  
القاسب پدر ایشان را کشته بود ایشان ہم بقصاص پدر خود او را از قلعہ بر برداشتند  
بعد از مردن او عالم امن شد با خود قرار دادم کہ بعد از این بر سر حرکس و گرجی روند و  
کفار با مسلمانان نزاع نداشته باشند تا اینکہ بکبار اسکندر پاشاهی در مہمانہ پیدا شد  
مضمون این ابیات بمنّت قوع یافت قطعہ

اگر اینکہ نخواهد کسی اهل دل کہ بکلمتہ بی زای رحمت بند

مکس زاید آید آورد روزگار کہ تا بر سر زای رحمت رید

حکایت اسکندر در آنوقت کہ پاشای ارض روم چیزها بخاطر قرار داد تحریک منہ  
و نزاع میکرد ہر چند امر با و چیزها نوشتند و او را بصلحت کردند و کتابات فرستادند قبول  
نمیکرد در جواب ہدایات مہوشت بکتوب کتابتی بچہنخان سلطان فرستادہ بود کہ من  
قلعہ اردہ نوح کر جستان را حصار کردہ ام اگر پادشاہ شما بر سر من آید جنگ خواہم کردن اگر  
شکست دادم پادشاہ شرق را شکست دادم و اگر شکست خودم غلامبراشکستہ باشد بچہنخان  
سلطان پیغام فرستادم کہ در جواب او بنویس کہ این خطہای نامعقول از جملہ نادانی و کم  
عقل است مرد عاقل بجد گاہم یاد را از منبکند و ذایم الاوقات بر سر پر خاش و مفتنی نباید بود  
بکمرتہ

بکمرته شاه قلی سلطان خا که خجور سعد ابن ابیات دانوشته نزد او فرستاد

دو غافل را نباشد کین و پیکار ز نادانی سهند با سبکبار

الفقه تومرد غافل هستی بنویستند دارد که با اولاد حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ابن چنین بی ادبی کنی هر کس که با این خاندان دشمنی کرد جزای خود دید تو نیز خواهی دید که بچه بلبله مبتلا خواهی شد و در اخبار بخواند که روز مکرر ابنی امیه در کربلا با حضرت امام حسین و اولاد و اصحاب علی علیه السلام محاربه و مقاتله نمودند سوای حضرت امام زین العابدین علیهم السلام دیگر کسی نماند بود و از بنی امیه در آن روز تا هزار طفل در کوار قبه طلا موجود خال بقدرت حضرت رب العالمین ملاحظه میکنی که از ایشان آثار نماند و چندین هزار سید از آن سلسله موجودند و هر چند امر از دوز را قپوی کس میفرستادند مانع شده نمیکداشت و مانع البچیان و تجار و مترددین میشد و غارت میکرد و از غایت غرور و نخوت کار بجائی رسانید که سبادت نام کرده در کتابتی که شاه قلی سلطان نوشته بود آیه کریمه

و انوشته فرخات بسیار گفته و شاه قلی سلطان

در جواب کتابتی مطول بر او نوشته فرستاده بود و از بنیخنان متنبه نشد ترك بد ذاتی میکرد دیدم که هیچوجه کار ما از پیش نهرود بالضروره گوشمال او واجب شد

کاری که بعقل بر نیاید دیوانه کنی در او بنیاید

آخر الامر لا علاج سفر ارجش و اخلاط را الشکری آراسته کردیم که بدین وسیله او را تنبیه نماییم که یک بد و بر سر او رفتن کسر شان ما بود و ماه رجب و آیه انصوب شدیم و ماه رمضان المبارک در اخلاط بودیم و باغ ملک شمس الدین را خریده در آنجا روزه داشتیم القصه بکا پانصد نفر از مردم خرجهن لوی قراباغ و کرچی که قبل از این بد و ابله رفته بودند اسکنند با انا

خبردار گردیدند هزار کس سزاه برایشان گرفتند با وجود بکه مردم خرجین لوکم بودند جنک روبرو  
 کرده بودند و مقرراتی که پانصد کس در مقابل ده هزار کس هنری نمیتوانند نمود فرار کرده جمعی از  
 ایشان را بقتل رسانیدند سیرهای ایشان را بطریق هر چه تمامتر بایستنبول فرستاد و اینمغنی افغان  
 عظیم نام کرده بود و بعد از آن چندان عجب و تکبر بخود راه داده بود که شرح نتوان داد بنا بر این  
 بخاطر رسید که اگر من بر سر ابروم از قلعه بیرون نخواهد و گرفتن قلعه ارض روم در انبوت  
 معتدراست اسمعیل میرزا را با جمعی از امرای سر افرستادم از قلعه بیرون آمده که جنک روبرو  
 نماید چون تیپ ایشان را دیده بود فی الحال باز بقلعه گریخته بود امر احوالی ارض روم را تاخذ  
 کرده نزد ما آمدند و ما متوجه نجوان شدیم و این شرحها را بالتمام نوشته مصحوب محمود بیگ  
 حاکم ابلقا که در جنک ارض روم گرفتار شده بود و مدتی در نزد ما محبوس بود خلاصش کرده و  
 خلعت داده نزد خضر خوند کا فرستادم بعد از مدتی کتابت خاصی حضرت خوند کار و سلطان  
 سلیم و خضر خوند کار که همیشه به ام نوشته بود و کتابت تم پاشا که با ام نوشته بود رسید  
 خلاصه مضمون اینکه ابلیجی فرستاد بد که در مبنای صلح واقع شود و قرار می بدهم که بعد از این  
 عجز و میا کین در مبنای پامال نشوند ما نیز نوشته و مصلحت ایشان بسات پناهی امیر  
 شمس الدین را با ابلیجی گری مقرر کردیم بعد از آنکه با استنبول رفته بود رستم پاشا و جمعی از <sup>خاندان</sup>  
 حرفهای ناخوش در مبنای آورده از جوانب دو بدل بسیاری کرده و نکذاشته بودند که کار  
 بجز بگذرد و کتابتی طولانی نوشته مصحوب بسات پناه مذکور فرستاده بودند که علای روم و مغان  
 اینجا بالتمام فتوی داده اند که خون و مال و اهل و عیال تمامی اهل شرق از پناهی و رعیت مسلمانی  
 و از منی و یهودی حلال است جنک با ایشان غراست گفتم این فتوی بسیار خوبست ماکه نماز  
 روزه و حج و زکوة و تمامی ضروریات دین را پسندانیم و بعل مینا و پریم ایشان ما را کافر میدانند حضرت

رَبِّ الْعَالَمِينَ مِثْلَهُ مَا وَابِثَانِ حُكْمُ فَرَايِدُ وَدَرْهَمَانِ اِيَّامِ پيش در واقعه ديدم در خواص كه شب  
 جمعه بيش و هفتم شهر رَجَبِ الْمَرْجَبِ سَنَةِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَتِسْعَمَاءَهُ بُودَ كِه ماهي در ميان آسمان ايشان  
 و يكي ديكر از جانب شرق و ديكر از جانب مغرب پيدا ميشود ماهي كه از جانب مغرب برآمد بغابت  
 بزرگست و از جانب شرق كوچك و شخص نوراني ايستاده بمن ميگويد كه ماه مغرب خوندي كار است و ماه  
 مشرق عبيد او زيبك و ماه ميانه از تو است نگاه ميكردم اول مرتبه ماه مشرق چون نزد پاي پاك  
 آسمان رسيد كنده شد و افناد بزمين فرو رفته ناپيد بشد و بعد از آن ماه مغرب بدست و افناد  
 بزمين فرو رفت و ماه ميانين بطريق كاغذي كه در هوا باشد آهسته آهسته ميان مدت ابراي  
 صَفَه شاهنشين كه در قزوين است جاي مزا انداخته اند نشست جاي من بر بالاي قابليه  
 انداخته و دوشك بر بالاي آن انداخته بر بالاي دوشك من نشستم و مرتبه ديكر در شجلم  
 شهر صَفَرِ الْمُظْفَرِ سَنَةِ اَحَدٍ وَتِسْعِينَ وَتِسْعَمَاءَهُ در بخوان بخواب ديدم كه بر آسمان بجانب مشرق  
 در محلي كه آفتاب وقت عصر بود خطي پيدا شد كه بر صفحه آسمان نوشته اند بخط عبري و يك  
 خط بزرگ آسمانست اما خط كه از بوم آسمان باشد شفاف تر است بطريق خط تمغاي كه بر كاغذ  
 فركي باشد سپر نه پير بدست و محراب بزرگ كه دود زرع و نيم پهنای آن باشد دود زرع و نيم  
 طول آن خط را خواندم اين آيه نوشته بود فَبَكَكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ از ميان  
 آن خط لرزه و اضطراب در من افناد ديدم كه آن خط چون آب موج پيدا ميكند و پاره را آسمان  
 كه دور خط است بجانب غرب لرزه ميان پيدا چنانكه منجواهد آسمان شكافه شود و چنان  
 ميبينم كه آن خط و محراب لرزه آمد چنانكه دري از آسمان كشاده شد من از اضطراب در  
 خواب ميبينم كه مكر از خواب بيدار شدم و خود را در بلاق خوي ميبينم و باري عظيم از جانب  
 و آن پيدا ميشود و مردم ميگويند مردم روم بر سر شما آمدند و دغدغه ميشود كه اگر آن باد



بدینا برسد تمامی خیمه های نار خواهد کند من بقور چنان حرم و ابقت آقای یوزباشی  
 حرم میگویم که پرنجان و سلطان ابرهیم میرزا را اگر آزادی کنند ایشان را بر داشته بکمر بند که ما  
 سوار شد پیش مهریم میبینیم که مرتبه مرتبه پیش میاید و بچینی و منیر که مادر آنجا نشسته ابر  
 پیش میاید هنوز بکار اردو نرسیده بود که بر طرف شد و اصلاحا و غباری بهمان رسیده  
 بکنار کی محو شد و از عقب کرد و غبار کاو کوهی بسیار قوچ بسیاری پیدا شد همه دهنه  
 دار بطریق کوسفند با مرا میگویم که هر کس که میخواهد از لشکری شکار کند و از عقب برود  
 ایشان میروند و من کاو کوهی و قوچ را زده میارم و میگویم اسب من خام است پیش میروم  
 سلطان ابرهیم میرزا و اطفال دیگر میگویم که آنها را اکاب کنند تا امرایانند و من در خیمه  
 مینشینم بعد از آن هر کس میآید سی و چهل از آنها را گرفته میآورم بعد از آن در خواب میبینم که  
 بیدار شدم اما باز در خوابم و من میبینم که هشتاد و چهار کتخ زبرد و شک انداخته و در  
 هر یک زنان صاحب جمال در نهان بلند و حریف شده و اصل از پند و آرایش ندارند اما  
 چون خوش شکند که در میان آدمیان آن نوع شکل که میباشند از وی پرسیدم که اینها  
 که هستند گفت اینها را از کرجستان برای تو آورده اند یکی خواهر و زهر است که در خانه ما بود  
 و سه دیگر حالا آورده من کنم خواهر و زهر این شکل نداشت کجا این چنین شد گفت حالا  
 چنین شد این مرتبه از خواب بیدار شدم خود را در همان هیئت خواندن ابرهیم میبینم که  
 باز در خواب شدم همان خواب اول را همان طریق بالتمام و باز ایه کریمه فیه که میگویم که الله  
 میخواندم گاه بخاطرم میرسد خبر میگویم که این ایه بجهت دفع اعداست از مشاهده این همه  
 اضطراب جزا واقعه شود باز بخاطرم میرسد که چون پرتو نور حضرت الهی غرا سمانه تجلی کرده  
 و ظهور آن شده بود سبب لرزه و اضطراب این خواهد بود و در خواب میگویم که نور تجلی ناخسته

عَلَيْهِمُ عَلَى نَبِيِّنا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ دَرْ طُورِ سِنَا آن بود که در قصص و اخبار مسطور شده و حضرت خاتم  
النَّبیین مُحَمَّد صلی الله علیه و اله در شب معراج در پس پرده حجاب با حضرت پروردگار مُتکلم  
شد مَبِیت و صُوت حضرت الهی جل شانہ در آنحضرت اثر کرده که بدین نوع عجایبات بدین  
طریق آبتی بر زبان جاری شود و من کمان میکنم که حضرت خوندگار متوجه این جانب شد  
چنین بود چون بنیاسین آمد توقف کرد تا نزول و آذوقه ایشان برسد تا بنصره لازم اولمه را  
فرستادند که در مَبانَه صلحی شود من بهیچوجه راضی نشدم که حرامیت اولمه صلح شود که او  
بناول ما بود الحال بر سالت او در مَبانَه ما و خوندگار صلح واقع شود اگر چنانچه یکی از پاشان  
خوند کار و سبله میشد بجهت خال جای آن داشت که بجهت اَمَنَت مسلمانان صلح نمایم

مرکز اچسان خواجه اولی تر کا حتمال جفای بوا بان

بتمنای کوشت مُردن به که نفاضا هزشت قضا بان

در هفدهم شهر ذیقعد الحرام کوچ کرده بار از چائی رفتم و نسیبیم خبر یونندگان کرچی  
بود که خوندگار آمد و بعضی لشکر شاه دستگیر کرده و دست پیر او را که همراه ما بود  
در جنک انداخته اند تزلزلی در احوال افراد کتابتی شخصی داده نزد پسرش خواجه تاج وکیل  
خود فرستاده که این نوع اخبار رسد کبقت احوال را کما هو حقه نوشته ارسال دانند  
شخص اقر اولان ما گرفته با نوشته نزد من آوردند در جواب او نوشتم

اینکه کوچه کار در هر آخر چنان خواهد شد آنچه دلخواه مجتاهدین خواهد شد

حکمتی را که نوزخ خواهد نمود از سر غیب کا ندان جبراد و چشم نکران خواهد شد

اینعلانی و آناری که می بینیم ما چو ز اول گفته شد آخرها خواهد شد

دست ستانند امیصطفی و مرتضی آنچه میخواهند ایشان آنچه خواهند شد

الْقِصَّةُ حَضْرَتِ خُونْدَكَارِ نِجْوَانِ آمِدْ كِتَابَتِي اَز سَارِ وَقَايِلَانِ وَلَدِ سَبَكْ حَسَنِ ابْدَالِ لُورِيدِ  
 كِه مِلَازِمِ جَامِي زَاكَرْتِه وَجِئِي نُوْشْتِه فَرَسْتَا دِه بُود كِه بِنَا بِنْدَ تَا جَنَكِ كُنِمِ اِيْمَرْتِبِ حَسَنِ سَبَكِ  
 يَوْمِ بَاشِي مَن كَفْتِ شُرُو اسْبَابِ اَبَا الْقَمَامِ بَا اَرْدُو بِيْشْتِه هَا وَ كُوْهِي هَايِ كِنِجِه وَ اَنْخَوَالِي  
 بَفَرُسْتِيْمِ وَ خِيْمِه وَ خِرْكَاهِ مَا بَاشِدْ مَا بَرِ سِرْ كُوْهِ رَفْتِه رَا هَر اِيْنا يَنْيَمِ خُونْدَكَارِ اَكْرَجْدَاشُودُ  
 بَرِ سَرِ نَا بِنَا بَدِ مَا اَز رَا هِ دِيْكَرِ بَا رُدُوِيْ اَوْبُرُوِيْمِ اِيْچِه اِيْشَانِ اَز اَرْدُوِيْ نَا بِنَا بِنْدَ مَالِ اِيْشَانِ  
 وَمَا نَبَزِ اَرْدُوِيْ اِيْشَانِ اَفْلَ وَ غَارْتِ كَرْدِه اِيْچِه مُبَسَّرِ مِيْشُودِ بَرِ دَارِيْمِ وَ اِيْچِه نَتَوَانِيْمِ بَرِ دَاشِدْ  
 سُوْخْتِه وَ شِكْسْنِه وَ خَرَابِ كُنِمِ قَبُولِ نَكِرْدِمِ وَ كَفْتِمِ اِيْشَانِ اِهِيْچِ دَرْدِيْ بَرَابَرِ اِيْنِ نَبَسْتِ كِه تَغْلَ  
 كَرْدِه بَا اِيْشَانِ جَنَكِ نَمِيْكَنِيْمِ وَ دَاخِلِ خُونِ اِيْشَانِ نَمِيْشُويْمِ بِيْخُودِيْ خُودِ بِيْجَهْنِمِ وَ اَصْلَ مِيْشُودِ  
 مَشْخَصِ اسْتِكِه بَا الشُّكْرِ كِه جُرَاتِ نَمِيْكَنَنْدِ كِه بَا الْكَاءِ بِنَا بِنْدِ وَ لَشْكْرِ بِنَا دَشْمَرِ عَلِيْقُوْ دَوَابِ  
 خُورْشِ اَنْدِوْمَرِ اَز اِيْنِ فَرُسْتَا دِنِ اِيْشَانِ كِه بِنَا بِنْدَ قَا جَنَكِ كُنِمِ مَعْلُومِ كِه اَرَا دِه رَفْتَنِ دَارِنْدِ  
 كِه بَا الضَّرُورِه بَكُوْبِنْدِ چِنْدِ مَرْتَبِه نُوْشْتِيْمِ نِيَا مَدَنْدِ وَ جَنَكِ نَكِرْدَنْدِ وَ كَرِ بِنِجَنْدَ نَا بَرِ كَشْتِيْمِ  
 الْقِصَّةُ سَهْ رُوزِ بَعْدِ اِيْنِ مُقَدَّمِه خُونْدَكَارِ بَرِ كَرْدِيْدِه بَعْدِ اَز اَنْ شَاهِ وَ بَرْدِيْ سُلْطَانِ كَفْتِ  
 كِه اَكْرِمُ بَفَرِ مَانِيْدَمِنْ بِيْشْتَرِ بَرُوْمِ وَ نَزُوْلِيْ كِه دَر اَرْضِ جَمْعِ شَدِ وَ اسْبَلْجَمَالْتِ كِه دَر اَنْجَا جَمْعِ شَدِ  
 بَسْتَا فَرِ وَ چُونِ خُونْدَكَارِ بَا رَضِ رُومِ شُودِ پَاسِنِ وَ اَرْضِ رُومِ زَا سُوْخْتِه وَ غَارْتِ كَرْدِه  
 بِنَا يَمِ قَبُولِ كَرْدِمِ وَ بِنِجَهْرِ اَرَكْسِ هَمْرَاهِ اَو كَرْدِه اَز آقِ مَنقَانِ مَتَوَجِّهِ پَاسِنِ شُدِ وَمَا بَكِرْ فُزْدِيْ  
 دَر اَنْجَا فَيْشْتِه بَعْدِ اَز اَنْ بِنَا بِنْدِ خُجُورِ سَعْدِ كُوجِ كَرْدِيْمِ رُوزِيْ كِه بَقَرِ اَبَاغِ رَسِيْدِيْمِ اَوَّلِ  
 مَاهِ مَبَارَكِ رَمَضَانَ بُود اِيْنِ رُؤَايْتِ بِنَا طَرْمِ رَسِيْدِ كِه دَر اَنْجَا رَا آمِدْ كِه رُوزِيْ حَضْرَتِ شَوْلِ  
 بَرِ سَرِ مَنِيْرِ چُونِ پَايِ مَبَارَكِ بَزِيْنِه اَوَّلِ نَحَادِ فَرْمُودَنْدِ آمِيْنِ وَ هِيْچَنِيْنِ بِيْشْتَرِيْمِ قَدَمِ مَبَارَكِ هَا دِه  
 فَرْمُودَنْدِ آمِيْنِ بُوَاسِطَه رُؤَايْتِ كَفْتِمِ چُونِ مَاهِ مَبَارَكِ رَمَضَانَ فَرِ سَرِ الْكَاءِ مُسْلِمَانَا

نزدیم قرار دادیم که بجانب کرجستان رویم و الکاهو شهر شاه که کافر خدی اند غارت کنیم و در  
الکاه قمره بنشینیم تا اسبهای نافریه شوند و لشکر کوه کبلویه در این روز آمدند و بخانه  
مُتوجه کرجستان شدیم و تا به کاه در الکاه شوشاد و الکاه مدت کمری و قمر نشستم  
بعد از عبور مَضارِ المبارک آذر بار ملازم عبسی خان نزد بسنت کمری فته بُسنت باو  
سفارش کرده بود که بازه پاشا تنها در قلعه الطی نشسته و خوند کار در راض روم است  
و ما نیز از حوالی قلعه پیر کن شاه قلی خلیفه مهرداد و محمد بیک موصلی و ادهم بیک روملو  
و الخان بیک سعدلو و ترخان بیک و ابابعضی از افرستادیم و ولد قمره کمری دیونا را آذر  
چرخ ایشان شدند تا موازی پنج هزار کس بر سر بازه پاشا رفتند بکشت مهرخان و لدشا  
کلدی بیک باد و بست نفر از دست چپ قرار شد بود که چون در قلعه کاخ مملک  
کمی بدر آمد خبردار شوند اتفاقاً بنان بیک دوچار میشود او را شکست داده گرفته پیش  
من آوردند احوال معلوم کردم سنان بیک گفت تمامی لشکر سوای خوند کار با الطی آمده اند  
و خوند کار نیز از عقب میآید اما از الطی برگشته بقاملو چمن رفتیم و بار دوی خود ملحق شد  
اگر لشکر بنیاد بر سر کنل جنک کنیم در این اثنا ولد دلو افندی و پیر شارت کله ملازمان بسیار  
هر دو کمر بسته آمدند و گفتند که پاشا را کمر بچند من نیز امر ارجع نموده جانقی کردیم که محمد گفت  
خوند کار در راض روم نشسته ما بقلعه و آن برویم و کردستان را غارت کرده اینجا بنشینیم  
و اسبها را فربه سازیم تا خوند کار در راض روم باشد ما نیز اینجا باشیم که اگر خوند کار بر سر  
ما آید ما از اینجا بجانب بغداد رویم و اگر از عقب ما روانه بغداد شوند باز گشته بدینا برگر  
و رویم و اینجا تا بکندینا بر سر کمرانند ما بار در نجان رویم و بالتمام آن ولایت سوخته و غارت کرده  
و خراب کنیم و بعد از آنکه این ولاینها را تمام خراب کرده باشیم در بهار که خوند کار بر سر ما

آید چه تواند ساخت بلا شبهه عاجز خواهد شد بر کرد بدن من استخاره کردم راه نداد  
بصلح استخاره کردم خوب آمد با مرا گفتم که اگر خضر خوند کار بخشن جاها را با ما بدی کرد  
مادر عوض بد با و نیکی میکنم و این ابیات را خواندم

ز خاک آفریدت خداوند پاک      تو ای بنده افناد کی کن چو خاک  
حرکت و جهانت و سرکش مبتلا      ز خاک آفریدت چو آتش مباح  
چو شعله مباح آتش هولناک      بد بیچارگی تن فرو داد خاک  
چو او سر بلند نمود این گمی      از دین تو کرد بد ازین آبی  
یکی قطره باران ز ابری چکبد      خجل شد چو پنهانی در پابیده

الفصل بعد از آن سلطان را فرستادیم که سنان بیک را که در قلعه هورت مقید بود آورد  
و شاه قلی آقا را همراه سنان بیک کرده کتابتی بخوند کار نوشتیم که اگر خضر خوند کار  
بحرف جاها را با ما بدی کرد مادر عوض نیکی میکنم و بمقتضای حدیث عمل کرده در  
اشتی میزینیم و این ابیات را خواندم

جوانمردی جوانمردی بنام  
درون از کین کین جوان نکهد      زبان از طعن بد کو بان نکهدار  
نکوئی کن بان کو با تو بد کرد      کزان بد خنده در افلاک خود کرد  
چو این نکوکاری کنی ساز      نکردد بر تو جز آن نکوئی باز  
کار خود کرد بخدا باز گذاری حافظ      ای سعادتمند که با بخت خدا داده کنی

و شاه قلی آقا سنان بیک را روانه ساخته خود متوجه کرجهستان نوصاحان شدیم اکثر  
قلاع و سقاقات آنجا را فتح نموده موافقی هزار اسیر گرفتیم و از آنجا بجانب قراباغ آمدیم

فرخ زاد ایشک آقایی را بعد از شاه قلی آقا بازمغان کرجهستان فرستادیم با پنج کمری و  
 و از عقب او پس آقا بدر رفت الحمد لله که صلح واقع شد و چند سال است که مسلمانان  
 بفرغانه و قات صیقل رسانند **فصل حکایت سلطان بایزید از واردین و لایق و دم**  
 از تجار و متردین هر کس که بیامدند می گفتند که سلطان بایزید در غاسبه نشسته و  
 لشکر جمع می کند که با سلطان سلیم برادر خود نزاع نماید می گفتیم که ایشان چه حد دارند که حضرت  
 خوند کار بخت و سلامت بر تن نهشته باشد با یکدیگر جنگ توانست کرد کس پیش یاد کار نیک  
 یازوی فرستادم که او کس بر حد ها فرستاده خبر تحقیق نمایند جاسوسان و ملازمان او آمدند  
 و ملازم القاسم که با سلطان بایزید بودند آوردند ایشان همگی گفتند که سلطان بایزید  
 بایرادرش سلطان سلیم بر سر مناعت آمده باغی شده بود رفتند در قونیه با هم جنگ کردند  
 سلطان بایزید شکست خورده باز به غاسبه رفت و ما را سلطان بایزید فرستاد که بصورت یازرگان  
 بخند شاه بروید و بگوئید که بکینار و پانصد تومان بمن بفرستید بقرض بعد از آنکه من جای  
 پدرم را بکرم یکی در ده عوض می کنم من از ایشانان در تعجب شدم و گفتیم که که طفلان از القاسم  
 بوده است الا اینکه با حضرت خوند کار مدتیست صلح کرده ام و زبیر اقراض می دهیم دیگر آنکه  
 با هزار و پانصد تومان چه دشمنی بخوند کار تواند کرد ایشانان سخن بیک بوز باشی سپردیم که بگویم  
 بعد از این چه خبر خواهد آمدن بعد از یک ماه چهل روز خبر آمد که سلطان بایزید بیاسین آمد  
 از یاد کار بیک باز خبر آمد که در بیاسین فرود آمد کس متعاقب شاه قلی سلطان با علی چاووش باشی  
 که سلطان بایزید فرستاده بود آمد و خبر آوردند که سلطان بایزید بیاسین آمد و مرا فرستاد  
 که اگر نبرد شاه آیم مرا بدارد پناه و دوروز بعد از این خبر آمد که نوح پاشا بر سر سلطان بایزید  
 آمده جنگ کردند و او شکست خورده بخجور سعد نزد شاه قلی سلطان آمد من با امر اکتم که



چون بالکاء ما آمد اور انہیں کذاشتہ بجلی دیکر رو د کہ فرذاخوند کارا ز ما بدخواہد  
 دہدا قاملای و ذر قزوینی و ملا شمس ایلی و الله ورن آقای مہماندار را باز رو براق فرستاد  
 کہ اورا تبریز برسانند چوں شاہقلی سلطان نوشتہ بود کہ سلطان باہر بد از شما مہتر سدس  
 فرستادہ اورا تسلی کنبد بھر نفع کہ باشد من مہر حسن بیگ ہوز باشی را فرستادم کہ سو کند خو  
 اورا تسلی دہد کہ اورا و فرزندان اورا بخوند کارند ہم و نزد علی آقای چاوش باشی بہر بہر  
 صیغہ سو کند باد کردہ اورا بہر ہمراہ حسن بیگ ہوز باشی فرستادم و حسن بیگ ہوز اورا  
 تسلی دادہ بقزوین نزد من آورد و در تبریز سلطان باہر بد چند روزی توقف نمود نامہ من  
 فرستادہ بود کہ شما تبریز بنیائید کہ دو بلوک بطرف بغداد و یک بلوک بوان بروم سلطان  
 سلیم در برابر یک بلوک خواہد رفت دیکری را کہ در برابر بنیاد و تمامی لشکر خوند کارانچہ  
 ہسند باہر بد و مرا بخواہند و خوند کنار در استنبول تا خبر دار شود ہمہ ما بر مہتر زدند  
 من در جواب نوشتہ کہ بقزوین تشریف بیار تا با ہم جانتی کنیم بھر چہ صالح باشد چنان نامہ  
 پیش از آنکہ سلطان باہر بد بفارس آید سنازیلک از جانب حضرت خوند کار باہر بد بکری  
 آمد و دوزاق اقا از جانب سلطان سلیم آمد و مکتوبات آوردند در بار سلطان باہر بد و  
 مدعیان نوشتہ بودند باہر بد کفتم صبر کنید سلطان باہر بد بنیاد بعد از آن ہر چہ صلیحت  
 شما باشد بعمل آوریم او پیغام دادہ بود کہ پیش از رسیدن الچیان شاہر ایدند مبادا  
 دوزاق شاہر بازی دہد من کفتم بچسا بکفہ با وجود آنکہ سہ مرتبہ ایلی نامہ حضرت  
 خوند کار فہدہ تحفہ درویشانہ بود در آن مرتبہ ما را نوازش فرمودند و القاسب کہ از تو  
 ما بد انجارتہ بود او بر خاستہ باہر بد جانب آمد من منع مہمودم کہ چہ معنی دارد بار شاہا  
 باہر بد قسم سخنان از جای بد را بنداصلان بخیں او از جای نشدم و ہما نظر بقاری انکاء اشم

اگر چه از دست طاعنری بر نیاید این قدر میتوانستیم که با لکاء ایشان رفته این مایین را خراب کنیم  
و چو سازم بعد از آن عبور ایشان بر طرف میشود و در آنوقت حضرت خوند کاردار را استنبو  
بود از آنجا دبار بکروارض روم و وان را میخواستم چنان کنم که آثار آبادی در آنجا نماند تا آنکه  
القاسم پیش ما آمده صلح کردیم و در مقام بد کشیدیم و بعد از آنکه سلطان بایزید بقزوین  
آمده بنا لغه میکرد که القاسم که بد آنجا آمد خوند کاردار <sup>عجته</sup> خاطر او لشکر کشید و با لکاشما  
آمد شما چرا ملاحظه نمودید و مدد بمن نمیکند و پسر من همراه شما باشد و دود پیر همراه من و  
شما بارض روم روید و من بجانب بغداد روم من کفتم که خوند کار خوب نبرد که بسنج القاب  
بر سر ما آمد و همیشه میگویم که حضرت خوند کاردار را رستم پاشا بازی داشت و سبک کرد من خود  
چون بسنج دیگری اینکار بکنم و نقض صلح و عهد نمایم صلاح دادم که ایلچی فرستاده در <sup>تخت</sup>  
گاه او بکنم اگر حکم شود مردم توراکر فنه نگاه داریم یا بفرستیم دیگر یاره کس فرستاده که مثل  
تقصیر همگی بکنیم که از تقصیر همگی بگذرد و با خود کفتم اینکه باید که ولینعت او استعاق  
شد و حقوق والدین نگاه نداشته که بموجب آیات احادیث غایت ایشان واجبست و من  
با خوند کار صلح کرده باشیم با خوند کار بدی کرده معاونت غاق نمایم و دیگر از بی عقلی او بگو  
با وجود آنکه بمن ملحق شده بود مرا شاه طهته بنام نوشته و حضرت سلطان سلیم که بی گناه بود  
بمن انواع تعظیم نموده پدر نوشته بود دانستم که این بی عقل است و نادان

هوالی کیسه سلطانلق باشار من نه سلطانلق که چوپانلق باشار من

اما سلطان سلیم غافل و نادانست

طلبان مردمانا بی گن پند یکی فرمود با نادان

استاد کی دارم اماد کبر این نوع خدمت کلی از حضرت خوند کار و سلیمان جانز و جلد  
که لایق ایشان باشد میخواهم اختتام اتمام بنای متین صحیفه اسرار پادشاه و انسداد  
و انتظام در رغر لایق همین آثار شاهنشاهی

## تکذیب

جلوس شاه طهماسب و زوشنبه نوزدهم رجب سال نهصد و سی و هجری و در این وقت  
سال و ششماه و بیست و نه از عمر این پادشاه گذشت بود  
مخالفت امرای استاجا و پادشاه طهماسب و غلبه عساکر پادشاهی بر آنها با عانت مظفر سلطان  
خاکه رشت و نهصد و سی و دوم در این سال عبیدخان از بخارا بطوس آمد این شهر را محاصره کرد  
و بگرفت جنگ عبیدخان با عساکر شاه طهماسب و غلبه او بر استرا آباد در نهصد و سی و سه  
رفتن شاه طهماسب از قزوین بخراسان و آمدن عبیدخان از ترکستان باین مملکت بالشکر  
که بیست و نهم از عساکر شاه طهماسب بودند و تلافی فیر تقین در زور آباد جام و غلبه قشور شاه  
طهماسب فرار عبیدخان و کوه سلطان و کوچکونچ خان و سایر خانان ترکستان در نهصد و سی و  
پنج گویند از عهد چنگیز خان تا آن زمان لشکری باین عده و عدت از حیون عبور نکرده بود  
هم در این سال عبیدخان مشهد و هرات را مستخر کرد و شاه طهماسب متوجه بغداد گردید  
و ذوالفقار خان خاکه عراق عرب را بکشت و باین اقبال استیلا یافت توجه شاه طهماسب  
بطرف خراسان و کریمخان عبیدخان بخارا و نزول شاه طهماسب در هرات در نهصد و سی و شش  
خلاف فیما بین امرای شاه طهماسب کشته شدن چوه سلطان و بسیاری از بزرگان و

رفتن اوله تكلو كه حكومت آن ربا پچان بد ربار سلطان سلیمانخان سلطان عثمانی در نهصد  
وسی و هفت تحریک کردن اوله سلطان سلیمانخان را بچنگ با شاه طهماسب فرار  
عساکر سلطان از جلوشاه طهماسب نهصد و سی و هشت فرار کردن عیبدخان که از سال  
قبل هزار ترا محاصره کرده بود بواسطه توجه شاه طهماسب باین طرف در نهصد و سی و نه  
استیلائی عساکر طهماسب استرآباد در هین سال توبه شاه طهماسب از خوردن شراب  
و منع شرابخانه و قمارخانه و بیب اللطف در هین سال لشکر فرستادن سلطان سلیمان  
بتحریک اوله و غدر بعضی از افرای شاه طهماسب متصرف شدن عساکر عثمانی اکثر بلاد  
آذربایجان را و توجه شاه طهماسب خراسان باین طرف و آمدن سلطان سلیمانخان بخراسان  
سمت تلف شدن قشون عثمانی از سرمد در سلطانیه و آن نواحی و مجبور شدن سلطان عثمانی  
بر رفتن از آذربایجان و آمدن ببغداد و متصرف شدن این بلاد در نهصد و چهل توجه  
شاه طهماسب بقلعه وان که اوله آنرا متصرف شده بود در هین سال آمدن سلطان سلیمانخان  
از بغداد بتخیر آذربایجان و مأیوس شدن از فتح این نواحی و رفتن بملک خود و فتح قلعه  
وان بدست عساکر شاه طهماسب نهصد و چهل و یک فتح کردن عیبدخان هزار ترا و لشکر  
کشیدن شاه طهماسب فعه چهارم بخراسان و فرار عیبدخان در نهصد و چهل و سه  
حرکت شاه طهماسب از هرات و تصرف نمون قندهار و سرخ شدن زمین داور بسعی عساکر این  
پادشاه در هین سال آمدن شاه طهماسب بپروان و متصرف شدن این ولایت در نهصد  
و سی و پنج توجه شاه طهماسب بکرجستان و سرخ شدن قلایس و بعضی قلاع دیگر در نهصد  
و چهل و هفت باغبکری علاءالدوله رعناشی خاکم در فول و آمدن شاه طهماسب باین  
نواحی و مصفا شدن خوزستان و بازگشت بقیم در نهصد و چهل و هشت آمدن هابون  
پادشاه

پادشاه بن بابر پادشاه بعضی از بلاد هند بدو بارشاه طهماسب بواسطه شکستی که از شهر  
افغان خورده بود و تشریفات داده از حدشاه طهماسب بنای هماهون پادشاه وقشون داد  
باو که بواسطه انقشون بر قندمار غلبه کرد و بعد کابل را نیز تملک نمود در هصدد پنجاه و  
توجه شاه طهماسب بکرجستان و دلاط او در این نواحی و آمدن بکنه در هصدد پنجاه و  
فرار القاس میرزا برادرشاه طهماسب که براه خود سمرقند فرستاد اسببول برای استیغانت سلطان  
سلیمانخان و جنگ کردن با شاه طهماسب در هصدد پنجاه و چهار توجه سلطان سلیمانخان  
با القاس میرزا و لشکری بقیاس تبریز و مجبور شدن او بعد از جنگ و صد بابیست  
بممالک خود در هصدد پنجاه و پنج تسلیم نمودن سرخاب مالک مرغوان القاس میرزا را بگرام  
میرزا برادرشاه طهماسب آوردن بگرام میرزا او را بدو بار این پادشاه و مجبوس شدن القاس  
میرزا در قلعه قندهار و انطفای ناپره فساد او در هصدد پنجاه و شش استیلائی عساکر  
شاه طهماسب بر تمام بلاد شکی و توجه شاه طهماسب در دفعه سیم بکرجستان و فتوحات  
در این مملکت آمدن بقراباغ در هصدد پنجاه و هشت جنگهای سخت فهاپین عساکر  
دولتین ایران و عثمانی در اکثر حدود در هصدد پنجاه و نه و هصدد شصت توجه سلطان  
سلیمانخان از حلب تبریز و هضت شاه طهماسب انجوان بقصد جنگ با سلطان که پس از  
جنگهای بسیار فهاپین مقدمه الجیش فشین و فتوحات عساکر شاه طهماسب سلطان عثمانی  
مایل بصلح شده و کار منازعه بمضالحه انجامید و این در هصدد شصت و یک بود  
هم در این سال شاه طهماسب بکرجستان رفت و عساکر او فتوحات در این مملکت نمود  
و باغبانم موفوره و زباده از سی هزار اسیر بیرج آمدند توبه شاه طهماسب از مناهی در  
هصدد شصت و سه تصرف عساکر شاه طهماسب قندهار را در هصدد شصت و پنج مخالفه

سلطان بایزید بن سلطان سلیمانخان باید که عزیمت او بدربار شاه طهماسب نهصد و شصت و شش عهده مودت فیما بین شاه طهماسب و سلطان سلیمانخان که بموجب این عهده سلطان بایزید را بسفر و مامورین دولت عثمانی تسلیم نموده آنها بموجب حکم سلطان سلیمانخان بایزید و اولاد او را هلاک کردند در نهصد و شصت و نه مصفا شدن مملکت گیلان بزرگ شاه طهماسب نهصد و هفتاد و پنج

این بود تمام وقایع عهد سبزه سلطنت شاه طهماسب پنجاه و سه سال و ششماه و بیست و شش روز پادشاهی کرد و در سال نهصد و هشتاد و چهار درگذشت مدت عمرش شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز بود

پیر از مرقد واقعه در این مکان خلد نشان مضجع پاک و به عهد رضوان جابگاه نایب السلطنه عباس میرزا ابن خاقان مغفور طاب ثراها میباشد که در دار الحفظ مقابل در بحرم است و در سنگی که بر تبت مبرور معظم اسکنه الله فی دار السرور بر روی این نصب است شرح ذیل بخط فستعلیق بسیار ممتاز نوشته شده

الْمَلِكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

مضجع پاک و مرقد نایب نواب رحمت و غفران مآب به عهد دولت نیکبایان ملت سماء التّموّه لاک العدوّ حنّة الدّهر و حنّة الملک نایب السلطنه عباس میرزا طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه است که در عنقوان جوانی از تابندات سبحانی رفون مرزبانان از میان اولاد خاقان خلد آشیان و سلطان رضوان مکان فتحعلیشاه قاجار کالشمس من بین النجوم اشتهار و انتشار داشت و بولایت عهد و نیابت سلطنت اختصاص یافت چندگاه در



تختگاه سلطنت با مورسپناه و رعیت پر داخت و چندی در حفظ ثغور و نظم مملکت آذربایجان  
 مساعی جمیله بظهور رسانید و در غزوات معاندین فتوحات جليلة منصور گشت و در مملکت  
 ایران مخرج قانون نظام گشت در صنایع توپ و تفنگ و سایر اسباب جنگ اهتمام تمام نمود  
 پس از آن بدفع مفاسد بزد و کریان پرداخت بعد از تصفیه آن سامان برفع غوائل خراسان  
 اقدام نمود و بداند توحی قلع مفاسد داخله فراغت یافته بسدائمه خارجه مشغول گشت  
 قلعه سرخس را که موطن طایفه ترکمان بود بقهر و غلبه حرب مستخر کرده اسرای شیعۀ خاخر  
 نمود بتاریخ یازدهم جمادی الاخری سنه هزار و دویست و چهل و نه در ارض اقدس مرحوم  
 و در این مکان شریف مدفون شد

بزرگوار الحفاظ مقبره مرحوم شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرنا ابن نایب السلطنه عبدال  
 میرزا طیب الله مضجعه میباشد و بر سنگ قبر آن مرحوم عبارت ذیل بخط نستعلیق بسیار خوش  
 مؤالباة و کمال شئی هالک

سُبْحَانَ مَنْ تَوَكَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ وَتَهَرَّعَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ

لَيْسَ بِكَ مَجْدُ غَالِكِ الْأَرْضِ شَخْصُهُ

فَقَدْ بَانَ مَعْرُوفُ هُنَاكَ وَجُودُ

وَأَنْبَلُ أَمْسَى رَهْنِ رَمْسٍ فَقَدَتْهُ

نَوْنِي وَهُوَ مُحْكَمُ الْفِعَالِ فَقَبِدْ

إِذَا مَا تَمَنَّهُمْ سَبَدٌ قَامَ سَبَدٌ

كَرِّمُ فَبَفُتِي بَعْدَهُ وَبَشَبَدُ

این قطعه تراب آستان پاک که محو و سماک و مسجود املاک است مدفون رحمت ایزد

سیکن مغفرت بیکران کرامی ثواب ضوان مآب شاهزاده اراده والا بتار دکن رکن خلا  
 بایدار عباد الامان ملائک الولا به نایب الاله مملکت آذربایجان و فرغانه فارس  
 و والی مملکت خراسان فریدون میرزا است جعله الله تعالی فی مقبر من رحمته و بواه دار کرامت  
 که در رجاحت عقل و سماحت طبع و سجااحت خلق و فصاحت نطق نادره زمان بود و فایق  
 اقران و در بید و عمر در ظل رافت و بعهد مغفور میرزا اسکند الله تعالی فی دار السور  
 و در فضول ادب سرآمد فحول عرش و در نظم و نشر هم و جهد دوزان در آن اوار که  
 و بعهد مغفور غریب خراسان داشت بهفاد و ابتناه الحکم صبیها نبات لا یتز باجلا  
 بعهد او باز داشته و اند سال در آن مملکت ابالت بهنمود در عهد سلطنت شاهنشاه  
 محمد شاه انار الله بوهانه بفرغانه فارس مأمور و در آن حد و چند خدمت اسلام  
 و بشرایط و لخواهی اقدام نمود و در زمان اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه الموبد المنصور  
 پنجمین پادشاه سلسله جلیله قاجار (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه مأمور ابالت خراسان  
 گردید که در اطراف مملکت اطفا ناهر فساد و ابفاء شروط و سداد نماید بخت عنان عزیم  
 بجانب سرخس منعطف فرموده و ترکان مطیع و غاصبی را پاداش داده و از آنجا مضمت بمرو  
 فرموده و والی خوارزم را که سر سرکشی داشت سرش را پایی تخت خلافت انفاذ داشت  
 بعد از مراجعت ببنجهان فانی زاید رود نمود و خائن این سعادت عظمی شد که در آستانه  
 هابون حضرت ضو به علیه و علی ابانه و ابنا نه الاف السلام و التجه مدفون و بمن  
 رضامقرون شد ختم الله له بالحنی و جعل حظه من الفضل اسنی کبه کاتب الجضر  
 السلطان محمد حسن اصفهانی

بالای همین قبر فاصله دودرع بالای کتیبه از راه اشعار ذیل نوشته شده است

خجسته عم شهنشااه دهرنا صدر بن

نصیر دولت ملنکه ایسان وزیر

خدوزاده فریدن که در جلالت و قدر

بر این دلباز مراد رسعادتش کامد

شرف مقدر سلطان هشتمین که کشت

علی عالی اعلی که ذات اقدس

غرض چوپ کرنا کز اشن پناه او

نوشت خاتمه سرخوش برای تاجختر

در سمرقند مرحوم حمزه مبرزی حشمت الدوله این عبارات برد و سنک بخط نستعلیق نوشت شاه

سبحان الله الحی الذی لا یموت

مرقد پاک تابناک شاهزاده آزاده والا ابتار غصن شجره خلافت و شهرتاری و شمس دوحه سلطنت

و جهاننداری حشمت الدوله حمزه میرزا امیر جنگ و والی مملکت خراسان و حکمران آذربایجان

و اصفهان و بروجرد و عریضانت که از ربیعان جوانی در میان اولاد پاک نهاد و بعهد مرحوم

مغفور اسکنه الله تعالی فی دار السور و بر عین الدماجد خود در تحصیل قواعد نظام

و تکمیل ادب جنگ و لشکر کشی و دشمن کشی اهتمام تمام داشت و در علو هم و جود و کرم

و بدل نعم بر اقران خود فایز آمد

جهانداش و ابر سخا و کان کرم سپهر حشمت و در پای فضل و کوه وفا

و فایز علی الاقران عز و رفعت ..... در خلق بنکو و طلائع لسان و عذوب بیان

و حید عصر و فرید دهر بود هیهات ان بانی الزمان بشله ان الزمان بشله لخیل

۲۲۰  
در خراسان و اصفهان و بروجرد و عربستان و سایر بلادان ایران حکمرانی نمود و در آخر دولت  
شاهنشاه مغفور طیب الله ثراه که بایک خراسان مأمور شدند در فتنه سالاری فتنه  
به پادشاهان کشیدند باز دریم که حکمرانی این مملکت مفتخر شدند قلعه جدکد سرخر را  
باستحکام تمام بنا نهادند و بعد از آن باقشون و افرام مأمور مرو شدند و آنجا را تصرف  
تصاحب نمودند و بعد از تصرف بتغایب تراکمه مرو رفته در صد قلعه و قمع آن اطافه  
برآمدند و از آنجا که فتح و شکست هر دو در قبضه مشیت خداوند ذوالجلال است شبیه  
مراجعت میکردند ترا که بر قشون دولت پنجه آنها را شکست دادند و جمعی را اسیر دستگیر  
کردند باز سیم که بایک خراسان سرفراز شدند در آنک زمانه بت فتح قاری قلعه کشیدند  
و بعد از تحریک انهدام آن قلعه فروز از پنج شش هزار و غنا به پیشمار بدست قشون دولت  
افزاد و بتلافی صد هزار مرد دشمنان را نکون ساختند در کدایت سال قوی پهل از ابالت  
خراسان بدو بار شاهنشاهی احضار شده در آخر این سال اعلیحضرت امیر اطور روس سیر حد  
تشریف آوردند از جانب شاهنشاه ایران بمرتبه وزیر فغانی مفتخر و برای تشبیه مواد  
اتحاد و هپانقلاب و بخدشت امیر اطوری فایز و باعطای نشان دیشان الکندی ناجده  
از درجه اول سرفراز شده بعد از سه ماه مراجعت بدار الخلافه نموده مراتب بکانبکر امیر اطور  
بانامه مودت خنامه معروض حضور مبارک داشتند صفحات عربستان چون اغتشاش  
کلی پیدا کرده بود در اول سال پیچید هزار و دویست و هشتاد و هشت بایک آنجا  
مأمور گشته اشار اعراب کبریا ست شیخ مهاوی بنی طرف مؤسرفتنه و طغیان بودند  
کرفتنه بدار الخلافه فرستادند و مدت هشت سال حکومت آنجا را مستقلا نمودند در اول سال  
لوی پهل هزار و دویست و هفت هزار از ابالت آنجا استعفا نموده بدو بارها بونیه حاضر  
کنند

کشته اگر ادسا و جلاغ مکرری باغواى شيخ عبيد الله دست تعدد يک حداثت اذربايجان در  
 نموده اموال مسلمانان را بعرضه قتل و غصب آورده بودند در چهارم ماه ذيقعد هزار  
 و دويست و نود و هفت بايانزده هزار قشون مأمور سياست آنها کشته بيستم ماه مزبور در  
 بلد پيجار کروس شده مرضه عارض ايشان شد و ساعت شبا عتاشدار پافه سراز سياه اصرار  
 در افامت معالجه مزاج <sup>نمود</sup> چون قصدشان خدمت به ملت و دولت و حفظ ناموس عباد الله بود  
 با حالت مرض بطرف مقصد راه سپار گشتند اما مرض چون روز بروز اشتداد بجهت رسانيدن سوار  
 کالسکه غير ممکن بود با سخت روان بيست و هفتم ماه مزبور از پيجار حرکت نمودند هر روز مرض  
 پيشترو ضعف مزاج زيادتر گشت غره ماه ذيقعد در منزل جعفر آباد رؤساي قشون و چاکران  
 مخصوص در عرض توقف تجديد مطاع نمودند مؤثر نشد زبان مبارک بذكر ايه شريفه و ما  
 تذري نفس باي ارض تموت کونا ساختند سيم ماه مزبور نوبه غش عارض گشته روز نهم  
 ماه مطابق لوي پيل در منزلي که موسوم به کوي آقاج و پنجفرسنگي صابن قلعه بود جان را بجهت  
 آفرين تسليم نمود در ساعت تحال زبان مبارک را بکلام معجز نظام حضرت ولايت ممل  
 کونا ساختن اين دو فردي را تنطق فرمودند

وَفَدَتْ عَلَى الْكَرِيمِ بَغِيرَ زَادٍ      مِنْ الْحَيَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ  
 فَمَحَلُّ الزَّادِ اقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ      إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ  
 نَبَزَ دَرْدَ الْخَطَا فِي مَضْجَعِ مَرْحُومِ جَلَالِ الدَّوْلَةِ      بِرَسْنِكِي بِخَطِّ نَيْلِ تَوْبَةِ  
 هُوَ الْبَاقِي وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

و بعد از آن اشعار ذيل ميسطور است  
 سبيل ناصر بن شاه بجهت فريدون فر      که طوق طاعتش گردون گردان داشت

جلال الله وله شریطان بحسب نامجو آن کو  
بد افعال اقاوالش هم مطبوع و مستحضر  
غلام خاص سلطان که از پهن و لایش شد  
ز شقیطیان اینر شبان وادی این  
انام نام ضامن سبیل موسی جعفر  
وصی احمد مرسل ولی قادر ذو المن  
وداع زندگانی در جوانی کرد آن گونه  
که خون آمد برین درناش چشم مرد  
بملک طوس آن نود رخداک فریان ده  
بچشم نام او چون کشته گوشت و شسته عرش  
ز سعی هفت کون آبا بکشته چار کون مادر  
غرض آن بوسف مصر بلاحت چو شد پیر  
رخدام رواق بوالحسن شد .....  
که آمد از رواق بوالحسن پیرن یکی کشتا  
جلال الله له زابا شد رواق بوالحسن  
ز تارنج وفات و مدفنش جوانا بصد شهن

### رافقه محمد الموصی

در توحید خانه مقابل در بزم مطهر درازاره بخط نستعلیق جلی نوشته است  
هو الله الباقی جناب غفران مآب میرزا محمد خان سپه سالار اعظم دولت ایران ولد  
اسعد مرخوم امیرخان برگزیده دوده قاجار و از امرای ستوده نامدار بود برای تشبیه ملت  
باید دولت صدقات پاپان برد و خدمات نمایان کرد چنانکه از فتوحات سفر کرگان محسو  
بزرگان و مقصود ارکان شد و در حضر سلطنت دست و پا یافت و پایه صدارت گرفت تا آخر  
حال بامداد قایم اقبال باباالت مملکت خراسان و نظم امور و ثغور آن سامان مأمور شد  
و خود فتنه و فساد در اندک زمانی فانی و متروک ساخت ساخت از تطاول مفسدین پیر خسته  
بحکم اذا جاء الابل یقطع العمار الاملد درون هفدهم شهر صفر المظفر هزار و دویست



و مشناد و چهار هجری بکشور بقا و محضر لقار حلت نمود و اقمربعد الوهاب  
 نیز در توحید خانه درازاره دیوار پشت بقبله که در در ب حرم واقع است این چند شعر  
 بر سنگ مسطور و بآب طلا مزین است

آه ازین آسمان گنج رفتار	که از و هیت هر که هیت غین
طبع احراز از و همیشه ملول	جان اخبار از و همیشه خرب
نزد صد هزار سال زبنا	آنچه امسال کرده از زه کین
با محمد علی جهان شرف	اصف و زکار و صد و هجین
آن وزیری که رای ضایع	فاتح صد هزار حصن حصین
آن دبیری که نوک خامه او	محرر صد هزار در شمعین
پشت پشت بد اهل زمان	بطن در بطن صد خلق زمین
هماندر که نیکو اخلاق	بداندر بدرد دست آئین
الغرض چون برون شد از عالم	آن همانون های سگ نشین
خداست از پیر عقل قایم	سال تاریخ آن خلاصه دین
عقل کفنا بکوشد از دنیا	صد و عالی بصد و علی بن

در دارالتهباده مقابل در ب حرم بر سنگ قبر مرحوم حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله  
 سیچسالا را اعظم مسطور است

هو الحی الذی لا یموت

جناب غفران مآب طوبی مکان خلد ایشان افتخار الحاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سیچسالا  
 اعظم و صد اعظم دولت علیه ایران و لداسعدار چند امیر و نظیر میرزا بنی خان ظلاله

وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ بَعْدَ أَنْ دَرَسَتْ كَاهِ سِلَاطَتِ بِمَقَامٍ وَقَوَامٍ صَدَارُ عِظَمٍ سَبْدَانِ خَدَمِكَ  
 دِهْنِ وَدَوْلَتِ مَحْسُودِ خَاصٍ وَمَقْبُولِ غَامِ شَدِيدِ دَرَسَنُ هَزَارِ وَدُوبِشْتِ نُوْدُ هَشْتِ بُوْزَارِ  
 تَوْلَبِ عِظَمِي وَابَالِكَ كِبَرِي مَمْلَكَتِ خِرَاسَانِ وَسَيْبَتِ نَمَافِخِ كَرْدِيدِ بِمَرْتَبَةِ مُؤَمِّنِ الْخَضِرِ الْوَضْوِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَنَّةَ كَمَا عَلِي تَبَرُّنِ مَرَاتِبِ اسْتِ سَبْدِ وَبَا فِي بَاهَا شَدِيدِ دَسْتِ كِي بِانْمَقَامِ نَرْسَبِدِ  
 يَكِي اَزَانِبُهُ خَيْرٌ اَوْ مَدْرَسَةُ وَاقِعُهُ دَرْدَارِ الْخِلَافَةِ بَاهِرُهُ نَاصِرِي مَبْنِي شَدِيدِ دَرْدَارِ اَنْ تَا كُونِ  
 بِنَائِي بَابِنِ مُحْكِي وَاسْتَوَارِي دِيْدُهُ نَشْدُ وَبِحُكْمِهِ اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ  
 دَرِ بَوْمِ بِيْشْتِ بِهَمْ شَمَرِ ذِيحْجَةِ الْحَرَامِ سَنَةِ هَزَارِ وَدُوبِشْتِ نُوْدُ هَشْتِ هَجْرِي نَبُوِي اَز اِنْ دَارِ فَا  
 بِكَثُورِ بَقَارِ حَلَّتْ نَمُودَ اَللّٰهُمَّ اَغْضِرْ نِيْمَةً وَاِلَهَ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ رَافِعِ الْعَبْدِ الْفَقِيرِ مُحَمَّدٍ  
 دَر زَاوِيَةِ دَارِ السَّيَادَةِ جَنَابِ مُؤَمِّنِ السِّلَاطَةِ حَاجِي مَهْرِ اَرْضَاكَ سَابِقِ مُلَقَّبِ مُسْتَشَارِ بُوْدُ  
 مَقْبُرِ بَرَايِ خُودِ سَاخَنَهُ وَسَنَكِي نَضَبِ كَرْدِ دَر اَوَّلِ بَحْطِ جَلِي مَسْطُورِ اسْتِ

### هُوَ الْبَاقِي وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

دَر دُورِ طَرَفِ سَنَكِ نَوِشْتَهُ (هَر كَرَمِيْدَرِ اَنَكِ دَلِشْ دَنَدُ شُدِ عِشْقُ وَكَلْبُهُمْ بِاسْطُورِ اَعْنَبِ بِالْحَبِيبِ  
 دَر مَتْنِ سَنَكِ مَرْقُومِ اسْتِ) اَنَا الْعَبْدُ الْاَبْقِ الرَّاجِعُ اِلَى مَوْلَاهُ جَعَلَ اللهُ اٰخِرَتَهُ خَيْرًا مِنْ اَوَّلِهِ  
 مُحَمَّدُ رِضَا بْنُ مُحَمَّدٍ اِبْرَاهِيْمِ الْمُلَقَّبِ بِمُسْتَشَارِ الْمَلِكِ كَرِيْمِ بَارِي خَضِرِ بَارِي وَعِنَابِ مُسَبِّحِ الْاَسْبَدِ  
 دَر عِنْفِ اَنْ شَبَابِ ابْوَابِ سَعَمِ بَرُورِ كُشَادَةُ شَدُ وَاِبْوَابِ تَكْرَمِ بَرُورِ اَمَادَةُ بِفَضْلِ اِنْ دَر مَتْنِ  
 دَر دَوْلَتِ عَلَيْهِ اِيْرَانِ بِمَرَاتِبِ نَامِيَهْ فَا بَزِ كَرْدِيْدِ وَمَبْنِاصِبِ اِلَيْهِ نَابِلِ اَمْدَمِ وَدَارِ اِيْ اَمْتِيْلَتِ  
 عَدِيدِ شَدُ سَالْمَا اَز طَرَفِ دَوْلَتِ عَلَيْهِ قَاهِرُهُ وَسِلَاطَتِ بَاهِرُهُ قَا جَارِيَهْ مُوْرِدِ مَرَحْمَتِ وَاحِدِ  
 بُوْدِمِ وَوَزِيْرِ مَمْلَكَتِ خِرَاسَانِ مُسْتَقْلَا حَضِرَتْ وَاهِبُ الْعَطَا يَا اَز صَحْنِ مَزَاجِ وَطَبِيبُ مَا كُلِّ وَزِينَتِ  
 مَلِكِ وَوُسْعِ مَنَازِلِ وَنَزْهَتِ اَمَا كُنْ وَتَنَابِعِ شُؤْنِ وَكَثْرَتِ اَلِوَبْنُونِ تَمَامِ حَسَنَاتِ نَبُوِيَهْ بِرُفُوقِ

مرادم ارزانی داشت ولی خاک بر سر که بشکرانه اینهمه وسعت نعمت و تقضای رحمت  
تقدیم شرایط بندگی بجز شرمندگی و سرافکندگی حاصلی ندارم و در مزرعه دنیا بدو سعادت بی  
نکاشنه ام و نوشه برای آخرت بر نداشته اکنون که شمان عمر بر پنجاه هشت سپید با خود کفتم  
مکر این پیچ و زده در بانی بایستداری مصایح هد و اولیای خدا صلوات الله و سلامه علیهم  
که فَاَزِمَنَّكَ بِهَمِّهِمْ وَ اَمِنْ مِنْ لَجَا اَللّٰهُمَّ مَحَبَّةَ اَوْلَادِ رَسُوْلٍ وَ سَبِيْلَةَ اِلٰى نَبْلِ رِضْوَانِ بَدَّ كَرَمُ  
قَبْلِ اَنْ تَمُوْتُوْا دَرْجُوْا رِبِّ اِنْ وَلِيَّ بَرِّ حَقِّ وَ حُجَّةٍ مُّطْلَقٍ عَلَيْهِ عَلٰى اَبَائِهِ صَلَوَاتُ اللهِ بِرَاىْ خُودِ  
تاسیس مضجع و مدفن کردم و تهیه ملجا و مامن نمودم

کامروز کفر نشان ندهد در سبط خاک مانند آستان دُرّ طامن رضا  
سك اصحاب كهف مبسوط الذراعين و انهم سكين ممدود الابدین سر آستان ملائک پاسبان  
بکذارم اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اِلَیْكَ اَتِیْتُ بِبَابِكَ وَ لَذْتُ بِعَفْوِكَ عَنْ عِقَابِكَ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطّٰهَرِیْنَ  
صَلٰى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ اَنْ یَجْعَلَ خَاتَمَةَ اَمْرِیْ خَيْرًا وَ یَجْشُرْنِیْ مَعَ اَوْلِیَائِكَ

وَدَدْتُ عَلٰى الْکَرَمِ بَغْیَرًا ذَا مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلَامِ

فَحَمَلُ الزَّادِ اَقْبَحُ كُلِّ شَیْءٍ اِذَا كَانَ الْوَفُودُ عَلٰى الْکَرَمِ

اقل الحاج محمد حسین القندهار

نیز در ابتدای ازاره همان زاویه بخط نستعلیق در سنک کتبه شده است  
هُوَ الْحَىُّ الَّذِیْ لَا یَمُوتُ قَدَارَ تَحَلُّلِ سَبَدِ الْجَلْدِ وَالْاِنْسَانِ الْکَامِلِ التَّیْدِ وَالْمَعَالِیِ الْمَثَلِ  
صَاحِبِ الْمُنَاقِبِ الْمَفَاخِرِ سُلَالَةِ السَّادَاتِ الْاَنْجَابِ نَجْمَةِ النُّجَبَاءِ وَالْاَطْبَابِ الْوَاوِلِ  
رَحْمَةُ اللهِ الْعِزِّ مَبْرُکُ مُحَمَّدٍ رِضَاىِ مُتَوَلِّیَّائِشِی رَوْضَةُ مُقَدَّسَةٍ رِضْوَتِهِ فَاطِمَةُ زَبْنَتِ مَوْحِیِ  
جَعَفَرِ عَلَیْهَا وَعَلٰى اَبَائِهَا الْاَلْفُ الْحَبَّةُ وَالْاَلْفُ کَمِیَّهٌ اَرْصَدُنَا اَبَاءَ کَرَامٍ غَالِیْقَدَارِشِ

با این منصب بلند و خدمت ارجمند سرافراز بوده بقدم صدق و صفا این جاده مستقیم را  
 پیورده اند بعلاوه خود آنجناب مدت بیست و پنج سال در نظم و رونق امورات سرکار فضل آثار  
 موافق دیانت با مرتولیت مشغول بوده تا در سنه یک هزار و دویست و دو از هجرت نبوی گزین شده  
 شوق خاکبوس داری طووسش بر سرافراز شرف تقبیل قبله مسجود مقصودش نبود از آنجا  
 که بمقصود تقدیر نبود در بین راه لبیک حق را اجابت نمود و با قلب سلیم بمولای خود  
 پیوسته گردید

نیز در ازاره طرف دست راست از التبادیه بر سنگ منیا کوچکی نوشته است  
 هذا قبر سادات پناه امارت و ابالت سگاه مرتضی خان ابن شاه جمال الدین حسین شیرازی  
 و مضجع المنیف عالینجناب مغالی سگاه شاه جمال الدین حسین شیرازی توفی فی سنه  
 دهم مظهر درویش سربارک در سنه ازاره سقر حاجی میرزا موسی خان که پشت بقبله میباشد  
 بخط نستعلیق این عبارت مسطور است

هُوَ الْبُخَّاءُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْقَى الْأَوَّجُهُ وَلَا يَدُومُ الْأَمْلُكُهُ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
 رَأَقْدَابُهُمْ قَدْ شَرِيفٌ وَضَمِيعٌ ابْنُ مَضْجَعٍ مُنِيفٌ مُلَالُهُ دُودُ مَنْ جَلَالَتِ خُلَاصَةُ خَانِدَانِ  
 بِنَاكَ اَقْدَسُ مُقَدَّسُ زَمَانٍ وَانْفَى الْأَنْفِيَاءِ دُورَانِ ابُو الْأَهْنَامِ وَمَلَاذِ الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِ بَكْرُ  
 خَاتَمِ سَادَاتِ خَاتَمِ سَجَلِ نَجَابَتِ السُّبَدِ النَّجِيبِ وَالسُّنْدِ الْحَسْبِ مَفْخَرِ الْحَاجِّ حَاجِي مِيرْزَا مُوسَى خَانَ  
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي فِرَادِ بُرْجَانِ اسْتَكْرَامِ كَرَامِ شُوكِ وَكَلَامِ زَبَانِ كِه  
 دَر دَوْلَتِ عَلَيْهِ اِزَانِ صَاحِبِ مَنَاصِبِ عَالِيَةٍ وَمَفْخَرِ اقْرَانِ بُوْدِ بَاخْتِيارِ دَسْتِ اَزْجَمِيعِ مَشَاغِلِ  
 دُنْيَوِي كَشِيدِ پَنَاهِ اَزْ عَيْتِهِ عَلَيْهِ رِضْوَانُهُ زَادَ اللَّهُ شَرَفَ جُسْنِهِ دَرْ نَظْمِ خَدَمَاتِ اَنْ اَسْتَكْرَامِ  
 وَنَاسَبَاتِ اَنْ سَدِ عَرَشِ نِشَانِ تَامِدَتِ پَا نَزْدِ سَالِ بَا مَلَايِكِ هَمَالِ بُوْدِ چنان اِهْتِمَامِ دَرْ تَوَلُّوْ

خدمت نمود که هر چه سُلُقش آفرین و هر که خَلْقش تحسین کنند در شب هجدهم شهر ربیع  
الثانی ۲۶۲ اداعی حَقِّ البیت اجابت کفیه در این آستانه پاک خاک شد

در اطراف این سنگ این اشعار ثبت است

خان و الارثب حاجی مہر زاموسی آنکه جاہ  
زادہ ازادہ عبسی کہ دشمنک لاد  
مُرع جانش را بر اوج سِدَن و طوہ بود  
نابیت قائم مقام عیسی موسی بود  
جستہ مدفن در ہاہاون بارکافہ کزین  
حاکم کپاز اہلانش افسر حوزا بود  
بارکاہ زادہ موسی بن جعفر کز شرف  
استانش را شرف بر وادی سینا بود  
سرخوش از پیر خرد سا و فاتح جستہ  
شافع موسی بمحشر زادہ موسی بود  
در مقابل ہمین سنگ بر روی سنگ قبر مرحوم حاجی مہر زاعلی اکبر قوام الملک  
شہزادی این ابیات مسطور است

بیرون ز ملک یارس چو حاجی قوام  
از مملکت قوام ز کشور نظام رفت  
حاجی قوام ملک کہ برد و روزگار  
با احترام آمد و با احتشام رفت  
چو از زمین یارس و اشد بملک طوس  
بر آسمان خروش خواص و عوام رفت  
منخواست نظم دینی و تعمیر آخرت  
زان رو بقدر وسع پی ہر کدام رفت  
اول مُفاخرت طلب آمد ز فریشاہ  
پس ہر آخرت بحضور امام رفت  
عمری نمود چاکر خُسران بصدق  
پس با خلوص نزد امام ہمام رفت  
سالہ از شوابیہ سلجوق پاک کشت  
باصد دل بجا کہ ازین خوش مقام رفت  
پس مسجد رباط و پل و برکہ برتر  
ہر جا کہ بنیکری نہ کوئیش نام رفت  
بہر بقاع و مدد املاک وقف کرد  
ای پس براہ دین کہ از او اہتمام رفت

اندک جوار شاه خراسان کُوفت<sup>۴</sup> بر قبض خاص دند ازین بزم عام رفت

تاریخ رحلتش جو بخت و قار کفت عز زمانه مرد چو حاجی قوام رفت

همد بکری درید او در سبزون گفتا قوام مُدک بدار السلام رفت

در آزاره پست سر مطهر در پهلوی قبر حاجی قوام الملک بخط نستعلیق مسطور است

هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ هَذَا مَقْد شَرِيف وَمُضْجِعُ مُنْبَغ ..... اجلاء ذوی العز والاعلاء

بندکان عبود نشان عالیه رفیع جایگاه ابانک شوکت اقبال پناه چشمت و عظمت و اجلاء

دستگاه فحامت و مناعت انتباه امیر الامراء العظام اسوق الکبراء الفخام مقرب الخاقان محمت

و غفران پناه امیر علم خان عرب خزیمه خا که قایمات غفر الله له فی شهر صفر ۱۲۴۱

در آزاره صفة طرف بالا می سر مطهر در سنگ طرف دست راست که متعلق بمقبره مرحوم حاج

محمد ولی میرزا ابن خاقان مغفور فخرالدین شاه طاب ثراه است فی شیه است

خداوند در جیم است قبر عبید عاصی و امیدوار بر محمد خداوند غفار و چشم داشت<sup>کذا</sup> عتقا

حضرت رسول مختار و وصی بلا فصل او حید کرار و بنت طاهر او بتول عذرا فاطمه زهرا و دو

سبط او حسن و حسین علیهم السلام و نه امام از اولاد حضرت سید الشهداء علیه السلام علی ابن

الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن

محمد و الحسن علی و الحجة بن الحسن محمد المهدی علیهم السلام بند که کفار محمد ولی

طاب ثراه و جعل الجنة مثواه واقعه اسد الله شیرازی ۱۲۴۱

در آزاره پست بقبله در سنگی که نزدیک سنگ قبر حاجی میرزا موسی خان است و از

مدفن همیشی مرحوم حاجی محمد ولی میرزا خبر میدهد این عبارت مسطور است

كُلُّ فِرْعَوْنٍ هَا فَا نِسْ هَذَا الْمَقْد الشَّرِيف وَالْمُضْجِعُ الْمُنْبَغ مِنَ السَّيِّئَةِ الْعَفِيفَةِ النَّبِيلَةِ



المستورة في سُرْدَقِ الحِثْمَةِ وَالصَّدَارَةِ المَحْبُوبَةِ فِي حُجْبِ الْعَصَةِ وَالْحِذَانِ الكَلِمَةِ الطَّبِيعَةِ  
 الْعُلْيَا ثَمَرُ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ الْمُتَخَلِّفَةِ بِأَخْلَافِ الْحِكْمَةِ الرَّضِيَّةِ لِلْعَالَمَةِ  
 بَارِجُوعٍ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مُرَضِيَةً مُصْداقُ قَوْلِ الْقَائِلِ وَلَوْ كَانَ النَّسَاءُ بِشِدِّ هَذِهِ  
 لَفَضَّلْتُ النَّسَاءَ عَلَى الرِّجَالِ الْمَبْرُورَةِ الْمَغْفُورَةِ حَاجِبَةٍ ثَاجٍ مَاهٍ بِكُمْ طَابَ اللَّهُ ثَرَاهَا وَجَعَلَ  
 الْجَنَّةَ مَأْوَاهَا فَشَهْرُ جَمَادَى الْأُولَى سَنَةِ ١٢١٢

دَرْبِ مَسْجِدِ زَنَانِهِ دَرْسِنِ بَرْكَ پُشت بِقَبْلَةِ نُوشْتِه است

هُوَ الْبَقَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْقَى وَلَا يَدْرُمُ الْأَمْلُكُ وَالصَّلَوةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
 ابْنِ لَوْحِ بَارُوحِ نَشَانِ وَقُودِ وَمَكَانِ رُفُوعِ خَانِ يَاشُوكِ وَشَانِ مُؤْتَمِرِ السُّلْطَانِ مَقَرِّ الْخَاقَانِ  
 عَبَّاسِ قَلْعِ خَانِ اسْتَكْرَامِ جَنَابِشِ مَلِكِ أَعَاظِمِ بُودِ وَمَبَابِ فَخْمِ خَذَا وَكُنْدِ تَخْتِ وَتَاجِ مُمْلَكْتِ اِمْرَانِ  
 مُشِيرِ بُودِ وَبَرِيچِ فُوجِ اَزْأَوَاجِ مَنْصُورِهِ وَزَبَرِ عَسَاكِرِ مَآمُورِهِ خُرَاسَانِ رَاغِبِ مَحْضُوصِ وَغَمُومِ  
 حَكَمَرَانِ وَامِيرِ اَزْ رُوى لِقَبِ اِمْرِ خَمِيسِ بُودِ وَازْدَاهِ رُتَبِهِ وَمَنْصِبِ بَرِسَرَانِ ابْنِ سَرِ حِدِ سَرُورِ  
 وَتَبَسُّمِ بَحْجَةِ حِفْظِ نِظَامِ سِيَارِ وَبَاسِ بَاسِ وَاحْكَامِ اَعْلَمِ كَهْشْتِ هَا بُونِ شَهْرِيَارِ مَآمُورِ سَرِ  
 شَرِ قِ وَمُتَوَقِّفِ اَرْضِ اَقْدَسِ كَرْدِيدِ وَابْنِ زَمِينِ مَبْنُوتِ شَانِ رَا اَزْ فَرْطِ اَمْنِ وَامَانِ دَر اَنْدَكِ  
 زَمَانِ غَيْرِ تَهْمِ جَاوَجَايِ حَبْرِ تَهْمِ كَسِ اُورِدِ وَمُصْداقِ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ  
 دَرْ حَقِّ اُورْدِ رُستِ اَمَدِ وَاوقاتِ جَنَاتِ خَجِستِه خُوشِ اَتِمَامِ سَعَادَتِ رَا تَهْتِه دَر اَن سَرَايِ خُودِ  
 دِهْدِه دَر پِنَاهِ اَسْتَانِ مُقَدَّسِ قِبْلَةِ هَفْظِ وَحِجَّتِ هَشْتِ عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ اَرْمَكاهِ خُودِ  
 مَرْتَبِ نَاحِ مَسْتَعَدًّا لِلِقَائِكَ مِنْ اَوْلِيَاءِكَ يَا كَرِيمِ فِي سَنَةِ ١٢١٢

دَرْ صَفْهِ پُشتِ سَرِكِه وَارِدِ دَرْبِ تَوْحِيدِ خانِه مَبْشُودِ دَرْ طَرَفِ دَسْتِ چَپِ دَر اَزَارِه مَبْنُودِ  
 كَارِي نُوشْتِه اَنْد

هَذَا مِنْ رُكْبَةِ الْأَنْوَارِ الْعَالَمِ الْجَلِيلِ وَالْمُفْتَخِرِ الْبَيْدِ خَاوِي الْفُرُوعِ وَالْأَصُولِ جَامِعِ الْمَعْقُولِ  
وَالْمَنْقُولِ عَلَانَةِ الْأَعْلَامِ وَتَجَهُّدِ الْأَنْبَاءِ مَرْجِعِ الْأَسْلَامِ مَلِكِ الْعَارِفِينَ وَسَيِّدِ الْحَقِيقَةِ  
أَفْقِهِ الْفُقَهَاءِ وَقَدِّقِ الْعُلَمَاءِ حُجَّةِ الْأِسْلَامِ لِحَافِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ الشَّرِيفِ الْمَجْدِ حَاجِي  
أَقَا أَبُو مُحَمَّدٍ نَوْرٍ اللَّهُ مَرْقَدٍ فَلَيْسَ لَهُ  
دَرْجَتِي هَذَا كَتَبَهُ مَسْطُورٌ اسْت

هُوَ الْبَقَا رَاقِدِ ابْنِ مَرْقَدٍ شَرِيفٍ وَصَحْبِ ابْنِ مُصْبِحٍ مُنِيفٍ امْبَرِي اسْتَكْبَرُ امْرَأِي ذَاتِ فَخْرٍ  
إِذَا نَسْتَكْبَرُ أَرَامَكَ هَشْرُ ابْنِ اسْتَنْتَرْفُحِ الْقُدُسِ ذَا ابْنِ بَابِ هَمَتَا اسْتَكْبَرُ مَدْفُونِ جَمِ بِكَ رُؤُوسُ  
خَلْدٍ مِثَالِ أَمَامِ هَمَامٍ بِجَهَالِ اسْتَمْبَرُ امْرَأَ الْعِظَامِ وَأَسْقِ الْكِبْرَاءِ الْفَخَامِ رِضَا قَلْبِي خَانِ  
رَغْفَرِ ابْنِ الْخَانِ فِي مَمْلَكَتِ خِرَاسَانَ تَعْنِدُ اللَّهُ بِالرَّحْمَةِ وَالْغُفْرَانِ تَوْفِي فِي سَعْدٍ  
نَهْدِ دَرْهَمَانِ إِيَّانُ مَسْطُورٌ اسْت

هُوَ الْحَيُّ الْبَقَا لَا يَمُوتُ فَظَرِّ بِإِشَارَةٍ لَا زَمَ الْبَشَانِ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ رَاسِبُهُ مَرْضِيَّةً فَادْخُلْ فِي  
وَادْخُلْ جَنَّتِهِ كَمَا مَضَى قَالِ امْبَرِي كَبِيرُ غَالِبِيَاءِ فَرْدُوسِ جَابِكَا عَلَى ابْنِ أَرَامَكَ امْبَرِي امْرَأَ الْعِظَامِ  
وَأَسْقِ الْكِبْرَاءِ الْفَخَامِ الْمُسْتَفْرِقِ فِي بَحَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَنَانِ امْبَرِي كَوْنُهُ خَانِ ابْنِ الْخَانِ رَغْفَرِ ابْنِ الْخَانِ  
خَلْفَ الصَّدَقِ غَالِبِيَاءِ عَلَى ابْنِ أَرَامَكَ جَنَّتِ جَابِكَا مُحَمَّدُ حُسَيْنِ خَانِ ابْنِ الْخَانِ رَغْفَرِ ابْنِ الْخَانِ  
اسْكُنْهُ اللَّهُ فِي بَحْوَحَةِ جَنَانِهِ فَلَيْسَ لَهُ

دَرْزَانِ طَرَفِ دَسْتِ رَاسْتِ مَسْطُورٌ اسْت

اِي دَرْيَا كَنْزِ جَفَائِي وَزَكَارِ شُدْ اَوَّلَادِ بَنِي دَرْيَا بَنِي خَانِ  
فَخَرْدُوزَانِ مَبْرُزِ عَبْدِ الْجَوَادِ اَنْكَ كَفْتَرِ آسْمَانِ رُوحِي فَدَاكَ  
بَسْتِ جُونِ آنِ فَاضِلِ رُوشَنِ بَيْرِ سَوِي حَبَّتِ نَارِ ابْنِ تَارِي مَغَاكَ

بهر تارنج و فاش پر عقل گفتگان علم پنهان شد بخاک

نبرد رجب همین کتیبه مرقوم است <sup>۱۲۴۶</sup>

قطب کرد و ز فضیلت کوهر عثمان عقل قدح اصحاب دانش قبله اهل یقین

فخر دوران میرزا دودگر آغاز بود پارسا و پاک طینت پاک بین و پاک دین

چون درین محنت سراسر از صحبت انبای دهر کشت دگر و بمجد خاک شد غلغله گزین

سال تارنج و فاش خواستم از عقل گفت قدح اهل زمین شد سوی فرد و زمین

در عقب صفه شاه طهماسبی اشعار ذیل بخط نستعلیق بر روی کاغذ نوشته شده و روان آئینه است

بامدادان شد از بس طرب زمین بفلک بانگ ناله و شبنون

پیر و برنا همه گریانها دیدم از غم در بده تا دامن

که ز جور سپهر خادش زای که ز کبد ز فغانه زمین

حاج سید محمد آن کعبه بود چشم و چراغشان روشن

بلبل بوستان شرع رسول دیده پوشید ازین خجسته چین

بال بکشو سوی کلشن قدر مهبط فیض قادر دوا المن

خرم از بهر سال فوتش گفت شد مرحوم مقتدای زمین

در تحت این اشعار این دو بیت عربی بخط نسخ خلی خوب فکاشته شده است

لَقَدْ مَاتَ شَخْصُ الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالنِّفَةِ وَقَدْ فَقَدَ الْهَادِي لِمَنْ هَاجَ الْحَدِّ

فَقَالَ خَلِيلُ لِي بَتَارِنْجِ فَوْتِهِ هُوَ مُحَمَّدٌ مِنْ شَرَعِ مُحَمَّدٍ

در عقب صفه شاه طهماسبی در دیوار بر روی کاغذ زبر آئینه نوشته اند

مذاق قد شریف و مضجع مبیف غالیجاه رفیع جایگاه شمامت و بسالت انبیا جلالک

عَظَمَتْ دَسْتگاه امیرالامراء العظام اسوق الکبراء الفخام مرحمت و غفران پناه امیر

قلیج خان قی موری ۱۲۳۷

در پشت در بنقره که از ابوان مسجد داخل دار السعاده میشوند این عبارت بر سنگ حجاری  
 هو البیتا هذا مرقد شریف و مضجع منیف محقق کامل و مدقق فاضل جامع معقول  
 و منقول و حاوی فروع و اصول شارح دره بحفیه و مبین آثار جعفریه افقه فقهائ متقدمین  
 و استاد علمائ متاخرین علامه دوران و مجتهد العصر الزمان ثقه الاسلام و طایف بلیت الله  
 المحرام ملجا عباد و قد فاد العالم المجد حاجی ملا محمد نور الله مرقن قد توفی ۱۲۵۷ فی  
 درگاه روکشخانه بر سنگ قبر حاجی احمد علی خواجه باشی آستانه مقدسه نوشته شده است  
 هو البیتا بمقاد آیه کریمه موتوا قبل ان تموتوا و مضمون الموت کاس کل الناس  
 و القبر بلیت کل الناس داخله حاجی احمد علی خواجه باشی آستانه مقدسه رضویه حدیث  
 شریف الدنیا و رعة الاخری پیش نهاد خاطر دور بین خود ساخته در حال حیات و قدرت  
 بفکر بنای خانه آخرت افاده از تولیت جلیله عظمی دامت ثوکته استدعای مدفن در این  
 مکان نموده با جانب مقبره آمد و این موضع شریف از خیر دارین خود مهیا نموده که گاه  
 اجابت منادی حق که با ایتها النفس المطمئنة ارجع الی ربک راضیه مرضیه را نماید و قد  
 این مرقد شود و در موالین ثلاثه آسوده کرد و فی شهر ذیحجه الحرام

مکازان پشت سر مظهر بر سنگی بخط نستعلیق نوشته اند

هو الحجی البک الامیر هذا مرقد شریف و مضجع منیف دوی الغرة و الحثمة و الاقبال نظاما  
 للشوکه و العظمة و الاجلال شمسا للدولة و الایالة و الاجتسام امیرالامراء العظام  
 اسوق الکبراء الفخام طایف بلیت الله المحرام حاجی خان محمد خان قاجار دلو و غفر الله له

فی شهر جمادی الثانی من شعور سنه ۱۲۳۷

بیز در دهان از آن بر سینه دیکر مکتوبت

مذاکره شریف و مضجع منیف غالبه و فجع جابگاه شحات و ابالت انتباه عظمت و خمت  
واجلال دستگاه ابالت شوکت و اقبال همراه فحات و مناعت اکناه امیر الامر العظم  
واسوق الکبراء الفخام مرحمت و غفران پناه رضوان جابگاه علیین آرامگاه مطلب خان کما

۱۲۳۶

دامغان توفی فی شهر ذیحجه الحرام

در سنه دیکر نزدیک همان سنه اشعار و بیل بخط نستعلیق بعد از (الملک الله تعالی) رحمه الله

بامدادان شور و شگون از زمین تا آسمان

آفتاب منکشف شد کافقائش پیش کلا

من هر کس را ز جوان کابری چه غوغا و خروش

په برید سلبی تا که خروش دل خراش

راند کفاری قهر از اظهار حاکم بردهن

عالم آفاق از فضال روشن دل امیر

و به چو بر سایدش تنک این غم آیین دامکا

و خشنوت را ند بر خرم فضای .....

ای دریغ از آن بجهن هم از سلطان زمین

الغرض چون کشت دایوان علیین مکن

ای دریغ از آن بجهن هم از سلطان زمین

الغرض چون کشت دایوان علیین مکن

از په نارنج فوشت منشی کلک صبا

زد قلم جاوید اسمعیل خان میرزا



نیز در جنب همی سینک این کلمات بر سنک دیکر مکتوبست  
 هذا امر قد شرف و مضجع منيف عالجاه رفيع جابهاه عظمت وشوكت واقبال پناه ختم و  
 جلالت و اجلال دستگاه فحمت و مناعت اكنائه امير الامراء العظام اسوق الكبراء الفخام  
 الخاقان مرحمت و غفران پناه عيسى خان سردار توفى في شهر ۱۲

نیز از مدفونین این روضه منون یکی مرحوم حاجی استاد غلامرضا نعمت الله بغفرانه مشایخ  
 از مشایخ کبار عرفای سلسله نعمت الله که در سلوک ریاضت سکوت و مجاهدت و تهذیب خلق  
 و عرفان قدر نظیر او در این عصر کمتر دیده شد است آن مرحوم در سال هزار و سبصد و یک در کابل  
 از قید ناسوت بکاره رها و بملکوت اعلی خرامید و نعش او را حمل می نمودند در این خاک  
 پاک دفن کردند عمر او تقریباً هشتاد سال مولدش فارس و زیاده از چهل سال سالک  
 طریق زاهد سبک بود و در پیروی شرع شریف حقیقت آنها تحریر بکمال می نمود و از ادوار  
 می داد ابواب فوحت می کشاد و ضوای الله علیه

نیز از معروفین مدفونین این ساحت خلد غرمت مرحوم حاجی میرزا شفیع شیرازی است که از  
 اعیان و آجله چاکران این دولت قوی ارکان بود و در سفر هزار و سبصد که موکب میرزا  
 شاهنشاهی (اعلی حضرت ناصر الدین شاه) دام ملکه بخراسان تشریف فرما شد آن مرحوم نیز الزام  
 و کاب مبارک داشت در مشهد داعی حق را لبیک اجابت گفت و در آستانه مقدس نجا گرفت  
 خاک کرمی از مشایخ کرامت که اینک است جاوید عید مبارک و ترقی استانی  
 رضوی شده و نهش با بعضی اثرها  
 گریخته اند

در او عهد خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه و لبیک آستانه مقدسه بخاجی میرزا مویشی  
 مغفور



مفوض گردید مرحوم مشارالیه سبک جلیل و بزرگی نبیکل بوده و مساعی جمیده در  
 اینکار نموده امر موقوفات را نظمی بنزداده در آبادی و مرمت و احیاء صدقات جاریه و  
 زیاد کرده و از انجمله است خیرات ذی الشفای<sup>شهد</sup> و مطبخ سرکار فیض آثار که جمعی از غریباو  
 واردین از آن بهرمند مبر گردند و تعمیر سقاخانه طلا که در وسط صحن مقدس است و  
 مکتب خانه اطفال سادات علوی است واقع در صحن مقدس برای جمعی از اطفال یتیم سادات  
 که کلبه معاش آنها را مستکفل بوده و اجرای نضر عظیم از وسط صحن مقدس و اعطای زاد  
 راحله بفقرای و دار که از عتبات غالبات و حلاله و بحرین بمشهد مشرف میشدند و تعمیرات  
 صحن و کلدسته که مشرف با نهادم شده بود و نظم کلبه امور خدام و حاجی میرزا موسی خان  
 در اوایل هزاره و بیست و شصت و دو در گذشت و کارهای آستانه و بتنزل گذاشت  
 و فتنه سالاری نیز صدقه زیادی دارد و آورد پس از آنکه آنجا بله رفع شد در هزاره و  
 هفتاد میرزا فضل الله وزیر نظام برادر مرحوم میرزا آقاخان صدک اعظم نوری و امور او  
 تولیت گردید و بتزیین ابنیه شریفه خاصه دار الحفاظ و دارالنباده و توحیدخانه و  
 مرمت صحن جدید و عتیق پرداخت و آنچه در فتنه سالار نقص و کسر شده بود باز بحال  
 خود عودت داد صحن جدید و عتیق را بسنگهای مسطح فرش نمود و بروشنائی شبهایی  
 صحنها افزود کتبخانه مبنای که زامرمت و اصلاح کرد بتزیین و تعمیر ایوان طلا و سقاخانه  
 طلا ساعی شد جنابان علیا و سفلائی شهر مشهد را بسنگ و خشت فرش نمود و غروب  
 جنابان را با جروساروج محکم ساخت و سنگها در کنار آنها نصب نمود و کابین واقع در  
 جنابانها را طوی کرد که اسباب اشکال عبور غایب نشود و در طرف شمالی جنابان علیا  
 خرابه ریاطی را بازاری بساخت که منافع آن بمصر از دبا و شمع و چراغ صحن مقدس میرسد

و در سمت قبله صحن جدید زمینی باین کار و انشائه نمود برای جواهریان و فیه روزه نشینان  
 و منافع آنرا بنیز خاص آستانه رضویه نمود و بازار آغاچه را بجنف سنگ تراشان و بازار  
 عباسقلیان را بپیشانیان و سایر کسبه آباد نمود امر مزارین و موقوفات را منظم کرد و بتشویق  
 طلاب اهل علم پرداخت و در مرتبه مسجد کوهرشاد و مسجد مخراجان مساعی بظهور رسانید  
 فرشهای روضه مطهره را پاک و تمیز نمود و از بناهای مرحوم میرزا فضل الله عمارت است که در  
 بالای حوض انبار صحن عتیق ساخته و موسوم بذرا التولبه میباشد و در بفقرو دارالسخا  
 و در بفقرو پابین پای روضه بنیز آن مرحوم باز نمود و در آخر کار طرح بازار و کار و انشائه  
 در جنب غریبه صحن عتیق متصل بمطبخ سرکار فیض آثار ریخته و هنوز این بنا ناتمام بود که  
 بذرا الخلافه احضار شدند و مرحوم میرزا محمد حسین عضدالملک <sup>تقریباً</sup> تمام امور امر قبولت کردید  
 و چون بر این ساحت خلد نرفت سبب مقرر داشت که شمع و چراغ روضه مقدسه و این  
 متعلقه با آن مضاعف نمایند و جمیع اعمال و کارهایی که میشود و شرح اعمال و خدایان را  
 در دفاتر بطور روزنامه ثبت ضبط کنند و بنظر او رسانند تا هیچکس در اعمال محوله تجاوز  
 نتواند خلاف و افعال و مسامحه ننماید از بناهای مرحوم عضدالملک متولیانیشی کار و انشائه  
 در سمت غریبه صحن مقدس متصل بمطبخ سرکار فیض آثار و اتمام بازار است که متصل با این  
 کار و انشائه میباشد و در بالای این بازار متصل بدیوار صحن عمارت موسوم بذرا التولبه  
 بنامود مشتمل بر حجرات که غالباً منظر لکاه علما و فضلا میباشد و از اعمال خبریه او تعمیر  
 سقاخانه است واقع در در بفقرو ایوان طلا و مرتبه و تزیین دفترخانه غالب است که در صخر  
 عتیق در جنب ایوان واقع و جمع و خرج آستانه و رتق و فوق امور آن در آن دفترخانه  
 میشود مرتبه صحن جدید و بعضی تزیینات مقرر نمودن مبلغی از موقوفه برای فضلا

و علماء وارد بن بارض قهر بن که بنای مجاورت دایجاد داشته و گرفتار فقر و تنگدستی بود  
 و از اظهار فاقه شرم می نمود و قرار دادن وظیفه و مواجب برای از باب صنایع که بشهد  
 آمد و مجاورت اختیار کرده و برقرار کردن هزار برای خدام از خبالا پسندید عضد  
 الملك بوده است از بناهای او حمامت نانه در جنب حمام مردانه و قعی سرکار فیض آثار  
 متصل بکس و مرتکب در بیج بن خشم و تعمیر مدرسه فاضل خان و طلا نمودن در رب  
 روضه که در محاصر مشهد طلای آنرا بغارت برده بودند و طلا نمودن ابوان شرقی صحر  
 جدید که متصل بذرا التعداد میباشد نیز میباشتر عضد الملك بود و هنوز اینکار با تمام  
 نارسید و اعزام طهر از شد و مرحوم میرزا جعفر خان مشیر الدوله بجای او مأمور گردید  
 و این در ماه ذیحجه سال هزار و دویست و هفتاد و هفت بود مرحوم مشیر الدوله در نظم  
 امور خاصه در ضیافت و آوار و علماء و شام خدام میاعی چیده نمود و ذرا الشفای سابق را  
 که در جنب مسجد جامع بود و جائی تنگ و غیر مناسب متروک داشت در خبا باز علیا متصل  
 بناغ و قعی سرکار فیض آثار و بکخانه بنا نمود که جای مردان مریض از زنان جدا و همچنین  
 حجرات صاحبان امراض مسیره مفروز بود و چون این بنادر رحبات مشیر الدوله تمام نشد بوی  
 و صبت و فرزندان و اموال خاصه آن مرحوم آن بنار با انجام رسانید

بالجمله از آن زمان الی الان چند تن دیگر از ارکان این دولت جاوید نشان از قبیل  
 میرزا علی اکبر قوام الملك شیرازی و مرحوم میرزا محمد حسین دبیر الملك و مرحوم میرزا سید  
 خان و وزیر امور خارجه و غیره مأمور امر تولد کردند و بر نظم و تنسیق و مرتب و ترتیب  
 روضه رضویه افزوده چون از مطاوی مطالب سابقه منادر این کتاب انجمله معین و  
 معلوم میشود در اینجا ذکر آنرا از قبیل تکرار شمریم همینقدر کوئیم علاو بر اشخاص که در

آستانه رضویه بامر تولیت مأمور بوده و البان و حکام مملکت خراسان نیز خدافات بر وضه  
مقدس نموده اند چنانکه توحید خانه مبارکه را که اصلاً از بناهای مرحوم ملا محسن فیض  
میباشد مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اعظم مرتبه بنیان نمود و سایرین نیز بکارها  
خیر پرداخته اند جز اھم الله خبراً

### جغرافیای شهر مشهد مقدس

باروی شهر مشهد را که اصلاً از بناهای شاه طهماسب شاه اسماعیل است بطور میتدا  
ساخته اند بلکه این حصار طوری بنا شده که از هر برجی برج دیگر را بشیرستوانند و این از  
برای آن بوده است که دشمن اگر برجی را متصرف شود قلعه کبان از برج دیگر آنرا دفع نمایند  
قلعه شهر که محیط آن تقریباً یک فرسخ میشود صد و چهل و یک برج دارد و از شهر که وصل  
ببلد و جز آنست در مغرب شهر واقع و دو سمت آن جغراً متصل است هشت برج دارد  
خیابان شهر که از دروازه بالا خیابان تا دروازه پایین خیابان امتداد دارد بعضی بیست و  
دو ذرع میباشد اما طول آن از دروازه بالا خیابان تا در صحن هزار و نهصد پنجاه ذرع  
و از دروازه پایین خیابان تا در صحن هشتصد پنجاه ذرع از در صحن تا در دیگر صحن ذرع  
و از هر طرف صحن بامتداد نمود ذرع بیست میباشد این اوقات شهر مشهد شش دروازه دارد  
باین اسمی دروازه فوقان دروازه پایین خیابان دروازه بالا خیابان دروازه ستر  
دروازه ارک دروازه عیدگاه از قرار معروف و دروازه دیگر هم داشته که یکی را دروازه  
بهر علی آمو به مینامیدند اما حالی گویند یکی از این دو دروازه هر وقت بلز شده فتنه و درگرفته  
عمارت اذک را در زمان حکمرانی مرحوم نایب السلطنه رضوان جا بگاه عباس میرزا طالب شاه  
و عهد حکومت مرحوم حاجی محمد ولی میرزا بنا نموده اند و بعد ها سایر حکام نیز بصرف کرده

وچیزی افزوده بک سبزه خانه و قورخانه و میدان مشق در ارك میباشد و توپخانه نیز در  
متصل است و دوهواخانه دارد یکی بزرگ و دیگری بالنسبه کوچک و بعد از این دوهواخانه عمارت  
اندرونیت باد و خلوت و دو حمام و بعضی بناهای دیگر که من حیث المجموع از اینک غالبه باروح  
وصفا محسوب میشود

شهر مشهد در این زمان شش محله بزرگ و ده محله کوچک دارد محلات بزرگ عبارتست  
از خیابان علیا و خیابان سفلی و سراب و چهارباغ و عیدگاه و نوقان و محلات کوچک  
محله پاچنار و محله ارك و محله سرسوق و محله سرحوضان و محله جدیدا و محله  
مروینها و طپ المحله (تپ المحله) و محله غیر شمارها که آنرا کوچه سباهان هم گویند و محله  
کشمیرها و محله چاه نو میباشد حرم مطهر و صحن و مسجد کوه رشاد و سایر مساجد و مدارس  
و بازار و حمام و کاروانسراها یک در یکست مقدس واقع است داخل هیچ محله از محلات مزبور  
نیست و خود بنفشه در وسط آبادانی شهر واقع میباشد محله خیابان علیا ما بین شمال و مغرب  
شهر واقع است محله خیابان سفلی ما بین جنوب و مشرق محله سراب در سمت غربی و محله  
چهارباغ نیز در غربی شهر است الا آنکه این محله بوسط شهر نزدیکتر و محله سراب دورتر میباشد  
بابیغنه که محله چهارباغ ما بین محله سراب بت مبارک واقع شده که طرف غربی محله سراب  
متصل بباروی شهر است این هر دو محله از طرف قبله مخازی خیابان علیا است محله ارك  
ما بین مغرب جنوب شهر واقع و خود ارك در کنار این محله متصل بباروی شهر است که حصا  
آن از یکطرف همان حصار شهر است محله عیدگاه در جنوب شهر و از کنار باروی شهر است  
مقدس امتداد دارد و قطعه از آنرا سجده گاه و قطعه دیگری را کودچام الدین و قطعه را  
گوچه کربلا و قطعه سرتپه خاک نامند محله سرحوضان نیز در جنوب شهر است که این محله و  
عیدگاه



و عیدگاه از طرف قبله مخازی خنابان سُغلی میباشد الا اینکه سرخوستان متصل بخنابان  
و عیدگاه مُنصل است یعنی سرخوستان مابین خنابان و عیدگاه است محله پانچارد  
شمال شهر و مخازی خنابان علیا و محله نوقان مابین شمال و مشرق عرض عریضه دارد از  
جمله قطعه از آن محله قلکاه است و جنب قبرستان معروف که خود حضرت امام رضا علیه  
السلام و ائمه و وقف فرموده اند قطعه دیگر از این محله را پای کبند خشتی و قطعه را حایطه  
و قطعه را سپرل سنگی و قطعه را سقر میر کو بند و محله غیر شمارها و محله کتمیر بهادر واقع  
جزو محله نوقان است محله مرو بهما مشرق شهر واقع و طپ المحله فی الحقیقه جزء این محله است  
اما کوچه های معروف و گذرهای مشهور بدان آن آنچه متصل بخنابان علیا است بترتیب ابتدا  
از بست مقدس در طرف شرق شمالی ذالان سنکتر اشهاست و ذالان جعفر یابو و کوچه کل  
و کوچه تنور سازها و ذالان حمام میرزا ابوهیم و کوچه باغ میرزا و کوچه مقبره نادر و کوچه  
و کوچه لقمان در طرف غربی جنوبی کوچه میرزا شهاب و کوچه حمام سالار و کوچه حاجی قوام  
و کوچه چهار باغ و کوچه باغ خان نایب و کوچه باغ عنبر و کوچه افشارها کوچه های خنابان  
سُغلی نیز بترتیب ابتدا اکتست مقدس از طرف شرق شمالی کوچه تیغ بند کوچه شو کوچه  
غیر شمارها کوچه حسنقلی کوچه ساربانها طرف غربی جنوبی کوچه علیخان میرشب کوچه  
عباسقلی خان کوچه جدبدها کوچه باغ حسن خان میباشد کوچه و گذرهای کتست مقدس  
بازار سرسوق است و بازار بزازها و بازار کفش دوزها و بازار سنکتر اشها و کوچه زبر  
نقاره و بازار کلاه دوزها و ذالان مدرسه و در کوچه و گذرهای طرف غربی جنوبی  
شهر ذالان علی پناه و ذالان حاجی رقبه و ذالان روح الله بیگ و کوچه حمام کوه سرود  
و کوچه حوض نو و کوچه حمام سالار بهادر و کوچه حمام میر علم خان و کوچه مسجد ذوالفقار



و کوچه باغ و بی و کوچه حوض کله و کوچه گریلا و کوچه حوض مؤنس و کوچه حوض  
چهل پایه و کوچه شیخ روشنائی و کوچه گوارده گاه سرب و بازارچه سرب و بازارچه  
عبدگاه و سرتپ خاک و پیش میرک و کوچه سرحوضان کوچه و کدوهای طرف شرقی شمال  
شهر کوچه طویل میباشد و کوچه حمام صاحبکار و کوچه حاجی رستم و کوچه حمام آغاچه و پیش  
کبد خستی و پیش حوض امیر و کوچه حوض محمد علی خان و بازارچه نوقان و پیش جنبه لتو  
و پیش میدان کهنه و کوچه ستر میر و کوچه سرب سنگی و کوچه سرب میرزا

اتحاشاهای شهر مشهد از دوازده خیابان علیا تا باغ میرزا دویست است یکی حمام مقبر  
و دیگری حمام میرزا بیج الله حمامهای محله نوقان عبارتست از حمام میرزا ابراهیم درخاشبه  
خیابان علیا و حمام شجاع الدوله در کوچه پشت خیابان و حمام متولی و حمام آغاچه مشهور و حمام  
حضرت و حمام صاحبکار و حمام باغ و حمام شاور بود بخان و حمام حاجی رستم کرده و حمام حاجی صفر  
که دویست است حمامهای محله خیابان سفلی چهار باب است حمام حاجی میرزاهاشم حمام حسنقلی  
حمام حاجی ابراهیم حمام میرزائی از محله سرب تا چهار باغ محله هشت باب حمام است حمام پاچنار  
درخاشبه خیابان حمام کهنه سرب حمام معتدل التوبه حاجی میرزا بابا مستوفی آستانه مقد  
حمام دم بازارچه سرب حمام حاجی هاشمخان حمام میر علم خان حمام سهام الدوله حمام سالار حمام  
حاجی آقاخان درخاشبه خیابان محله سرسوق شش حمام دارد حمام سالار بخان در حمام مؤنس  
السلطنة حمام شاه حمام سرسوق حمام کوچک حمام میرزا حمام کرد حمام الدین محله عبدگاه  
هشت حمام دارد حمام پاچنار حمام امام جمعه درخاشبه خیابان سفلی حمام دم تپه خال حمام  
عنا سقلخان حمام کوچه کر بلا حمام هادیخان فرآی حمام جدیدها حمام در ب و د و عیدگاه  
در مشهد بازده کاروانسرای تاجر نشین هست کاروانسرای نو و کاروانسرای ناصریه که در

بت مقدس واقع است کاروانسرای شاهپردنجان کاروانسرای امام جمعه خان میرزا  
که معروفست بکاروانسرای وزیرها و در مشهد بلکه در سایر بلاد نیز بکثر کاروانسرای باین  
وسعت است کاروانسرای کمرک و کاروانسرای رضاقله میرزا و کاروانسرای ابدالخا<sup>ن</sup> و این  
شش کاروانسرادرجا باین سفلی واقعست سه کاروانسرا نیز در بازار سرسوقست یکی کاروانسرا  
سالارد بگری کاروانسرای قزوینیها سببی کاروانسرای سلطانی علاءی بر این بازده باب  
کاروانسرا که تاجر نشین است کاروانسراهای دیگر ای قنبر لکاه زوار و بار انداز قوافل در مشهد  
هست و بهین نسبت است تکابا و بازار و تپچه ها و مساجد زوایای این شهر شریف و مسجد شاه  
مشهد اگر چه بالفعل وسعت و عظمتی ندارد اما در جلو ایوان مقصود و مناره ها و آن  
کاشیهادیده میشود که زیاده از چینیهای ممتاز خالینظر دقت میباشد

مدارس مشهد عبارتست از مدرسه بالاسر و مدرسه پیریزاد و مدرسه دودر معروفست بحد  
یوسف خواجه مدرسه مرحوم سلطانخان اعتضادالدوله مدرسه میرزا جعفر مدرسه  
ملاناج مدرسه خیراتخان مدرسه عباسقلینخان مدرسه خواجه رضوان مدرسه ملا  
محمد باقر مدرسه حاجی حسن مدرسه ثواب مدرسه میتشاربه مدرسه فاضلخال  
مدرسه ابدالخا<sup>ن</sup> مدرسه سبزواریها مدرسه محمدجان مدرسه حاجی آقاخان مغاز<sup>ش</sup>  
و میتوان گفت بعد از اصفهان هیچ <sup>مدارس</sup> شهری از شهرهای ممالک محروسه بدیناورد و نفوذ  
مشهد نیست طلاب غالباً ذوق علوم عقوله و ادبیات دارند

### عمرض و طول مشهد

عرض و طول این شهر شریف حاجی میرزا عبدالغفار نجم الملک منجم باشی مخصوص اعلا<sup>ی</sup>  
همايون و معلم کل عاوم و باصنی که در فنون فضایل فرید دهر است بدقت معلوم نموده نا

هنا زادوا بنحو ل ثبت مینا هم

از قرار رصد منجمین اینرا در عرض شمالی مشهد از خط استوا بی و هفت درجه و طول غربی آن از جزیره فر که غربی جزایر خالذات باشد هفتاد و هفت درجه و بیست دقیقه است اما بر رصد منجمین فرنگستان عرض جزایر مشهد از خط استوا سی و شش درجه و بیست دقیقه و طول غربی آن از یار بس پنجاه و هفت درجه و سی دقیقه و انحراف قبله اش از نقطه جنوب سمت مغرب چهل و پنج درجه و هفت دقیقه میباشد

## تکمیل

قناتینا باد که در مشهد جاریست مجرای آن در محله سرباز باغ عنبر میاشد که جزو مؤلفه آستانه<sup>است</sup> و موافق شرعاً واقف مستمر مقداری از آب این قنات بمطبخ زوار آستانه میباشد شش دانگ قنات بر آستانه مقدسه وقف است سایر قناتیکه در این شهر ملکه در همین محله سرباز جاریست عبارتست از قنات قلیچ خان و قنات ممش خان و قنات محمد و لیخان و سرباز قاجار که الان ملک جناب حاجی میرزا رضای مؤتمن السلطنه است قنات شیخ مؤمن کاظمی قنات کن آباد قنات سلسبیل اما آب چشمه کلاس (کلب) و آب کوه بند کلستان از جنابا علیا داخل میشود و از جنابان سفلی جاری میگردد آب انبارهای بسیار خوب نیز در محله مشهد ساخته اند در وسط قبرستان قلکاه خانه است که حالا معروفست بکبک بکاشها گویند این خانه همان خانه حمید بن قحطبه است که منزل حضرت رضا سلام الله علیه حجره دارد که در آن حجره سنگ سبزیت و معروفست که حضرت شک مبارک را بر آن سنگ مانده اند نیز سنگ سفید بود و بر آن حجره نصب است که جای نای در آن مرگم است این دو سنگ زیارتگاه است قبرستان قلکاه و سبع و قبور بیچناب و شمار در آنست از علما و فضلا

و غارت غامی و غریب بومی و از جمله مزارات این قبرستان قبر شیخ طبری صاحب احتیاج  
و مجمع البیان میباشد

اغلب سکنه محله خنابان سفلی مری میباشند که در اول این دولت جاوید عتد از مری مشهد  
آمده و سکنی گرفته اند چند خانوار از طایفه لر نیز در این محله ساکن اند  
جمعیت شهر مشهد بتخمین زیاده از پنجاه هزار نفر است

## کتابت مساجد و مدارس و کاروانسراهای شهر مشهد و سایر مواضع

مسجد شاه واقع در محله سرسوق که چندان مسافتی تا روضه منون ندارد مشتمل بر دو مناره  
و کنبه باد و شبستان جنب کند کوبند از بناهای اوزبکهاست معلوم میشود که ابتدا  
بنای با وسعت بوده حالا فضای درستی و عمارت زیادی ندارد در پیشانی ایوان کنبه است  
بخط ثلث بر کاشی معرق با این عبارت قال الله سبحانه تبارک و تعالی قدرتی ثقلب و جملک  
فی السماء ما اخواه و در دو مناره ایوان نیز کتیبه است بخط ثلث که در وسط سفید و باقی زرد  
و بر کاشی معرق بسیار متنازد در اول بنم الله است و در آخر این عبارت خوانده میشود (الامر  
ملکناه اعرج الله معارج دولته فی رجب سنه خمس و خمسين و ثمان مائة الهجره) ایضا چند  
نیز در اینجا نوشته اند که اکثر محو شده مثلا از بیرون نوشته اند خوش است عمر در بخت  
جاویدانی نیست باین اعتماد بر این پنج روزه فانی نیست باقی ناپدید شد در داخل نوشته  
من بجان سودا زده سرگردانم که باوصاف خداوند سخن چون دامن من و تو حید تو هیهات  
دایم بلند باقی محو شده و سطر کوچکی از آن با این عبارت فانه عمل ..... ابن شمس الدین  
محمد التبریزی بنا نیز در سمت بیرون مکتوب است علی الخصوص مران دو مناره که فانی نیست

هر که دعوی زوآوری کند با ما ببرد که سعادت بچهلوازی نیست در سمت داخل سطور  
چند روز است که قاسم ز تو ماند است جدا بر عجب مانده ام ابدوست عجب بهنام بر این روز  
ز برجد نوشته اند بر

در دهنه ابوان صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آئمه طاهیرین علیهم السلام ولی  
نصف آن ریخته و یک بنائی نموده اند مناره سمت یمن مشتمل است بر تونجها که بر کاشی  
معین اسماء حسنی مرقوم است و در دوره پائین مناره نوشته اند و من احسن قولاً ممن دعا  
الی الله فآخرو در بالای این سطر چهار تونج است مزین با پنج باریت قال رسول الله صلی  
علیه و آله وسلم المؤذنون أطول أعناقاً يوم القيمة وقال علیه السلام إذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل  
ما يقول وقال النبي عليه السلام من أذن سبع سنين محسباً كتب له براءت من النار صدق نبی الله  
در مناره سمت بشارهین احادیث و آیه مسطور است

در میان کبند ازاره و پیشانی محراب و پیشانی در مقابل محراب چینی سبز است نه کاشی و بعضی  
از آن بطلای اشرفی مذهب شده و بخشهای سُدس کوجات تمام ازاره را چینی نموده و آبکیا  
از آن شکسته و ریخته است در بالای ازاره بخط ثلث در در متن سبز مناجات حضرت امیر  
المؤمنین علیه السلام است اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ الْجَنَّةَ بِالْجُودِ وَالْجَدِّ وَالْعُلَى تَا وَ نَا جَاکَ اَخْبَارِیْنا  
و کَع و در میان کتبه بخط کوفی سفید دوره لفظ الْحُكْمُ لِلَّهِ وَالْمُلْكُ لِلَّهِ مرقوم است  
چند آیه هم در بالای میان ابوان نوشته اند و در آخر در سنه تسع عشر و مائة و الف مسطور است  
خط دوره بیرون کبند محو شده چیزی که باقیست نیست سجد کاه اصفیا از صفا و مرق  
آن کعبه کردار دسرف از صفا و مرق این کعبه دارد صدها از وجود مصطفی کرگشت آن  
کعبه عزیز ..... ماه بوج سلطنت آفتاب و ج عزت شاه فوج اولیا اشرافیم الله و

منزهت با کلمه العاقبة للثقیین

در مسجدی که قبر بیدرزاه خینا با فی سفله و بر روی حوض آب بنار واقع است کتبه است  
بر روی کاشی معرق زرد بسیار ممتاز بخط علی رضای عباسی یا بنعبارت (قال الله تبارک و  
تعالی ائمتنا بعمر مساجد الله تاخرابه بعد از آن انفق الفراغ من بناء هذا المسجد الشریف و تسبیح  
اللطیف فی اتمام الملك العادل و السلطان الكامل المجاهد فی سبیل الله السلطان بن السلطان  
و الخاقان بن الخاقان ابوال مظفر شاه عباس الثانی الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد  
ملکه و سلطانه و ذلك بامر محمد الوزراء و خلاصة الكتاب الامر حاجی بکت الله الحرام  
در ائمة النبی و الائمة علیهم السلام خواجه بکت و فقه الله للعمل ..... کتبه علی رضا  
عمل محمد خلیفه معمار ۱۰۵۲

در مسجدی که در قبرستان فلکگاه و معروف بمسجد امام رضا علیه السلام است نوشته است (در  
زمان پادشاه بجمه مروج مذهب ائمة اثنی عشر صلوات الله الملك الاکبر ابوال مظفر شاه عباس  
بهادر خان تعمیر این بکت الله نهود بند درگاه مهذب قبلخان ایشیک آقاسی باشی ۱۰۱۱

در زمان شاه دین پرور که باشد دولتش      تا ظهور قائم ال محمد در جهان  
خو کیتی شان خاقان کرد و نهارگاه      پادشاه کشورها سلیمان زمان  
مسجد خاص امام دین رضا کز زلزله      منهد کردیده بود از سقف و تالار  
ناظر سلطان دین حاجی محمد صادقا      یافت خصلت اتمام این ذرا الاما  
بست احرام از پی تاریخ چون اتمام کرد      قبله اهل خراسان گفت معارجنا  
در مسجد میرزا جعفر خان بعد از (هو البقا) ابن ابیات مسطور است  
بعهد شه کامران شاه رخ شه      که در عالم از عدل فرمان روشید



بفضل خدا خان جم رتبہ جعفر      کہ در خیل اکرام حاصل باشد  
 بخدا متکبریت بکشد بازو      بدو کمال بکمال باشد  
 خدا داد توفیق و اقبال باری      کہ نانی با نیکو خوش باشد  
 ز بر و شعرا فناد شیرین دلکش      تو کوئی ز نبت کج ترش بوش  
 ز فیض جوار امام مکرّم      اجابتی جستی روی غاشد  
 بتاریخ آن زد رقم کلاک ضاّق      بشهد در کعبه از صلوات

### انما مدارس و خطوط و کتبها انها

یکی از مدارس مدرسه میرزا جعفر است در بآن واقع در صحن عتیق و بنای آن عالی و مزین  
 بجاشی معرق ممتاز ولی این بنار و بنجرا به گذاشته بود مرحوم حاجی محمد ناصر خان ظہیر اللہ  
 در ایام حکمرانی در خراسان آنرا مرتّب و تجدید کردند و الان کمال رونق و بهار دارد در تہ  
 ایوان در مدرسه بر کاشی بخط سفید ہنگام مرتّب نوشتہ اند قال سید المرسلین وخاتم  
 النبیین صلّی اللہ علیہ والہ وسلم اطلبوا العلم من المهدی الى المهد وعنه علیہ السلام الارواح  
 طہور سمانہ فی افقاص اشباح البشریة اذا النقب بالعلم صارت ملائکة واذا النقب بالجهل  
 صارت حشرات الارض وعنه علیہ السلام ماذا العلماء کما الشہداء کتبہ محمد حسین الشہید  
 الشہید بردو این ایوان عبارت از بسطورات اللہم صل علی رسولک محمد مصطفی  
 وولیک امیر المؤمنین وسید الاولیاء علی المرتضی وسیدة النساء العالمین فاطمة الزهراء  
 والسید السند والامام المعتمد الحسن المجتبی والامام الوہید الحسن البکری والوسید  
 الزاکر الشاجد علی بن الحسین زین العابدین ومظہر العلوم محمد بن علی الباقر امام الاصفیاء  
 ومحبی آثار الشریعة جعفر بن محمد الصادق امام الازکیاء والامام الزکی العالم الحفی مونس

جعفر إمام النجباء وإمام المظلوم والغريب المغموم علي بن موسى الرضا وإمام الجواد  
 العارف بأسرار المبدء والمعاد محمد بن علي النقي خبير الثقباء وإمام الهمام والبدر الثمام  
 علي بن محمد النقي إمام الهادي وكهف النقي والمدفون بسر من رأى الحسن بن علي العسكري  
 من نسل الهوى وصل على صاحب الدعوى النبوية والولاية العلوية إمام الانس والجان الحجة  
 القائم صاحب الزمان مورد اقل لا يسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى كنه مقدس  
 هذه المندبة محمد وحجهم كتبه بالاي ابوان بر كاشي <sup>مخط</sup> رديان عبارت (قد وفق بعلمه)  
 هذه المندبة بعد ادرست آثارها امثالا لامر السلطان الاعظم والخاقان الاعظم ادام  
 ايام دولته ..... اعلام نصرته نصر الملة السنية الملقب بظهر الدولة العلي محمد  
 ناصر خان والى مملكة خراسان كتبه احمد بن الشهيد ١٢١٥

كتبه متصل بابوان طرفه ست است بنسب قال الله تعالى ويرفع الله الذين امنوا  
 منكم والذين امنوا وتوا العلم درجات قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء  
 قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فضل العالم على العابد كفضل علي ادنى رجل  
 من امتي ١٢١٥ قال الرضا عليه السلام كان العابد من بني اسرائيل لا يتعب حتى يعمه عشر سنين  
 قال رسول الله صلى الله عليه واله لسان العاقل وقلبه وقلبه والحق وزا لسانه  
 الطالب العلم اعطاه الله بكل حرف ليعم ويكتب يدته في الجنة واجبه الله مخافته  
 على المزايل خبير من مخافته الجاهل على الزر ابي وعنه صلوات الله عليه ان الله تعالى  
 قال تذاكر العلم بين عبادي فما يحبى القلوب المسنة قال رسول الله صلى الله عليه واله  
 عالم ينكر على فراشه وينظر في علمه من عبادة العالم سبعين عاما ليس الايام بفترة لتعلم  
 بل نور يقذفه الله في قلب من يشاء ودخو الى محراب يدور ضالكا من شاة مرق وغير

مُعَرِّق دَرَقْدِهِمْ وَجَدَّ بِدُفُوسِهِ أَنْدَ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ قَالَ بَازِ  
 عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَخَامِسُ الْأَمَّةِ الْمُعَصُّومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ لِبِنَاهِجِهِ  
 النَّاسِ وَبِمَارِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ خُجَّ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْتَمِسَ بَابًا مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ  
 عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مَذَاكِرِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ  
 تَعَالَى مِنْ قِيَامِ أَلْفٍ لَيْلَةٍ يَصَلِّي فِي كُلِّ ١٢٨٥ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مَذَاكِرِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ  
 تَعَالَى مِنَ الْفَجَنَاتِ مِنْ جَنَائِزِ الشُّهَدَاءِ طَالِبُ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ وَأَحَبُّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَلَا يُجِبُ الْعِلْمُ  
 إِلَّا السَّجْدَ بِمَذَاكِرِ الْعِلْمِ تَعْرِفُونَ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ قَالَ الْأَمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَالِمُ كَالذَّهَبِ وَالْمُتَعَلِّمُ  
 كَالْفِضَّةِ وَسَائِرُ النَّاسِ كَالرِّصَاصِ كَتَبَهُ أَفَلْ خَدَّامُ الرِّضْوَانِ مُحَمَّدٍ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ  
 الْمُنْعَمَ مِنَ الْخَلْقِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ  
 أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ غَابِدٍ مَنَّانٍ أَبَوَانِ أَحْمَدُ دَرْسُهُ مَسْطُورٌ رَاسِتٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسُ عَالِمٌ وَسُتَعْلَمُ وَالنَّاسُ كَالْهَمَجِ الرَّعَاعِ دَوْرَةُ أَبَوَانِ أَحْمَدُ دَرْسُهُ  
 الْكُرْسِيُّ اسْتَأْخَرُوا أَبَاهُ نُورًا أَخْرَجَهُ نَوَاشِئُ اسْتَصْدَقَ اللَّهُ الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ وَصَدَّقَ رَسُولُ النَّبِيِّ  
 الْكَبِيرِ وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَتَبَهُ أَحْمَدُ بْنُ الشَّهِيدِ  
 الشَّهِيدُ ١٢٨٥ تَوَيَّ أَبَوَانِ أَحْمَدُ دَرْسُهُ آيَةُ الْكُرْسِيِّ زَاتَا مَخْرَجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ نُوشِئُهُ  
 بَعْدَ صَدَقَ اللَّهُ زَا وَكُتِبَتْهُ مَنَّانٍ مَدْرُسُهُ طَرَفٌ شَجِيحٌ بَنَسَتْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَنْ أَرَادَ  
 الْحَدِيثَ لِقَقَّةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ خَيْرٌ قَالَ  
 الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَقِيَ مُسْلِمًا فَقِيرًا فَلَمْ يَعْطِهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْعَتَّةِ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَهُوَ  
 عَلَيْهِ غَضَبَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَرْضُ لَا تَرْضَيْنِ عِبَادِي إِلَّا بِكَدِّ أَيْمَنِ وَعَرَقِ الْجَبْرِ  
 الْإِطَالِبُ الْعِلْمَ نَمَقَهُ أَحْمَدُ ١٢٨٥ كُتِبَتْهُ سَرْدُورُ بَرَكَا شَيْ مَخْطُورٌ زَادَ بِنْعَارَتِ قَدَامِ نِعْمَاتِ

هذه المدرسة السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان أبو المظفر  
 ناصر الدين شاه تاجار خلد الله ملكه و دولته و فاض على العالمين برونه وعدله واجساده  
 كعبة في شهر جمادى الأولى أحد بن شهر ۱۲۸۵ د رحو الى نوشته است قال الميرزا  
 عليه السلام لو ضربت خبثوم المؤمن بسيفي هذا على ان يبعثني ما ابغضني لا غنى كالعقل  
 ولا فقر كالجهل ولا مبراش كالادب الدنيا والاخرة عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان  
 قال الرضا عليه السلام اتخى قريب من الله وقريب من الجنة وقريب من الناس والبخل بعيد  
 من الله وبعيد من الجنة وبعيد من الناس وروى عن ابي عبد الله عليه السلام من اراد الحديث  
 لم يكن له في الاخرة نصيب ومن اراد الاخرة ..... حديث في حلال الله تعالى وحرامه  
 تأخذه من صادق خبر من الدنيا وما فيها قال رسول الله صلى الله عليه واله الجاوس ساعة عز  
 مذاكرة العلم احب الى الله تعالى من الف غرق وقراءة القرآن كله قال ابو عبد الله جعفر صادق  
 عليه السلام اذا مات المؤمن الفقيه نلم في الاسلام ثلثة لا يبدى ما شئ وقال ابن السباط على رؤس  
 اصحابي حتى يتفقوا في الحلال والحرام قال الرضا عليه السلام الشجرة في الجنة من ثمرها بعض  
 من اغصانها دخل الجنة قال امير المؤمنين عليه السلام اعلموا ان كمال الدين حبه العلم والعمل به  
 الا واز طلب العلم واجب قال رسول الله طلب العلم فرض على كل مسلم ومسلمة الا ان الله  
 يحب نجاه العلم قال ابو عبد الله جعفر الصادق عليه السلام ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت عظمته  
 عن القلوب كما ينزل المطر عن الصفا متصل بابوان آخره مدرسه نوشته است قال رسول الله صلى  
 عليه واله اتما العلم ثلاثة اية محمده وفرضية عادله وسنة قائمه ومخلد ..... ۱۲۸۵

مدرسه فاضل خان بن فاضل خان بن خاين خان بن عليا

در سر در اين مدرسه كتيبه است بخط رنجان و در وسط هم در پيشاني در بخانه تاليف بار قاع است

ابن فردوس كتيبه در سنك مُبْتَنِي است بسیار خوب نوشته شده و عبارت آن اینست  
 (قد اتفق بمجدا لله سبحانه وحسن توفيقه بناء هذه المدرسة المشاه بالفاضلة في أيام لد  
 صاحب القرآن الأعظم والخافان المعظم مالك رقاب الامم مولى ملوك الترك والعرب العجم  
 احفاد ائمة الهدى وسيد السلاطين في العالم السلطان بن السلطان ابو المظفر  
 شاه عباس الثاني الصفوي الحسيني خلد الله سبحانه ملكه وسلطانه وافاض على العالمين  
 بوه وعدله واحسانه وبعد لما ثبت بالبراهين العقلية والسعي النغلة في ان تحصيل العلوم  
 الدينية طاعة الله سبحانه افضل من العبادات واعانة الطلبة واهل العلم تعظيما لشانه من  
 اقرب الطاعات بنيتها محضاً لله وفرت باتمامها وانا عبد الله ملا امير طاعة ولاشارة اخي  
 الفاضل الكبير والعالم المدقق النحرير الواصل الى جوار الملك المنان الغني علاء الملك  
 الخاطب بفاضل خان التوفي نعم الله بغفرانه واسكنه بجوحة جنانه ربنا تقبل منا انك  
 انت السميع العليم واشركه في صالح دُعائِي رب اغفر لي ولاخي وادخلنا في رحمتك وانت  
 ارحم الراحمين انت لبنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الغافرين بسعي الصالح التقى المتقى ح  
 محمد باقر القراسي وحرره العبد الراجي الى رحمة الله ابو المحسن عنايت الله في تاريخ سنة خمس  
 وسبعين بعد الالف من الهجرة على صاحبها الف سلام وتحيته

در پيشاني درييم الله الرحمن الرحيم بامفتح الابواب مسطور است با ابن عبادت (بعد حمد  
 مفتح ابواب الخيرات العلوم والسلام على ابا سجنين في العلم المكنوم قد روى عن النبي صلى  
 عليه واله وسلم انه قال انا مدينة العلم وعلي بابها ومن ازاد الحكمة فلانها بها كتب محمد رحيم  
 در پيشاني محراب بخط رنجان بر سنك مُبْتَنِي است قال الله تبارك وتعالى حافظوا على الصلوات  
 تا اخر آيه الراجي الى الله عنايت الله



## مَدْرَسَةُ مَلِكِ الْمَلِكِ بَاغِي مَشْرِقِي خِيَابِ بَانِ عَلِيَا

كتيبة خبلى خوش خطى در بای دَرِ این مدرسه بخط رقاع در سنک مُنبت شده است <sup>باعتبار</sup>  
 (قد اتفق اتمام بناء هذه المدرسة الشريفة التي يبعثه في أيام دولته السلطان الأعظم والخاقان  
 المعظم مولی ملوک العرب والترك والعجم ذی شوکه الاسکندریه والشمسة السلیمانیة لسلطان  
 ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر المنصور شاه سلیمان  
 الصفوی الحسینی بهادر خان خلد الله دولته بتجویز علی بن محمد اکمل الفضلاء والحکماء بمجتهد  
 الزمان مولانا محمد باقر الخراسانی من مال الحضرة الفاضل الباذل ذی الحسب الرفیع مولانا  
 محمد سمیع بافهام سید العالم العامل میر عبد الحسین وسعی حاجی محمد شفیع الاصفهانی بن  
 فی سنة ثلاث وثمانین والک کتبه محمد رحیم در آزاره در طرف در لفظ علی کاشی <sup>اند</sup>  
 بخط ثانی و در میان آن سون توحید است شروع آن اعوذ بالله

## مَدْرَسَةُ مَهْدِي خِيَابِ بَانِ عَلِيَا

این مدرسه کتبه بسیار خوش خطی بخط رقاع دارد با این عبارت (قد اتفق اتمام بناء هذه  
 المدرسة المباركة في أيام دولته السلطان الأعظم والخاقان المعظم مولی ملوک الترك  
 العرب والعجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الصفوی الحسینی  
 خلد الله تعالى ملکه و سلطانه و افاض على العالمین بن وعده واجسانه من عین مال  
 زینة اهل السداد والرشاد ملک بهادر و بیعی النفی حاجی الحرمین الشریفین حاجی نظر علی  
 کتبه اقل عباد الله عنایت الله

## مَدْرَسَةُ صَالِحِي خِيَابِ بَانِ عَلِيَا

در سر در این مدرسه کتبه است خوش خط در سنک بخط ثلث و قطعه خفی بخط نستعلیق  
 در عرض



در عرض سینه اول بخط خفی مرقوم است بسم الله الرحمن الرحيم بعد حمد الله سبحانه  
 از اینجا جلی است طول کتیبہ (قد اتفق اتمام بناء هذه المدرسة الرفیعة الصالحة فی ايام  
 خلافة السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مولی ملوک العربی العجم السلطان بن السلطان  
 ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه سلطان  
 المحسنی الموسوی الصفوی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بن رعملة  
 احسانه من مال خالص نوابت طاب عمدة السادات النجباء الکرام و راجع النقباء العظام  
 صدر الاسلام و المسلمین میرزا صالح النقیب الرضوی کتبہ محمد صالح سنة ثمانین بعد الالف

قطعه مزبوره از قرار ذیل است

بعد شاه سلیمان شهنشہ دور	که زین کفر زمرات کا بنار دود
شہ سیر خلافت کھ اندا اثر	استن جھل شکست و بنای علم فرو
سپهر عز و شرف میرزا ابوصالح	مخط مدرست علم و فضل بخش
مدار عالم صدق مالک ابران	همای اوج سعادت عزیز مصر جو
بنای مدرستہ خالصا لوجه الله	زہر طالب علم و عمل تمام نمود
زر و طوع و رضا و مقام شادنا	که تارضا شود از وی رضا خدا
بدستار معمار کلاک صنع کشید	عجب نقش بدیعی بکار کا وجود
بصد مدرستہ ادا جاز روی شرف	که همچو صد بصد مدرستہ شایو
بسعی صد خیرات میرزا صدرا	تمام کشت بوقت و بیاعت مسعود
کلیت رضا صالحا بن صوفی	غلام زمزم را بنام علم و کشف و شهود
زہر سال بنا از خرد نشان میجفت	که ناگهان دگر از غیب بد لث بکشد

بگفت هاتفا از بهر سال تاربخش ازین رفیع بناشان آسمان افزود

عمل کمال کنکراش

## مدرسۀ بالاسیر واقع در بازار

در اینمدرسۀ چندشعر مسطور در ذیل بخط نستعلیق کج بری شده است

در عهد شهنشاه سلیمان زمان کز نام و سبب کرامتین باشد

دستور زمانه مهر ز اسعد الدین گاوراهه لطف و کرم آیین باشد

و یکی در تعمیر در این مدرسۀ ریخت زانسان که نیز بنای پیشین باشد

چون کشت تمام گفت احسان تاج زین مدرسۀ بقبله دین باشد

در ایوان بالای سربدارک مقابل در مدرسۀ کج بری شده بخط ثلث اقد و فوالله سبحانه  
لتعبر هذه المدرسة المقدسة في أيام دولت السلطان المعظم والخاصان الأعظم سيد سلطان  
الزمان واکرم خواجین الدوران ذی الشوکه القاهرة الاسکندریة والحیمة الباهرة السلیمانیة  
السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الصفوی الحسینی بهادر خان خلد الله ملکه  
و وزیره العالی و امینه الأجل المنعالي صاحب المراتب المنيعة الاصفیه و الوزارة العظيمة  
السلیمانیة مصدر البر والجود والخیرات سعد الدین میرزا محمد الوزیر الكل خراسان و  
هرات در پیشانی ایوان بر خشت کاشی نوشته است قال الامام علیهم السلام العالم کالذهب  
والتعلم کالفضة و سایر الناس کالرصاص فی سنة ۱۲۷۱ کتبه محمد حسین الشهباز

## مدرسۀ پریزاد واقع در بازار

قد و فوالله سبحانه لتعبر هذه المدرسة المقدسة في أيام دولت السلطان المعظم والخاصان  
الأعظم ذی الشوکه القاهرة الاسکندریة والحیمة الباهرة السلیمانیة السلطان ابن

سُلطان ابوالمنصور شاه سلیمان الجسید الصفوی بهادر خان خلد الله مُلکه تعالی  
 امیر الامراء الکرام و خان الخوانین العظام مصدر الخیر و الاثار نجف علی خان بیگلربیگ  
 قندهار باهتمام غالب حضرت آقا محمد باقر نیک و سخی حضرت میرزا شکر الله سنه

در پیشانی مدرّس بکاشی معرق بسیار ممتاز بخط ثلث نوشته است قال رسول الله صلّی  
 الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و قال علیه السلام العلم بلا عمل كالشجر  
 بلا ثمر قال امیر المومنین علیه السلام ..... قال علیه السلام من اذنی عالم انفع حقاً اذاه الله  
 تعالی علی رؤس الاولین و الاخرین حدیث دیگر نیز هست که ریخته و یکجای تعبیر شده است

### مدرّس مدرّس و در واقع در کنار

در بالای در این مدرّسه کتبه ایست بر کاشی معرق بخط ثلث بسیار ممتاز باین مضمون  
 (بعد حمد الله و صلواته علی رسوله قد استت هذه العمان فی ايام دولك سلطان الاعظم  
 ظل الله فی الارضین معین المسلمین ابی المظفر شاه رخ بهادر سلطان خلد الله مُلکه و صلوات  
 باهتمام الامیر الاعظم غیاث الدین یوسف خواجه بهادر ذات معدنیه تقبل الله منه  
 محرم سنة ثلاث و اربعین و ثمانمائة نیز بخط کوفی الملک الله مسطور است در دوازده  
 دو مربع است از کاشی معرق در میان آنها بخط ثلث زرد این عبارات مسطور است در یکی نوشته  
 (طوبی لك العمان بالقر و العلی) و در دوازده آن چند شعر است که بعضی از آنها ریخته آنچه  
 باقی است اینست (خوشا بنامند خرم روان آدمی که باز ماند از او در جهان بیهی یاد  
 سرای دولت باقی نغم آخرت در مربع دیگر در وسط مرقوم است باحسن المنازل باخیر  
 ملتجا در دوازده آن همین قدر این صراع خوانده میشود (که دانم از پس مرگ کفی بینگی نابد)  
 در پیشانی در سنی است که در آن بخط نستعلیق منبت نهوده اند (بعد الحمد در زمان خلا

ابد قبرین و ایام دولت بهمنت آئین سلطان اعظم و خاقان افخم مالک رقاب ام اسکندر دارا  
 حشم و جشید فریدون خادم سید سلاطین عرب عجم السلطان بن السلطان بن السلطان و  
 الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی مجاهد رخا خان خلد  
 ملکه و سلطان و افاض علی العالمین برین وعدله و احسانه حسب الفرمات ملکه دوزان  
 و بلقیس زمان علما جناب قمر و کاب خورشید احتجاب غالمنا ب نامر من العالمین فواب علیته  
 عالیته متعالیه و الدن ما جلد که مصداق و الامر الیک فانظری فاذا قام من استساع  
 جملة فواب مستطاب شوکت و عظمت و اجلال دستگاه ابد و نصف و عدالت و اقبال الکنا  
 منبع الجود و الاحسان مظهر انوار العدل و الامنان قدسی سمات ملک صفات العجا  
 اقامی عظیم المنزلة و الشافی شاه و بریدی بیجا خلف صدر نایب عالم دار خورشید شاهی  
 کردون و قار سپهر اقتدار امیر الامرایه علی عیالخان قوری ناسی و بیگلربیگی مشهور و مقدّر  
 معلی و صواب بدرای اصابت برای قدس مشایخ شریعت و افضال خلاصه سلسله  
 فضل و کمال النجیر الکامل شیخ محمد فاضل الخادم المدرس مدرسه مبارکه مهمنه بتعمیر  
 زینت پذیر کردید کتبه محمد خان علم محمد شفیع <sup>مسند</sup>

در میان مسجد مدسه کتبه بخط ثلث ممتاز کچ بری شده و آتانی از افاضات نوشته مانج  
 آن ثلث و اربعین و ثمانمانه میباشد و بخط کوفی در بالا الملك لله مسطور است  
 دو کبند در دو زاویه این مدسه هست یکی کتبه اش تمام و پنجه و دیگری در دو کبند  
 بر کاشی معرق بسیار ممتاز این ابیات بخط ثلث مرقوم است

هزار نقش مراد زمانه و نبود      یکی چنانکه در آینه تصویف است  
 بدست مانجوازی بن حلقه و چیز نیست      بعین ناخوش و خوش کر خضاد بهم <sup>روایت</sup>

بز بکند خضر چنان توان بودن که اقتضا می نماید که کند خضر

برین مقرر می ننوشتند بنور که بردار و ثبات فلک امده است

و بعد حسن عمل هر چه زادی ماند درین سرای غرور و رفیق نابود

فراز منظر هفت آسمان ..... در پیچ ایت که در باغ جنة

در میان این کند صوت قبرست و در روی آن آیه الکرسی بخط ثلث رسم شده و در

دوره بخط کوفی الحکم لله و در دو بغل آن بخط ثلث آیات الذین یقولون ربنا انصافنا

لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار الصابرين و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین

بالاسفار نکاشته شده بعد از او قال النبی علیه القبر صند العلو بالای ان الحکم لله

بخط کوفی و در دوره این دو کتبه آیه شهد الله و آیه قل اللهم و آیه قل انما نؤثر

شده است و در سمت سر بخط ثلث خفی بر کسک این عبارت رسم است (هذه روضة من

رباض الرضوان سورة بانوار الغفران معطرة بانوار الريحان من الله الکریم لرحیم

المنان لامیر الاعظم الاعلى الاقدم افخار الامراء و الکبراء فی العرب العجم اعتراف

الملوک و السلاطین و اقتدار الخواص و السابقین مضار التفاح و التبادر عباد الذین

و الدنيا امیر یوسف خواجه بهادر (در پایین قبر رسم است) و هو ابن الامیر الکبیر

ناصر لواء المعدلة و اهاب عطاء الموهبة ناصر الحق و الذین امیر شیخ علی مجاد رطاب

شاه و جعل الجنة مثواه و فاته فی الثالث و العشرین من شهر الله المکرّم شعبان المعظم

سنة ث و اربعین و ثمان مائة عمل العبد عطاء الله بن عبد الله اسلان

ملک سیر ناپین پای مبارک معرّف و بعد

در بیرون بر سردر این مدسه بخط ثلث نوشته است (قد زینت فی ایام دولت السلطان

العادل والخاقان الباذل السلطان بن السلطان والخاقان ناصر الدين شاه  
قاجار خلد الله ملكه ۱۲۱۹

قصید بنر بخط تعلیق در این محل نگاشته اند که چند شعر اول را مرثیه محو کرده  
آنچه باقی مانده است اینست

مهین صدیگر که نزد کلاک و زایش	هماره آصف اندر عذرخواهی
دم افشاند و طرح مدرسی ریخت	که این باد از آسب تباهی
منار منیر از علم مشکون	در وحل کشته احکام الهی
همایون مدرسی چون کعبه پاک	منزه طول و عرض از بناهی
در آن رنگین بنای خوش عمارت	نماید چهره رخسار زکاه
مکانی نشر درس علم و آداب	دهد بر سال تار و پخش کواهی

کتیبه ثلثی بر کاشی معرق خنجره نماز بالای در بوده و بخند آنچه مانده اینست  
(لقد وفق الله سبحانه وتعالى لانشاء عمارة هذه المدرسة عالیحضرت مولی الاجل  
ملاذ الاصحاب در گریاس مدرسه این اشعار بخط تعلیق کتبیه شده

در زمان شه فرشته سپاه	شاه دین پرور سلیمان جاه
پادشاهی که در تصرف اوست	هفت اقلیم تابا و ج سما
آصف وز کار سعاد الدین	بود مهربان بخلق
هر زمان کل در آب میبرد	په تعبیر کعبه دلها
بهر قدر بر کنار دان علوم	کرده از روی اعتقاد
اینچنین مدرسه بهشت این	اندرین خالک خلد آسا



الغرض ز اهتمام همت او کشت چون ابن بجهن بنا برینا  
آمد از غیب بن نذا عالم بود آباد بجمع فضیلا

کثیر محمد رضا الایچی ۱۰۸۷

در ایوانیست بقبله بخط ثلث بسیار ممتاز ابه قد نری تقلب و جهک و آبه مثل الذین  
یفقون اموالهم کچ بری شد و تاریخ او فی ست ثمانین و الف است بار قم محمد رضا امام  
کتیبه رو بقبله که بر کاشی نوشته ابه و ما کان المؤمنون لینفروا کافه و ابه امر هو  
فانت اناء اللیل و ابه قل باعبادی الذین اسرفوا مینا شد و در آخر نوشته است  
حرر رجیع علی الخادم المشهدی ۱۲۱۹

مدرس سر عیسیٰ قبلخانزاد قری خانیانزاد

دو پیشانی این مدرسه فرمان مسطور در ذیل بخط نستعلیق مرقوم است  
المُلکُ اللهُ حکم جهان مطاع شد آنکه ابانک شوکت چشمند و جلالت دستگاه  
عالیجاه امیرالامراء العظام نظاماً لایاله و الشوکه و العز و الاقبال عباس قبلخان  
علا مزاده قدیمی و دو انخواه صمیمی بیگلربیگی کل خراسان بغایت شاهانه مقرر  
سرافراز گشته بدانند که عریضه که در اینوقت مصحوب وزارت رفعت و معالی پناه  
عزت و عوالی و کالات دستگاه آصفی کمال الوزارة و الرفعه و العز و المعالی میرزا  
سعد الدین محمد وزیر سرکار خود بدرگاه معلی فرستاده است بعد غایب بوده بود که با الوجها  
محال ملکی انعالیجاه را که وقف مدرسه محدثه خود نموده بسورغال انعالیجاه مقرر  
فرمایم بنظر نهان اثر رسانند عنایت شاهانه در باره انعالیجاه از ابتدای چهار ماه  
قوی قبل مانو جهات ملکی محال مزبوره را بسورغال ابدا و احسان سرمد بغالیجاه شرف

در محنت فرمودیم بتوجهت اسافانه میمال باشد تخریرا شهر جمادی الاولی ۷۷۰  
روزی که باین اشرف احکام سرفراز عباد علی کشت لطف شایسته  
معاوم شد ..... بر تارک موری فکند شایسته

زان خدمت تخریر بکاتب نرسید بد خویر ورق دهنده رقم کردیم بر کان  
درد و ده محراب مسجد این مدرسه آیه الکرسی است و لی نصف آخر ریخته و بناسار و تخریر  
شد کتبه سرد ریخته ملک و کاشی معرق بوده ولی بتمامه ریخته چند آیه از آیات قرانی نیز در  
انجا نکاشته شده است در پیشانی ایوان مسجد بدر کاشی معرق بخط زرد نوشته  
(فی ایام دوله السلطان الاعظم والخاقان المعظم صاحب الحسنة السلیمانیة والشوكة الکلیة  
السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بنادر خان خلد ملک  
بهمن در ولته کتبه محمد رحیم ۱۷۷۲

### مدیر خیر الخان واقع در خیابان سفلی

این مدرسه را بر کاشی معرق کتبه است بخط زرد باین مضمون (بسم الله الرحمن الرحیم  
لقد تم بناء هذه المدرسة المباركة المشاهیر بنیة فی ایام دوله السلطان الاعظم والخاقان  
الاکرم مولی ملوک العرب العجم السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان  
ابن الخاقان ابو المظفر شاه عباس الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بنادر خان خلد ملک  
وسلطانه و افاض علی العالمین احسانه وقد وقفوا لبنائها فی حال حیاته وبعد وفاته  
المرحوم المغفور خیر الخان تغل الغفران فی سنة سبع وخمسين والالف  
در پیشانی در ریخته و بنجان منبت است و قد کان انما ما بسعی اقل العباد واجوجهم  
الی رحمة ربه الغنی محمد بن فتح الله الموسوی الحسینی الخاظمی غفی عنهما

## مَدْرَسَةُ امِيرِ الْأَمْرَاءِ الْعِظَامِ سُلَيْمَانِ خَانِ عَزَّ وَجَلَّ

در بالای در این مدرسه بر لوحی سنجی عبارت دریل مسطور است  
 نصر من الله وفتح قريب قال سول الله صلى الله عليه وآله انما مدبنة العلم وعلى بابها  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون عالم مدرسه سلطان بنه از مبدعات غالبه خلد اشیا  
 امیر الامراء العظام اعتضاد السلطنة سليمان خان قاجار تغمد الله الملك الجبار مبتدا  
 و در عهد قویه سلطان شهید و خاقان مغفور ملک الملوك آقا محمد خان قاجار اتمام پذیرفت  
 در زمان جنات بانی معظم و بعد از فوت ایشان هم که نظم و قوفات ایشان در عهد کفایت  
 خلف صالح ایشان علی بن مایه ضوان اباب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان قاجار عظم  
 بود مدرسه مزبوره در کمال آبادانی و طلاب و فضلا در آن بشغل تدریس و تحصیل مشغول  
 بودند و بعد از فوت مرحوم از نواده هار اولاد مرحوم کسی در فکر نظم آبادی مدرسه  
 بر نیامد و بطول زمان قریب بخرابی و شرفرازیان خدام گردید تا در سنه هزار و دویست و پنجاه  
 و هفت سرکار رفعت افندار امیر الامراء العظام مقرب الخاقان نصر الله خان قاجار خلف  
 صالح امیر مرحوم فیض کلی زیارت بقعه شریفه و ضوییه مشرف شدند و عبورشان بمدرسه  
 مزبوره افتاد در کمال خرابی دیدند باقتضای همت اصلیه در مقام تعمیر برآمد و در زمان  
 دولت ابد مدت اعلی حضرت قدردت ملک الملوك سلطان السلاطین ناصر الملة والدين  
 السلطان بن السلطان بن السلطان والحقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدين شاه قاجار  
 خلد الله ملکه و دولته و ذاتق از قریه حصار امیر من قراپاوز بر امیر که بانی معظم وقف  
 بر مدرسه مزبوره نموده بود بحیطة تصرف در آورده زیرا که در این طبقه قولت بایشان  
 بود منافع چند ساله آنرا ذخیره نموده صرف مخارج تعمیر نمودند بلطف الهی بجهت معبود  
 میگویند

و مسکون و جمیع طلاب علوم شرعیّه گردید و از موقوفات مدرسه است و ذائق از  
قریه مزبور و هشت دانق از هشتاد دانق قنات خیابان باقطبه سلطانیه ترشیز و دو  
باب کان کوچک و بزرگ متصل مدرسه که منافع هر ساله آن انشاء الله من بعد بحرف  
تعمیر و طلاب مدرسه خواهد شد بتفصیل که در وقف نامه میباشد بر کافه طلاب لازم  
که بانی و تعمیر کننده و ساعی ذاهو و الحجاب اخوند ملا حمزه بدغای خیر یاد و شاد فرمایند  
تا در پنج اتمام تعمیر فلشهر ربیع الثانی حرم محمد علی ۱۲۱۲

(پوشیدن نباشد که لفظ اعتضاد السلطنه در این لوح غلط کاتب است و مرحوم نواب  
عفران مآب سلیمان خان قاجار طبیب الله مضیعه اعتضاد الدوله لقب داشته اند و همچنان  
کلمه باقطبه مشکوک است و ممکن است باغ پیه باشد)

اما کتب و کتبات آنرا و اجمالی از احوال آنها از فرزند بخت  
کاروانسرای شاه و پری بخار

بانی این کاروانسرا شاه پری بیگ نوکر نادر شاه بود است بنای کاروانسرا از آجر  
و کچ و ازاره های آن از سنگ در اول کاروانسرا یک عمارت شمنی ساخته مشتمل بر  
ده اتاق فوقانی و تحتانی که تجار در آنها منزل دارند بر سر در این کاروانسرا این  
عبارات بخط نستعلیق بر سنگ نوشته شده است

بعد از حمد و ثنا در این هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام بود ای ذلک فضل الله  
بوتیه من یشاء از مکرمت های عنایت اذلی و مکرمت های بی غایت و فوق لم یزل بیکر الظم  
نمایان شاهنشاهی و مبینت اعظم حضرت ظل الهی شاه دین پناه و خیر انجم سپاه نجات  
خواجه این با تحت و دهم ملاذ خیر و آن هفت اقلیم سلطان سلطان نشان و خاقان کتبی

السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانُ بْنُ الْخَاقَانِ الْمُؤَيَّدُ بِالنَّصْرِ الْفَتْحُ  
وَالْأَمَانُ السُّلْطَانُ شَاهُ سُلَيْمَانِ الْمُؤَسَّسِ الصَّفْوَى بِجَادُ رُخَانِ قُرَّةِ الْعَيْنِ سِلْسِلَهُ ...  
نورِ حَدَقَةِ عَصَمَتِ نَامِدَارِ نَوْرُ حَدَقَتِهِ شَوْكٌ وَبِخْتَارِ نَائِبِ صَنَابِ خَلْفِ الصَّدَقَاتِ  
مُسْتَطَابِ امِيرِ الْأَمْرَاءِ خَانِ وَاهِ شَاهِ تَكْلِي عَلَى خَانِ سَهْلِ سِرِّ بَكْسِرِ بَكِي شَهْدِ مُقَدِّمِ قُوَّجِي  
بَاشِي اعْنَى غُصْنِ دُوحَةِ أَصَالَتِ وَدَرَةِ أَصْدَافِ جَلَالَتِ امِيرِ زَادَةِ اعْظَمِ شَاهِ وَهَرْدِي بِيكِ  
بَابِغَاءِ وَجْهِ كِبَرِ ذِي الْجَلَالِ وَاسْتِرْضَايِ رِضَايِ اِبْرَدِ مُتْعَالِ دَرْدِغَارِ شَبَابِ كِه اَبَانِ  
تَحْصِيلِ مَارِ بِلَسْتِ اِنْصِرْفَالِ صَرْفِ اَلْخُودِ فَرْمُودِهِ اِنْكَارِ وَاَنْسِرِ وَدَكَ كِهِنْ وَحَامِ مُتَّصِلِ  
بَانِرِ اَكِهْ اَزْ بَابِ شَهْرِ مُسْتَعْنَى اَزْ تَوْصِيفِ وَتَجَدِيدِ اسْتِ وَفَتْ وَارِ بَارِ كَاهِ خَلَا بِقِ بِنَاهِ اِمْلَا  
سِرِّ رِ اَرْضَا وَنَبِ اَفْرَايِ اَوْرَنْكِ خِلَافَتِ كِبَرِي بِحَكْمِ اَتَاهِ بِرْدَا لَلَّهِ لِيْذْ هَبْ عَنْكُمْ الرَّجَاهِ اَهْلِ  
الْبَيْتِ وَبُطْهَرِكُمْ تَطْهَرُ سُلْطَانِ الثَّقَلَيْنِ اَبُو الْحَسَنِ عَلِيٌّ بِنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالتَّحْنُ وَالتَّحْنُ  
نَمُودِ بَقِيْدَا نَكِهْ اَوْ لَا اِنْجِهْ فَاَضْلُ مَنَافِعِ اَنْ بَاشِدْ بَعْدَ اَزْ وَضْعِ اَخْرَاجَاتِ ضَرُورِي وَحَقِّ الْوَلِيَّةِ  
وَمِبْلَغِ بِنِجِ تُوْمَانِ وَظَهْفُهُ هَرْ سَالِهْ فَرَاشِ ..... فَبَيْلَهُ عِبَرِ سُوْرَكِهْ مَنْصُوبِ بَرِ اِلَايِ سِرِّ  
مِبَارَكِ دَرِ تَحْقِيقُهُ مِبَارَكِهْ عَطْرِ سَايِ دِمَاقِ خِدَامِ مَلَايِكِ مَقَامِ اسْتِ وَبِنِجِ تُوْمَانِ وَظَهْفُهُ  
هَرْ سَالِهْ فَرَاشِ شَمْعِ دَارِ السَّيَادَةِ وَخَافِظِ سَرَقِيرِ وَاقِفِ مَعْرِي الْبَنَةِ كِهْ فَرَاشِي مُتَوَعِّ وَخَافِظِ  
سَرَقِيرِ هَرْدُ وَبَابِ كِفَرَاتِ هَرْ يَوْمِ بِنِجِ اسْتَارِ فَبَيْلَهُ عِبَرِ سُوْرَكِهْ اسْتَارِ فَبَيْلَهُ شَمْعِ بِبِهْ كِهْ مَفْضَلِ  
دَرِ وَفَقْنَا مِجِهْ مُعْتَبَرُهُ عَلِيْحِدِهْ وَدَفَاتِرِ سِرْكَارِ مَوْهِبَاتِ اَثَارِ ثَبَاتِ اسْتِ مِلْشِدِهْ بَاشِدِ وَبَعْدَ ذَلِكَ  
مَنَاقِي مَنَافِعِ صَرْفِ مَدِ خَرِجِ زَوَارِ شُوْدِ بِيْدِيْنِ دَسْتُوْرَكِهْ هَرْ يَكِ اَزْ زَابَرِيْنِ مَسَافِرِيْنِ رَاكِهْ  
بِحَكْمِ اَحْتِيَاجِ دَرْدِ بَارِ فَرِضِ اَحْتِيَاجِ وَبُوْفُوْرِنَا تَوَانِيْ دَرِ غَالِمِ مَسْكَنْتِ تَوَانِكِرِ بَاشِدِ بَا  
بَعْرُوضِ امْرَاضِ وَعِلَلِ اَزْ عَوْدِ مَسْكَنْتِ دُوْرِ مَانِدِ هَرْ يَكِ اَزْ اِنْجِهْ هَزَارِ دِيْنَارِ تَبْرِ بِنِجِ تَاكِيْمَتِ



باختیار سولی بطریق مألوف رعایت این سبیل نمایند و تولیت این موقوفات را دام الحین  
 باجناب واقف موفق و من بعد با وادوات و تناسل باشد که خمس حاصل را بر داشته  
 و مابقی را بتفضیل مذکور بمصرف رسانند و بعد ذلك تعلق بمتولی سرکار فیض آثار داشته  
 که عشر حاصل را حق التولیه برداشته مابقی را بمصرف رسانیده باشند و قفا شرعیاً  
 مؤیداً بسعی عالیه حضرت آقای عزت پناه اتمام پذیرفت کتبه محمد خان فرارش عمل <sup>مستند</sup> صحیح

### کاروانسرای امام جمعه

این کاروانسرا از بناهای مرحوم حاجی میرزا عسکری امام جمعه مشهد است بنای آن از  
 آبرو کج و مشتمل بر سه طبقه عمارت و در عقب آن طویله دو طبقه نباشد که در بالا  
 آن بعضی از زوار منزل میگیرند در سردر این کاروانسرا بخط ثلث جلی این عبارت  
 مسطور است (قد امر بابداع هذه العماره فی زمن السلطان العادل والخاقان  
 التبادل محبی الدین ناصر شرع المبین ظل الله تعالی فی الارضین السلطان ناصر الدین  
 شاه قاجار السید الجلیل و العالم النبی خلاصه السادات زبدة الاطیاب اشرف الحاج  
 والمعلمین قدوة المحققین وفخر المجتهدین امام الجمعه والجماعة حاجی میرزا عسکری فی

### کاروانسرای اوزبکها

این کاروانسرا از بناهای قدیم و بانی آن غیر معین از اهل قایمات بوده کاروانسرای  
 بسیار بزرگی است از ای سه طبقه عمارت که حجرات فوقانی را زوار و کسبه الحرفه  
 منزل قرار داده و واسطه را تجارت و تحتانی انبار است کتبه این کاروانسرا بخط ثلث است  
 که بر سردر کاروانسرا بر خشت کاشی باین عبارت نوشته اند (قال رسول الله صلی  
 علیه و آله ستد فر بضعة منی بارض خراسان مازارها مکروب الانفس الله کریم



ولامدبُّ الاغفر الله ذنبه وقال الرضا عليه السلام من زارني على بعد ذارى اعينه  
يوم القيمة في ثلثة مواطن حتى اخلصه من اهلها عند تطاير الكتب بهنا وشمالها  
عند الصراط وعند الميزان في اثني وسبعين ومائتين بعد الالف من الهجرة النبوية  
عالمشان آقا محمد علي شيرازي اتمام بافت كبر محمد حسين الشهيد المشهد

## كاروانسكار دار الزوار

در بالاى دزين كاروانسكار نوشته اند (في ازمنة الدولة البهية السلطانية وانا  
المملكة الشريفة السلمانية سيد السلاطين في الخافقين واعظم الخواطين في العالمين  
قوتاً للسلطنة مؤيداً بالعدل والانصاف مشيداً للخلافة..... انجم سلاطين العرب  
العجم السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان المؤيد المظفر  
من الله الغني شاه سلیمان الصفوی الحسيني بهادر خان خلد الله ظل عاطفته على  
العالمين وازين واستسعى بتوفيقاته الواقف مؤيد الدولة من ماحضرمال خالصين  
محمد خان طاب ثراه وازين بيت الله وزوار هذه البقعة الشريفة والروضة الرضوية  
الله له بما من لطفه الخفي والمولى الساعي تراب اقدام الزائر من مهتد المشهد  
تاريخ كتيبه در بالا و بخط خفي است شهرار و نو د و هشت در زير اين كتيبه مرقوم آ

در زمان شاه عادل كه ز عدل نيت در هر عدك بانش ممكن

داور ملك سلیمان كه بود عالم فتنه بعهدش اين

ساخت اين بقعه سمي احمد هجر زوار امام ضامن

كفت تاريخ بي اتمامش دار زوار امام ثامن

من زاره في الله عارف حقه فالمشي من على الحريم حرام

زوار آستان توار شیخ تابشاب کرمصبت کند بطاعت و حجت

پیوسته بحر لطف ترا جز و مدبو جزش بر معاصی و مدس دهد

کتب رها و خطوط اما کن مختلف

کند خشتی واقع در محله نوقان مزار اما مراده سلطان محمد است که بهیچ واسطه نبید

سجاد سلام الله علیه میرسد کتبه دُور مزار از قرار ذیل است

این روضه که عرش زفرشش منور است و بنقعه که خال درش مشک و عنبر

صد ز روح کلش فردوس بهر طریقه .....

زانو که مضجع کل کلزار احمدی سلطان محمد آتش فرخنده اختر است

خورشید آسمان سیادت که از نسب سبط جلیل خضر موسی بن جعفر

بر سر در بقعه پنهان اندوز مرقوم است (اللهم صل على النبي والوصي والبتول و...

والتجاد والباقر والصادق والكاظم والرضا والتقى والتقى والعسكري والهادي له

في ايام دولة السلطان الاعظم والخاقان المعظم حافظ بلاد الله وناصر عباده الله ابو المظفر

شاه سلطان محمد خدا بند خلد الله ملكه و سلطان به سعى و اهتمام بنده درگاه خواجه قنبر علیه

ابن خواجه حسین نام البرذاری شد در میان بقعه مسطور است

آمد بجنب تربت جد بزرگوار خوشوقت گشت آمدن او روان پیر

شب خواب بدش که بصد خوبی کرد بد فوهار جولان پیر

کر پیر ناخوری و کر طفل خورد زهار بر مزار از آستان پیر

اولاد پیر که نشود تا بر فرخنده بادا همیشه زاده از دودمان پیر

هذا مرقد مرحمت پناه حاجی محمد فاضل ولد حاجی شاه محمد در کبرین بقعه نوشته

رفت چون درویش قاسم از جهل  
مرغ رو خوش گشت فارغ از تعب  
همچو طفل غنچه از روی نسط  
داشت فایم خنده در زب لب  
خیمه تابیر و ن زد از باغ جهان  
مرده شد و ز کل و بلبل چو شب  
اهل دانش را بسی دجاک کرد  
می بود منظور او فضل و سبب  
غوطه خود چون صد در بر فکر  
سال فوتش از خرد کرد م طلب  
بی تأمل عقل گفت آذر یکو  
دفن شد در مقدم پیر از ادب

در سنگ میان مسجد جنب انامزاده حبشی نوشتند

در زمان شه ستاره چشم  
شاه عباس فخر دولت و دین  
انکه تادیده در کفش رضوان  
کرده از شرم ترک خالد برین  
محرم مرق صفا بنهاد  
خاجی کعبه بهشت آئین  
پاک دین مبرزا علی کعبه بود  
یکی از شعبان خسرو دین  
مسجد ساختن کنر صفا خورشید  
پیش او بر زمین نهاده جبین  
تادعا کرده در او از فیض  
درود هزاره کاند آئین  
انداز بهر سال تار بخش  
بدست معمور از آسمان برین

گنبد ابوان مصلی بکطرف دور ابوان سون مبارک الی الذی بیده الملك و طرد بکردر  
در ابوان سوره بسم الله منافی التوا والارض میان ابوان دو طرف طاق نما ابه الكرسی و در  
طاقنای وسط سوره سبح اسم ربك الاعلی در وسط طاقنما ابه قد نری تقلب و حجت فی السما  
و در میان ابوان حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اشعار ذیل نیز در دو طرف  
ازاره ابوان مرقوم است

بدو و سلیمان شه کامکار      که هست از وجودش جهان را نظام  
 فلک بارگاه و کواکب چشم      سکندر و قاروقباد احتشام  
 بتوفیق فرزانده کن فغان      بتأیید معمار بیت الحرام  
 بالهام حی الذی لا یَمُوت      بفکرمان نواب عالم مقام  
 ابو صالح آن صد دهن کز ازل      بود دولتش تا ابد مُستدام  
 بیکاری و سعی حاجی ملک      که در کارها باشدش اتمام  
 ز بر جهد کرد از ره صد کشت      بانکه زمانی مصلی تمام  
 چو مستغنی از بهر تاریخ آن      نهادم بجزای اندیشه کام  
 بکوش دلم گفت پیر خرد      بود این بنا جمیع خاص و عام

کتبه سقاخانه خبابان بالا محاذی دارالشفای چند شعر از اشعار مُستتم است  
 در سردر دارالشفای بر سنگ نوشته اند (باشای بهمد دولت ذاری دهن پناه و زیاده  
 سلطنت خسرو ثریا جاه افخم الخواقین و اعظم الملکین شرح شریعه سید المرسلین  
 ابوالنصر ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه الی دارالقرار و اوان ابان و حکمران بود  
 حاکم سلطنت و بختیاری نواب کامیار کردون و قار ملکزاده ازاده جم اقتدار شاهزاده  
 حاکم السلطنة العلینة الخالیه لازلک ذات فقه ..... و تولیت جناب عفران  
 ناب مرحمت آثار پیکانه سبیل عترت اطهار مقرب المحضر الرضوة مبرز جعفر خان الملقب  
 بشیر الدوله اختراع ابن عالی بنا برای صوابنمای رضوان جایگاه شد ولی بعد از  
 شروع در انکسار اجابت دعوت پیک اجل نمود نخل ارجمند ایشان مبرز احمد صادق خان  
 سرتیپ کتبا و سبله جو شدن جناب قدوة الفقهاء والمجاهدين ثقة الاسلام حاجی شیخ

محمد رحیم اطال الله بقائه که اتمام اینکار بدستبازی الشریعتمدار شود ایشان هم اجابت  
نموده در شهر نیججه الحرام اتمام پذیرفت فی سید کتبه محمد حسین

بر سنک سردر حوالی کوچه باغ طاووس نوشته است (وقف جناب سید الشهدا علیه  
ردشش دانق حوالی ملک خود را که واقع است در محاذی حمام صاحبکار حاجی میرزا حبیب  
رشتی ولد مرحوم حاجی حسینخان قاجار مشرف کارخانه زواری که در شبهای جمعه وضه  
خوانی نمایند و تولیت ادام الحیوة با خود واقف است بعد از فوت و بارشدا و لاد ذکور<sup>۱۲۹۴</sup>  
(اهالی مشهدخانه را حوالی میگویند)

در بنان مسجد سرپوشید بر سنکی نوشته است (در زمان دولت پادشاه جمجاه الکلا  
ابن السلطان و الخاقان بن الخاقان فتحعلیشاه قاجار خلد الله ملکه تعمیر این بیت الله نمود  
نواب مستطاب الا القاب ستوره سرایره عصمت و کامکاری طایفه بیت الله الحرام  
وزائر الرکن و المقام نواب علیه حاجیه صبیّه عالیجاه مرحمت و غفران پناه حسینقلی  
خان قاجار طاب ثراه بواسطه جناب مستطاب مقرب الخاقانی کف الخاج و المعتمر بن وزیر  
قبر رسول رب العالمین حاجی عبد الله خواجه بکبابی کان بقالی را که واقع است در مقابل  
مسجد و رقی از نواب مستطاب شاهزاده کامکار و الا بنار شجاع السلطنة حسنعلیهما  
اذا م الله تعالی عمر صادر شد که دکان مزبور از حواله جات و صادرات و وجوهات

دیوانی مستمری و غیر مستمری مرفه الحال باشد از وجوه مزبوره همراهی بکند در بال نیجه  
وظیفه تسلیم خادم مسجد مزبور نمایند و باقی را بجهت سوخت و شنائی و بوزن و تعجیل  
صر نمایند و هریک از کلانتران و کدخدایان و رؤس سفیدان اصناف کمزاحم دکان شوند  
بلغت خدا و نفرین رسول گرفتار شوند<sup>۱۲۴۳</sup>

در تنگه میرزا جانی در چهار باغ مرقوم است (وقف مؤبد و حبس مغلد شرعی نمودند  
عالمقدان میرزا بابا و میرزا شریف میرزا محمد علی و میرزا حسین ولدان مرحوم میرزا محمد  
بغابری شریف الحسینی ابن جُسنده را که اراضی آن از والد آنها با آنها منتقل شده بود  
از برای تغزیه ذاری حضرت امام حسین علیه السلام که ثواب آن بار و اح والدین آنها عابد  
کرد دیه ۲۶۱)

بر سنک دیوار قدیمگاه واقع در قلعه مسطور است (وقف نمود نقوی شعارخانه  
الحرمین الشریفین حاجی حقنظر ترکان مقبره واقع در تنگه بکناشبه را بر خود و اولاد  
خود و دیگر بر احق و دخلی در مقبره مذکوره بنیست اگر کسی ازاده مدفن بی اذن او کشته  
باشد از شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و اله بی نصیب کشیده بگشت خدا و پیغمبر رسول گرفتار شود

هر کس بد رشاه بخف زاه کند نعلین صفت سجد دلخواه کند

نقش قدش را بجد بردم از آن تا تربت من کار قدیمگاه کند

در سرد و حوض چهار باغ ابن اشعار بخط نستعلیق بر سنک مرمر حجاری شده است

در زمان خسرو عادل که چرخ در همه دوزان چو او دواند پد

بگردل فتح علی شاه آنکه بحر قطره آب است کز دستش چکید

ز امر اسمعیل خان کر لطفشا در خراسان شیرازی کز بد

مهر لطفش با عدو و نیکخواه ز هر تر با کست از بیم و امید

تا که شد نمیز این کوثره نال آب چو انرا کس از خجلت ندید

میرزا نوروز چون سماعی شد زین زلال قبض جامی در کشید

بود مفتون بجزار بخش مال کز صبر بر خامه مضراعی شید



کعبه بنیاد شهید کربلا نوش آبی لغتی کن بریزد  
این بود خطوطی که در اغلب اماکن مشهد نکاشته شده اگر چیزی از قلم افتاد باشد عفو

### مقبلة بنو ابرهه ربيع

یکی از اماکن مشهوره مشهد مقبره خواجه ربیع بن خثیم رضی الله عنه است که از فواید مشاهیر تابعین با حسان میباشد این مقبره در میان باغی واقع شد که از دروازه نوقان مشهد تا آن باغ شش هزار و هفتصد قدم است قبله عالی با تکلفی بر بالای تربت خواجه ساخته شد و اصل بقعه را از داخل بروجه تربیع طرح ریخته اند و از هر قسمتی دو شاه نشین در هم اخرج نموده اند و ازین جهت دروز بقعه دوازده ضلع بهم رسانیده است و آنرا در دو متوازست یک جنوبی و دیگری شمالی قبر مرحوم فتحعلخان قاجار طاب ثراه جدا جدا سلسله جلبله قاجاریه درینار داخل از باب جنوبی در ضلع اول از اضلاع دوازده گانه واقع شد و شرح سنک و کتیبه آن بنیاد مضیع خواجه ربیع در وسط حقیقی این بقعه میباشد و صندوق چوبی غیر مشبکی بطول دوزرع و یک چارک و عرض و ارتفاع یک ذرع بر روی آن گذارده شده و روی صندوق با نخنه بشکل روی غمارتی پوشیده است تمام این صندوق برنک سور بنی ملون و بورق زرد معمول محط است و دوازده درازاره کاشی خشت هشت خلی خوش صنعت و خلی خوش جنس میباشد و در میان هر خشت هشتی نوشته است با حفظ و ارتفاع ازاره با سنکی که زهر کاشی کار کرده اند دوزرع است و دور هم بقعه از درون پنجاه و شش ذرع و دو کبند بر روی هم دارد که ارتفاع کبند روی از کف زمین بدست دوزرع است و روی آنکند کاشی خوی بوده و کتیبه در داخل بقعه بخط ثلث و قلم عاصم عباسی کج بری شده و متن کتیبه لاجورد است و خط سفید و عبارت این (عن جابر ابن

عبد الله الانصاري رضي الله عنه قال لما نزل قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
الْجِبُّوا اللَّهَ وَالْجِبُّوا الرِّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
فَمَنْ أُولَ الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَّرَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بَطَاعَتِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُمُ خُلَفَائِي بَاطِلًا  
وَأَيُّمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي وَأُولَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ  
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي الثَّوَرَةِ بِالْبَاقِرِ وَسَيِّدُكُمْ يَا جَابِرُ فَإِذَا الْقَبِيَّةُ فَاقْرَأُ السَّلَامَ مِنْهُ  
ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ  
ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَكُنْيَتِي حَمْدُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبِقَبِيَّتِهِ فِي عِبَادَةِ ابْنِ الْحَسَنِ عَلَى ذَلِكَ  
الَّذِي بَفِخَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَتِلْكَ الْأَيُّ بِغَيْبٍ عَنْ شَعْبِهِ  
وَأَوْلِيَاءَهُ غَيْبَةٌ فَلَا يَبْتَغِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ الْأَمِينِ آمَنَ اللَّهُ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ  
قَالَ جَابِرُ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَشُعْبَتِهِ انْتِفَاعٌ فِي غَيْبَتِهِ بِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْبَيِّنَاتِ أَنْهُمْ يَتَضَيُّونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعُ  
النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّى لَهَا السَّحَابُ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكُونِ سِرِّ اللَّهِ وَمَخْرَجِ عِلْمِ اللَّهِ  
فَاكْتُمُوهَ الْأَعْيَانُ أَهْلَهُ قَالَ الْعَلَامَةُ فِي الْخُلَاصَةِ رَبِيعُ بْنُ خَثِمٍ بِالنَّجَاءِ الْمَجْمُوعَةِ الْمُضْمُومَةِ  
وَالثَّاءِ الْمَنْقُطَةِ فَوْقَهَا ثَلَاثُ نُقُطٍ قَبْلَ الْبَاءِ الْمَنْقُطَةِ تَحْتَهَا نُقُطَتَانِ أَحَدُ الرَّهَادِ الثَّاءُ  
كُنِيَهَا الْعَبْدُ الرَّاجِي عَلَيْهِ رَضَا الْعَبَّاسِيُّ فِي سَنَةِ سِتٍّ وَعِشْرُونَ وَالف من الهجرة  
دُرُكُنْدِ خَوَاجِهِ رَبِيعُ بْنُ خَثِمٍ أَهْلُ جَهْلٍ وَسَّهْ ذَرَعُ اسْتِكْنَاءٍ كُنِيَ أَنَّهُ بَنِي بَنِي عَلِيٍّ رَضَا  
عَبَّاسِيٌّ دَرَنَهَابِيٌّ جُودٌ وَشَرٌّ مَبْشُودٌ بِإِنْعِبَارَاتٍ قَالُوا اللَّهُ تَعَالَى الْإِنِّ أَوْ بِ اللَّهِ  
لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرَنَهَابِيٌّ وَرَضَا  
أَوْلِيَاءُ اللَّهِ نَوَاشِيَهُ كَمَا غَلِبَ كَأَشْيُ أَنْ رَجَحَهُ شَدُّهُ وَخَتَمَ مَبْشُودٌ بِإِنْعِبَارَاتٍ (قَدْ انْجَرَّ

هذه شاه عباس الجبني الموصي الصفوي وخلال سطر بعرض نوشته است  
کتابها علی رضا العباسی

بنای قبه خواجه ربیع از بیرون بشکل مثلث در هر سمتی ابوابی ساخته شده و  
جلو چهار ابواب چهار حوض آبست و مقابل ابواب واقع مابین شمال و مغرب بفاصله  
مستقیم صغه اینست مندرس که بروی آن قورناته سالار محمد حسن ابن الهباز  
اصف الدوله و محمد علی خان بادرش و امیر اصلاخان پسرش میباشد عرض باغ هزار

خواجه ربیع از مشرق بمغرب و بیست سی قدم طول از جنوب بشمال سیصد سی قدم  
اما سنگ مرمر مضجع مرحوم ختمکان فتحعلیخان قاجار طالب شاه را پانزده کمره و نیم عرض  
و یکدفع و پانزده کمره طول و نیمدفع قطراست و روی قبر ابتدا نموده باین عبارت  
( انشأ الباقی و کل شیء هالک لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ) بعد از قطعه

بخط نستعلیق مسطور است

در ریغ از خان و الاشان قدر قد قضا فرما	اساس عدل و انبیا بنای شرع را بنا
جهان عز و شان فتحعلیخان آن فلک قدری	کذا از وی شرف قاجار و احق در جهان بنا
درد در پای همه کس چون آن بلند قبال فرزانه	که بودی رخورش خاقان اکرم بکرد و دربان
زین کشتی بخود نازان فلک در مو کشتی نازک	نمود و در صف هجای چو آغاز سرافشا نه
عدو کمره اش و یک زبان نومید کرد بد	مها کرد دستان طالع چو شورش و شید نور
برای دفع باج و ستم سگ شکر محکم	بغالم تیغ او آن سد و او است کند خانه
ز عالم رفتن که در غم او خلق را داشم	غرور و بزد و جزع دیده ها با قوت دمان
شهادت یافت آن نوجوان و کرد کار آخر	هست خاندان دادش بدلد زین دار ظلمان

سؤال نیاں تاریخش چو کردم از خورد کشتا مقامش سبابه طوئی پناش لطف بزدان  
 دور این قطعه چهارده معصوم منظوم شیخ بنائی علیه الرحمه کتب شده است  
 مدخل باغ خواجه ربیع عبارت از سردری عالی و طبقه با آجر تراش نباشد و بعد  
 از وی یک عمارت سه قسمتی است که قسمت وسط و بالا به تکیه دو طرف آن دو ایوان دارد و بدو  
 طاق که اطاق چهار و بیاض بطرف بقعه باز میشود در بالای دو طرف بیرون سنگی تقریباً  
 بشکل دهنه طاق که شکلاً مأمونیت عبارت از بل در آن سنگ منقور است  
 (بابی از عمارت و دفع آثان فلک اساس و این بنای منبع البنان عرش مناس اعلی حضرت  
 سلطان سلاطین عالم فریاد فرمای سلسله بنی آدم حافظ بلاد الله و ناصر عباده الله  
 ظل الله تراب عتبة سید المرسلین و کلیه آستان امیر المؤمنین مرجع مذهب حق ائمه معصومین  
 السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاه عباس الحسینی و  
 الصفوی بنارنج هزار و سی و یک هجری یعنی کمتر از غلامان دعاگوی الخ الرضوی الخادم  
 اتمام یافت بالای طاق سردر که رو بجنوب است دو طاق جنبین که یکی بنقطه مابین جنوب  
 و مشرق نظر مینماید و دیگری بنقطه مابین جنوب و مغرب کاشی غیر معرق بسیار خوب است  
 و برابر سردر خواجه ربیع تقریباً بقاصله دو پست پنجاه قدم آب انبار بسیار معتبر است  
 ملو از آب در بالا ای مدخل آب انبار و لوحه از سنگ است یک سنگ که در بالا است  
 تاریخ تعمیر آب انبار را که آقا محمد صادق مستاجر موقوفه بقعه خواجه ربیع از مال خود تعمیر  
 کرده نوشته اند و سال تاریخ هزار و دویست و هفتاد و دو میباشد لوح دیگر در زیر  
 آستان این اشعار در آن منقور است

در عهد سلیمان شاه عالم قلا خورشید سیر بر شرف و غیر جلال

همشهری میرزا محمد طالب      ام کلثوم خانم از مال حلال  
 در خواجہ ربیع بن خثیم از سرصد      و ز بھر ثواب بوم لا ینفع مال  
 بنیاد نمود بر کعبه همچو پیش      حوضی از آب زندگی نال مال  
 کرد بدبستی میرزا صد الدین      اینطرفه بناتمام بی نقص و مال  
 تارنج بنای ابن مقام دلکش      صالح از پیر عقل چون کرد مال  
 ناکه از غیب هاتفی گفت خوب      لغت ببرد کن بنوش آب حلال

بقدر دوجفت کاو ملک موقوفه خواجہ ربیع در حوالی بقعه میناشد که باب قنات  
 آبیاری میشود باغ هم از همان آب سیراب میگردد و این قنات موسوم بقنات خواجہ  
 ربیع و مخصوص باوست

### بلوکات مشهد مقدس

یکی از بلوکات ارض اقدس بلوک بتادکان واقع در شرق و شمالی شهر است که بقبر یادوست  
 پنجاه قریه و قلعه و مزرعه دارد همه آباد و وصل بشهر و این بلوک از سایر بلوکات طولاً و  
 عرضاً و سبتر و غله خیز تر خاوی و دوناچه پشتکوی و پیش کوه و دوتربن مزرعه آن تا  
 شهر چهارده فرسنگ است و اغلب مزارع این بلوک علاوه از کدوم و جوجوب و بابلونک  
 هم بکارند بعضی مزارع از رود و برخی از قنات سیراب میشود یکی از مزارع این بلوک  
 دزد و فرسنگی شهر و موسوم بکرمابست چشمه آب گرمی دارد

یکی دیگر بلوک سرجام است در جنوب شهر واقع و از چهار فرسنگ الی دوازده فرسنگ  
 از شهر و راست پنجاه شصت قلعه و قریه و مزرعه دارد و آب اغلب مزارع از قنات است  
 یکی دیگر بلوک پوه زن میناشد که از چهار الی هفت فرسنگ از شهر مسافت دارد و قصبه



این بلوک نیز موسوم به پیون زن است در پشتکوه و در جنوب مشهد واقع از سمتی بحال  
و محال نیشابور و از طرف بلوک سرخام و حد دیگر آن بلوک اردستان و در خانه کوچکی  
از دوه پوه زن جاری و بمن سرخام و دهات نیشابور و در سلطان آباد از قریه های  
این بلوک معدن نمک هست

یکی دیگر بلوک اردستان مشهور به از قد (از غد) واقع در حینال جنوب مشهد و بعد از آن  
شهر از سه فرسنگ الی هفت فرسنگ و مجموع قریای این بلوک در کوهسار و دژهای صعبت  
چهار رودخانه این بلوک را سیراب مینماید و رودخانه بار و از قد که به بند گلستان میریزد و در  
خانه حج و مغان که فاضل آب ان بطرق میرسد در نزدیکی قریه مغان از قریای این بلوک غاری است  
غریبه که دهانه آن بسیار وسیع است گویند تا بک میدان آب زاه غار طودی و سعت دارد  
که پنجاه سوار بصولت عبور میکنند در رفته های این مسافت از سقف غار آبی میچکد و فوراً  
مجمد میشود بنحویکه نیم ستون در سطح غار و نیم دیگر در سقف غار پدیدار آمده و چیزی نماند  
که این هر دو بهم وصل شود این محل غار را آب چکان میگویند راهها و شعبه ها در غار هست  
و در شعبه فضاها و حوضها و چاههای عمیق و در یکی از فضاها الطاقی و سبع است و در  
عمیق که عمق آنرا نتوانسته اند معلوم نمایند لکن در وسط دریاچه محلی است ناشوبه مانند  
که عرض آن یکدفع و عمق آن زیاده از یک چارک نیست اکثر اطافتهای غار را کوپا مخصوصاً چهار  
و مقرنس کرده اند و اهل ولایت حکایات عجیبه از این غار دارند در قریه از قد که قصبه  
اردمه است مسجدی با صفا دیده میشود که تقریباً پانصد سال قبل ساخته اند و چنان عظیم  
در درج مسجد هست که جوف یکی از چهارها دکان بزرگی است مدرسه هم برای طلاب  
در این قریه ساخته شده است



یکی دیگر بلوک جاغرق است از سیلابات بسیار خوب مشهود که بنهرت و صفوا و لطف آب اعتدال  
هوامعرفت مسافت این بلوک از شهر از سه فرسنگ الی پنج فرسنگ است ترقبه بنهر جزو  
این بلوک است خود بلوک عبارتست از جاغرق و عنبران و طرق دره و ترقبه و حصا و گلستان  
و نضوح آباد راه عبور زوار و قوافل در تابستان از نیشابور از این دره است ترقبه قریب

شماره چهار برج که داخل  
آن از طرف شرق است و در  
برج کوچک در طرفین آنست  
و در وسط برج دوع و در  
فطره بنیان شهر دوع و در  
مدوازه پنج دوع

پانصد خانوا جمعیت قلعه دارد قلعه ترقبه را معروفست در سنه هزار و دویست و دوازده  
بیجان بخارائی محاصره کرده وزن ابراهیم خان حاکم آنجا انقلعه را حفظ نمود و در ماه محرم  
طول کشید غایت با بار و طی یکی از برج آنجا را بیجان خراب نمود مع ذلک بغلبه بر آنجا دست  
بناف نادر صلح کرده مبلغی نعل بخاکرفت و گرفت بند و سد کلستان معروفست اینسد  
که از اینسد صفویه میباشد طول هشتاد ذرع و عرض پانزده ذرع و عرض بالادوازده  
ذرع و نیم و آنچه از ارتفاع آن حالا از گل بر نیست پانزده ذرع میباشد بنای سد تمام از  
آجر و سنگ و آهک است آبهای که بند کلستان را در بهار تشکیل میدهد رودخانه  
جاغرق است رودخانه بار و رودخانه هرز و رودخانه مابان بعد از عبور نوروز سه ماه  
آب این سد بواسطه منافذ مصنوعی که ساخته اند بدرجه بحوالی ششصد آمد بمصرف زراعت  
میرسد و مسیل این رودخانه از قدیم الایام قایم و روزه اراک مشهود پیدا است که داخل خندق  
مشهد میشود و حالا هم مجرای آبی که از سد میروید میآوردند از وسط همین مسیل است

در مسجد ترقبه این اشعار مرقوم است

در زمان شه بنجوم سپاه افتاب سپهر حشمت و شان  
شاه عباس ثانی آنکه بود حاجت دگرش که و خاقان  
از غلامان جید و صنفد زبده اهل خبر خواجیه زمان

ساخت بجز ثواب از ره صدق این نگو مسجد فلك بپایان  
بهر تاریخ هاتقی کفتاه قصرها یافت جای او بچنان

در مسجد علنای جاغرق مسطور است

در عهد پادشاه جهانگردین پناه عباس شاه خراسانم عدل و جو  
کبوان جناب پادشاهی کاستان او بر هزار پایه ازین کیند کبود  
احسان شعار شاه حسین آنکه روزید صدا با لطف برخ اهل طلب کشود  
از شرط اهتمام بتوفیق کرد کار دارالعباده کرد بنا از پی مجود  
تاریخ سال او طلبیدم ز عقل کفش ای چون خلیل کعبه حاجی نمانود

در قریه کلیستان بالای آب انبار نوشته است

در زمان شهری که عالمیان زبده الچندرش خوانند  
تاجداری که در جهان کپی بیشتر از سبکندش خوانند  
پادشاهی که از علو جلال سینداری قیصرش خوانند  
شاه جم احتشام شاه صبغی که شهان ذوالمظفرش خوانند  
شمری شاهزاده بانو ساختند که بکوشش برش خوانند  
حوض آبی که عکس چو ز فکند خلق مرات کشورش خوانند  
حاجی کعبه که از عصمت صد پاك کوشش خوانند  
عشواش چهره چون برافروزد قدسینان مهرانورش خوانند  
حوض چو شد تمام تشنه آب چنوان و کوشش خوانند  
سال تاریخ منبع فیض است خاسبان عشر کترش خوانند

بالجمله این بلوک از جمیع بلوکات مشهد آباد ترمه و موه آن زیاد تر و اهالی باتمویل و ثروت اند  
 یکی دیگر بلوک شاندر است در دامنه واقع و محدود است از سمتی بکوه تخته پشاور و از  
 طرف بقصبه کاهو از طرف دیگر وصل بخاغر می باشد و دو خانه نیز در این بلوک جاریست  
 و این ناحیه بهترین بیلاغات مشهد می باشد قصبه کاهو محلی معتبر و در میان کلمان  
 شاندر واقع است و قصبه اسجیل که نیز در همین حوالی است و قصبه دولت آباد در این  
 سمت واقع و جزو هیچیک از بلوکات نیست بعد متناهی از مشهد از شش الی هفت فرسنگ است  
 یکی دیگر بلوک کلمان است از طرفی با اسجیل و دولت آباد از سمتی بخاک چناران از سمت دیگر بخاک  
 پشاور متصل است منافت این بلوک از شهر هفت هشت فرسنگ می شود آب این بلوک از رود  
 خانه است که از چشمه سبز می آید و از وسط قصبه کلر میگذرد و قنات متعدد هم دارد تقریباً  
 قلعه قریه دارد و طایفه در این بلوک ساکن اند یکی از آنها را تاجیک گویند که همه آنها فارسی  
 زبان و در قصبه کلر نو سکنی دارند طایفه دیگر ابلات کرده هره کانلو (حمه کانلو) که در سلا  
 قلعه خات و مزارع کلمان جای گرفته اند

یکی دیگر بلوک اخلومد است که سابقاً جزو چناران بوده و متناهی تا شهر زیاده از ده فرسنگ  
 و دو خانه از این بلوک نیز جاریست اخلومد در کوه پیاده واقع و قصبه آن چهار صد نفر جمعیت  
 یکی دیگر بلوک چناران است سمت شمال محدود بخاک قوچان و از جانب جنوب میان ولایت  
 درزاب طرف غربی و جنوب غربی آن کلمان و شاندر و شرقی وادکان است و دو خانه چنان  
 دو شعبه است منبع یکی فیزی و دیگری اخلومد و هر دو از سمت پشاور و جار بست قصبه چنان  
 که پیش از این خیل آباد بوده حالا سیصد خانوار سکنه دارد آبش آباد که مرحوم نایب السلطنه  
 رضوان خاکی که عباس میرزا طالب شاه و طغیان رضا قلیخان قوچانی بغیر گرفتند این ناحیه  
 و آثار

و آثار قلعه آن باقیست دهات آباد دیگر نیز درین بلوک بسیار است  
 یکی دیگر بلوک میان ولایت است در سمت مغرب شمال شهر شهدا بمیدای آن از دوازه بالا  
 خرابا است و انتهای آن سه فرسخی چنان که هشت فرسنگ طول است و دهانه کشف و در  
 شهر طوس که در جلد اول مطلع الشمس شرح آن مذکور شد در این بلوک میباشد همچنین  
 عباس (کلب) جاده چنان که نیز از میان بلوک امتداد یافته است بمصد پنجاه قلعه  
 و قریه و مزرعه آباد حاصل خیز این بلوک را تشکیل داده و ما لکن که اعظم و اشراف شهر  
 از این املاک منتفع میگرددند زراعت اینجا غله و حبوبات و شلتوک و ترپاک و غیره است  
 یکی دیگر بلوک چولانی خانه است مسافت آن تا شهر شهدا از شش الی ده فرسنگ است  
 این بلوک در کوه پاپ واقع و حد بکلان حد بخطل آباد تبادکان و حد بدربار و حد بکاز  
 دارد چند قریه و قلعه و مزرعه در اینجا حاصل آن غله و ترپاک و آن از رود و حاصلش  
 آن مار و شک میباشد علاوه بر بلوکات مزبوره باشم ناصربه که سابقاً آنرا سنک ببت میگفتند  
 در شش فرسنگ و در مشرق شهر واقع است مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السالطه این  
 آباد نموده قصبه این بلوک قلعه ناصربه است و اینرا از شش دشته قنات و از بند ببت معروفند  
 ناصری که مرحوم حسام السالطه ساخته و آبهای کوهستان سرخام و تربت را آن جمع شد و بکار  
 جیم آباد رفته کشت و زرع میشود شش هفت قلعه و مزرعه در این بلوک آباد شده است

### فصل پنجم

در حوالی شهدا تقریباً در طرف جنوب کوه ببت معروف بکوه سنکی و در جلوان ایوان بکوه  
 آن ببت و نه پاست طول سی و نه پا و ارتفاع آن غیر از ارض صدمی خشت جنبین ایوان دو طبقه  
 و دو کوشوار دارد و در عقب کوشوارهای فوق طاقت جلوان و کوشوارها را با خشت انداخته

یکی دیگر بلوک در میان ولایت است در سمت مغرب شمال شهر شهدا بمیدای آن از دوازه بالا  
 خرابا است و انتهای آن سه فرسخی چنان که هشت فرسنگ طول است و دهانه کشف و در  
 شهر طوس که در جلد اول مطلع الشمس شرح آن مذکور شد در این بلوک میباشد همچنین  
 عباس (کلب) جاده چنان که نیز از میان بلوک امتداد یافته است بمصد پنجاه قلعه  
 و قریه و مزرعه آباد حاصل خیز این بلوک را تشکیل داده و ما لکن که اعظم و اشراف شهر  
 از این املاک منتفع میگرددند زراعت اینجا غله و حبوبات و شلتوک و ترپاک و غیره است  
 یکی دیگر بلوک چولانی خانه است مسافت آن تا شهر شهدا از شش الی ده فرسنگ است  
 این بلوک در کوه پاپ واقع و حد بکلان حد بخطل آباد تبادکان و حد بدربار و حد بکاز  
 دارد چند قریه و قلعه و مزرعه در اینجا حاصل آن غله و ترپاک و آن از رود و حاصلش  
 آن مار و شک میباشد علاوه بر بلوکات مزبوره باشم ناصربه که سابقاً آنرا سنک ببت میگفتند  
 در شش فرسنگ و در مشرق شهر واقع است مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السالطه این  
 آباد نموده قصبه این بلوک قلعه ناصربه است و اینرا از شش دشته قنات و از بند ببت معروفند  
 ناصری که مرحوم حسام السالطه ساخته و آبهای کوهستان سرخام و تربت را آن جمع شد و بکار  
 جیم آباد رفته کشت و زرع میشود شش هفت قلعه و مزرعه در این بلوک آباد شده است

باقی راستنک صاف با کج کلور کرده در جلوا بنوا از قطعه سبکی است طول آن موافق هشت  
 بنوا و عرض آن ده کمره و قطر آن آنچه از خاک بیرون است نیم ذرع در میان بنوا و قبر  
 مرحوم میرزا ابراهیم ناظر است جد سلسله سادات رضویه که اولاد آنها پشته  
 پشته نظارت آستانه مقدسه را دارند در بنوا و محرابی است و در پیشانی محراب  
 بخط نستعلیق این اشعار حجاری شده

این عمارت بدو شاه صفی بر زمین آمد از نجست نهم  
 حوض پیش عمارت کوهی میهد باد کوثر و تنیم  
 گفت فخر از برای تاریخ عالم است مقام ابراهیم  
 سه هزار و چهل و هفت اقمه پیر محمد الحافظ رهنمجان رباعی ذیل در محراب  
 حجاری شده است

کردند مرتب بن این رواق از دو طرف تا کرد بنایش خلف شاه نجف  
 یک نصف از آن مقبره کشت چو خلد از نصف بکر مسجد باغ و شرف  
 حوضی در جلوا بنوا است طول آن پنجاه و پنج پا و عرض آن سی و هفت پا این حوض از پاشویه که نیم  
 ذرع از کف زمین بالاتر است و یک از آن بالای آن و دودنه حوض همه مفروش  
 بسنگ است و قطعات سنگ دو ذرع و یک ذرع مربع باشد شکریه قطر تراشیده شده  
 و جمیع سنگها عبارت از یکصد و بیست و چهار پارچه است در جلوی بنوا و قبر  
 میرزا خلیل کاشی منشی پاشی مرحوم حاتم السلطنه سلطان مراد میرزا است و شعر مسطور در  
 ذیل تاریخ فوت او است که بر سنگ قبر نقش کرده اند  
 بنا کمان و مینا شد یکی برون گفتا که شد مجلس محمد خلیل بن احمد



## تواریخ مُنْعَلِقُ مَشْهَدِ مُقَدَّس

حافظ ابرو و غیره مرتفعه مشهد و تعمیر کنند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را به  
سودی بن المعتر که در او آن سنه چهارصد و بیست و هشت هجری از طرف سلطان محمود  
غزنوی والی نیشابور بوده است نسبت میدهند و در تذکره سمرقند او را ملقب بعبید  
خراسان خوانده است (حکیم فردوسی پدر او علیه السلام ترجمه باغبان او بوده اند و تخلص  
حکیم ابوالقاسم بغردوسی از این جهت است

در سال پانصد و یازده که زمان سلطنت سلطان ملک شاه سلجوقی بود در طوس فتنه عظیم برخاست  
و سببش آن بود که علوی مشهور در روز عاشورا با جمعی از فقهای نزاع کرد و از طرفین زبان به  
طعن و لعن کشودند و فتنه بالا گرفت و اهل ولایت دهات بمشهد آمدند و مشهد را فرا  
گرفتند و بسیاری کشته شدند و مالهای مشهد را غارت کردند و متفرق شدند مدت  
چندگاه اهل مشهد خطبه روز جمعه را ترک نمودند بعد از آن عضدالدین فرامرز بن علی  
باروئی برگرد مشهد بساخت و بناء آن در سنه پانصد و یازده بوده

ابن اثیر در کامل در ضمن حوادث سال پانصد و چهل و هشت که بد طایفه غریطوس که جمیع  
علماء و زهاد بودند و انجا را غارت کرده زنان را اسیر و مردان را بکشتند و مساجد و مناکن  
اهالی را خراب کردند و از جمیع ولایت طوس جائی که از صدقه و خزای این جماعت محفوظ ماند  
شهری بود که مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن واقع و مواضع قبله در بکر  
که بر دوار آنها دیوار بود

بنابر ابن اثیر در حوادث سنه پانصد و پنجاه و شش که بد در این سال سلطان محمود خواهرزاده  
سلطان سنجر صاحب نیشابور و شاد باخ را محاصره کرد و طایفه غریبا سلطان محمود بودند



بعد سلطان محمود چینی و انمود کرد که قصد حجام دارد و داخل شهرستان شد مثل اینکه  
از غزها کرخیه است اینجا عت چند در نیشابور بنایند بعد مراجعت کرده دهات را  
خراب غارت نمودند و طوس را سخت تاراج کردند و بمشهد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام  
آمدند و بسیاری از اهالی آنجا را بکشتند و اموال آنها را بخیابان برده امامت عرض قبیله که  
قبر مطهر در آن بودند نشاندند

در سال شصت و چهار اوقاتی که بواسطه ضعف سلاطین غوری سلطان محمود خوارزمشاه  
تسلطی در خراسان پیدا کرده بود کنایه نامی در هرات شاد باخ بنای شورش گذاشته بود  
سلطان بقصد تدمیر او را خوارزم حرکت کرده بطرف نیشابور و از آنجا محض بارت غلبه مطهر  
امام ثامن علیه الصلوٰه و السلام بمشهد آمد و در همان سال بود که محمود غوری آخر پادشاه این  
طایفه را در فیر و زکوه غور در جامه خواب کشتند و سلطنت خراسان تمامًا از آن خوارزم  
شاه شد

سنه شصت و نود و پنج در آخر سنه ماضیه که غازان پسر سلطان جلوس کرد جمعی از  
شاهزادگان تاتار و از اولاد چنگیز خان با او مخالفت کردند و هر چه در او بین براق از ما و از  
آلته بالشکری عظیم بخراسان آمد و اغلب بلاد خراسان را قتل و غارت کرد و اسیر برد از  
جمله شهر مشهد بود

سنه هفتصد و هجده در تاریخ حبیب السیر مسطور است که در اوقاتی که شاهزاده ملبس  
(صاحب تاریخ حافظ آبرو بجای شاهزاده ملبس شاهزاده پشاور نوشته است) بمخالفت  
سلطان ابوسعید مغول برخاسته و علم طغیان برافراشته و بیشتر مازندران و خراسان را  
بزور و شمشیر خونریز بچطه تصرف را آورده بود سلطان ابوسعید خان امیر حبیب کورگان

ولداق بوقای جلاهر با سپاه وافر بیوی خراسان فرسناد امیر حسین هم جامه سور را تقبل کرده جلومیراند مسور بنواحی مشهد مقدس رضویه علیهم السلام رسیده در آنجا اقامت کرد سبب بدد الدین نقیب با سبب سادات مشهد پیشکش ترتیب نموده بملازمت اقدام کردند و بطریق مستند زبان بسلام کشودند چون آتش غضب مسور مشتعل بود لب بجواب نکشود و سادات را خسته جلوس نفرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر ایستاده بودند بعد از آن شاهزاده سیر آورد گفت سپاه را علوفه و مطبخ را کوسفند فبریه باید امیر بدالدین فرمود که منتظرانم محصلان تعیین فرمائید تا بزودی هم ساخنه شود مسور سبب صدکس همراه سادات کرد تا پانصد راس گوسفند و سبب صد خر و آرد و پانصد خر و ارجو با سپاه نیاز محتاج کفره بار د و فرستند و خود متوجه جام شد نقیب آن سبب صدکس را در محلات شهر تقسیم کرده همان شب همه را با جمعی ملتزم و دیگر که بجهت معامله شهر آمده بودند بقتل رسانیدند

سنه هفتصد و بیست و چهار که امیر چوپان بخپال قتال با سلطان ابو سعید خان مغول بنا هفتاد هزار سوار و ارشد مشهد مقدس شد در آنجا امر را با امیر مشارالیه عهد و پیمان کردند که از او برنگردند

سنه هفتصد و نود و یک شاهزاده جهانگیر بعد از تسخیر طوس و تنبیه اهالی که باغی شده بودند بونس جانی قریب را که بی اجازه شاهزاده مذکور جمعیه امشبده فرستاده و اسباب بشارت در آن محل فراهم آورده بود حکم بقتل فرمود

سنه هشتصد و نه در محرم این سال شاه رخ کورکانه بمشهد مقدس رود کرده سادات عظام را که متولی آن بقعه مبارکه بودند انعام و اکرام فرمود در تارنج جبب السیر مینگارد اوقاتیکه شاه رخ کورکانه بتغاق سبب خواجه از هرات میآمد

غره محرم وارد مشهد شد و در آنجا چند توقف کرد بجمع آورد سپید که سپیدخواجه که بقلعه کلات پناه برده بود بطرف استرآباد فرار کرده است شاهرخ هم بطرف جرجان روانه شد و بر کلات مستولی کرد بد حکومت آنجا را بمیرزا عمر داده سپیدخواجه بطرف فارس فرار کرد و شاهرخ معاودت بخرات نمود و در چهاردهم جمادی الاخره وارد مقرر سلطنت شد

سنة هشتم صد و در تاریخ مطاع السعدین مسطور است که وقتیکه شاهرخ از خرات توجّه بهمازندران داشت جمادی الاخره بمشهد ورود کرده زیارت قبه منوره مقدسه را بنجا آورده و استمداد نموده برادر کان رفت

سنة هشتم صد و چهار در رجب این سال خانزاده والدّه مهد علیا کوه رشاد آغازن شطرنج گورکانی در مشهد مقدس وفات یافت و در جوار مرقد مطهر امام ثامن علیه السلام مدفون شد  
سنة هشتم صد و پانزده شاهرخ مصمم شد که عید اضحی را در مشهد مقدس بگذراند هم ذی قعد از خرات حرکت کرده بعد از ورود بمشهد مبرق اعظم سپید عزالدین خا که مملکت قوم نزد شاهرخ آمده شرایط عبودیت بنجای آورده پیشکشهای لایق گذراند جمعه عاشور محرم مشهد از مشهد معاودت نموده وارد خرات شد

سنة هشتم صد و هجده صاحب تاج حبیب السیر مینگار در که میرزا بابا بنقر شیر شاهرخ دارین سال از طرف پدر ب حکومت لایات طوس و آبیورد و مملقان و جرسکان و نسا و استرآباد و غیره منصوب شد

سنة هشتم صد و بیست و یک شاهرخ در شعبان این سال عزیمت مشهد نمود و چون بابین مقنا رسید شرایط زیارت بنجای آورده قندیلی که از سه هزار مثقال طلا ساخته بود پیشکش کرد از گنبد آویختند پیش از این مهد علیا کوه رشاد آغا جامع در جوار قبه حضرت مصطفی علیه السلام

بناخانه در غایت عظمت و زینت در این ایام با تمام رسید و آن بنا در نظر شاهرخ مستحق افتاد  
بحکم شاهرخ قصر عالی در جانب شرقی مشهد طرح انداختند که هر وقت عزیمت بارت مشهد  
نماید در آن عمارت منزل فرماید غره رمضان معاودت بخرات کرد

صاحب تارنج حبیب السهرج و وقایع سال هشتصد و بیست و دو مینویسد که شاهرخ از هنر  
بزرگوارت مشهد آمد و قندیلی از منار مثقال طلا بگنبد آویخت و مجاوران و متولیان انعام  
داده در رمضان بخرات معاودت نمود

سنة هشتصد و بیست و نه امیر غیاث الدین شاه ملک که از امر آراء بزرگ شاهرخ بود و ابنیه غالبه  
در مشهد بنا کرده و حکومت خوارزم را داشت فوت کرد و دوشنبه یازدهم ربیع الاول غر  
اوزا بمشهد آوردند و در جوار حضرت امام در مقبره که خود ساخته بود دفن کردند شهاب  
الدین عبد الرحمن لسان در تارنج وفاتش گفته

شاه ملک مهر جوان بخت جهان بخش که بود پیش چو شکر و لعل چو پیاده و سگ  
رحمت الله علیه آمد تارنج وفات باد در روضه مصطفی شاه شاهد شنک

سنة هشتصد و چهل و دو در این سال نیز شاهرخ بزرگوارت مشهد آمد و پنجم ماه ربیع الثانی وارد  
انجام شد در عمارت جدید منزل کرد و سادات متولی مشهد را اعزاز و اکرام نموده انعام  
داد و بعد از سه روز مجدداً بطرف هرات رفت در ایام توقف در مشهد سید بن العابدین  
مشهد که باخواجه سید علی مکنه که با هم سابقه عداوت داشتند بشاهرخ عارض شدند  
خواجه سید علی مدعی بود که سید بن العابدین سبب شیخی نموده و برای اثبات مدعا  
خود شهود کند از این سید بن العابدین را از مشهد کوچانید بخرات آوردند و تنبیه  
سخت نموده تازیانه اش زدند و چهاردهم جمادی الاولی شاهرخ وارد هرات شد

سنه هشتصد و پنجاه و پنج امیر سپیدی که از امرای بزرگ شاه رخ بود و حکومت فارس داشت  
و شخص مشهور ظالمی بود در فارس فوت کرد و نعش او را از شهر از بخارا ن آوردند و در مشهد  
در کبند مدرسه که ساخته و پیر داخله خودش دفن کردند

سنه هشتصد و پنجاه و یک در این سال که فوت شاه رخ کورکانی روی داد در میان اولاد او  
بنابرش مخالفتی در هر سری سودای سروری بود میرزا ابوالقاسم بابر که حکومت خراسان  
داشت بقصد منازعه با اعمام و بنی اعمام بمشهد آمد و از آنجا بنجام رفت تا نواحی هرات تا خت  
سنه هشتصد و پنجاه و دو میرزا الغ بیگ بقصد تنجیر خراسان بمشهد آمد و بعد از زیارت مشهد  
مقدس امام علی علیه السلام و تقدیم نمون صلات و صدقات عازم تنجیر قلعه عماد شد

سنه هشتصد و پنجاه و شش که میرزا ابوالقاسم بابر مشغول ضبط و ربط ممالک فارس بود از  
خراسان خبر موحشی باورید که در هرات فتنه عظیمی ظاهر شده است خلاصه از مفصلین  
که در آن زمان که چشم میرزا علاء الدوله زایل گشته اند آن میل چندان کارگر نیامد و نور  
باصره را مانع دیدن نشد میرزا علاء الدوله بمشهد مقدس آمد شرایط زیارت بجا آورده  
شفای بدیهه میل کشیده طلبید و از روح مطهر امام علی علیه السلام استمداد نمود از شفاخانه کرم و شفا  
تمام کرامت فرمود و اندک ضعفی که در باصره او بود بر و شینا مبدل شد میرزا علاء الدوله  
از مشهد بیرون آمد عازم دارالسلطنه هرات شد

سنه هشتصد و شصت و این سال میرزا ابوالقاسم بابر و چهاردهم ذی القعدة وارد مشهد  
مقدس شد و تبر از جمیع مناهج علی الخصوص شرب خمر و عبدا صحرای را در آن مقام برپا داشته  
و تمام زمستان را در آنجا قتل امشی کرد و از اتفاقاتی که در ایام توقف نابر در مشهد و بعد  
این بود که ناپین امرای چون نقاری بود بحکم بابر آنها را بتحت قبه منو آورده بصفای و موالفد

قسم دادند امرایشکرانه اینغمزه طوچه‌های نیز که دادند که در غالب آنجا خود بابر حضور  
داشت چون بابر از شراب توبه کرده بود جز شراب جمله اسباب طرب موجود بود زمنا  
بابر در مشهد قشلاقی پیشی کرده در چهار عازم زادگان شد روزی در آنجا بشکار رفت  
شکار که در دست داشت زیاده با و باطل بود ناخن او شکست و همان روز که این حادثه رو داد  
متغیر می‌شده مراجعت کرد و روز و روز بود بواسطه زیادتی غصه‌الم توبه را شکسته شراب  
پروا خسته شنبه بیست و نهم ربیع الثانی بقصد تبرج به بئرین مشهد مقدس رفت و در آنجا  
حالتش تغییر کرده فوت شد او را در کبند مدسه که شاه رخ بنا کرده بودند دفن نمودند برادر  
صاحب تاج بیچ مطلع السعدین در تاریخ وفاتش گفته

در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله زاساغر خون دل پُر است

این چه حالست و چه تاریخ گفت مؤسسلطان مؤید بابر است

صاحب تاج بیچ حبیب السیر نیز وفات میرزا بابر را در چاشتگاه هین روز از هین ماه و هین سال در  
مشهد مقدس نکاشته است اما در موضع دیگر فوت او را در سنه هشتصد و شصت و یک نیز  
مبنکار و میگوید مولا ناعبد الغفار (عبد القادر نیز نوشته اند) در ماده تاریخ گفته  
افتاب ملک بابر خان نناند گنجین خورشید پنهان در خور

در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله زاساغر خون دل پُر است

هم در بعضی از تواریخ دیگر ماده تاریخ فوت بابر را از اینقرار بنظر رسیده است

ناگاه قضا قدرت سبحانی بر خاک فکند تاج بابر خان

در هشتصد و شصت و یک تاریخ رسول در سادس عین ربیع الثانی

سنه هشتصد و شصت و یک بعد از فوت بابر میرزا جلال الدین شاه محمود پسر بابر در سن سالک



دکشد بجای پدر جلوس کرد و دوازدهم جنادی الاولی بخت هرات که دارا السلطنه  
بود رفتند

سنة هشتصد هفتاد و دو میرزا بادر کار محمد اوقاتیکه از آذربایجان بطرف خراسان آمد با  
عنا که یک حسن بیک ترکان با او همراه کرده و مقصود تصرف خراسان و سیلطان حسین با بقرا  
از هرات جمع را با استقبال او فرستاد و خود در چهاردهم ربیع الاول از هرات حرکت  
کرده وارد مشهد شد و در آنجا رحل اقامت انداخت و خدام حرم مطهر را صدقات و انعامات  
داد و از آنجا برادر کان رفت و در چنار ان تلافی فریفتن شد و میرزا بادر کار محمد  
شکست یافته فرار کرد

سنة هشتصد هفتاد و دو میرزا سلطان ابوسعید کورکان که بعزم پورش عراق و آذربایجان  
حرکت کرده بطرف مشهد عزیمت نمود و از روح مطهر امام علی علیه السلام استمداد بطرف رادکان رفت  
سنة نهصد چهارم محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین با بقرا که مدتی بود از پدر روی گردان  
و بآذربایجان فرار کرده بود بعد از فوری که با حوال سلاطین آق قویونلو و زاده سنجاده و  
شده بطرف خراسان آمد که بپادشاه الا که سزاش کند امرای سلطان حسین گفتند که محمد حسین  
بخیال قتل تو و استیلا بر ملک آمده است لهذا سوار خلقی برای او پیدا شد امیرنادر و  
محمد ولی بیک و امیر اباعلی و اباد و هزار سوار بقصد دستگیر کردن محمد حسین میرزا بجلو  
فرستاد امرام مذکور و قتی که بمشهد رسیدند محمد حسین میرزا هم با نجا و رود کرده از واقعه  
مخبر و بقصد امر واقف گردید و با بغر غضبش مشعل شد با جمعیتی که همراه داشت بر امر حمله  
بوده آنها در باغ و عمارت شاه رخ و مدینه امیر سپید متحصن شدند شاهزاده چون دید  
کاری از پیش نخواست برید و از هرات یک برای امر خواهد رسید بطرف خراسان فرار کرد

امرا باجماعی که از هرات سبده بود او را تعاقب کردند محمد حسین میرزا متصل شد بمبینه  
تراکمه ساحل نشین ترک فرار نمود

و هم در این سال اوقاتیکه سلطان حسین باقر بقصد تنبیه ابوالحسن میرزا ولد خود که در مرو  
شاه جهان حکومت داشت علم طغیان برافراشته بود محاصره مرو بمنمود امیر علی شیر از هرات  
بمشهد آمد و محمدالحی طبیب را که از خواص سلطان حسین باقر بود با عرضیه بمرو فرستاد و آنجا  
رفتن بمکه طلبید سلطان حسین باقر اعمد باین شد که بواسطه فتنه و آشوب رولات  
عراق و آذربایجان (از خروج شاه اسمعیل صفوی) راه امن نیست بھتر اینست که امیر صافی  
ضمیمه عمر و آمده در اصلاح امورات بکوشد و قتی که اینمکون بامیر علی شیر رسید با بقیاضهد  
مشاوره کرد آنجا صلاح دیدند که امیرشارالیه بطرف مرو رود لهذا در اوایل بهار بطرف  
مرو حرکت کرد در سرخس مصالحه بین پدر و پسر نداشتند آنجا توقف نمود تا اردوی سلطان  
حسین میرزای باقر بد و پیوست و از آنجا متوجه هرات شدند

سنه فصد سیزده در زمان تسلط شیخا خان سید هادی خواجه که پسر عم خان مشارالیه  
بود بمحکومت مشهد برقرار شد و هم در این سال محمد قاسم میرزا پسر سلطان حسین باقر الشکری  
ترتیب داده بطرف مشهد آمد سید هادی فرار کرده بمرو رفت تفصیل را بشیخا خان عرض شد  
خان مشارالیه عبداللہ سلطان را بدفع شاهزاده محمد قاسم میرزا بمشهد فرستاد محمد قاسم میرزا  
حصار شد بعد از چند روز مشهد مفتوح و محمد قاسم میرزا بدست آله مقتول گردید و از بنگا  
دست تعبد و مشهد کشور جمعیت بادی از اهالی را بقتل رسانیدند

صاحب تاریخ روضه الصفویه میرزا بیگ بن حسن حسینی جنابک نیز این واقعه را قریب بحین  
مضمون مینگار و میگوید بعد از کربین سید هادی خواجه بمرو و اطلاع شبیک خان

از آن غایب عیبد خان را بدفع اتحاد نه نامزد کرد عیبد خان از کذر چارجوی همچون گذشته  
 بمشهد مقدس آمد و محمد قاسم هزارا پس از چند روز محاصره مشهد محاربت با او خواهر و بستیکر  
 و مقنول ساخته و شهر را تصرف نمود

محمد خان شیبک از بیک که بنر شیبک خان و هم شاه بیگ خان معروف است از مرتبه نوکری سلطان  
 احمد بن سلطان ابوسعید کورکان که والی سمرقند بود رفته رفته ترقی کرده تا مرتبه والای  
 سلطنت رسید بواسطه اختلالی که در امور سلطنت بنابر امپریتمور که در خراسان تسلط داشتند  
 راه یافته بود طبع بمملکت خراسان کرد و در سنه هفصد و سی و سه لشکر خراسان کشید بر آنجا  
 یافت و از اقصای ترکستان تا حد عراق بچپه تصرف کشید بنای مخالفت با شاه اسماعیل  
 گذاشت حتی جنار نکرده کاغذی بشاه اسماعیل نوشت که میل بزیارت حج دارم و عده ملاقات  
 در کدام یک از شهرهای عراق خواهد بود شاه اسماعیل در جواب نوشت که ما بنزد ابرمقدام  
 نامز علی هستیم ان شاء الله و عده ملاقات و شهداست این بود که در شهر و سنه هفصد  
 شانزده شاه اسماعیل در خرقان بجهیز و ترتیب لشکر نموده بسمت خراسان توجیه کرد تا بمشهد  
 شاه بیگ خان که در هرات بود متوجش شده بجانب مرو شاه بیگ خان رفت و جابوقا نام از اقوام  
 خود را در هرات گذاشت شاه اسماعیل بعد از زیارت مرقد مطهر امام علی سلم و نوازش سادات  
 و مجاوران آن بقعه مبارکه بسمت مرو حرکت کرد که نتیجه این سفر قتل شاه بیگ خان  
 اوزبک بود

سه هفصد و سی و یک در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول بواسطه حداثت سن شاه و  
 اختلاف امرای قزلباش و فوت و رمیش خان حاکم هرات و قتل بوریون سلطان تکلو خان که  
 مشهد در عراق اختلال و اختلاف در امور خراسان و حقوق این اخبار در مازندران و آذربایجان  
 عیبد خان

عبیدخان که از بنی اعمام شاهی یک خان رسید بطمع تصرف خراسان قشون با بنظر جیپون  
کشید و بآلبدجه این قویبت را انشاد کرد

باز خانم هوس ملک خراسان دارد تن بچنان شد من هوس جان دار

روح بخش است شوالیچو دم روح الله مکر او نیز هوای بلالان دار

خلاصه در نهصد سی و دو باجنود نامعدود و از مشهد مقدس شد و آلتش را محاصره کرده بغلبه  
گرفت و خاکی در آنجا گذاشته بطرف استرآباد رفت و این سفر خجالت معروف بنیل خان با عیب  
خان واقع شد و شکست بعدا که قزلباش رسید عبیدخان بعد از این فتح بطرف هزارفت  
سنة نهصد سی و چهار در این سال شاه طهماسب بقصد مقاتله عبیدخان بسمت خراسان  
حرکت کرده از راه کاپوش بمشهد مقدس رسید و بعد از استمداد همت بجزم دار السلطنه  
حضرات از راه جام حرکت نمود عبیدخان از سایر خوانین اوزبکته و حتی از رؤسای قالمق و قرقیز  
و قزاق استغاثت جست و بقصد منازعه با شاه طهماسب از جیون گذشت مورخین عدد قشون  
اوزبک را از هشتاد الی صد هزار نفر نوشته اند قشون قزلباش بزراری خود شاه طهماسب  
زیاده از بیست و چهار هزار نفر نبود الفصحه زهم محرم نهصد سی و پنج در ساروقش جام تلاقی  
فریقین شد روز عاشورا بنا بمقاتله گذاشتند و نتیجه این جنگ شکست سختی بود که عبیدخان  
رسید و منقرض شد و موبک شاه طهماسب خراسان بقره بن مراجعت نمود

در اواسط همین سال نهصد سی و پنج مجددا عبیدخان بسمت خراسان آمد و عبیدالعرسلطان  
پسر خودش را بمشهد فرستاد از امرای قزلباش احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار  
همه مشهد بودند چون بادوی مشهد تمام نشد بود شهر را کوچه بند کرده بمدافع مشغول شدند  
و خود عبیدخان هم متعاقب پسر مشهد رسید و دوماه محاصره مشهد بطول انجامید امرای

شاه طهماسب بجاوت بنیاد نهاده مشهد را خالی گذاشته فرار کردند عجب دخت خان و شهزاده  
نموده در آنجا خاکی تعیین کرد و بیست هزار تن وانه شد

در روضه الصفویه و رود شاه طهماسب بمشهد رسیده نهصد سی و پنج نوشته و تصرف عجب دخت  
شهر مشهد را در نهصد سی و شش نفر کرده است

سنة نهصد سی و هفت در این سال عجب دخت خان مجدداً بیست هزار تن تاج و عبد الغفر سلطان  
پس خود را بفتح مشهد نامزد کرد تا بظلم را امانی او زیاده متصرف شدند و خود عجب دخت خان  
قلعه هرات را که آنوقت بهرام میرزای رادر اعینانی شاه طهماسب را بجا حکومت داشت محاصره کرد  
یکسال و نیم این محاصره بطول انجامید خود شاه طهماسب در عراق و آذربایجان مشغول دفع فتنه  
اولیه تکلوه با و باغی شده بود میبود و شخصاً فرصت نظم خراسان را نداشت تا در شهریور سنة  
نهصد سی و هفت قدری فراغت از کار اولیه حاصل کرده بطرف خراسان حرکت نمود عجب دخت خان  
چون مردی شاعر بود این چند بیت را بالبدیحه انشاد کرده برای بهرام میرزا بشهر هرات فرستاد

ای بادا اگر باهل خراسان گذر کنی      و نه بار عرضه تو بر ایشان پیام ما

آنکه ز روی لطف بگو آنکروه را      کی گشته کینه خواه شما خاص غلام ما

تلك غرور و جمل شما کرده است      در رفته که بوده در آن رفته غلام ما

ایخوا بعد از این طمع از زند که بیر      ز آنرو که خورد سکه خانی بنام ما

جوابی که از هرات عجب دخت خان نوشتند این بود

ایمده می گشتندی که میرید      شاه ستاره حشمت جم احترام ما

ماندگان حضرت شاهیم و زارل      بت است بر جریده هستی و ام ما

باشد جواب عوی خانی که کرد      بیتی شعر حافظ شیرازی کلام ما



چندان بود که شمه ناز سبھی قدان کابد بجای سَر و صینو بر خرام ما

خلاصه اردوی شاه طهماسب به بسطام رسید و بلاد و ولایات خراسان را یک یک مستعز از  
از دست خصم نموده تا بمشهد و رود کرد عبد الغفر سلطان تاب مقاومت نیاورد و پیدای پیوست  
عبدخان بنزاد و رهرات بنا و راء النهر کریمت و دوم جمادی الثانی سنه تسع و ثلاثین  
و تسعمانه شاه طهماسب در دهرات شد و از آنجا مصمم تعاقب عبدخان بود که خبر حرکت سلطان  
سلطانخان عثمانی بمتم ابران مسموع شد نام میرزا بجکومت خراسان منصوب و شاه طهماسب  
بتمت آن را بایجان و عراق رهسپار شد

سنه نهصد و چهل و دو عبدخان کُرت ششم بخراسان آمده مشهد را محاصره کرد اما بواسطه  
استحکام بوج و باروی مشهد فتح آن شهر میسر نشد بتمت دهرات غریمت نمود بواسطه فتل و  
خلیفه امیر قابلی در دهرات نبود بعد از چند محاصره شهر دهرات مفتوح و متحرک شد انصار فتنه عبد  
خان که بجمع شاه طهماسب رسید در شهر و سنه نهصد و چهل و سه بتمت خراسان حرکت کرد عبد  
خان بغایت معهود بتمت ما و راء النهر کریمت حاصل این سفر شاه طهماسب قندهار و تفویض  
حکومت خراسان بسلطان محمد میرزا و بعد از چند فوت عبدالله خان در بخارا بود یعنی در سنه  
نهصد و چهل و شش وفات کرد

صاحب تاریخ روضه الصفویه نیز در جز و قایع سال نهصد و چهل و دو مینگار د که عبدخان  
در این سال از رود آموبه گذر کرده متوجه مشهد شد چون سزار معتبری در مشهد نبود و صوفیا  
خلیفه و ملو هرات رفته بود و وجه صوفیان که در مشهد بود بنوعی ضبط و نگاهداری  
قلعه مشهد را کرد که مافوق آن تصور نبود چنانکه هر روز و شب این زن بنای خود برگرد  
و باروی شهر میکرد و بدینکه آخر عبدخان مستاصل شد پس نشن



از اینک و آثار شاه طهماسب در مشهد چنانکه مورخین صفویه نگاشته اند یکی باروی مشهد  
و دیگر مقبره خود آن پادشاه است از حکام زمان او در مشهد ولی خلیفه اوجی شاملو بود  
و در اوامر مرتضی قلیخان پرنای توکمان از جانب اسمعیل میرزا که شاه اسمعیل ثانی باشد بمحکوم  
مشهد بامور و منصوب شد و جنازه شاه طهماسب با خود برده دفن نمود دیگر از متولیان و علما  
و معارف مشهد نیز مد عهد شاه طهماسب جمعی بوده اند که در ذیل احوال رجال مشهد به  
خود مسطور خواهد شد

سنة نهصد و پنجاه و یک از قرار یک صاحب تاریخ قصص الخافیه منکارد در این سال محمد سلطان  
اوزبک مشهد را قتل عام کرد

سنة نهصد و هشتاد و هفت اوقاتی که عباس میرزا با ابا بقی علیقلی خان شاملو خاک هرات بود  
و مرتضی قلیخان پرنای توکمان و الی مشهد بودند میان این دو امیر که خراسان را با المناصفه مینا  
مشار الیهما تقسیم شده بود و قایت برودنی بود علیقلی خان عباس میرزا (شاه عباس) را با خود  
برداشته با عساکر زیاد بقصد فتح مشهد و غلبه بر مرتضی قلیخان از هرات حرکت کرد در حواله  
مشهد تلافی فریقین شد شکست اجباری که مرتضی قلیخان وارد آمد فرار ابقله مشهد پناه  
برد در این معرکه میر عبدالکبیر منولی مشهد که دریای علم بود مقتول شد مدت محاصر  
مشهد بچهار ماه کشید و چون فتح مشهد میسر نشد بدینجا بپور و از آنجا هرات رفتند

سنة نهصد و هشتاد و نه چون اخبار رفتار امرای خراسان علی الخصوص مرتضی قلیخان پرنای  
حاکم مشهد و علیقلیخان شاملو بگلربیک هرات و ابا بقی عباس میرزا بمع شاه محمد افتاد محمد  
خان ترکمان از برای اصلاح بخراسان فرستاد و از آنطرف علیقلی خان با قشون زیاد بجوالی  
مشهد آمد مرتضی قلیخان مرد میخند متکبری بود و مداخله مشهد کفایت امر او را نیکرد

بعد از آنکه از منقولین و تجار و سوداگران مُصادره زبانه کرد قنادهل و شمعده انهای طلای  
 روضه متبرکه را سکه زده صرف علوفه و مرصومانی لشکر کرد و چینی که از دوی علیقلخان  
 و مرتضی قلخان در حوالی مشهد مقابل یکدیگر بودند محمدخان ترکمان رسید و هر چه خواست  
 بهو عطا و بیعت علیقلخان را مراجعت بفرات داد نشد علیقلخان از دور مشهد بسمت  
 نیشابور آمد و مرتضی قلخان از مشهد بیرون آمد و خواست در صحرا با یکدیگر بجنگند جلادینی که از  
 قشون علیقلخان در حوالی نیشابور بر و زکر و حشی در قلوب قشون متوقف شده اند اذیت از آن  
 طرف علیقلخان برای استعجال کار خود در این سال بیلان بیل ترکی که مطابق با سنه هفصد و هشتاد  
 و نه هجری است شاه عباس را بپسر سلطنت خراسان جلوس داده کلبه مملکت خراسان را از سلطنت  
 شاه محمد منزع کرد و جز شهر مشهد تمام خراسان تبعیت کردند خلاصه چون فتح قلعه نیشابور بنبرصفند  
 قلعه مشهد میسر شد عباس میرزا بشاه عباس موسوم با علیقلی خان بسمت هرات عزیمت نمودند  
 سنه هفصد و نود و نوبت بیل بعد از آنکه محاصره شهر هرات شاه محمد را بجوده و بی شرکر کرد و میرزا  
 سلیمان وزیر در این محاصره چنانکه مضبوط است قتل رسید و خبر آمدن عساکر دوی مجدد  
 از ربابانان مسموع افتاد لایق شد شاه محمد با علیقلی خان مصالحه نمود و تمام مُشند عباس را و اقبول کرد  
 که منجمه عزل مرتضی قلخان از حکومت مشهد بود که شاه از محاصره هرات که مراجعت میکرد و ورود مشهد  
 مرتضی قلی خان مغرول و سلیمانخان نجای او منصوب شد و مرتضی قلی خان بحکومت سراسر بلاد و دامغان  
 و نظام نایل گردید در این سال بعد از مراجعت شاه از خراسان و حکومت سلیمانخان که خواهرزاده  
 شاه طهماسب از بزرگ زادهای استاجلو بود و سمیت فصاحت شاه طهماسب را نیز داشت مُشند  
 خان استاجلو که مرد زبردت قالی بود و در خوان حکومت بطنا خلی نایل بحکومت مشهد بود با معتمد  
 از اعیان خود بقصد زیارت مشهد حرکت نموده در طرق کاغذی سلیمانخان خوشن که تو بزرگ و

از داده طایفه ما هسنتی و اطاعت تو بر من فرض است تا بحال من از لاعلاجی با علیقلخان  
 شاملو طریق موافقت پیش گرفته بودم حالا هم میل زیارت مشهد دارم و هم مایل بملاقات تو میباشم  
 سلیمانخان بچاره ساده فریفته سخنان او شده او را استقبال کرد و در میان آنحضرت مسکنش  
 داد بعد از چند روز کسان و انصار مرشد قلخان دکنه دکنه وارده مشهد شدند و خان  
 مشاء البه قیومیت گرفت روزی بیایان باز دید سلیمانخان بچهار رانج که مسکن حکام خراسان بود  
 رفت بعد از طی ثغارفات سلیمانخان گفت حقیقت این است که نور از فریب ادم و محض آنکه تمام  
 خراسان از آن عباس میرزا باشد این جلیانند بشیدم چون تو خود از خاصین حمزه میرزای و  
 سکنه و در مشهد مفهم لا بد باید مشهد را بمن واکذاری و خود بطرف خواف که مقر حکومت شخص  
 من است و سلیمانخان چاره جز اطاعت ندیده مشهد را واکذار کرده خود بطرف خواف رفت اما  
 از بین راه فرار کرده بغزوین شتافت و حکومت مشهد مستفلا مرشد قلخان را شد و این خبر را  
 بهرات بعمر بن عباس میرزا و علیقلخان رساند

سنه الفصد و نود و سی و پنجی میل خپانکه ذکر شد مرشد قلخان اسنا جلود در مشهد افتاد و بافته  
 بعلیقلخان که در هرات بود کاغذی نوشته مُسند می شد که با عباس میرزا بمشهد آمده با اتفاق  
 بطرف اسرآباد و کسب طام رفت آنجا ما را هم مُصترف شوند علیقلخان شاملو و سایر طوایف  
 شاملو که افتاد اسنا جلوه ها خوش داشتند چندان و فعی نوشته مرشد قلخان نکذاشته  
 مرشد قلخان الجاهرات رفت اگر چه بر حسب ظاهر خوب بدین فرقه شد اما در باطن شاملو ها قصد  
 قتل او را کرده و او فرار بمشهد آمده با بن اسنا جلود شاملو و عداوت باطنی منجر بظاهر شد و اسط  
 اینسال علیقلخان عباس میرزا را با فسون زیادتی برداشته بطرف مشهد آمد مرشد قلخان هم  
 بیرون آمده حضرات را استقبال کرد جنگ در میان طرفین سخت شد عاقبت اسنا جلوه ها غلبه یافت  
 عباس میرزا

عباس میرزا را اسیر کرده داخل شهر نمودند علیقلخان و سایر اتباع او فراراً بهرات رفتند عباس میرزا  
بعد از ورود بشهر مُعزّز و محترم گردید و پادشاه جلوه‌ها کرد خدمت او را بر میان بستند و مرکز حکمرانی خراسان  
دو شاهد فرار دادند

سنه هفصد و نود و شش نیکوزیل در این سال عبداللّه خان اوزبک که با غوای علیقلخان <sup>ملو</sup>  
حاکم هرات از چگون گذشتۀ بخراسان وارد شده بود و بعد بواسطۀ ندانم علیقلخان و  
مختصّین او در قلعه هرات عبداللّه خان شهر هرات را <sup>درین</sup> محاصره می‌داشت بنز بواسطۀ فور  
که در امر سلطنت شاه محمد روی داده و وهنی که در کار دولت او راه یافته بود مُرشد قلخان <sup>جلو</sup>  
موقع را مغنم شمرده مصمم شد که عباس میرزا را از مشهد بقزوین آورده بر تخت سلطنت  
ایران بنشاند لهذا برج و باروی مشهد را محکم کرده کوئوالی آنجا را با براهیمخان نام برادر خود  
سپرده با پانصد و شصت نفر از مشهد بیرون آمدند و از راه دامغان بطرف ری آمده و به  
ممانعت مانعی بدولتخانه قزوین ورود کردند و مُرشد قلخان وزیر اعظم و امیرالامراء شد  
(تاریخ جلوس شاه عباس (عباس مجاد رحان) و (ظلال الله) است

سنه هفصد و نود و هفت پچپان نیل که سال دوم جلوس شاه عباس بود چنانکه در ذیل  
و فایع سنه ماضیه ذکر شد عبداللّه خان اوزبک بعد از محاصره منته قلعه هرات منقو  
و ولیقلخان شاملو را مقول ساخت و بمنّت مشهد مقدس بوجه نموده براهیمخان حاکم  
مشهد بلطایف الحبل و تقدیم مختصر پیشکش رای عبداللّه خان را از محاصره مشهد منصرف  
کرد ایندو عبداللّه خان بمنّت مرخص حرکت نمود

اوقاتیکه عبداللّه خان در حوالی مشهد بنهت غارت مشغول بود صلحا و انقیای مشهد  
عریشه موعظت آمیزی باو فرستادند که شاید آن و سبک سنا از خرابی باز دارد علما

وفضای اوزبکته جوابی نوشتند (مولانا محمد مشکک رستمک) جوابی در جواب آنها نوشتند  
فرشاد که هر دو مکوب را اینجا نوشته میشود

## صَوْنُ جَوَابِكُمْ عَلَامُ اَوْ زَبْكُ بَصَلِكُمْ مَهْدُ نَوَاشِدُ

پوشیده نیست هیچ مؤمن عالم که نغرض با موال و نفوس کسانی که گویند کلمه لا اله الا الله و محمد  
رسول الله باشد اما میکه از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر باشند صادر نشود و عمل بطریق  
سلف و ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم میخورد باشند جایز نیست اما وقتی که با تکلم این کلمه طبعیه مذهب  
اهل جماعت در طریقه علمای اقبارا بالکلیه مهور گردانند و مؤمنان را با پیمان اول نکنداشند<sup>ظها</sup>  
طریقه شنیعه شعبه عموده و سبب لعن حضرات شیخین و التورین و بعضی از اراج طاهرات  
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که کفر است بخوبی کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر نام بنا بر امر  
حضرت ملک علام قتل و قمع آنها اعلیٰ لدین الحق واجب لازم است و نخریب بینه اخدا موال و امنه  
ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران خلد ظلاله در جهات که با اتفاق و اجماع علمای واجب  
طریقه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرام و اولاد عظام است که با وجود  
استطاعت قدرت شاهل نماید چگونه از عهده جواب سؤال ملک منغال که یوم لا تجزی نفس  
عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم یُصرون که بآیه کریمه لکن الذین  
ارسل الیهم و غیرها ثابت شده توانند بیرون آمد و بر هر عافیه که بمقتضای عقل در آیات احادیث  
ثواب نماید ظاهر میگردد که جماعت مشرف بشرف صحبت رسالت پناه طریقه بعینه خدمت را مرعی  
داشته سالها در اعلای کلمه حق با کفار در رکاب حضرت مفائله نموده باشند خالی از شواهد  
نقص و مستحق جان خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین  
اذ یأبعونک تحت الشجره بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند و لکن الذین هتک

الله فبهديهم اقتد و شك نیست که حضرت شیخین و ذوالنورین از این جمله اند و بمصاشر و مخاطبات  
 آنسر و معزز و مکرم اند و صدیقا عظم را حضرت علم در کلام قدیم نامیده که بگوید از بقیة الصا<sup>ح</sup>  
 لا یخرن ان الله معنا و بمقتضای ما یطوق غایب الهوی ان هو الا وحی یوحی جمیع افعال و اقوال آن  
 حضرت کمال توفیق ایشان میداشته در توصیف هر یک از احادیث کثره وارد کنند پس منکر کمال<sup>ش</sup>  
 در کمال کرامت و خدا داشت و الحقیقه منکر فران و نسبت کننده بسرور انس و جان و معنف و  
 محبت مرئی و منابع آنسر و باشد بنا بر فرموده الله تعالی که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی محبتکم  
 الله و یغفر لکم امید هست که بشرف محبوبت سبحان و غفر غفران رسد و ایضا شجاعته اهنام  
 حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه را علایق و از آن مشهور است که بر کسی پوشیده ماند و آنجا  
 در زمان متابعت و مباحث خلق با ایشان بوده و خود نیز متابعت مباحث کرده پس اینجا که نسبت  
 نفوس یا حضرت میکشد غافلند از آنکه ثبوت نفوس یا اینجا بلام میاید و ایضا چگونه است نسبت  
 کردن صدیقیه را رضی الله عنهما که متفق علیه است که شرف فرارش آنحضرت بافته و محبوبه آنحضرت  
 بوده بعضی امور شنیعه باشند آنجا نیز باشد و در قرآن مجید واقع است که الجنبات الخبیث  
 والجنون الخبیث والطیبات للطیبن والطیون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبیث  
 با و یکجا منجر میگردد و ایضا زوجی که با زاری را اگر نسبت امر شنیعی نمایند آن با زاری در کمال<sup>ش</sup>  
 میگردد پس چگونه صاحب فرارش خیر البشر را با مثال آنچه ها که طایفه شیعه نسبت میدهند<sup>نسبت</sup>  
 توان داد نفوذ با الله من ذلک فاعبروا با و اولی الالباب اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع  
 نشده و نخواهد شد شك نیست که این مملات را میبشتوند و منع نمیکند پس ایشان نیز حکم آنها را<sup>ش</sup>  
 باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه کریمه و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امر  
 مسلم الا من طیب نفسه چگونه ائلاف محصولت و زراعت اهل مشهد مقدس معلی حلال باشد و<sup>بش</sup>



اینست که در آیه و حدیث اموال مخصوص مؤمن و مسلم باشد و آنچه بنواثر ثابت شده که جماعت شیعه  
میگویند که از مرء اهل اسلام و ایمان بیرون اند و این آیه و حدیث بنا بر مفسر مخالف که بعضی علما اعتنا  
کرده اند آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست لکن دارد که قتل و غارت اموال و سوختن و پرا  
کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلالت نیست و اینصاحب با جماعت  
که بعد از پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایز است با اتفاق علما هر چند اینجا اعتنا گویند کلمه توحید مسلماً  
باشند و بر این دالست بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش  
کرده اند و از این قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاتانی با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند  
که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار فیض آثار است که آبا و اجداد حضرت خاتانی وقف  
کرده اند چون این دیار از جمله دار الحریست نزد لشکر اسلام موقوفات معین بنشینان نیز حکم بر باغات  
زراعات دارد و بر تقدیر یک تعیین و امتیاز باید مصرف مسلمانان خواهند بود و فتنه که بمصرف غیر  
باشد خلیفه را جایز است که آنرا بغازیان و لشکر اسلام حلال نماید آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این  
دیار از رتبه پیغمبر اند صلوات الله و سلامه علیه آله و سلم بر تقدیر تسلیم گویند یا آیه کریمه لیس من اهلک  
ان عمل غیر صالح را نشنیده و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است آنچه نوشته اند که  
در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند هر کرا روی بجهت نداشت دیدن روی نبی سو  
نداشت و آنچه نوشته که علما محسن ایشان نموده اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقید  
فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که رجا از جمله اشهر حرم است قتل و غارت در آن باجماعت  
که در مقام حرب بنشینند جایز نیست جواب این نیست که حرم اشهر حرم منسوخ است بنا بر احادیث صحاح  
مشهور و بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰه والسلام و زفتن آنحضرت بر سر غادی  
در این شهر دالست بر این و آنچه نوشته بودند که آیه کریمه و ما خلفت الجن و الانس الا لبعثون

از شکاست در آن شک نیست لیکن شک نیست که جهابگهار از اغاظم عباد اوست ای بر انجماع  
که ترک عبادت نموده سب لعن اکابر صحابه نمایند و آن کفر و ذنوب باعث ثواب میداند بلکه میگویند و  
مستحقانند که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت آن ناطق است ثواب نیست و عجایب است که در میان  
ایشان جمعی هستند که معانی ظاهر آیات و حدیث را میتوانند دریافت و ترجمه آیات و احادیث مکتوبه میفهمند  
اظهار این معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر میگردند و تبعیض اثناعشر علیهم السلام و سلف غنیان  
قد بینا الآيات لقوم يعقلون و اگر بعضی از مضیقین افزای نموده از بعضی سلف در تقوی مضیق  
فلسفه بدیشان خبری نمانده اند و آنچه ذکر کرده شد کسی را سخن و رای این باشد باید که در انیس  
عبد الله را بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید باشد که در  
حق هر چه ظاهر کرد و والسلام علی من تبع الهدی

### صوت جوابکم مؤنا محمد مشکک ستمدارک بعلمای و نیک نوشتار

افلام در برابر افاضل ما و راء النهر هدیم الله الی سبیل الرشاد و حفظهم الله تعالی عن التفتن العنادیه  
و فوفیو کسند و در آن باب آنچه صواب موجب اجر و ثواب است مذکور میشود و برای حکمت آرای حضرات  
عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب اهل شیعہ اهل سنت مذکور است ائمه بکاء  
الله و عزت ظاهر ما مورس اخذ و چون حضرت امام البحر و الانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا  
علیه آلاف التحية و الشاد در بلاد عجم عریض واقع شده راقم این حرف محمد خادم برای احترام و غرض آنحضرت  
و بواسطه فیوض برکات که از ارواح مطهر آنحضرت بافته ذکر آن در این صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات  
ملازمان ایشانرا اختیار فرمودم و بقریب لیاقت فیض دارد و نه با و ذبکته کلفنی بچیل و عباد با طایفه  
بعدا از تحقیق و تفحص را مورد بن تحصیل یفین کرده آنچه مقتضا حدیث و قرآن و موافق امر حضرت  
ملک متان است اختیار نموده و از روای اضاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انتظار افتاد آثار

حضرات شود فهو المراد والا من آنچه شرط بلاغ است بانگویم تو خواه از سخنان پندگرا و خواص  
و مهربان این سخن حاجت قوف کامل و انصاف شامل بشوایند بود و آنچه از طلبه ما و را التهر که متردد این  
حدود اند مسموع شده است که نواب علی خاغانی ببرد و صفت آستانه از امرای ایشان کوکلتانها  
و جمعی دیگر بنفون فضایل پراشته اند اما تصدیقی که از ایشان الی الان بحکایات علماء ما و را التهر  
واقع شده بنابر مثل مشهور که چون نهابفا ضی و ی با ضیائی معبر نیست چه فضلی مذهب است  
بجای سامی ایشان مشرف نشده و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده که مذهب شیعه مبتدع و  
مخترع است اصل ندارد و اگر بعد از تحقق و تفسیر اصول و اقوال فریقین در اختیار احدی المذهبین  
امر فرمایند بحکم کلام الملوك ملوک الکلام مطیع و منفاد خواهد بود مجلا از طریق شیعه و سنی کتب  
کثیره در ابعاد پشه ضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه باشند میان هر دو فرقه معتقد است اینجا  
متفق است که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلفه منروک نشود زیرا که اهل اسلام  
منع رد این دو فرقه اند اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی بن ابیطالب میداشتند  
شیعه اند و اگر بلا فضل ان لم یؤذ وارسل الله ابی بکر را اندا اهل سنت و قول ثالث نیست پس آنچه  
متفق علیه باشد مجمع علیه اهل اسلام است ترک مجمع علیه برای مختلفه باطل بعد از نهی مقتدیان  
گوئیم آنچه مرفوع قلم حضرات عالیها شده بعد از تسبیح و تلخیص یک حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است و بدلا  
منعده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مدح خلفا ثلاث فرموده اند سخن آنحضرت بمقتضا  
اینکه کریم ما یطو غ الموی ان هو الا وحی یوحی وحی است شیعه که مذمت خلفای ثلاث میکنند مخالف  
وحی مینمایند و مخالف وحی کفر است جواب آنست که از این دلیل مدح خلفای ثلاث و بطلان خلافت ایشان  
لازم می آید زیرا که در شرح موافقان آمدی که از اکابر سنیانست منقولست که فریب بوقت رحلت  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان اهل اسلام مخالفه چند واقع شده مخالفان اول آنست که حضرت

در زمان مرض الوث فرموده اند ای تو بقراط اسرا کتبکم شبان نضلو ابعد عمریدن راضی نشده گفت  
 ان الرجل علیه الرجوع وعندنا کتاب حسبنا ین صحابه حرفها گفتند و اختلاف کردند تا آوازا بلند شد  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله آزرده شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این  
 حدیث را و اهل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت بعبارة مختلفه مذکور است و مخالفند و می گویند  
 حضرت در مرض الوث جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن زید بیرون روند و بعضی از آن مخالف نمودند  
 و بجمع مبارک حضرت رسید بمغالغه تمام فرمودند جعفر و ابی جحش اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا  
 خلفای ثلاث منابت نکردند پس گوئیم که فرموده حضرت در باب نوشتن و محبت فرمودن بمقتضا  
 این که هر مذکوره بمنزله وحی است نفی که عمر کرد رد و وحی است رد و وحی کفر است اعترافیم علی ما دل  
 قوله تعالی من لم یحکم بما انزلنا اولئک هم الکافرون و کافرا بل خلافت نیست پس هرگاه کفر عرو سلب  
 قابلیت ثابت باشد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند با قریب جماع مرتب  
 نشود چه بذهبی و اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بعد هب شیعه چه کدام خلیفه نیستند  
 عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند و اقی ای چه پاد اهل اسلام نیست و نیز مخالف از  
 جحش اسامه بمقتضای دلیل آنکه کفر است و مختلفان خلفای ثلاث باشند با اتفاق و از هر یک از روایتین  
 مذکورین بوجوه منکره اثبات مذاهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن در این صحیفه نمیکند  
 و اهل شیعه را اثبات مذاهب خود و نفی آجماع از منقول و معقول آله دارند چندان که احصا آنرا  
 ایند تعالی میداند و این گنجایش نداد کار آن ندارد و الله یحیی الحق و هو یمیت الی سبیل الرشاد و بگویند  
 حضرات را این صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت پیغمبر و وحی است الواضح کذلک پس گوئیم  
 اخرج حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مروان را از مدینه و وحی است آوردن عثمان او را بید  
 و نفون بر او عظیمه با و نمودن رد سخن حضرت است و کفر است و دلیل اول آنکه حضرات فرمودند

دویم آنکه قوله تعالى لا یجد فوما یؤمنون بالله والیوم الآخره تؤدون من جاء الله ورسوله ولا یلین  
 برای تحفوت خویش نهی باطل بر مسئله امامت برهاناً و جدلاً بسیار است لیکن در خراسان مثل مشهوراً  
 که بوسیله پیغام نبیانه اگر شرف ملائمت میسر گردد معروض خواهد شد هر جمعیه وصل نوجویم  
 لعل الله یجمعنی وایاک اما بشرطیکه مناظره بمقدّمات علی باشند به شمشیر و بوکده و فلتر اش و نیز مدح  
 خلفای ثلاث از پیغمبر متفق علیه نیست چه در کتب شیعه از آن اثری ظاهر نیست و آنچه دلائل بر ذم ایشان با  
 مثل روایتی مذکور زین و غیرها در کتب فریقین مسطور است نیز بعضی از اهل سنت بخوبی بعضی  
 وضع برای مصلحت کرده اند پس اعناد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصاً وقتی که نافی آن بخوبی وضع  
 حدیث کند یا عادل نباشد و خبر متفق علیه دلائل برخلاف آن کند و مخالف خبر واحد است با خصوصاً  
 مذکور آنست که کفر نباشد و الّا ع پس در هر یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار را حاد بجهتین  
 واقع شد و تعظیم و توفیر پیغمبر نسبت بخلفای ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلائل بر سلاط  
 و حسن غایت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصباً با آنکه معلوم الصدور باشد لا بقی نیست لهذا حضرت  
 امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰه والسلام از عمل ابن ملجم ملعون خبر داد و عقوبت فرمود و روایتی که دلائل بر حسن  
 فعل مخصوص نمیدانست چنانکه در آن رضی الله عن المؤمنین اذ یبا یعونک تحت الشجره خلفای ثلاث برضوا  
 ملک حنان مشرف شدند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلل ایه عند التوفیق رضاء امایه است از آن قبل  
 مخصوص که بعثت است کیسه دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنه مرصّه از ایشان واقع شد سخن در  
 آنست که بعضی از افعال بیخبر از ایشان صادر شده که خلاف عهد و پیمان است چنانکه در امر خلاف مخالفت  
 نصّ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که در کتب فریقین است نمودند و عصبی خلافت کردند و حضرت  
 فاطمه علیها السلام را از رده ساختند چنانکه در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه مذکور است من  
 اعضها فقد اغضبته و در مشکوٰه در مناقب آنحضرت منقول است که من اذاها فقد اذانی و من اذانی



فقد اذى الله وكلام صادق المضمون ان الذين يؤذون الله وسوله لعنهم الله فى الدنيا والاخره ناطق  
استكه بواسطه اين افعال ذمه منع وصيته حضرت رسول و تخلف از حبش اسامه و غير شاكر با حصا  
در غمی آید مودعت من شدند چه سلامت غایت و حسن خاتمت اعمال و فاكردن بعهده ببعث حضرت  
رسول منعال است صلى الله عليه وآله و هر كس بساتن سلامت مستبعد غایت نشود بواسطه  
بعث مخالفت حضرت رسول و مستوجب عقوبت میشود چنانكه آيه كثره فمن نكث فاما نيكث على نفسه  
و فرافقه با عاهد عليه الله بر این شاهد است قبل ستم آنكه حضرت حقيقتاً و تعالى ابو بكر را صاحب سفير  
خواند و صاحب ثابلم نیست جواب آنكه اذ قال لصاحبه هو مجاوره دال است بر آنكه مصاحب همان  
مسلم و كافرا فاع است مصاحب رسيبت موافق اطرافين است همچون اخوت پس همچنانكه هر يك از برادران  
نستند بديكر برادر است خواه مسلم و خواه كافرا بآنكه كرميه يا صاحبى السجىء ارباب منفرقون خیرام الله  
الواحد الفهار مؤيد مفسود است چه صاحب كشاف بصفا و تفسير آن بصاحبى السجىء كردند بغير اين  
دو صاحب من در زندان پس يوسف عليه السلام كه پیغمبر است و كس را صاحب خوانده كه بت پرست بودند  
چنانكه هم آيه مذكوره دليل بر این دارد پس ظاهر شد كه صاحب پیغمبر بودن دليل خوبی نیست بلكه  
شده بفلم خسته درم حضرات كه هر كه اورد و بهبود نداشت دهن روى نبه سؤ نداشت  
اما از حضرت استكه دعوى قابو فرآنى نموده اند بجاى مستبعد نمود كه در ببت مذکور بجای هر كه اورد  
هر كه نوشته اند و رابطه ها مصرع مذکور را برداشته اند و هر مصرع را فى نفسه تمام گذاشته اند  
باين دقت فقط نشد روح مولا ناجامى را آورده ساخته اند و ليكن چون غارت و تالان بر كانه اهل  
خراسان واقع شده ببت المهورها خراب شد حضرت مولوى پیر از انجاعت است كه رب بپنا و جواب  
شده باشد باكى نیست البتة اذا عمت طائت راز استعار عرب پیرا شهادت است اقسام در ذكر آن  
نیست الناس از حضرات آنست كه بجز اهام لفظ بلا تا مل در معنى استلال نفرمایند دليل چهارم  
آنكه



آنکه حضرت مرتضیٰ علیّه السلام با وجود کمال شجاعت و زوقت مباحث مردم با خلفای ثلاث بود منع نکرد این دلیل حقیقت بعثت است اگر نه فلاح آنحضرت لازم می آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و بجهت حضرت رسول فارغ شود خلفای ثلاث در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای این که علیه ایستخفاف بکشد بوجهی که ذکر آن در این صحیفه نمیکند و آنحضرت بعد از اطلاع برای فلتانها و بیم هلاک اهل حق با باعث بکر مباشرت نشدند این دلالت بر حقیقت ایشان چه میکند حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آنحضرت نبوده چنانکه اخبار و آثار بر این دلالت است که حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه با اتفاق با فرشتگان جنگ کردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که منوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده و فرستادند پس هر وجهی که از برای جنگ ناکردند حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه بکند بجهت جنگ ناکردن حضرت امیر کافیهست مع شئی زاید چه حقیقت کفار فرشتگان مطلقاً منصور نیستند و نزد اهل تحقیق این نقض در بالا زجاریست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهار صد سال بر مسند حکومت و سلطنت بود و هر یک از شداد و نمرد و غیرها مدتی بر این دعوی باطل بوده اند حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسپا بدان کمرها را اغشا داد و رند هرگاه در ماده الله تعالی ناخبر و دفع خصم بکند در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود آنچه فرموده اند که حضرت امیر با ایشان بعثت کرد و فروع آن بلا اگر اه و نفعه ممنوع است تحقیق آن در این صحیفه نمیکند غرض که شارح عقاید بضفی این که سبب تخلف کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه از کبار اهل اسلام میفرموده و صاحب موافق نیز بر آن رفته و وجهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده و امام محمد تقی علیه السلام بجهت تکفیر ایشان پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق مایل مؤمنانست و بجا حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم نشیخ آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و بتیاری معنی نیست

میکنند که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاهلان شیعه بوجوب لعن کنند سخنان ایشان  
معتبر نیست چنانکه جاهلان اهل سنت حکم بر قتل میکنند و این حکم مطلقاً مقتضای فکر سلف و ایضا خلف  
نیست آنچه فرموده اند که هر کس سماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافراست عفو و شرعاً دلیل بر آن نیست  
و قال الشيخ ابن سبنا من تعود ان تضدق من غير الدليل وحدا السليح عن الفطرة الانسانية و آنچه در ماده عایشه  
از حبش و فحش شیعه نسبت کرده اند حاشا ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافران  
چه جای حرم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اما چون عایشه مخالفان قرآن فی بیوتکن و لا یزین  
نموده و بصر آمده و مجربا مام زمان اقدام نموده بحکم حدیث حربی که فریقین در منافات آنحضرت نقل  
نموده اند و محاربها حضرت پیغمبر بغیا مقبول نمیتواند بود بنا بر این مورد طعن شده و این در کتاب  
حدیثی از شیعه دیده که عایشه ر خدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده هر چند فضیله حرب ضوان است  
و حکایات توبه منبر و احدا ما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیر هم اگر آن  
توبه قبول باشد لعن برای حرب نباید کرد و الله اعلم بحقایق الامور و هو بحکم بالحق يوم یفخ فی الصور و آیه  
که فی الجحیشات للنجشین الخ اخرها این معنی ندارد که زوجهین در مد و حیث مذموم است من جمیع الوجوه بکنند  
چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق عشت و دوزخ باشند آن دیگری را نیز چنین باید بود و الا منقصر شود به  
سخر نوح و لوط و زوجه ایشان آسید فرعون بلکه تواند بود که آیه که هر ما و ل باشد آنچه در آیه  
دیگر تصریح شده الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرکة جواب آنکه در تکفیر  
سادات عظام که فرزندان سیدان نام اند مرقوم ساختن بود ند محل نجاست چه هرگاه حرم پیغمبر  
خلاف امر آنحضرت میکرد و یا شخصی که با اتفاق کافر مسلمان خلیفه باشد و او خود منافق آنحضرت را  
شنیده و واپس کرده باشد جنگ کند بحکم این حدیث محارب پیغمبر شود و ایضا باعث قتل چهل هزار  
از صحابه تا بعین کرد و فرزند پیغمبر نسبت بکسیکه پیش بعضی مسلمانان خلیفه باشد منسوب

و حال آنکه نزد آن فرزند پیغمبر خلاف نیست خلاف آنکه ثابت نباشد بمقتضای دلیل بر او چنین ظاهر شد  
باشد که آنکس مخالف پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلاً از اربیده و مالی  
بکسر نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکس که در حق او کفایت ثواب حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح  
و اشنع باشد و ممنوع است شیخی که کفر است شمسک شوند جواب آن ظاهر شد و اگر خبر دیگر افاده نمایند  
مستفید بشوم بهر حال انصاف مطلوب است منقول در کتب شیعیان است که در وقت حضور این ام مکتوب  
اعلی در خدمت حضرت پیغمبر که از اهل حرم آنحضرت عبور نموده حضرت از این معنی اعراض نموده آن شخص گفت  
یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر فرمودند تو خود کور نیستی و علماء اهل سنت نقل کرده اند که پیغمبر  
عایشه را بکف خود نگاه داشت تا نمازهای جمعی در کوچهای میخواستند کند و بعد از مدتی فرمود با همرا  
هل شیعت این با حیل بار ذل شخص نمیتوان کرد و با حیل این نه میرسد اینست که تصریح آن مقدور باشد و  
بآنچه لازم این قضیه اگر اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد از آنکه تعالی هیچ موعوبی اثر  
و اکل جز از حضرت رسالت نمیدانیم و بجز آنکه منافقین ایشان آنحضرت را <sup>اعظم</sup> نمیکشیم اما فریاد از جراتهای حضرت آنکه  
بواسطه میل نصیب یا حدیث موضوع شرع و دین را ضایع کرده اند بیست اند که تو کفتم غم دل ترسید  
که دل آزرده شود و در سخن بسیار است و آنچه در ماده نسخ حرمش شهر حرم فرموده اند اصل عدم <sup>نسبت</sup>  
که نامعتمد به که نسخ فرآنی تواند بود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این شهر  
باشد بعد از آنکه خصم بوده نه ابتداء بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد  
چنانکه از جواب سابقه معلوم شد و جمعی که برای جلب قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده <sup>اند</sup>  
تا تمام است بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر سر این و ضایع جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل  
شده و الله عیلم بذات الصدور علی <sup>ال</sup> حال مزاج پادشاه همچون آتش است و لایق علمای کرام آنست که  
بر لال موعظه شکین الها بآن آتش فرمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بیاد فتنان آتش بشیر عمل  
سازند

سازند و اصل و فرع نمایندگان خدا را سوخته بخاک مثلث اندازند چو آتش میشوند و کشت  
 مبادا که در دوزخ دایره گردند برباید و ظاهر است که باین فوئیهائی که ملاحظه اهل سپاهی را نمایانست  
 در اینصدا بندها که خدا بیغالی هم میرسد و اینصدا ایشان اگر چه فریاد شده ایم طبع الله تعالی که  
 نیست چنانکه در این شرمند که نوح در دوزخ فایست برای هلاک کفار و خلافت آثار و اخبار بر این دال  
 چه تفصیل اینها در این محقق نمیکند و هرگاه سپاهی بقوای علم این کار کند جواب آن در روز جزا  
 علما خواهد بود در آن روز که قول پرستند و قول اولوالعزم را شن بلرزد زهول بجائی که  
 شرمند انداخته بشود و عذر کنایه آری بیا و مخفی نمائید که این طاووس از علمای شیعه بود و اصول و  
 فرع مجتهد بود و در فقه ضعیف فرموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی در ماده حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
 وآله وسلم که دوستان حضرت است دنیا را ببطول و خلق کرده و فرموده لو تقولوا علینا بظلمة قاتل  
 لاخذنا منه باليمين ثم قطعنا منه الوئین فأنکم من احد هرگاه در ماده حضرت پیغمبر اینهمه تجدید و  
 مبالغه واقع شده باشد اگر بگری یاد داری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آیند پس اگر  
 حضرات عالیایان طریقاً و سلفاً مرعی باشند شیوا حیاط را منظور دارند بفرخواستند  
 و در عرصه عصا جواب مظلومان خصوصاً اطفال که بمضور رفع القلم عن الصبی حتمی و المجنون  
 بغایت صعب است بجرم عشق مرا که کشتی چه خواهی گفت جواب خون رفیقان که بکناها ن  
 مرا را از این جمله بخواهی نیست و گرنه زین همه کسانیم چه مقصود است چو اکثر مفاسد عالم  
 از اغراض فاسده دنیویست مناسب آنست که ارباب فضل از این اغراض منزه شوند بلکه بعد از عمر  
 که افاضل ما و راء الفهر مجالی شهد مقدس معلی شریف آورده اند فخر را از انبای حدیث شریف  
 و اگر بواسطه فقاری جواب خائفان فرزند مکان این فقیران از شهر بیرون نتوانند آمدن ایشان حرم  
 حرم امام طلب الصاوه والسلام بجای آورده سعادت زیارت مستسعد شود و این فقیران کشت

فدوم آن عزیزان فیروزی یابند و این غنیمت بوجوب پیامده فتویٰ بقبل فخران دادند باریک الله اعظم  
اجوکم واصل امورکم مکن مکن که ره جو را کناره نباشد مکش مکش که پشما شو و چاره نباشد

در اواخر همین سال شاه عباس بنفست برای نظم خراسان و دفع شر از بلکته غریب مشهد نمود و در شهر  
مرشد فلجان را مقتول ساخت و حکومت مشهد را بیداق خان چکنه داده از راه اسفراین وارد مشهد  
شد بدانجا نظر بفرایندی که با مرشد فلجان داشت از سیاست شاه عباس نرسیده بقلعه خویش  
کریخت بنا بر این حکومت مشهد با متخان اسناجلو تفویض شد و شاه <sup>عباس</sup> بجهت آمدن فرمایا شایسته  
عثمانی با ذریا فلجان از بند و پیمان جام که بمنتهای پشما را جنت عراف نمود

سنة هفصد و نود و هشتاد و این سال عبداللهم مؤمن خان ولد عبداللهم خان و زبک که حاکم بلخ بود با  
نامعد و بقصد شخیر مشهد حرکت کرده اول پشاور را محاصره نمود کاری از پیش نبرده بطرف  
مشهد رفت امتحان حاکم مشهد تفصیل بشاه عباس معروض داشت شاه عباس از فروین بقصد  
خراسان در حرکت آمده بعد از ورود بطهران مریض شد و ناخوشیش بطوری شدت یافت که از  
غریب بصوب خراسان باز ماند عبداللهم مؤمن خان چهار ماه مشهد را در محاصره داشت بعد از تصرف  
حکم قبل عام داد و باغبان بنی نکرده حتی سلا و صلحا و علماء که پناه باستانه امام برده بودند بقبیل  
رسانید و امتحان را در بین جنت و جدال شرب هلاک چنانکه صاحب تاریخ عالم آرا مینکارد  
که خود خان و زبک در صفه امیر علیش را رسانده و جنود شفاوت و رود او زبک را بدرون روضه  
مبکر که فرستاده یک پای از پیکار کان مظلوم را از دار السیاده و دار الحفاظ و مسجد جامع برین  
کشیده بد رجع شهادت رسانند و مصاحف را از دست حفاظ گرفته همه را از همان شربت  
میچشانند و لانا شانی شاعر مرثیه در این باب بنظم آورده که این فرد از آنست (هنوز اگر  
بفشارند

بشارتند خاک مشهد را سفینه از شطخون تا بکبر بلا برود (روضه مقدسه) بباد غارت  
 فساد بل مرصع و طلا و نقره و شمع که از خنجر بغداد بیرون بود و فروش و ظروف و اوانی چینی  
 کتابخانه که در غمادی ایام از انصاری بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریفه همه علیهم السلام  
 و اسنادان مقدم مثل باقوت و غیره و دیگر کتب علمی عربی و فارسی که از خنجر احصایه بیرون بود  
 بدست افغان زبانان و قزاقان و تاجیکان و زرد که مشهد قتل و غارت و کار بود و قلیله از سر  
 مشهد که در پیغولها خرنده بودند جانی بسلامت بدر بردند عبدالمؤمن خان حاکم در مشهد تعیین  
 نموده و در وقت رفتن میل طلای بالایی کند را که شاه طهماسب قهر کرده بود نیز انجود بر این  
 خبر رفتی بطهران رسیده که شاه عباس و بیجو که کدنا شنیده از طهران بحضور عبدالمؤمن رفته  
 و از آنجا بدارالسلامت فرودین مراجعت نمود

ملاجلال نیردی در روزنامه خود که شرح احوال شاه عباس اول نگاشته تاریخ صحیح و را از  
 طور ضبط کرده شعر از پی تاریخ پیر و زکار صحیح شاه جوان عباس گفت و این مطا  
 با سال هفصد و نود و هفت است و نیز منکار دارد که شاه عباس بعد از صحت از آن مرض بلا فاصله میل  
 بر داشت و پیش کرد و ملاجلال نیردی در تاریخ این واقعه بدین آرا سرود (تراشید چو مور پیش از  
 پنج تراش موم آمد سال تاریخ) بالجملة صاحب قصص الحاقانی در ذیل وقایع سال هفصد و هفت  
 مشهد چنین منکار دارد که عبدالمؤمن خان که در این سال مشهد را قتل عام کرد جهش آن بود که  
 شاه محمد آله چوپان که امیر الامراء عبد الله خان و باطناشیعه بود بمیرزا سید علی متولی پیغام  
 فرستاده بود که هفت از همه مصالحه نمودنست بدین وسیله مانع قتل عام شوند میرزا سید علی  
 جواب فرستاده بود که جمعی با لایحه بکری نزد امیر خان بفرستند تا فرار معاذ الله داده شود تا  
 بر این عبد الواسع نام بایانده نماز خواص عبدالمؤمن خان بمشهد آمدند و گفتگوی مصالحه



در میان نهادند بجاهل فریاد زد که اینک شاه عباس را عیسا کرم صومبر کشند امّت خان نادا  
دل با بخرب کشته عبدالواسع را که از علمای ماوراءالنهر بود با سایر رفقانش را از کون بالاغ سوا  
کرده در کوچیه بازار مشغول کرده اند مویریش آنها را کرده و بخلای ثلاثه را شدین لغت  
میهنوند بر این نیز گفتا که در آن بازده نفر را مقبول و عبدالواسع را ریش کنده از بالا  
حسام بن افکنند که نین. **ابوالمؤمن** خان رسالند شب بکری علی بیک و ذن  
در الای کلد کشند و ضربه ضربت به مساجات میهن و عبدالمؤمن را از چادر بیرون آمد گوش  
میدانگاه علی بیک بنان بطعن خلفاء را شدین کشو عبدالمؤمن خان گوش خود را گرفته در  
چهره رفتن شمشیر یاد کرد که منقسه را در مشهد زنده نگذارد در این هنگام فاصد از طهران  
رسیده فرمانی از شاه عباس را امّت خان آورد که زمستان آمدن بمشهد غیر ممکن است  
امّت خان سناصل شده جمعی از معارف مشهد را با هدا یا که من جمله فرزانی بخط امیرالمؤمنین  
سلوات الله و سلامه علیه جلبان مرتجع و پیچیده از نو مان می ارزیدند عبدالمؤمن خان فرشتا  
علی بیک و ذن هم با اتفاق ماورین بارند و عبدالمؤمن خان آمدن سلطان در چینی سپیدند که  
عبدالمؤمن خان بیازی شطرنج مشغول بود خان اعنا هذا بانکر اسامی ماورین با پیر سپید  
همینکه با اسم علی بیک و ذن رسیده خشم بر او مشتوشده سرش را ز بدن داد کردند و جمعی  
از ماورین را مقبول و باقی را مخصر کرد و از قایم که عبدالمؤمن خان از مشهد غار زغود  
قطعه الماسی بود بقدر بضه مرغ که قطب شاه دکنی پیشکش کرده بود و در این اوان نامه مسطور در ذیل ابشاء  
عباس نوشت

### صورت نامه عبدالمؤمن خان بشاه عباس

حمد فواعد نصفه وعد الله وحشتمه و اقباله الی یوم البعث الی ابعاث المظفر الدینا والدین  
ابو الفوارس بن اعباس بعد از تبلیغ دعوات جانب مقررانها را ی عقد که کتا الله بشه

همت سلاطین نامدار و خوافین عالیقدر بنصرت حال و فراغ اقبال عباد الله و عموم خلق الله  
 مصرف بویه همچنانکه مضمون بلاغت مشحون فصاحت مفردون الشفقه علی خلق الله که فرین آستین لازم میباشد  
 مخفی نمایند که اکثر حکام و سلاطین و کاشتگان این سلسله علیه بنو فوق الله تعالی بجهی سلوک با اهل مملکت  
 نموده اند که دستور العمل ملوک شده خدای بر آن بنده رحمت کند که قدر پاپه خود بشناسد و پای از کلمه خود  
 فرار ننهد و زجده الله تعالی که ممالک و شرف و جاق و مرغابیه که شرف و بدخشان و ماوراء النهر و خوارزم  
 و خراسان بلا منازعه بنصرت بندگان ماست و بسط و رؤفین جولا نگاه لشکر بیکران ما سلاطین و ملوک  
 اطراف و خسران آفاق با مروی ماکردن نهاده اند و کردن نکشان جهات بر بدین آستان ایستاده اند  
 ز در پایداری سپاس است جهان پر فرکله هفت ملوک جهات صفت ده بر درم بسط زمین  
 شک بر لشکر بروی بین حکمرانی کجاست که از جان نه منقاد فرمان ماست غرض از تمهید  
 این مقدمات و تخریر این مقالات آنست که قبل از این استحکام اتحاد و یگانگی نه چنان انجام پذیرفته بود  
 که بسجی جمعی از باب غرض الدین و فلوهم مرضیه بنای آن خلل و نقصان راه نواند یافت با وجود این  
 بجز یک جمعی از عاقبت اندیشان عنان غریب بصوب خراسان معطف ساختن بر آن مقصد که مکنون  
 ایشان حاصل شود انواع نقصان بعجز و مساکن راه یافت ستمداران و پانوا که نور محمد خان با ولدان  
 حاکم خان انواع خصومت و منازعه نموده اند ما حاصل آنجا غایت بر کشته روزگار بر همگذاشته از هر  
 الشمس است که از کال بید و لئ و کراهی کار و بار انظار بفرجه بکجا خواهد رسید اگر بجهت و پیمان که مسطور  
 مکنون است خلل راه نیافت انظار بفرجه بدرگاه عالی ما فرستد چون داعیه ضمیر من فیض مآثر بر آن مصرف  
 و معطوف است عقد یگانگی منظور بوده خلل و نقصان بپایان آن راه نیابد و لایست سمننا که ابتدا ملک  
 خراسانست و هر ساله این رفت و آمد از جانبین بسجی غرض خواهان واقع میشود با پنجانب گذارند  
 و حکم کنند که کاشتگان ایشان و مشو طین آن دیار بی آنکه جمعی بقتل رسند در آن دیار دخل نکنند و

عراق را بیک کسی را اراده دشمنی بود و نباشد عترت شوند تا با عترت فامیت و امیت کافه عباد الله  
کرد و ما بقی خال را نور علی پاک عرض و پای و دلش خواهد رسانید

### صورت جواب بکشای عباس بن عبدالمؤمن خان

بشاهان نوشتن چنین نامهها سراسر بود و عیبها را مگر قول اسناد نشنیده چنین نامه را  
پسندیده بزرگتر خوانند و میگوید که نامه بزرگان بزرگتری برد اگر پادشاهی دبیشه کن  
و گراز سپاهی حرب پیشه کن بودند و شاهان نامه ایقام نوشتن چنین نامه عیب نام نور خان  
که بود از شاهان بزرگ بدو نوشتن ملازمین بزرگ فضا را گذارش بشاه نجف فناد و از او بافت  
چندان شغف بناد و عجبم امیر کبری علی و خسر و شیر کبر نمود آنقدر عزت و احترام کرد  
بافت کار جهان نظام بمشهور و کمر شاه رخ پادشاه بنا کرد مسجد و خانقاه بنعظمی نکریم  
امام علی بن موسی علیه السلام طواف درش شد قبول رسول برای یقین حاج قبول تو کرد  
چنین روضه را خراب رسول خدا را چه کوئی جواب بدینا باشد کار و بد روزگار بغیبی سکه  
نامه شریفها سلطانیه عبا و بکر دامن کبر ملازمان عرش استباه بوده باشد نیست  
بلکه خاطر حضرت مآثر را از نظام ممالک عراق فارس و آذربایجان جمع نموده ایم و سواى سواى ذوق  
سلاطین ایشان که عمر نیست بر ضمیر من پر خورشید تا براه بافته آرزوی نموده تا آنکه پارسا حاضر  
از اعمال نواب جهانبان نشو و شاخان احمد خان پادشاه جیلان عبا را آلود کشته بود بدین واسطه  
نواب سلطانیه پناه اعتماد الدوله العلیه العالیه الخافیه فرهاد خان فرامانگوار برانما لک فرستاد  
تا باندک زمان بنه قری و کلا فاهره در آید و بعد از فتح آن محال چون مهمات سازندگان و اسرار بار  
انجامی نداشتن امرای نامدار و سلاطین نصر شغادر را بداند خود فرستادیم که سرداران آنمالک را  
بدرگاه عرش استباه آورند و بعضی با مارش من فرار نموده دارند آنمالک را بدیشان ارفانی

داشتیم در اثناء این حال نزد ایشان بولا پنا سفر این بمسما مع عز و جلال رسید بجزرا سماع بن  
 معنی طافت طاق و ذوق غالب شده با اختیار با جمعی از نزد پکان منوچه سفر این کردیم که ثبوت  
 ملاقات مشرف کردیم چون آن مالک بواب منوچه را بابت عز و جلال را اسما مع نموده در اسفر این مکث  
 نکرده کوچ بر کوچ منوچه بنشأ بور کردیده بودند و با آنکه عساکر کرد و ناساس در اسفر این نزد  
 نموده از غضب ایشان عازم شده بودند در بنشأ بور نیز بند نکر دیده روانه مشهد مقدس شد  
 بودند چون حقیقت بعرض اشرف رسید بعضی از امرأ نصر شعار نامدار از ذوق نواب سلطنت پناه  
 خانی الزمانی فرهاد خان فرموده از غضب ایشان برسم اسبغا فرستادیم که شاید در مشهد مقدس  
 بلا زمت رسید آنجا نیز توقف نموده از راه جام منوچه بلخ شدند امرأ نامدار نا امید و مأیوس  
 نموده بپایه سپهر خلافت مقبض رسیدند مفارن آنحال مکتوب محبتا سلو بایشان بعنوان بیکه و ملو  
 خاطر شریف بود رسید ممالک سنانا اگر اراده پادشاهی داری پای فامند در دامن صبر شکبنا  
 بکش تا ما نیز هیچ چیز مقبض نشده بسر عرش نام بر رسم آنکه بقاعده سابقه که هنوز از آفتاب عالم طلب  
 پرنوی از علم از دها بیک اثری ظاهر نشده بود که چون بنات النعش برانگنده شدند عرض کرد بیکار  
 شوق ملاقات طافت طاق و از عشق وصال چو ماه مجو که در محاق اسبها حال بنوفو قادر  
 ذوالجلال واپزد منعال در این ساد ریلج و آنحال اگر نصیب بوده باشد ملاقات واقع خواهد شد  
 خورشید اشتهاراد و کلمه که منشأ عطار دشتان در اینولا مر قوم فلم خجسته نموده بودند  
 که خدای بر آن بنده رحمت کند که پای از حد خود فراتر نهد و فدای پای خود بشناسد بر عالمیان  
 ظاهر است که قادر ذوالجلال و کبریم لا یزال جمیع خلق الله را برای خاندان محمد رسول الله و علی الله  
 که جد و آبای ما بپایان آورده یقین حاصل است که هر جا اهل و غافل و بی سعادت و بی حاصل  
 که در و از این آستان بگرداند و سیر طاعت از این خاندان بناید خیر الدینا و الاخره است چندین

که فلی نموده اند ز در بادر با سپاه من است جهان زیر کلاه منست بر آن مالک پناهنده  
 که چون صبح صادق شود آشکار کشد لشکر لیل صف بر کنار چو پیداشود رایت آفتاب  
 کشنده رخسند رخ در نقاب اگر المثل از کران نا کران شود بجز و بر پیر زمره بایان زیر  
 شهبافرخنده فال بو طافت و صبرشان از محال کجا بوده در شمار و حسد کجا بوده باشها  
 هر کاب کجا معنا بوده باشی کجا مجلس فرخنی با می مکن ندخونی مکن ترکاز بحد  
 کلیمت بکن یاد از عنان کش شوی کود که خیر سر که طفل و بدین در آید بر یوفی و فو<sup>نده</sup>  
 لایزال بامداد بخشنده ذوالجلال نمایم بنور باز و چنان که احسن گویند کروی بان  
 و آنچه در باب اخراج سلاطین چنگیزی اعلام نموده بودند بر هکشان اظهر من الشمس است که پادشاهان  
 عالم فدا و خوافین کردند و افتادار و سلاطین نامدار با ستانه نواب کما باب خافان علیین آشیان  
 پناه آورده بودند و بجه طریق رعایت نموده ایشان را بر سر پر خلافت و شهرت و مملکت ساخته و هفت  
 عالی هفت مان نیز بر آن مصر و فست که بنو فقی الله تعالی ممالک ایشان را که بغیر حق تصرف نموده اند<sup>هر</sup> با  
 و منازعت بدیشان گذارند و اگر در این باب غلط واقع شود فرمان فضا جریان صادر کرد که بیش  
 هزار سوار نامدار نیزه دار در ملازم نواب کما مکار بر خوردار اخوی ام محمد فلی سلطان و نواب  
 سپهر کاب حاج محمد خان رفته سرداران و لشکر بان ممالک چنگیزی را گرفته اهل و عیال ایشان را اسیر  
 بدرگاه عالم پناه آورند و خوبان نفس نفیس را برادر اعزاز شد کما مکار جهان بانی کشور شتاد خلاصه  
 دوستان چنگیزی نور محمد خان بال لشکرهای عراق و فارس و کرمان و خوزستان و کیلان و مازندران  
 و استرآباد و آذربایجان و خراسان ممالک نورانبوئی را خدایان نمایم که تاقیام قیامت بر صفحه<sup>رود</sup> کار  
 بنامند اگر اراده نمائی که از بیم غراب لشکر قیامت ترکشی مراد بکنار بری از عقب بلغار کرده جهان  
 بر تو نیک و ناریک سازم و اگر از آفتاب عالم تاب پناه بطل جان بخسرو هند و ستابری نام تو<sup>اسم</sup>

تا نور ابوق و ذبح هر مقید نموده بدرگاه کینه پناه فرستند ماغ خود را خوش ناسازی که دوسه نفر  
از غلامان این آستان در فلاع خراسان بواسطه بیاد و فکی بدکشتا گرفتار شدند منت  
آنچه خواست گفت تمام بودانی و دبیر خود و السلام

سنه هزار و یکلوی پهل همد این سال شاه عباس بطرف خراسان حرکت کرده ناچهار دکان بنا  
و بعضی از ولایات خراسان که در تصرف او زبکته بودی منازعت و مقاتلت بنصف شاه عباس  
در آمد چون فضل پسر پسر شاه عباس بهانه اینکه عساکر او زیاده و قلعه مشهد مجتمع  
گردیده اند و محاصره این شهر مقدس خلاف احترام است بخوالی مشهد فرستاد مراجعت بفرمود  
در روزنامه ملاجلال نیری منکار در سفر بکه شاه عباس از اسفراین مراجعت بعراق نمود سنه  
هزار و چنانکه مولانا کلبعلی نیری در تاریخ آن گفته شعر (چون شد بخراسان شهر با استحقاق  
آوازه فتح هر شد رافاق آمد چون بختگاه شد تا رنجش عباس شه علی لال آمد بعراق)  
سنه هزار و دو و هجری پهل همد این سال عبدالؤمن خان مجدداً بخراسان آمده بنشأ بورو  
سفر و از آن تصرف حکام شاه عباس منزع ساخت و چند در مشهد توقف نموده از آنجا  
ببلخ رفت

سنه هزار و چها هجری قوی پهل در این سال مجدداً شاه عباس بسمت خراسان حرکت کرد عبدالؤمن  
خان که قلعه اسفراین را در محاصره داشت و درود موکب شاه عباس منزلزل شده بطرف مشهد  
کرد فرهاد خان سردار و سایر امرأ صلاح ندیدند که شاه عباس بخان عبدالؤمن خان بمشهد و  
لندا از اسفراین بمبا ایل گریزی و از آنجا مجدداً بطرف سبزوار که عبدالؤمن خان شهر را منصوب  
و قتل عام نموده و در آنجا صرعه داشت لندا عبدالؤمن خان ببلخ فرار نمود و شاه عباس  
بواسطه رسیدن منشا و بروز سزا و خبیکی قشون بطرف مشهد بفرقه معاودت بفرزین نمود



مولانا ملاجلال پزدی و نارنج فرار عبدالؤمن خان از سبزوار این بیت را انشاد کرد شعر  
 (نارنج این گزین چنان گفت پر عقل شاهامدام بوم گریز شاهان)  
 سنه هزار و پنجاه و پنج هجری بمحیی پهل از وفایع اینک تفصیل است که صاحب نارنج عالم آرا در نقل  
 نقش شاه طهماسب مشهود باصفها و از آنجا بعثات عالیات نکارش نموده است  
 مورخ مزبور که در عهد سلطنت شاه عباس اول نارنج خود را نا لایف نموده و نه الوافع و نا  
 نکار رسمی این پادشاه بوده از شدت وضوح این مسئله خود نیز تردید هرسانده و توانسته  
 حقیقت امر را کتمان نماید و ما که نکارنده بی غرض و مورخ بی طرف هستیم بکرمات و مورخ  
 لازم نمیدانیم که مقدمات بهوده برای نکارش این حادثه انشاء و ترتیب کنیم و بنا بر آنچه نارنجی  
 بماتایب و محقق شده است که عبدالؤمن خان وحشی بی دیات بلکه کافر مطلق برای از حق نبش قبر  
 در شریعت اسلام فعلی حرام است نموده و جسارت و بی احترامی کرده است ما برای بصیرت و آگاهی  
 کنندگان متن نارنج مزبور را عیناً در ذیل منبر کاریم  
 در صدد صحیفه اول رزم نکارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نقش مبارک  
 شاه جنت مکان را نقل مشهد مقدس معلی نمود و خدام مرتضیٰ قلیخان پرنایاک حاکم مشهد بدین  
 خدمت با اتفاق علیقلیخان شاملو بیکریک پیرا ت مامور گشت و او در روضه مقدسه حضرت  
 امام الحجت الاکبر در سه چها موضع حفرتی نمود و خدام هر کدام انبب بصیانت از اعدا اوق  
 باشد مدفون سازند چند روز قبور محفوره منظور خلاقی بودند تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت  
 با اتفاق میرسید علی مفصل اسرا بادی نا امیر سید علی صدر شوشتری علی اختلاف الروا این  
 و شیخ حسن حنفی مشهود در حرم مقدس انشته رجوار ضریح مبارک محل دیگر حفرت نموده آن در  
 کرانمایه را در صدف خاک پاک مخزون ساخت و قبور دیگر را بجایک انباشته و صدف پاپین پایا  
 مبارک

مبارک علامت قبر گذاشته شد و حفاظ قبر مبارک همیشه در آن مکان نثار و نذران می نمودند  
 خادمی که بخدمت سر قری شاه جنت مکان مامور بود در آن مکان شمعها افروخته خدمت میکرد  
 شاه رضوا مکان بین الجمهود در همان صفت مکان اشتها یافته در حینی که عبدالمؤمن خان شاهد  
 مقدس را شنید نموده آن بفعه شریفه بدست و زبیکه در آمدن جاهل به عاقبت از غایت نصبت  
 اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوثراد را که در آن صفت بودند بپرون  
 آورده لوازم بچرخ بظهور رساند و آن قبور را حاضر نموده استخوان چنگ از عظام ریم بپرون آورد  
 و بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبد الله خان و عبدالمؤمن خان رسانید که نقش شاه جنت  
 مکان در مکان دیگر مدفونست فرط اطلاع دارم ایشان باغواهی را باب نصبت و ستم بهادر نامی را  
 فرستادند که آن مکان را حاضر نموده نقش را بپرون آورد و بجای آن رساند که هرگونه استخفافی که در  
 رسوم یافته بآن بظهور آورند و ستم بهادر حسب اتفاق آنخدول نقش را از مکان بپرون  
 آورده و در کبسه هاده سر کبسه خدا نظر حاکم مشهد مقدس مقرر کرد چندگاه در جناد که نام  
 موضعی از مشهد مقدس معلی بود گذاشتند که از آنجا برداشته راه ما واء الهمر پیش گیرند رضاقلی  
 ولد پهلوان شاه قلی بیک بناردار سرکار فیض آثار که اصفهان الاسلاست را موضع بود و ستم  
 در خانه او میمان شد و او از بردن نقش مذکور اطلاع یافته چند روز و ستم بهادر را نکا  
 داشته مواضع آن آد میانه با او بجا آورد در آشنای محاوره با او گفت که اگر این نقش از راه نون  
 و طیس میانه فرستاش بری ده مثل آنچه از عبد الله خان و عبدالمؤمن خان در برابرین خدمت  
 توقع داشتند باشی بنومیرسد و ستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مراد  
 ما واء التهرنا هلی نیست چندان غلطی در آنجا ندارم اگر راست میگوئی و منعه میپوشی که  
 آنچه میگوئی بعل بد چنین کنم و او نعتها کرده با اتفاق یکدیگر نقش را برداشته بر سبیل ابلاغ

بطبر آوردند اما دوشم بهادر میگفت که من خواب مذهب بدم که مرا از بردن نقش مذکور با و  
 التهرنمی کرده با آوردن ایران راه نمائی کردند و اینوا فقه را بارضا فلی یک در میاها ده از او استقا  
 جنت با اتفاق نقش برداشته متوجه شدند الفقه چون بطبر رسیدند بحر جان حاکم بطبر پش  
 نعظم و بکریم بسیار نموده حقیقت را بعرض اشرف رسانیدند حضرت علی شاه می ظل الهی از این خبر هیچ اثر  
 سرور و شادمان شده حکم هایون عرصه دریافت که از طبرستان دار السلطنه اصفها استنفا کرد  
 نقش را در کمال توفیر و احترام بدار السلطنه مذکور رسانند و حسب الامر علی هر ولایت رسیدند  
 خلافت با استنفا بیرون آمده نقش را بردوش کشیده منزل بمنزل میرند نسبت ضاقل یک دستم  
 بهادر که حامل آن جسد مطهر بودند خدمت شایسته بجای میآوردند چون بنج بجوای اصفها  
 رسیدند حضرت علی نا جمیع امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده با استنفا شناسنامه آن جنابه  
 مغفرت اندازد و ابردوش کشیده بشهر رسانند و در بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و  
 قبله العارفین امام زین العابدین علیه السلام که مدفون و امام زاده عالیقدر است گذاشتند خلافت  
 بشرایط زیارت آنجنابه قیام نمودند و اینجور محبتش اثر در اطراف و اکفاف مالک شهرت یافت  
 هر چند این فضیله اخمال صدق و کذب است اما بر مصلحت و فو و شهرت بین الاعادی جانب  
 تصدیق راجح نموده بالفرض که صور وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبدالمؤمن خان  
 بر مشهد مقدس معلی مشغول شد اسخوانی چند از عظام ربیم مدفونین پائین پای مبارک کیران  
 اسخوان شاه جنت مکان و شاهزاده ها است بیرون آورده مورد استخفاف ساختند و اراده او  
 چون بدان متعلق گشت که سلب بدنامی از جسد مطهر آنحضرت شود چه مرکه خلاف توفیر و احترام  
 باشد نسبت آن پادشاه سید بن دار پاک اعتقاد پسندیده درگاه الهی بنویزند از چنین بزرگ  
 نابرعایان ظاهر شود که آنحضرت مبارک شایسته استخفاف نرود و سواد بخت

سنه هزار و هفتص و هشتاد و پنج در این سال عبداللہ خان اوزبک رماورڈ النہر فون کر عبدالمؤمن خان  
 پسرش با وجہ مخالفت بعض امراء اوزبک بجا ی پد ر جلوس نمود و بواسطہ شفاوت جلی و خراج  
 فطری کہ اورا بود در بد و جلوس جمعی از امراء اوزبک بجا ی اقرار ب خویش را بقتل رسانید چنانکہ  
 در بطون تواریخ ثبت ضبط است بیان شرح آن کہ موجب اطاعت ما را از مسلک مستقیم  
 خود خارج مینماید بالکلہ بعضی از امراء اوزبک بقتل عبدالمؤمن خان را نموده اورا بضر  
 یر ہلاک ساختند و طفل و سائلہ کہ از او باقیانده بود قابل سلطنت یافتہ این بود کہ ہرج  
 و مرج غریبی رہتا امراء اوزبک ر خنود والی ہر شہری دم از خود سری نہ سلطنت مینماید  
 میطلبید منجلہ بن محمد نامی کہ حاکم ہرات بود و نسبت بعبہ المؤمن خان داشت در شہر ہرات  
 جلوس نموده ساہر حکام بلاد خراسان را بتبعیت خود خواند و این احیان شاہ عباس  
 سیم مضائق سنہ ہزار و شش کہ هنوز عبدالمؤمن خان کشتہ نشدہ بود بطرف خراسان  
 حرکت نمود و فرہاد خان سپہسالار و اطلبعہ لشکر نمودہ بادہ دوازده ہزار نفر جلو  
 فرستاد امراء اوزبک بدو منازعت و محاربت بلاد و فلاح خراسان را تخریب نمودہ فرار  
 میکردند منجلہ (محمد بن) نام حاکم مشہد شہر را و کذاشتہ بمبت ہرات کر بچنا و فایندہ  
 فرہاد خان در حوالی اراکان بود خبر فرار والی اوزبک بشمع اور رسیدہ سالماً و غنائماً بدو  
 اینکه فطرہ خونی ر بختہ شود با اسب بجا حدی رسد وارد مشہد شد و عریضہ مضمین  
 فتح بجنش شاہ عباس فرستاد شاہ نیز بغایب او حرکت کردہ در بیست و پنج ذی الحجہ ہندہ  
 السنہ وارد مشہد مقدس کرد بدحرم مطہر حضرت رضویہ را غارت شدہ و خالی از زر  
 و زینت ہندہ سوای محجر طلا دیگر چیزی در آن مقام معلی یافتند بداعیان چکنی را بحکومت مشہد  
 نصب نمودہ و قولبت آستانہ مبارکہ را بقاضی سلطان تربتی کہ از سادات جدید رہبر تربت

بود دادند بیست و هشتم ذی الحجه از مشهد غریب هرات نمود و هرات را اسیر داد کرده بعد  
نظم هرات باز رجعت مشهد نمودند بکاه در آنجا اقامت و عیادت نمودند و خدمت بقیه  
مبارکه را احسان و رعایت فرموده معاودت بفرات کردند  
در روزنامه ملاجلال پزدی مینگارده که خبر قتل عبدالعزیز خان سه شنبه هفدهم ذی الحجه  
هزار و ششصد و رباط عشق بشاه عباس سپید و تاریخ ورود آن پادشاه بمشهد در پنجشنبه  
بیست و هشتم محرم سنه هزار و هفتصد بود

و در تاریخ فوت عبدالله خان وزیر که در همین سال هزار و ششصد و اثنایه و نواصیا  
الدین محمد کاشی حیدر پشی گفته که از فرار ذیل است      لله الحمد که خان توران مرد و شورش  
زخاسان افناد چرخ در تربیت داده او در غلط بود پشیمان افناد اوزبکان کشیدند  
بهم ماوراءالنهر و سامان افناد شعله آتش چنگیز نشست سپل این جمله زجران افناد  
عاقبت مملکت چنگیزی بکف خسرو ایران افناد اهل ظلم از بشمار دانی که گمان شود  
بدوران افناد بدین آینه زهر مصرعش در تاریخ نمایان افناد شعله برخاست  
چو از آتش شعله علم خسرو توران افناد

و نیز نثر این جمله را تاریخ گفته اند (شاه عباس قائل و زبک)

مراجعت شاه از هرات در بیست و چهارم محرم سنه هزار و هفتصد بود

سنه هزار و هشتصد و نوزده را و اخرا نیکو محمدا شاه عباس مشهد مقدس رفتند و  
در آنجا گذرانید خدمت خادم با شیکری آستانه مقدسه رضویه علیه السلام را خود مقلد  
و مشغول بوجانکه شی با مفروض سر شمعها را می گرفت شیخ بهائی بالبدیهه این رباعی را نشاء  
کرده (پوشیده بود ملائک علیین پروانه شمع روضه خلایق این مفروض احیاط

زن ای خادم نرسم بری شهر جریل امین)

ملاجلال نزدی انیسفر شاه عباس با بنیطریف منکار د که غره صفر هزار و هشت شاه از  
اصفهان حرکت نموده در شب جمعه چهاردهم ربیع الاول هنده السنه وارد مشهد شد و شش  
و پنجره زافان نموده پس از آن متوجه هرات گردید

سنه هزار و نه سیچقان پهل شاه عباس بعد از نوروز از مشهد مقدس غریب هرات نمود  
و از هرات بطرف قسا و ابورد رفت مجدداً بمشهد مقدس عود نمود و از آنجا متوجه عراق شده  
باصفهان رفت از وقایع این سال این بود که بعضی از شاهزادگان از یکجه باصفهان آمدند تا  
عباس آمدند از جمله ایشان باری محمد میرزا بود که بکفطه الماس کراشها برسم پیشکش آورده بود  
بعلمه معلوم شد این الماس از نذورات سرکار فیض آثار علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده که  
در تغلب عبدالمؤمن خان بدکستان از یکجه افتاده بود و باری محمد میرزا آنرا بدست آورده برسم  
پیشکش تقدیم داشت بر شاه عباس در آن تصرف نکرده علما می عرض چنین فتوا دادند که این الماس  
فروخته قیمت آنرا املاک مرغوبه خریده و فقیر و ضعیف مطهره کنند باین الماس بر  
فرستاده قیمت عادله نقاش و جوهریان فروخته بهای آنرا بمشهد مقدس فرستادند که املاک  
مرغوبه خریده و فقیر نمایند

سنه هزار و ده هجری را و آخر سنه فاضیه سیچقان پهل و اوائل سنه خالیه و دپهل که اول سال  
ترکان فیما بین سال (۱۰۰۹) و (۱۰۱۰) هجری اتفاق افتاده است صاحب تاریخ عالم آرا می نویسد که  
در این سال شاه عباس بن ابندری که کرده بود پیاده بمشهد مقدس رفت و مورخ مشار  
تاریخی نظام نوشت که از این هزار است غلام شاه مرزبان شاه عباس شد و الا که  
خاقان امجد بطوفه نزد شاه خراسان پیاده رفت با خلاصه چو صدقش بوزن



یافتن توفیق که فایز شد بدان فرخنده مرفد چو از ملک صفاها آن روبرو کرد بدان مطلب  
رسید از پنج سرمد دبیر عقل بهر نیکبختی نوشت این نکته بر طاق زبرد پیاده رفت و شد  
تاریخ رفتن از صفاها آن پیاده تا بمشهد

بعضی از ورزین که شرح سفر شاه عباس مشهد مقدس نگاشته کوبند چنان پادشاه باین بلد<sup>رسید</sup>  
صحیح مبارک را و سعاداد و ابوان امیر علی شیر که درگاه روضه منبر که از آنجا است در جانب جنوب  
شهر واقع شده روی شمال دارد و در این گوشه صحن اتفاق افتاده و بدینا بود در وسط  
قرار داد با پیغمبر که عمارات جانب شرقی را که منهدم شده اضافه صحن نمود و حکم کرد ابوان دیگر  
در مقابل آن که جانب شمال و در جنوبی دارد بسازند و ابوان دیگر در طرف شرقی و غربی  
عمارت کنند و چنانی از دروازه عراق شهر تا شرقی طرح کردند که از هر طرف بصحن رسید از  
میان ابوانها بگذشت چون سکنه مشهد از کی آب رزمن بود ندانستند و فواید مجددا  
احداث کرده بشهر آورده هری از میان چنان و حوضی بزرگ در وسط صحن احداث نمودند که  
آب از حوض گذشته بمیان چنان شرقی طرف پائین پای مبارک جاری شود و در بناهای مذکور کتبها  
بخط میرزا محمد زکاء صدر الکتاب و علی رضای عباسی و محمد رضا امامی رسم شد

بجمله آنکه زمستان ازاد مشهد مقدس مانده شه و معظمه ثلثه زاد آن روضه مقدسه بطاعت  
گذراندند و آجلال پردی بینکار داد که شاه عباس که در این سال پیاده عزیمت مشهد نمود و روز  
پنجشنبه یازدهم ربیع الاول رکعت کرد و مقرر فرمود که این راه را مهر سلیمان باد و کس دیگر  
طیبات ننهد تا مسافت هر منزل معلوم شود.

نکته معلوم باد که هر طنابی پنجاه ذراع اصفهان است و هشاد ذراع شرعی و هر فرسخی یکصد  
پنجاه طناب است چنانکه هر فرسخی هفت هزار و پانصد ذراع اصفهان و دوازده هزار ذراع شرعی

روان

میشود معلوم باشد که از اصغرها نارباط فاضی د هشت فرسخ و پناه طابست بعد ناکا  
 سرد هشت فرسخ و بیست و هفت طابست بعد ناپای چار نظر پنجره پنجاه و هفت  
 طابست بعد ناکا که پیشکاروانسرای خواجه اسم شش فرسخ و هفت طابست نیم است بعد ناکا  
 پنجره پنجاه و شصت و پنج طابست بعد ناکا دارالمؤمنین کاشانه فرسخ و پنجاه و پنج طابست بناء علیه  
 از اصغرها ناکا شان سی و پنجره پنجاه و یک طابست نیم باشد و انکاشان ناران و سیدکل  
 یک فرسخ و یکصد و سه طابست بعد ناکا خوشاب سه فرسخ و چهل و شش طابست بعد دستار  
 پنجره پنجاه و پنج طابست بعد ناکا حوض امام محمد بازده فرسخ و بیست و یک طابست نیم بعد ناپای شود  
 چهار فرسخ و هشتاد و پنج طابست نیم بعد ناکا سرشبه چهل و شش و دو طابست بعد ناکا  
 میدان اعمال خوار و فرسخ و سی و سه طابست بعد ناکا پنجره پنجاه و دو و دو طابست بعد  
 ناکا عبدالآباد سه فرسخ و یکصد

چند صفحه از کتاب  
 ملاجلال  
 ده است

بالجمله در تاریخ فضل الحاقانی رفتن شاه عباس از مشهد بلخ هزار و فایع اینسا نوشته است  
 ملاجلال منکارد در این سفر پیرمان شاه عباس در کاه از جانب پائین پاچای حرم حضرت رضا علیه السلام  
 باز کرده و کمر و جرم و مرتع بجو اهر شبیه نصب نمودند و نوی کبیده طهر را که دود فنادل  
 شمعدانها و دیگر چراغها را سبب کرده بود پاک نموده از نو نقاشی کردند چون اصل ظاهر  
 کبند شاه طهماسب بنک طلا گرفته بود شاه عباس در رکبندوا از بیرون خشت طلا کرد و  
 صحن را وسیع نموده حوض بزرگ در وسط ده اندر ده بکریم و بامرینه ساختند که در وسط  
 آن فواره داشت که آب از آن یک گز میجست

سند هزار و بازده هجری پارس پل ترک در اینسا شاه عباس بقصد جنگ باقی خان و نصرت  
 وزیر بلخ رفت باقی خان هزار بار بلخ آمده بکاه تمام فشو طرفین بدون جنگ ده فغان بکشد

ارزوزند آخر شاه عباس بواسطه شیوع مرض اسهال (وبا) در اردو و مراجعت بمرات و  
 و از آنجا بمشهد و از مشهد با صفها رفت

در روزنامه ملاجلال یزدی منکارد در این سال که شاه عباس از پورش بلخ مراجعت کرده بود پنجشنبه  
 دهم ربیع الاول وارد مشهد شد و در دو شبینه چهارم همین ماه دختر خان احمد کیلانی که  
 عمه زاده اش بود و بصفی میرای پسرش تکلیف کرده بود که او را تزویج کند و صفی میرا معتد بابا  
 شده بود که در طفولیت که با هم بازی میکردیم این دختر مرا کک ز باد منهد لهندا من جراث فراف  
 او را ندارم شاه همین دختر را در همین روز بجا لنگاه خود را آورد و بیست و ششم همین ماه از  
 مشهد حرکت کرده از راه فوجان بعراق آمد و در بیست و نهمی الفعه همین سال هزار و پازده باز  
 شاه عباس از طرف یزد از راه بیابانک بمرشیز و از آنجا بمشهد آمده و دو شبینه هفتم ذی الحجه  
 کرد بد و از ده روز در مشهد توقف نموده نوزدهم همین ماه منوجه عراق شد

سنه هزار و شاتر ده هجری شاه عباس بعد از محاربات پنج ساله عراق عرب و ارمن و کرجهستان  
 از تبریز بقره وین و از آنجا با جمعی قلیه بمشهد مقدس فیه بعد از زیارت مختصر و نظیر و لا اله الا الله  
 خراسان با صفها مراجعت نمود

در همین سال شاه عباس ملاک و نقابین بادی و فف چهارده معصوم نمود من جمله کتب عربیه علییه  
 از فقه و تفسیر و حدیث و امثالها و مصاحف عیده بر کتابخانه سرکاری و فف نمود

سنه هزار و هجده ملاجلال یزدی منکارد در این سال چون حاکم مرو بکشی خان فون شده بود ولایت  
 مرو از طرف شاه عباس بهر آنجا فاجار حاکم مشهد داده شد و حکومت مشهد را بشانظر خان  
 تگلو فونض نمودند

سنه هزار و بیست و نهم از راه روزنامه ملاجلال بواسطه مخالفتی که فیما بین امام قلیخان و

محمدخان ولدان دین محمدخان باعموی خودشان و لی محمدخان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر  
 واقع شد و سلطی که برادرزاده ها بر ملک عموی خود یافتند محمد و لیخان الحاد در یکشنبه غم مخور  
 هذه السنه اعزام ایران شده از راه مرو بمشهد آمد بواسطه نبودن شاه نظرخان تکلو خان که  
 مشهد که بدر بند باب الا بواب ما مؤشده بود میرزا عرب برادرش مقدم خان را با کمال اغزاز <sup>فت</sup> زین  
 و از جمله احترامات این بود که بیست هزار نشون پیاده و سواره در بیرون مشهدخان را  
 استقبال کرده لدی الور و بشهر او را بزیارت و طلبیم عبء امام ثامن ضامن علیه السلام بردند و  
 در دارالسیاده از کارخانه خضر او را طعام دادند و رودخان بمشهد را و ایل ماه صفر  
 و روز چهارشنبه بیستم صفر هذه السنه از مشهد مقدس بمقصد اصفهان حرکت کرد در راه  
 انواع لشریفات بحکم شاه عباس فراهم آوردند از ده نمک خوار بطرف سیاکوه و از آنجا بکاشان  
 و اصفهان رفت و چون منجمن ساعت ملاقات و پادشاه را در سیم ربع الثانی و ساعت  
 دخول باصفهان را در هشتم ما من بود که ساعت بعد و وقت یک بود مقرر کرده بودند لهذا  
 خان اوزبک پچاره را بتعجیل تمام از راه و بیراهه در سیم ما من کور بناج آباد اصفهان رساندند  
 شعری عهدناریج ملاقات و پادشاه را اینطور برشته نظم کشیدند مولانا ذوقیارد  
 میگوید (شبه بواقعه بدم که خسرو نوران چو آفتاب بزرین کلاه آمده بود کمر خجسته  
 شهبان ز پی نارنج باستانه عباس شاه آمده بود) مولانا شعبت میگوید  
 (چون کرد شها چرخ منقلب کشید پیدار بخارا انقلاب شاه ترکستان و لیخان که  
 ز بیخیش مسند فراسپاب رهنمون شد و لثا و زانانواد رو بد کاه شه مالک رفاب  
 شاه عباس فردر که هست کامران و کام بخش کامیاب این فرمان سعد و نارنج جو کشیم  
 اندیشه قدسی خطاب ساخت و شن شمع الفت و گفت ماه شد همان بزم آفتاب)

مولانا جمال الدین خوانسار گفته (ملهم شده عقل بهر تاریخ گفت آمده پادشاه نوران  
تاریخ فطرت الحاقانی تعمیر عمارات صحن مقدس و سکوا و ایجاد جبابان مشهد مقدس را کرد بکر و تاریخ  
در ذیل تفایع هزار و بیست و نیکارند در این سال ناکاشته است

سنة هزار و بیست و سی و چنان پیل چهار این سال را شاه عباس در فرج آباد مازندران گذرانده از  
نیز و بن آمدن از فروین بیدلاق کار و از آنجا بمشهد مقدس رفت و حکم بنویسید صحن مقدس نمود  
یعنی چو ایوان امیر علیشیر که در کاه روضه مشهور آنجا است در جانب جنوب صحن واقع شده و  
بشمال دارد در یک گوشه صحن افتاده و بغایت بدنام بود چنانچه منضمه شد که عمارات جانب شرقی صحن  
مبارک را منهدم ساخته اضافه فضائی صحن نمایند بنوعی که ایوان مذکور در وسط صحن واقع شود  
و ایوان دیگر در مقابل آن که طرف شمالی صحن واقع و در جنوب باشد و دو ایوان دیگر نیز  
بطرف شرقی و غارت کنند و مدخل صحن از ایوانهای شرقی و غربی باشد

صاحب عالم آرا مینویسد چون اهالی مشهد و زواری از کی آب و عذاب بودند شاه عباس فرمود  
چند از نو احداث کرده و از آنها در بکر نیز بشهر جاری نموده نهری در جبابان و حوضی بزرگ  
در وسط صحن احداث فرمود و همچنین هزار خواجه جمع را که در یکفرسنگ شهر مشهد و عمارات  
کهنه قدمگاه نشا پور را احیا کرد چون قدمگاه در دامنه کوه واقع شده و آب از بلندی جاری  
فواره ها قرار داد و از درگاه عمارت تا بنیفرسنگ دینار را که شارع است جبابانی طرح نمود  
پس از انجام این اعمال از راه اسرا بکشت کرد

سنة هزار و بیست و یک هجری او دیل در این سال و جنازه حمل بمشهد مقدس شد بکجا ناله سمعیل  
میرزای پسر شاه عباس بود که دوازده سال از مرا حل زندگانی طی نموده و در این سال فوت شده  
بوجنازه او را حمل بشود نموده در جوار امام علی علیه السلام دفن کردند جنازه دیگر جنازه اللهو بر پختن

حاکم فارس بود که کبند اللهو برید پجانی مشهور که در جنب حرم مطهر است مرقم و مدفن او است  
 مثال از چگونگی حال او اینست که روزیکه شاه عباس از قازندران وارد اسفهان شد اللهو پجانی  
 از فارس با صفها رسید چون جزئی نفاهی داشت بعد از مرخص شدن از حضور شاه عباس شاه  
 بمحض گفت اینبر خواهد مرد بعد از چهار روز که دوشنبه چهارم ربيع الاول بود فوت شد  
 جسدا و راجل بمشهد نمودند و آن عجایب آنکه یک روز قبل از فوتش معاریکه بجهت بنای کبندش  
 فرستاده بود عمارت کبند را با انجام رسانیده مراجعت بفارس میکرد در آن زمانها شنید که اللهو پجانی  
 آنجا آمده است بملاقات خان رفیع خان از او تحقیق عمارت را نمود جواب داد که کبند عالی که بجهت  
 مدفن ترتیب یافته انعام پذیرفته و منظر قدوم عالیشان گفت که این سخن از عالم غیب بود  
 که بزبانش جاری شد و بمحققین از اینبر ضرر خلاصی نخواهم یافت

سنه هزار و بیست و شش را اینسال قاضی سلطان ترتیبی از سادات مؤسسون ترتیب جدیدی که مؤسسون  
 مشهور مقدس بودند بمنصب صدری نایل گردید و منصب اولی مشهور مقدس میرزا محسن رضوی  
 که سمی مصاهر خانواده صفویه را داشت تقویض شد

سنه هزار و بیست و هفت چنینجا شاملوبیکریک خراسان که هم حاکم هرات بود در هرات فوت  
 شده در جوار روضه مطهره رضویه مدفون شد و نیز شاه نظر خان حاکم مشهد در اینسال  
 بر حنائندی پیوست

سنه هزار و بیست و هشت علی بابای رومی از امرای بزرگ روم که از جانب سلطان روم حاکم بزرگ  
 شده در جنگ صوفیا اسپر پادشاه ایران گردیده و موطن مشهد مقدس بود را اینسافوت  
 کرده در نمازگاه مدفون گردید و چون مریکات و مخلفات زیاد از جواهر و طلا آلات از او ماند  
 بود بحکم شاه عباس تمام توکیر و اموال او را جمع آوری کرده بروم فرستادند



در تاریخ قصص الخافان مینکارد که در این سال هزار و بیست و هشت شاه عباس بمشهد مقدس رفت  
و در سنه هزار و بیست و نه مراجعت کرد

سنه هزار و بیست و نه در این سال که فصل پانزدهم شاه عباس با زندان رفتن و مرخص شدن و مجبه  
بغیر آن هوا بدیلاق و کوه و دماوند آمد مرخص شدن کرده نذر نمود که اگر صحت پادشاه باز  
مشهد رود بعد از عروصه نماید اما معان رفتن از آنجا مراجعت باز نکرده

سنه هزار و سی و نه منوچاه یک در این سال احلی بمشهد نمودند فاضل خان جدا از سادات سیف  
حسین فرزند بود دیگر فرزند <sup>خان</sup> حاکم اسرا باده و دیگر شیخ بها الدین محمد عاملی بود مشایره  
در چهارم سوال هذه السنه مرخص شد در سه شنبه دوازدهم رحلت نمود و جسد پسرش  
نقل بمشهد شده در مدرسه خود مرخص شد کشتن اعماد الدوله پسر ابوطالب ز پر در تاریخ و  
مشایره گفته رفت چون شیخ ز دارفانی کشتن پسران جنازش ماوای دوشنبه چشت زمین  
تاریخش کفتمش شیخ بها الدین وای

سنه هزار و سی و یک در این سال شاه عباس بطرف قندهار عزیمت نموده و آنجا را بحیطة ضبط  
و تصرف را آورده از آنجا بکابل و از هرات بمشهد آمد و تولیت شهد را بمیرزا ابوطالب صوبی  
در تاریخ قصص الخافان مغرّه تعویض تولیت را بمیرزا ابوطالب ردیل و قایم هزار و سی و هشت  
و عساکر خود را بفشلافان خراسان مامور کرد که در آنجا ها توقف نمایند و نحو بطرف مازندران  
حرکت نمود

سنه هزار و سی و دو در این سال حاکم مر و شاهیها فوت کرده جسد او بمشهد  
مقدس آوردند

سنه هزار و سی و چهار قتل و فوت فارچهای خان حاکم مشهد در کرچستان و نصب منوچاه

ولدار شد شبحکومت مشهد مقدس را اینک آورد همدانینکاجعلی خان بیکلر سیکه فندهار که  
 در آن فندهار مرده بود جسدا و زاحل بمشهد مقدس نموده در جوار حضرت امام همام علیه  
 السلام دفن کردند

سنه هزار و سی و پنج در اینک امیرزا ابوطالب منوچهر مشهد مقدس که در سفر عراقی عراقی باشا  
 عباس بود هنگام مراجعت بطرف مشهد بطهران که رسید میوز پادی خورده فوت شد و پس  
 او را بمشهد نقل نمودند

سنه هزار و چهل و دو در اینک که مفارنا ایام سلطنت شاه صفی است از خراسان خبر نطاوان  
 استیلای اوزبک به بر و رسید بحکم شاه صفی خلف بیک سرداری خراسان منصوب و مامور  
 چون بمشهد رسید کارسرو را متشوش یافت و از طرف دیگر خوانین اوزبک به هم از چگونگی گذشتن بطرف  
 خراسان می آمدند و خلف بیک نزد خود قوه متفانله با این جمعیّت را میندید لهذا خود شاه  
 مصمم خراسان شده بعد از وود بمشهد و استخلاص منقضی فلحان فاجار از دست اوزبک بپا  
 شهر مرو و بصرف شاه صفی را آمد مراجعت بمراق نمود

سنه هزار و چهل و چهار در سلطنت شاه صفی منوچهر خان مفارنا اینک احکومت مشهد داشت  
 سنه هزار و پنجاه و یک شاه صفی که در اینک اصم سفر هند و ستا بود اینک الدوله مراد خان  
 نوچی باشی را بمشهد مقدس فرستاد که توپ قلعه کوپ چند را آنجا ببرد مشارالیه وارد مشهد  
 پنج لوله توپ ریخت که ده دوازده من وزن کلوله آنها بود و هر یک با سیم و سوزا شده اسامی  
 آنها از اینفرار است (امام) (اصلان) (اردها) (بر بیان) (ایلیدیم)

بنابر ایتی امراء ابران بعد از فوت شاه صفی سرجازه از کاشان بیکه نقطه حمل کردند یکی  
 بنحفاش و دیگری بمشهد مقدس بگری تم که معلوم نباشد شاه صفی کجا مدفون شده است

سند هزار و پنجاه و دو اما مقلحان پادشاه ترکستان که در سلطنت شاه عباس ثانی بایران آمد  
 و مشهده مقدس عبونو فرجقایی خان حاکم مشهد او را استقبالی کرده اما مقلحان در ورود  
 برضه مقدسه وضو پیرشته بگردن خود انداخته سرشته را بدست ملازمی داد و باین حال  
 وارد محض مقدس شد

سند هزار و پنجاه و سه سنجان سپهسالار که در مشهد بود بحکم شاه عباس ثانی فرجقایی خان  
 حاکم مشهد او را مقتول ساخت و این قصه در نیم ذی الحجه اینسال بود

در بعضی از تاریخ بخت قتل سنجان سپهسالار را اینطور نوشته اند که بعد از جلوس شاه عباس  
 ثانی و بر حسب حکم شاه صفی رحمتی چون امرای مایل بخصو او در پای تخت بنویسند و  
 شاه عباس صادر شد که قتل و جمع خوار مرخص نموده خود در مشهد مقیم باشد و اشارت  
 که طالب خصو او در پای تخت بود بنوسط نظام الملک زهر خود عریضه عرض کرده مستدعی شرفیابی  
 شده و امرای پای تخت بدین لحاظ اسباب قتل او را فراهم آوردند و روز عید فراوان در مشهد  
 بقتل رسید و در تاریخ روضه الصفا ناصری مینکارد که در اینسال هزار و پنجاه و سه حکومت  
 مشهده مقدس از جانب شاه عباس ثانی بدست حای خان داده شد

سند هزار و پنجاه و چهار فرجقایی خان حکومت مشهد مخلوع و مرتضی قلیخان فاجار بحکومت مشهد  
 نایل شد

سند هزار و پنجاه و پنج میرزا محمد محسن منولی بآشی مشهده مقدس فوت شد و میرزا محمد باقر که از  
 جمله سادات کرام و شیخ الاسلام فرزند منولی بآشی گردید و هدایای بسیار مرتضی قلیخان فاجار  
 از مشهد اخذ با صفها شده بمنصب سپهسالاری مصوب و حکومت مشهد بجا که سابق فرجقایی  
 خان اعطا شد

سند هزار و پنجاه و هفت شاه عباس ثانی که مُصم سفر فندها رُبو بمشهد آمد و از منزل طرق  
 طریق پیاده روی اختیار کرده تا وارد صحن مقدس شد و این در روز پنجشنبه هفتم شعبان بود  
 میرزا طاهر و حیدر کوپد (چو سو طرق راه لشکر فناد نمایان شد از شهر مشهد سواد  
 درختا شده فیه نور خام چو اندر شب قدر نور تمام بعزم ز بارش کلام جو پیاد سو  
 شهر نهاد رو کجا حاجت آدم و اشیاست در آنجا که بال ملک مرکب است)  
 در ایام توقف مشهد شاه چند روزی ناخوش شد و بعد جبه اش مادر شاه صفی فوت نمود  
 مورخ مینویسد (مریم مکانی خلد آشیانی والدۀ ماجده نواب خاقان رضوان کان بغدادی کذا  
 مقدس اعلیٰ مرد)

در تاریخ روضه الصفا نا صری این سفر شاه عباس ثانی را بمشهد مقدس در جزو وقایع سال  
 هزار و پنجاه و هشت نگاشته و نیز از وقایع این سفر مینویسد که تمام مخارج ملزمین رکاب شاه  
 از خزانه خاصه داد و از مشهد بیست هرات رفت و از آنجا بمشوفندها حرکت نمود و شهر فندها  
 که در این وقت در تصرف امرای شاه جها هند بود مفتوح و مغرور کرد بدین مصراع تاریخ فتح  
 فندها راست (آمد کلید مملکت هند فندها) و شاه از آنجا در سنه هزار و پنجاه و نه مراجعت  
 بمشهد نمود و در آغاز سال هزار و شصت باصفهان تر واکرد  
 سنه هزار و شصت و دو سلیمان خان حاکم کردستان که در این سال مصم پناه جشن بجا کرد و  
 بدست شیخ علیخان زنکنه حاکم کرمانشاها ن گرفتار شده بنزد شاه عباس آوردند و بطور  
 حبس بمشهد فرستاده شد

از آثار شاه عباس ثانی در مشهد مقدس کاشی کاری صحن مقدس است  
 سنه هزار و هفتاد و سی که در تاریخ فصیح الخاقانی مینگارده و الفقار خان بیکر که قند  
 فونه

فوت او را حاکم بشهید نموده در زیر پای خضر رضوی علیه السلام دفن نمودند و برادرزاده و الفقار خان  
 که شایسته آنکه ملفیع منصو خان شده بود بمحکومت خنده امار منصوب گردید و همدان سال در  
 بیلاقی را رمه و بغلیان ایشیک آفاسی باشی مرحوم شد و جنازه او حمل بشهید مقدس گردید  
 سنه هزار و هفتاد و چهار او فائیکه شاه عباس رشمیران طهران بود منوچهر خان را از حکومت  
 مشهد مغرول و صفی خان را بجای و منصوب کردند و بواسطه فوت میرزا محمد باقر منولی نویسنده  
 شهید امیرزادین و ولد میرزا ابوطالب کلانتر مشهد دادند و امیرزادین صاحب مشیره  
 عبدالله قطب شاه زوجه عا دل شاه و الی پنج پور که بعد از مراجعت از مکه معظمه ممنوع از وطن  
 مالوف شده بود از بند عباس باصفها آمده از آنجا بقصد زیارت بمشهد مقدس رفت  
 ملك الشعراء صاحب این تاریخ گفته (از هم زد کلاک شایسته سال نارنجش که بی حاجب  
 بدگاه سلیمان جهان بای مقدس عصر آمد

سنه هزار و هفتاد و هشت که مفارن روزگار سلطنت شاه سلیمان باشد سلطان اکبر بن محمد  
 اورنگ زیب هند از پدر رنجیده از راه خلیج فارس باصفها آمده لشکر از پدر خو نمود و از شاه  
 سلیمان استمداد کرد شاه او را جواب مساعد نداده شاهزاده هندد لکبر شد و خواهرش زیارت مشهد  
 مقدس ضو نموده شاه سلیمان او را با شرف پانز یقه بمشهد مقدس فرستاد بعد از یکسال در آن ارض  
 اقدس وفات کرده و در جوار مرقد مطهر مدفون گردید

سنه هزار و صد و پنج که او ان سلطنت شاه سلطان حسین است محمد حسین بیگ نام ولد نجف خان  
 بیکر بیگ مشهد مقدس متوفی و ضمه مقدسه گردید

سنه هزار و صد و هفت و بعضی از تواریخ چنین نگاشته اند که سلطان اکبر ولد اورنگ زیب که  
 چند سال بود با بران آمده و از بغداد پیدر شکایت مند بود و پناه بدولت شاه صفی آورد در

اصفهان مغرّا میرسپند را بنیال از شاه سلطان محسن بخش حاصل کرده با مجمل کامل بطرف  
 هندوستان حرکت نمود بعضی از شعرا تاریخ این حرکت شاهزاده هند بنظم آورده چند بنی انشا کرده  
 من جمله راز باری شاه شد بهند کبر شاه آمدن تاریخ این دو مصرع دلخواه باری باد از  
 الا بوالش بادا با او خدای کبر همراه روز عرفه وارد طرق شده شب نیکر آن بارت حرم مطهر  
 ایام همام علیه الصلوٰه والسلام مشرف گردید و روز عید اضحیٰ با شرفات شایان بشهر مشهد  
 نموده جد و فلجان بیکر یک مشهد و منواییاشی و یوسف سلطان وزیر و کلا نتر فریب بکفر سنک  
 اورا استنفا نموده لدی الورد و بز بارت حرم مطهر رفته بعد رکبند الله و پر بجانی که دار الضیافه  
 حضرت امام همام است شیلانی برای او کشیدند و قبل مشبک طلائی بوزن یکصد و هشتاد و سه  
 مثقال و شمامه که یکصد و هشتاد مثقال عنبر اشبهت که میانش بود بعنوان نذر و نیاز بیکر  
 قبض آثار آورده بود و راندون فیه مطهره او بچند و چهل چراغ بلوری نیز در دار الحفاظ آویخت  
 بعد از دو روز توقف در مشهد قدری ظروف نفه مثل انکری و سرپوش و نظایر آن نزد محمد سلیم  
 بیک بیکر یک شامو فرایشی شاه سلطان محسن که از اصفهان است هماننداری آمده بود  
 فرستاد که سکه نمایند و چون در این دو سال جلوس شاه سلطان محسن هنوز سر سکه بایسم او  
 بمشهد فرستاده شده بود سکه زدن مفدور نشد لهذا بیکر یک مشهد هندو و ارامنه را  
 طلبیده سی هزار مثقال نفه مسکوک از مسکوکات سلاطین ماضیه بقیمت عادلانه خریده سلیم کذا  
 شاهزاده هند و ستان نمود و چون قیمت نفه ظروف شاهزاده معادل این وجه نبود و کسر داشت  
 بعضی ظروف طلائی شکسته مثل تنگ و غیره ضمیمه نفه آلات نمود تا قیمتش مطابق آن سی هزار  
 مثقال نفه مسکوک شود جمعه نوزدهم ذی الحجه از مشهد بمثل حرکت کرد و سبصد  
 عدد اشرف انکلیسی از قرار یک موانه تاریخ شاه سلطان محسن محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیر



در تاریخ موسو بدست شهریاران میوند بدست موبیاشی فرساده که بخدا آستان ملائک  
پایان تقسیم شود و بعد از رفتن او هفت سال بعد بخت سلطنت هند جلوس نمود  
سنه هزار و صد و نه در این سال میرزا داود مشغول خاصه شاه سلطان حسین موبیاشی مشهد  
مقدس شد

سنه هزار و صد و بیست و دو که ابتدای خلل سلطنت شاه سلطان حسین بود ملک محمود  
سپهسالار که در نون میر سپه مشهد مقدس را بمحطه تصرف آورده در کمال استقلال بحکم  
پرواخت توضیح آنکه حکام مشهد در زمان شاه سلطان حسین اول فتحعلخان فاجار و بعد علیقلخان  
شاملو بودند و از حواریان که در سلطنت آن پادشاه در مشهد رکنی بودند که علیقلخان  
که دست نشانده ایه قلیخان سپهسالار خراسان بود با او مخالفت کرده و ادبش شهر را بخود  
منفق ساخته پس کار را از خانه خود شش گشتان گشتان باقی و چندی آورده در خانه خویش حبس نمود  
و این واقعه در سال یکصد و سی و پنج اتفاق افتاد و همان الواط و اشارت که با علیقلخان منفق  
با اسمعیلخان اسیرلا جسته بودند در ماه جمادی الاولی همان سال بخانه علیقلخان حاکم مشهد  
ریخته و از اکتشاد و اسمعیلخان را که مقید بود از قیدرها و حکومته اختیار کردند اسمعیلخان  
ملک محمود را بمشهد خواست که مقوی کار او شود ملک محمود در مشهد و بعضی کاپات خراسان  
سلطنت یافته دعوی سلطنت نمود و ناچار کبانی بر سر نهاده بنام خویش سکه زد و خطبه خواند  
کار بدینوال بود نادرسنه هزار و صد و سی و نه شاه طهماسب ثانی با سرداری فتحعلخان فاجار  
بجانب مشهد رفته شهر را محاصره نمودند و در همین محاصره بود که در فلی پل افشار ملقب  
بطهماسب فلیخان شده و بمنصب دجی با شیکری رسید و در همین محاصره بود که طهماسب  
قلیان نایب السلطنه فتحعلخان فاجار شهادت رسیده و در جوار خواجہ بیج مدفون گردید

و اینوا فخر و زجمعۀ دوازدهم محرم هزار و صد و سی و نوبت بعد از چند شهر مشهد مفتوح شد  
 و ملک محمود سبکتگینا و انا نثر سلطنت را بار دوی شاه طهماسب فرستاده خود ملقب بکسوت  
 درویشی کرده بجهت نشست حکومت مشهد برضا قلیخان پسر طهماسب قلیخان و اگذار شد  
 در تاریخ جهانکشا بنکار در سلط علی قلیخان شاملو با سمعیل خان سپهسالار در دوازدهم  
 محرم هزار و صد و سی و پنج بود همان روز که افغانه اصفهان را بدست آوردند و نیز بنکار که  
 شهر مشهد مدتی و مادر محاصره بود هیچ طوفان برای نشون شاه طهماسب و نادری  
 نمیشد تا آخر لامری پرتجمل نام از ملازمان ملک محمود پاسبان نعت ملک را فراموش کرده دروازه  
 میر علی آمو به کسوده در شب شانزدهم ربیع الثانی نادر را بشهر دعوت کرد و شهر مشهد را  
 کلیتۀ بشاه طهماسب تسلیم شد ملک محمود بعد از دو روز کسوت و نشان اختیار و در یکی از  
 محلات صحن مقدس اعتکاف نمود و بعد از چندی نادر را بملک محمود سوءظنی حاصل شده شو  
 مردمان و مخالفان ایشان را بتجرک و تصور نموده او را با ابناء عشر که در صحن مقدس بودند  
 بقتل رسانید

ایضا در تاریخ جهانکشا از توابع سال هزار و صد و سی و پنج که محمود غلیجائی بر اصفهان  
 مستول شد بنکار که محمدخان افغان که حاکم هرات بود بقصد تسخیر مشهد از هرات حرکت کرد  
 چهار ماه قلعه مشهد را محاصره نموده آخری بیل مقصود مراجعت هرات کرد

سنه هزار و صد و چهل مطابق یحیی بیلر که چنانکه در تاریخ جهانکشا و غیره مسطور است  
 اینک شاه طهماسب و نادر بقصد هرات از مشهد خارج شده بطرف نیشابور رفتند شاه طهماسب  
 فسخ غریب کرده بطرف مازندران رفت نادر هم چند منزلی بمقتضای هرات رفت خیر غنیشاش  
 اسرا باد را شنید از سمت هرات مراجعت کرده بار دوی شاه پویوست متقفا بطرف اسرا باد

و مازندران

و مازندران آمده بعد از تنظیم آن حدود مجدداً با شاه طهماسب چند مرتبه پیش و پس وارد مشهد شدند که از آنجا بجانب هرات رفتند

سنة هزار و صد و چهل و یک نخافوی نیل در چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز گذشته بود نادر شاه از مشهد با شاه طهماسب بفسد هرات حرکت کرده پس از پنج هزاران در چهارم ذی الحجه وارد مشهد شده اللهیارخان افغان را بکومنت هرات منصوب نمودند و در وقت عید اضحی فشنون را مریخص کردند تا در وقت لزوم حاضر شوند که بطرف اصفهان حرکت کنند این بود که در هجدهم صفر چهل و دو از مشهد بصوب عراق حرکت نمودند

سنة هزار و صد و چهل و سه این شیلتر که (و بنا بر تاریخ روضه الصفا) ناصر در سنة هزار و صد و چهل و دو در غره صفر انیس او فایتکه موکب نادر از تبریز مصمم حرکت بطرف ایران بود چایاری از رضا قلمچر حاکم مشهد رسید که افغان بفسد محاصره مشهد حرکت کرده اند بنسین اینمقال آنکه افغان ابدالی که در هرات بودند بدست حسین علیجائی که در فندهار بود علم مخالفت افراشته اللهیارخان ابدالی حاکم خود را که دم از مؤلف نادر میبرد اخراج کرده دو الفقارخان نامی را بکومنت بر داشتند اللهیارخان با معدود از خواص خود بمشهد آمده بعد از سه روز افغان ابدالی در مشهد محاصره کردند و پس از هجدهم محرم ابراهیمخان برادر نادر بیرون آمده کوفتی نموده شکست خورده بشهر محض جُست و قُست که نادر اخبار خراسان را شنیده و بسبب مشهد حرکت کرد افغان ابدالی که سنی بکر و مشهد را محاصره داشتند از دود مشهد برخاسته بسبب هرات فرار کردند و نادر در آخر بیع الثانی وارد مشهد شد

از وفایع ایام ثوقف نادر در مشهد فراوان است سلطان بیکم خواهر صلیبه و بطینی شاه طهماسب با رضا قلمچر زای پسر نادر بود که در شب جمعه هفدهم رجب این سال اتفاق افتاد در پانزدهم

سنه هزار و صد و چهل و سه موکب نادر از مشهد بقصد هرات حرکت نموده بعد از  
 چهار ماه و چند روز محاصره اهالی هرات مناسصل شده شهر را تسلیم کردند و این واقعه در هفتم  
 شهر صفر هزار و صد و چهل و چهار هجری بمجده اهالی هرات مخالفت نموده و در ثانی شهر را  
 بنصره نادر آمد و در پنجم ذی الحجه وارد مشهد شد و از فرار بکر در تاریخ روضه الصفا  
 ناصر مکتوب است که مشهد خبر مصالحه شاه طهماسب و لک عثمانی بمجمع نادر رسید این بود  
 که با این مصالحه رضی نشده عریضه شکایت آمیزی بشاه نوشته و با سپاه خراسان بطرف اصفهان  
 حرکت کرد

سنه هزار و صد و چهل و چهار همانطور که در مثنوی تاریخ ضبط است طهماسب قلیخان (نادرش)  
 شاه طهماسب از سلطنت خلع کرده مجوسا از راه بزد بمشهد فرستاده برضا قلیخان حاکم  
 مشهد که پسر خودش بود سپردند و شاه طهماسب مشهد بونا هنگام سفر نادر شاه بهندستان  
 که او را از مشهد بسبزوار آورده بحکم رضا قلی میرزا پسر نادر شاه محمد حسینخان قاجار کهنده  
 او را مقتول ساخت

سنه هزار و صد و پنجاه و سه نادر شاه بعد از فتوحات هندوستان و ترکستان و خوارزم  
 در اواخر شهر شوال وارد ارض اقدس شده قندیل طلای مبنای مرصعی که نذر فتح هند و قفل  
 طلای مرصعی که نذر تسخیر ترکستان بود هر یک را در موضوع له خود وضع کرده و مادر ارض  
 اقدس بوقف نموده حکم این خراسان را بنصر الله میرزا و لدخود مفوض داشتند چهاشنبه بیست  
 و ششم ذی الحجه بقصد بنسب اهالی باغستان از مشهد بیرون آمد

سنه هزار و صد و شصت و دینسان نادر شاه از کرمان عازم مشهد مقدس شد میرزا مهدی  
 منشی مینکار چون بخت را وارون و اوضاع را دیکر کون یافت نصر الله میرزا با شاهزاده میرزا  
 و باقی

و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نقایس اسباب سلطنت را از عرض راه روانه کلات ساختند و  
وارد ارض اقدس گشتند و بیغ زهر آبگون بی رحمی را جلاد داده بجا زکشتی و سفکد مائی که اهان پیر<sup>خست</sup>  
که پنجاه اش فتل او در فتح آباد جوستان در شب یکشنبه باز در هم جادی الاخرای انیسال شد  
علیقلحان برادرزاده نادر شاه بعد از اسباع ابن خبر مشهد آمده بخت سلطنت جلوس نمود  
و سهراب نام غلام خود را بکلات فرستاده شاهزادگان نادری را با جواهرخانه و خزانه بست  
آورد رضا قلی میرزای محول را با اولاد و احفادش مقتول نمود نصرالله میرزا و امامقلی میرزا  
با شاهرخ میرزا با رضا اقدس آورده آن دو برادر را در مشهد مقدس مقتول و شاهرخ میرزا را  
که جوانی چهارده ساله و خوش رو بود مجوس نمود و خود مستقلاً در بیست و هفتم جمادی  
الثانی سلطنت جلوس کرده و خود را علیشاه نامیده سکه و خطبه بنام خود کرد

سنه هزار و صد و شصت و یک بعد از کور کردن علیشاه چنانکه در منون تواریخ ضبط است  
هشتم شوال انیسال امرای خراسان شاهرخ را بسلطنت جلوس دادند (چنانکه در بعضی از  
تواریخ که ملاحظه شد تاریخ جلوس او را در مرتبه اول (سلطان اعظم) نوشته اند) و در  
همین سال ابراهیم شاه و علی شاه را حکم شاهرخ مقتول ساختند و اجساد آنها را بمشهد حمل کردند  
صاحب تاریخ روضه الصفا ی ناصر مینکار د که اهالی خراسان بعد از خلع علیقلحان که او آن  
۷۶ بود شاهرخ میرزای پسر نادر را بسلطنت برداشتند و بعد از چند روز او را مغرول و  
محول نموده میرزا سید محمد متولی مشهد مقدس را که دخترزاده شاه سلیمان صفوی و داماد  
شاه سلطان محسن بود بسلطنت اختیار کرده موسویشاه سلیمان نمودند تاریخ جلوسش  
روز سه شنبه پنجم صفر هزار و صد و شصت و دو بود (شاه سلیمان در ایام سلطنت خود  
ضریح مرصعی که نادر شاه برای مقبره خود ساخته بود از مشهد آورده دور مرقد امامها

علیه السلام وضع نمود و میرزا داود ولد خود را بتولی منصوب کرد بعد از چنگا و راهم کور کرده  
شاه رخ را بسطنت آوردند

سنه هزار و صد و شصت و از فرار مسطورات نوارنج زندیه در ایستگاه که مجدداً شاه رخ  
جلوس کرد احمد شاه افغان در آن بعد از فتح هرات بخپال شجر مشهد افتاده حوالی مشهد که  
رسید باروی شهر را محکم دیده خواست بچلته داخل شود با شاه رخ طرح خصوصیت و داد<sup>خانه</sup> انداخت  
بیهانه زیارت با معدود داخل شهر شد و با شاه رخ ملاقات کرده نور محمد خان افغان را پیشکار  
و در معنی تسلط بشاه رخ کرد و خود بنشینا بود و از آنجا بسیر و رفت خپال شجر استرا یاد  
و مانندان را داشت در مزیان سر را و با معدود از سواران محمد خان قاجار که بمنغلاهی  
مامور بودند خبر خورده شکست یافت و ناسبز و ارغمان بر نافت شاه در آنی کله خورده از سبز و  
هرات رفت و نور محمد خان افغان را که نزد شاه رخ در مشهد گذاشته بود احضار کرده امیر خا<sup>ن</sup>  
فرانی را از طرف خود وکیل السلطنه شاه رخ نمود امیر خان که مرد ناپاک و بیایکی بود بچلته<sup>داخل</sup>  
مشهد شده و کسان خود را نیز آورده دروازه و چند برج را تصرف کرده نه بطور بیابان بلکه  
بوضع سلطنت حرکت میکرد شاه رخ فریدون خان کرجی را بدفع او نامرده نموده خان فرانی را  
از شهر رواند و فریدون خان منصک امور اشند نصر الله میرزا پسر شاه رخ بر او رشک  
برده او را مقتول ساخت و خود منصک اموزان بود تا شاه رخ پسر را بیهانه نزد کریم خان  
زند پسر از فرستاد و نادر میرزا ولد دیگر خود را صاحب اختیار و منصدی امیر ملکه نمود  
نصر الله میرزا بعد از شش ماه غاوت بمشهد کرده نادر میرزا فرار نمود و او باز استقلال<sup>فشان</sup> یافت  
و غوث زیاده در دماغ او جای گرفته مردم را مجبور میکرد که او را ولینعت بخوانند بعد از  
چنگ جعفر خان کرد که در چپاران سکنه داشت آب شهر مشهد را که منبع و سرچشمه اش در حوا<sup>ط</sup>



چنان بود بشته بزاعث مباد نصرالله میرزا برای مختصیل آب از شهر خارج شده و با جعفر خان  
 جلیله آب را بشهر آورد و این واقعه در سال هزار و صد و شصت و سه بود همان سال نصرالله میرزا  
 بطرف نیشابور آمد که آنجا را مفتوح سازد ناد در میرزا وقتاً معین شده بمشهد معاودت نمود  
 و بشهر درآمد شاهرخ دروازه های شهر را داد بستند که نصرالله میرزا دیگر مراجعت نکند شاهرا  
 مدافع شده دکن از محاصره نیشابور بر داشتند بطرف مشهد آمدند ابواب را بسته بداهل شهر که  
 از غدایان ناد در میرزا بنده آمده بودند دروازه را باز کرده نصرالله میرزا داخل شهر کردند  
 ناد در میرزا از دروازه دیگر بیرون رفته فرار نمود شاهرخ بمینا ک شده بروضه ضوئیه پناه برد  
 نصرالله میرزا داخل حرم مطهر شده پای پدر را بوسیده او را بچهار باغ معاودت داد و خود  
 متکفل امور سلطنت گردید

سنه هزار و صد و هشتاد و یک سیچقان پسر نصرالله میرزا ولد شاهرخ از مشهد مقدس  
 فارس که مقر سلطنت کریمخان بود حرکت کرده از راه سمنان و خوار عبور نموده بشیراز رسید  
 اگر چه بر حسب ظاهر ما مورثی از طرف پدر در دربار کریمخان داشت اما در باطن پدر از او بگریز  
 خاطر بود و در خفا از کریمخان توفیقاً و زارد شیراز خواهرش کرده بود نصرالله میرزا این  
 هشتم به توفیق و بشیراز از راه نردم مراجعت بمشهد نمود

سنه هزار و صد و هشتاد و سه را این سال از فرار یک مورخ تاریخ زندیه نگاشته است احمد  
 درانی افغان با صد هزار نفر شون و ششصد و پنجاه و هشت هزار و صد و بیست و نه نفر  
 لشکر مشهد مقدس حرکت کرد شاهرخ ابواب شهر را بست و از ایلات نواحی مشرکها  
 نموده کار محصن خود را محکم ساخت بفاصله دو روز بعد از این کار کات احمد شاه وارد طرق  
 گردید از آنجا بکل شوزان از فرار حوالی مشهد که در سنوات قبل هم بجهت لشکر مشهد شون  
 کشیده

کشیده در آنجا سکنه گرفته بودند و نزل نمود خوانین ایلاتا که ادبها نه خود را از مشهد خارج  
 کرده دست از یاری شاه رخ کشیدند شاه رخ مانند جامعیت قلیله از غلامان مشهد که همه  
 جهه نصرالله میرزا که سپهسالار و میر قلیچ شاه رخ بوز باده از دو بیست نفر سوار داشت و همه  
 روزه بر سبیل اسمرار از حصا مشهد خارج شده حمله مردانه بسپاه احمد شاه میرزا و اظهار شجاعت  
 مینمود حتی در یکی از شبها که نصرخان بلوچ باده و از ده هزار نفر بحکم شاه افغان پورش بشهر  
 آوردند نصرالله میرزا با همان قلیل جمعیت خود بر آنها حمله برده طوریکه دله را نه حرکت کرد که شکست  
 بخشود احمد شاه وارد آورده جمعیت زیادی از آنها مقتول و بقیه مجروح بارد و معاود نمودند  
 صاحب تاریخ زندیه میرزا ابوالحسن کاشانی مینویسد که شش هزار نفر از دوازده هزار نفر  
 مقتول شدند اما بنظر بنده مؤلف اغراق میآید علی ای حال این فتح شاهزاده اسباب جرات  
 و جلالت مشهدها شده و در و بر شاهزاده جمعیت زیادی از پیاده و او طلب کرد آمده  
 مصمم کارزار شدند شاهزاده را هتور بجائی رسیده بود که روزی باده نفر سواره طرف  
 اردو احمد شاه رفت و چهرهاتقریبا در بین راه گذاشته با شش هزار نفر وارد و شد و مدتی سوار  
 جلوسرا پرده شاه افغان اینساده بعد بارد و بازار توجه نمود شخص مشهد که در اردو  
 بازار بود نصرالله میرزا را شناخته فریاد بلند کرد آنا این خبر دارد و شایع شده بحکم احمد  
 یازده هزار سوار شاهزاده را تعاقب نمودند احمد شاه بر بالای کوشک برآمده مجادله و  
 محاربه شاهزاده را نظاره میکرد و تیمو میرزای دیگر خود را مخاطب ساختن بزبان افغانی  
 می گفت (دومی غصه ای و آن غصه شتر یعنی سپهر مثل این باید و فرز ندچین شاید) خلاصه  
 اگر با غرق مورخ زندیه توان دل بست نصرالله میرزا در این محاربه جنگ کریمکان هزارین  
 از افغانه را بجاک هلاک انداخته و خود سالماً وارد مشهد شد از رسیکده فسیده در مدح

شاهزاده انشاد کرد که مطلع آن اینست (فذل جهان گذار منتهان بخلاف نشتری راز منها  
 شمار منتهان بکلاف نشتری) بالاخره احمد شاه از محاصره عاجز شده جمعی از خواص خود را  
 از قبیل نغمان شیرازی و شاه ولیخان صد اعظم و غیرها بشهر فرستاده با شاه رخ فرار مصاحبه  
 دادند که یک داس سرخکی که سواری مخصوص نصرالله میرزا و سه هزار تومان قیمت آن بود با هدیه  
 داده شود و یکی از بنات شاه رخ بجای نكاح سلیمان شاه و لذا احمد شاه در آید و نیردان بخش میرزا  
 پسر شاه رخ بفرستد و غلام شرط مصاحبه قبول شد اما شاه رخ بجای خنجر خود صیبه فرستاد  
 خان کرچی را بارد و فرستاد احمد شاه در هشتم صفر هزار و صد و هشتاد و چهار از دور مشهد  
 شد و نیردان بخش میرزا در فتنه بود تا سنه هزار و صد و نود و دو که احمد شاه مرد و او بمشهد  
 رجعت نمود خلاصه بعد از رفتن احمد شاه از دور مشهد غرور دامنگیر نصرالله میرزا شده طلا  
 آلات و نفقه آلات موقوفه را از فساد بل و غیره تصرف نموده سکه زد بلکه بدین هم کفایت نکرده  
 دست تعدی مال پدر کشود شاه رخ از او رنجیده نادر میرزا پسر دهم خود را و بعهده کرد اما این  
 اخوان کار بجای صمد کشید نصرالله میرزا الحاء از مشهد خارج شده بعد از چندی پناه بدر بار کوکبا  
 برد و بعد از فوت کریمخان بازمندنی در اصفهان و شیراز بود عاقبت از شیراز فرار کرده بطرف  
 خراسان رفت نادر میرزا در زمان غیبت برادر و اسقف لایخویش نیز بنای تعدی با مال موقوفه و  
 غیر موقوفه گذاشته حتی خشتها طلا و روی کینه مطهر را کنده بمصارف ساینده میرزا مهد  
 مجاهد متولی آسانه مبارکه هر قدر او را مانع شده مفید نیفتاد سر طوق مکلل که بالای کینه مطهر  
 نصب بود کند و عالی زد بافت که هفت هزار تومان قیمت داشت سوزانیده هفتصد تومان عاید  
 شد در بجوهر را نیز کنده بمصرف رسانید با کجمله مدت شش سال که نصرالله میرزا در مشهد بود  
 آنچه خواسته کرد و با امراء خراسان عموماً بنای مؤلفه خصوصیت گذاشت من جمله میرزا محمدخان

عرب نکوئی حاکم طبرستان بود که کینه دیرینه با نادر میرزا داشت و لی در این وقت با وی ساز افتاد  
 نمودن نموده از طبرستان بقصد زیارت مشهد مقدس حرکت کرده باشد و قصد سفر عرب و  
 ارض اقدس شد و نادر میرزا هم برای جذب قلوب او و همراهانش نهایت محبت را در باره او مری  
 میداشت تا اینکه روزی میر محمد خان نادر میرزا را در خواب غفلت غرق کرده بغتة بر سر او  
 آمده خود او را با دو خواهر و دو برادر بطیعی و یاسر کرده و جمعی از ملازمان او را کشته بطرف <sup>طبرستان</sup>  
 رفت و مشغول کردن را از طرف خود حکمران مشهد ساخت و قیام شاه افغان که در فندها را بن  
 تفصیل با شیند بخشم رفته مدد خان افغان را با شصت هزار کس بمید شاهزاده بطبرستان رساند  
 افغان اول نهادن و زبده آخرا طبرستان گذاشته بمحاصره مشهد آمد میر محمد خان هم با معدودی  
 خود را بمشهد رسانده سه ماه مدت محاصره طول کشید بالاخره فرار بر مصالحه شد که نادر میرزا را  
 بسر دار افغان بپسارند و چنین شد و نادر میرزا را از طبرستان رده بمید خان سپردند و افغان  
 از ظاهر مشهد برخاستند و نادر میرزا بهرات فرستاده شد که همان شاهزاده محمود باشد و آنجا  
 بودند ناصر الله میرزا فرار از شیراز بخراسان آمدند و نادر میرزا هم با فاشون هزاره مجدداً بطرف مشهد  
 آمده با برادر جنگی کرده شکست یافته معاودت بهرات نمود و ناصر الله میرزا در مشهد بلا معارض  
 لوائی استقلال فرستاد میر عبدالکریم نام بخارائی که با ایلچی بخارا با سلامبول رفته بود نارنجی از  
 سلاطین بخارا و افغان و غیره بر حسب خواهش بعضی عاظم عثمانی نوشته است و زبل آن نارنج  
 آمدن احمد شاه درانی را دفعه اول بدو مشهد رساند و صد و شصت چهل مسطوره  
 و بعد سفر هندوستان او را نوشته میگوید بعد از آنکه احمد خان مرد و سرخوش مشهد و غیره را <sup>مستتر</sup>  
 کرد باکو بخان زند عهد مصافحان بست و نیز منکار داد که احمد شاه مشهد به نیر  
 نادر شاه خج داد و عاسم خان عرب خج پیرا که چشم شاه خج را کور کرده بود گرفته مقبول ساخت  
 و فوت

وفوت احمد خان زاد رسنه هزار و صد و هشتاد و پنج نوشته است  
مورخ و یکر از تاریخ نگاران زند به آمدن احمد شاه زاید و مشهد در همان سال فوت او رسنه  
هزار و صد و هشتاد و پنج بود مسطور داشته است

بالجمله احمد شاه افغان هنگام غریبت بنجیر مشهد و طغرافرمان بخوانین و دوسای ایلان کوکلان  
و غیر هم مرقوم داشته اند آنهاد عوث بغرا و خربن بنجیر شهر مشهد نموده است که بالمشابه  
عین آن فرمانها دبلاد رج میشود

عَلَّ مَهْرُ سَمْعِ آن  
الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا هُوَ بِافْتِاحِ

احمد شاه در درانی

۱۱۶۰

هو الله تعالی شانه الغریز فرمان هابون شد انکه عالیجاها ان عقیدت و اخلاص کما  
نظاماً للایالاته والشوکه محمد و لیجان و امان لقخان و خواجه حسن و ن بیک و آدینه قلیج خان  
و کردند و عدت خان و چالرخان و چرکس و ن بیک و دولت علیخان و آدینه محمد خان و مصطفی  
و شیر محمد خان و سلیمان میخل خان عوض کلای خان ارسلانخان و دولت محمد خان و فرسان خان  
و آدینه کلای و ن بیک کوکلان دو ورقه با شفاق بے غایات شاهنشاهی و الطاف بے غایات  
ظلالی سرفراز کشته بدانند که در اینوقت عالیجاها ان اخلاص و عقیدت دستکاهان علیخان  
و محمد علیخان و عبد الحمید خان و امام محمد خان و محمد خان کل پیر قدم و کبیل آقا محمد خان کیم خان  
امان لو خان محمد خان کوکلان با فوجی از غازیان نداشتن مبین ناموده در سبزو ارتر دعا  
و پنجایکاه امیر الامرا العظام مفری الخافان شاه پسند خان درانی میرزا باشی سرکار خاصه شریفه  
و سردار کثیر الافندار غازیان نصر نوامان ماموس سبزو ارتر و او آنجا سا پر غازیان و رفقا  
خود را گذاشته با اتفاق چهل و شش نفر از سرکردگان وارد درگاه آسمان جان و در ارض اقدس

بزبارت بندگان اقدس و وجوه مقدس مشرف گردیده و بحسب آذوی خود کامیاب گردیدند و بعد  
 شرف زیارت اسناد نمودند که ارقام فضا نظام بسر افرازی آنجا پاجاهان و باقی خوانین و اعز و  
 سرخیلان ایلات و کلان و غیره شرف صدور پادشاهیه ایشان از نوید این دولت جاوید خرم و  
 خوشحال گردیدند شکر این نعمت مقدس را بدرگاه و اهل العطا یا بجا آورند و هر کس که هوای سپاه  
 کری بخارت داشته باشد آمد و رفت مینموده باشد لهذا امر و مقرّر فرمودیم که از آیاهای <sup>مضا</sup>  
 در روم و ایران و توران و هند و سنایک مسلمانیکه با کفار جهل نموده مملکتها را بشرف اسلام  
 مامور ساخته و پادشاهان این مملکتها همه ایشان شب و روز در سعی آن بودند که دین بسین <sup>شو</sup>  
 صلی الله علیه و سلم روشن و قوی گردد و از جهد و سعی ایشان پروردگار عالم نیز بفضل خویش  
 بجو آبروی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در تمامی اقالیم دین اسلام را قوی گردانیده بود و در  
 ثانی که نسل پادشاهان آرام <sup>سابق</sup> طلبت نن پرورشند و رعهد شاه اسمعیل مدنی بدست خود هم  
 رواج بوده و بعد از آن بعضی بجهت انتفاع خود در انشطام مهام اینولایت بنای دین خود را بر  
 عکس گذاشته با اسم شیعه مستی ساختند و غرض آنها از آن فعل بود که مردم ایران را پای گیر  
 و رفت آمد با اقالیم دیگر نباشد و اگر چنانچه احدی برود اهل سنت از آن زمان خود راه نهند  
 و ناچار گردیده در همین اقالیم افتاده اطاعت بن سلطان را مینموده باشند و از انحرک آتش  
 بعضی فروخته شد و بعالم در گرفت چنانچه جماعت فن لباس و ملازمان ایشان دست انداز  
 بچارا با فغان جماعت نمودند و کسان صاحب غریب از فغان برخاسته تمامی مملکت ایران را بر  
 زدند تا اینکه سلطنت را از ایشان گرفتند مگر همین یک مشهد مقدس باقی مانده و در همین  
 مشهد نیز لباس بهر سپیده مضررت و بنامی اهل سنت و جماعت بر سپید چنانچه در روم و ترکستان  
 و هند و ستمغلوب گردید و بر عالم ظاهر است و اینوقت که پروردگار عالم این دولت



خدا داد را بنوابها بون ما از دانی فرموده است منظور نظر اقدس چنانست که بفضل قادر  
 بزل اسرای مسلمانان را که در عهد نادشاه گرفتار گردیده بجاننا از رضا اقدس دهیم در عرض  
 نون و فاین و غیره ولایات که بنصرف نامای دولت فاهره در آمده هر چه اسیر مسلمان بودند  
 یافتند و حال قلعه مشهور را محاصره داریم انشاء الله تعالی همینکه قلعه فتح شد کوبا کل ایران  
 بنصرف آمد و هر علم هم کنرا زاد رینود که الحمد لله تعالی نابود گردید و در سبزووار محصور است  
 و جائی نخواهد رفت انشاء الله تعالی است خواهد آمد آن عالنجاهان اگر چنانچه از راه غیر  
 دین مبین وارد شوند و قشون و سوداگریا بیدافع ندارد هم سود بنا است هم نفع آخر  
 والا اینکه الحمد لله تعالی بندگان اقدس را محتاج بقشون نیست مگر تکلیف دین داری است که  
 هکله غیرت دین را نموده با هم متفق شویم و در هر باب خاطر جمع بوده در عهد شناسند محجرا

فی ۷ شهر شوال ۱۱۶۷

محل مهر و جمع آن  
 الحکم لله یا هو یفتح  
 احمد شاه در دزانی

۱۱۶۰

هو الله تعالی شان فرمایان هما بون شد آنکه عالنجاهان رفیعا پکاها ان محمد و لیخان و آدین علی  
 خان و فانی فرخان و غیر جماعت کوکلان با شفاق و غایات شاهنشاهی و الطاف به نهائات حضرت  
 ظل اللهی سرافراز گشته بداند که چون قبل از این عالنجاهان بمخصوص آمدن خود بار دو معلی رض  
 اقدس رسانیده بودند و در جواب ارقام فضا نظام شرف صدور یافته بود باین شرح که هر کدام  
 از راه نصیب دین داری غایبان تحت خود را مکمل مسلح نیارداشته باشند که بعد از انقضا ایام  
 زمستان بعد از نوروز و فیزی حسب الرقم مطاع ایشانرا طلب خواهیم فرمود و در اینوقت که ایام  
 بهار است و حرکت موکب فرخنده کوکبها بون بجهت پنجه ممالک ایران در این چند پوم خواهد بود بنا

علیه

علیه امر و مقرر فرمودیم که آنجا لجاها ن غازبان تخت خود را برداشته بامیدواری تمام روانه گرد  
معل و بچین حرکت چگونگی روانه شدن با فشنونها تخت خود را قلمی و بضا بجا پاران انفاذ خصوص  
النور نمایند که در جواب تم مطاع شرفصد خواهد یافت از آنرا در روانه ارد و معل و آمدن باز  
افس مشرق و با غازبان رکا با فاس ملحق گردیده بمجدهات قیام و اقدام نمایند و از عنایان خدا  
امیدوار بوده و در عهد شناسند ۱۴۲۱ شهر جاری الثانیه ۱۱۶۱

### خلاصه از کتاب روضه الصغیر

شهادت فتحعلی خان فاجار را در سال یک هزار و یکصد و سی و نه منبوسید که ولادتش در سال  
هزار و یکصد و چهار است را باد و عمر شریف آن امیر بزرگوار سی و پنج سال بوده  
مجادله شاه یسند خان افغان با فاجاریه اسرا باد که از طرف محمد حسن خان مامور بودند  
و ما بین مزبنا و سبزوار خنکیده شکست بطرف افغان رسید و احمد شاه درانی بعد ازین  
شکست از حوالی مشهد خط و غلا و سردی هوارا بانه کرده بجانب قندهار رفت در سنه هزار  
و صد و شصت و هفت

سنه هزار و صد و شصت و هشت هجری و فایده که خستین علی خان فاجار شهر مجبها سنه شاه در  
جایم اقامت داشت نصر الله میرزا ولد شاه رخ نادری از مشهد مجایم آمده از خان و الاشان  
در تقویت سلطنت خود استمداد نمود خان معظم الیه قبول نفرمود

سنه هزار و صد و شصت و ده هجری غزیمت <sup>اعلی</sup> شاه محمد شاه مجراسان از منزل جها ارغان صادق خان  
شفای با پنجه از سوار مامور مجاصره مشهد شد و بعد از و در سردار مذکور میرزا محمد مهدی  
مجنهد با شاه رخ شاه مکول و قهار قوی میرزای پیر شاه رخ با استقبال آقا محمد شاه از مشهد  
بیرون آمدند از جانب آقا محمد شاه حبیب خان برادر خانان مغفور (فتحعلی شاه) با استقبال

شاهرخ مامور کرد بدو و اینطور فرار شد که اگر میرزا محمد مهدی که از سادات جلیل‌الشان و مرد  
فاضل متجرب‌تری است در جلو شاهرخ حرکت میکند شاهزاده حسینقلیخان پیاده او را بپذیرد و اگر  
چنانکه سبقت بپذیرد مغزی‌الیه وارد حسینقلیخان سواره او را بپذیرانی کند الفتنه حضرت  
شرفیاب حضور پادشاه فاجار شدند شاه برز بر تخت نشسته هستند برز بر تخت کسوده شاه  
شاه را اذن جلوس دادند و میرزا محمد مهدی مجتهد زبردست شاهرخ فرار گرفت و بهر یک  
فرار خور حال نفقده شاهانه بظهور پیوست و مقرّ شد که شاه افشار در دوی‌ها بنو موقوف  
باشند اعراضاً الدوله امیر کبیر سلیمانخان باشش هزار سوار بمجا جنبه میرزا محمد مهدی مجتهد مامور  
بصرف مشهود شدند از مادر میرزا ولد شاهرخ شاه که در مشهد بمیوه اظهار مخالفت بروز کرد  
از مشهد بسمت هرات فرار نمود و آقا محمد شاه <sup>علیه السلام</sup> با فتح و نصرت وارد مشهد شدند و در روز و روز  
بمشهد نه تقلیداً بصفوت بلکه تعصّباً از یکفرسخی پیاده شده از دروازه خیابان وارد کردید  
بانهایت عجز و نیاز بعینه علیه و زود نموده بیست و سه روز در مشهد توقف فرموده و بسبب  
خدام خدمت بروضه مقدسه کرده از آنجا عازم عراق شدند

از حوادثی که در ایام توقف در مشهد رو داد ماموریت فراکوزلوی همدانی استبر سالت بکابل  
ترد شاه زمان افغان در باب اسر داد بلج که شاه زمان قبول کرد و اظهار بیعت شاهزاده  
محمود حاکم هرات با آقا محمد شاه <sup>علیه السلام</sup> و فرستادن هدایا و سکه و خطبه بنام پادشاه ایران نمودن و  
از مسکوکات ضرب هرات که بنام نامی پادشاه فاجار بود مبلغ کزانی پیشکش فرستاد (مؤلف  
از آن مسکوکات اشرفی در مجمع مسکوکات قدیم ضبط است)

شاه فاجار بعد از آنکه بمشیت امور خراسان داده و حکام بمرد و سرخس معین فرمود محمد ولایت  
فاجار را پیاده هزار سوار بر داری کل خراسان نصب مامور بنوقف مشهد نمودند و فخریه

کنول را که از غلامان خاصه بوموئی مشهود و بخویدار خراسان فرار داده بسمت عراق حرکت کرده و شاه رخ و اولاد او را بماندگان فرستادند

سنه هزار و دویست و دوازده هجری شاهزاده محمود افغان والی هرات از شاه زمان سوختن شد بمشهد آمد و از آنجا عازم طهران گردید بعد از شهادت آقا محمد شاه و مراجعت محمد و لیجان فاجا از مشهد نادر میرزا از هرات بمشهد آمد و آنجا را منصرف شد

سنه هزار و دویست و سیزده هجری خافان خلد آستان (فتحعلی شاه) بقصد تبیت نادر میرزا از طهران بجانب مشهد حرکت کرده در غره و بیع الاول بظاهر مشهد اردوی پادشاهی <sup>تو</sup> مشر خان کرد چارانی بانادر میرزا در مشهد محصور شدند بعد از چندی محاصره نادر میرزا پیشکش فرستاد یکی از مکرمان خود را بقصد حسینقلیان برادر خافان مغفور در آورده فخلع شد و دوباره بحکومت مشهد بر فرار کرد بدو روز پنجشنبه بیع الاول سال هزار و دویست و چهارده موکب پادشاهی از حوالی مشهد بمسقط عراق حرکت نمود

سنه هزار و دویست و شانزده ابراهیمخان بنی عم صهر خافان کنیستان (فتحعلی شاه) در تبیت و ششم ذی الحجه بقصد شخیر مشهد از طهران حرکت کرد و در هفدهم محرم هزار و دویست و هفتاد و نهم موکب پادشاهی بجانب خراسان توجه فرموده در زادگان محمد علیمیرزا و عیسی خان کرد فرائی برسم منفلائی بشخیر مشهد روانه شدند و در نهم ربیع الاول اردوی خافان مغفور بحوالی مشهد رسید چون مدت محاصره بطول انجامید و اهل شهر و چار فخط و غلا شدند و بنا بر عاقبت و حرمت و بی بقاعه نمی بستند اهالی شهر میرزا محمد مهدی را بشفاعت بار دوهاون فرستادند لهذا موکب پادشاهی از ظاهر مشهد بقصد طهران حرکت نمود حسینخان فاجار خبر و پی سر دار خراسان شد بمحاصره مشهد غیام داشت و اردو خافان جنبه مکان بعلی بلانی

دامغان و از آنجا بسمان آمد بعد از معاودت خاقان مغفور فتحعلی شاه محمد ولیمیرا بمکومت  
 خراسان مامور و روانه نیشابور شد سردار فرزونی محاصره مشهد مشغول بود در رمضان  
 آنسال شاهزاده محمد ولیمیرا بنفسه و در مشهد آمد نادرمیرا ضریح حضرت امام علی علیه السلام و  
 فنادیل و شمعدا نهارد سناندازی کرده و سکه زده بسپاهیان خود قنعت صنمونا اینکه عساکرا  
 پادشاهی از بروج حصا بالا آمده و قریب بصر ف شهر شدند نادرمیرا بجبال اینکه میرا محمد  
 مهتد مجتهد سبب خول عساکرا پادشاهی شهر شده است مجرم مطهر رفته در چینی که آن سبتد  
 بزرگوار مشغول نماز بود با نیزین چند زخمی بآن پیچا زده از دروازه فرار نمود فرار او از  
 طرعه و در و شاهزاده محمد ولیمیرا با سردار فرزونی از دروازه دیگر در یکوفت اتفاق افتاد و شهر  
 مشهد بصر ف عساکرا خاقان مغفور فتحعلی شاه درآمد سید نیز بکوار بعد از چند ساعت  
 الهی پیوست نادرمیرا بن چند ساعت دیگر دستگیر شده برخی او را سوار کرده وارد مشهد  
 ساختند و مغلولاً بطهران فرستادند در طهران و فتی که خاقان خلدا ایشان فتحعلی شاه دست  
 مرمر جلوس داشتند نادرمیرا را محضو آورد و بنحو خواهی سید شهید او را بسیاست سانبند  
 سنه هزار و دویست و چها که شاهزاده محمد ولیمیرا بجهت نبیه ترا که نام و ناخن بود و فایح  
 و منصوب بارض اقدس را بجهت کرد میرا رضا علی نوائی منشی الممالک که بوزارت خراسان مامور  
 شده خلع هم برای شاهزاده آورد

سنه هزار و دویست و بیست و شش فیروزالدین میرزا علی هرات که در دادن مالیات  
 میوزید سه شنبه بیست و هشتم جمادی الثانی شاهزاده محمد ولیمیرا بقصد نبیه ترا  
 از مشهد حرکت کرد بعد از ورود بیل نفر سه فرسنگ هرات فیروزالدین میرزا از دراعتماد  
 بیرون آمده ملک حسین میرزا و لدخود را با مالیات غوبی افتاده و پیشکش زیاده باردوی

شاهزاده فرساده شاهزاده مراجعت بشهد نمود

سنه هزار و دویست و سی و هشت و هشتاد و نهم را اینک امرای خراسان باغوائی اسحق خان فرزند شاهزاده محمد و میرزا شور بدند و اینجی شاهزاده را که در چاران پوناخت نمودند و با جمعی وافر و عیال مشهد آوردند اسحق خان فرزند که مرد مجلی بود بحسب ظاهر یکک یاری شاهزاده از بلوک قرانی نشین برف مشهد آمد شاهزاده هیچ وجهی از او و از اسب و اسباب این غائله نمیدانست بکشتن یازدهم رمضان محمد خان قاجار باب میرزا رضا فلی نوائی را با اسبقا اسحق خان مامور کرد هینکه این دو از شهر خارج شده بکوچه اسحق خان رسیدند هر دو را گرفتند و کاه داشتند دفع فتنه خوانین خراسان بدست من است و اطمینان من بشما وقتی خواهد بود که حراست برج باره ارك و شهر را بمن بسپارید شاهزاده الحاء قبول کرد اسحق خان وارد شهر شده در چها باغ منزل گزید خوانین خراسان را که رضا فلی خان کرد زعفران لوی خوشانی و نجف فلی خان کرد سادلوی بوجنورد و بیکر خان کرد چیشلو دره جری و سعاد فلی خان بجا پر لوی چهار غسانی باشند در شهرند خود طلبید و جمعیه که میرزا هدایت الله مشهد و ولد سید شهید میرزا محمد مهک حضور داشت امرای خراسان بیکین و اطاعتی ضعیفانه بلکه باغوائی سید مخالفت و زبده از شهر مشهد خارج شدند اسحق خان از عواقب این امر اندیشیده بآرك حضور شاهزاده رفت چند جاز بمن بوسیده غذا و نفیسی گن<sup>شده</sup> خواست در باطن میرزا شمس الدین معتمد خود را بحضور خاقان مغفور فتح علی شاه فرستاد و از شاهزاده تشکر نمود میرزا شمس الدین در سلیمانیه کرج بآرك و مشاهیر که از سلطانیه معاود میکرد رسید و از اتفاق مبتلا بمرض صعبه شده قبل از آنکه جهان را بدرود کند تفصیل فتنه خراسان را باندلیس خان فرزند نصر بنمود

سنه هزار و دویست و سی و نهم را اسمعیل خان سردار دامغانی با فسون موفور بجهت<sup>نیم</sup> خراسان



خراسان در هفتم ربيع الاول وارد مشهد شده بعد از زیارت روضه منوره و در آن حضور  
شاهزاده بخواجه ربيع رفته آنجا اردو زدند خوانین خراسان با بیست هزار جمعیت در شب نوزدهم  
ماه مذکور بار دوی سردار دامغانی بشیخون زدند و بعد از کشتن و کوشش زیاد هر جمعی  
همدرا نیسا کلان ولد شاه محمود از فندها ریفصد بشیخه هرات آمد فرزند الدین میرزا احاکم هرات  
از اسمعیل خان سردار که در مشهد بود استعانت حسب کرامان بعد از نزدیکی سردار ایران هرات  
بسمت فندها ریف و معاودت نمود فرزند الدین میرزا پنجاه هزار تومان نعلها بسردار ایران داده  
از پیل بقمر معاودت شد و سردار دامغانی با فتح و پیروزی و واسطه رجعت در مشهد شدند و این  
سال میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله با فرج الله خان افشار از طرف خاقان قاجار با ستمات  
خوانین خراسان مامور شدند

سند هزار و دویست و سی و رانیسا مجدداً امرای خراسان بمخالفت شاهزاده محمد ولیمیرزا آمد  
شدند اسمعیل خان سردار مامور خراسان شد شاهزاده محمد ولیمیرزا بنابر مصلحتی چند بخوش  
بیلاق که اردو خاقان مغفور فتح علی شاه بود احضار شده محمد خان قاجار نایب اسحق خان فرات  
از مشهد بحکم پادشاهی محاصره قلعه رادکان مامور گردیدند

بعد از دفع فتنه خراسان مجدداً شاهزاده محمد ولیمیرزا از جن خوش بیلاق خلع شده بمشهد  
سند هزار و دویست و سی و یک رانیسا شاهزاده محمد ولیمیرزا با اسحق خان قرایی از شهر  
بقصد بنیاد خوانین اگراد بسمت جنویشان حرکت کردند و این خراسان عرضیه بدر بار اعظم  
شهر باری فتح علی شاه فرستاده شکایت از شاهزاده نمودند فرمائی بنوسط عباسقلخان نوائی  
صادر شد که شاهزاده از محاصره رادکان که آنوقت آن مشغول بود صرف نظر کرده بمشهد  
معاودت نماید شاهزاده الحاء قبول نموده با اسحق خان قرایی بمشهد مراجعت کردند و همد

اینک اسحق خان فرائی و پسرش حسنعلی خان بحکم شاهزاده محمد ولیمیرزا در مشهد مقول شدند  
و محمدخان فرائی و ولد اسحق خان در دولت آباد علم یاغبکری برافراشت و طایفه فرائی با هزاره  
سخنپایان فاس را معتمد شدند

سنة هزار و دویست و سی و دو بواسطه مخالفت خوانین خراسان با محمد ولیمیرزا شاهزاده از  
حکومت خراسان معزول و حسنعلی میرزای حاکم طهران ملقب بشجاع السلطنه شده بایاک  
خراسان مأمور گردیده در هفدهم محرم اینسال وارد مشهد شد و همان روز محمد ولیمیرزا  
با امان الله خان افشار از مشهد بیرون آمدند و مملکت خراسان باین واسطه امن شد و در  
اینسال بجهت مخالفت حاجی فیروزالدین میرزا و الی هرات شجاع السلطنه از مشهد بیرون رفتند  
هرات را محاصره کرده بعد از در یافت پنجاه هزار تومان پیشکش نقد و قبول ادای خراج هر ساله  
و خواندن خطبه زدن سکه باسم خاقان مغفور فتحعلی شاه مراجعت نمود

سنة هزار و دویست و سی و سه را اینسال فتح خان افغان وزیر محمود شاه که هرات را مستخر  
کرده و بقصد شهد میآمد شجاع السلطنه از مشهد بضمیمه مقابل او را کرده در صحرائی  
کافر قلعه کوه سوبه تلاقی فریقین شد جنگ سختی در گرفت شکست فاحش بقشون شجاع السلطنه  
رسید و هیچ نمانده بود که تمام اردو شاهزاده مقبول یا اسیرا غنیه شوند بخت مساعد  
کرده کلوه نفکته سر شده بدهان فتح خان وزیر خورد اگر چه هلاکت نکرد اما از بالای  
فیل و از زمین افکنده الفود وضع جنگ بغیر کرده عساکر افغان که منجا و زاز پنجاه هزار  
بودند همینکه سردار خود را افتاده دیدند پشت بپوشیدند و فرار کردند و بخت هرات را نند  
شجاع السلطنه مظفر و منصوب آنها را عافیه کرده اردو آنها غارت نمود و مشهد مراجعت کرد  
اینسال خاقان مغفور فتحعلی شاه بفرمان خراسان و بنشیند شاه محمود افغان و محمد خجما

والی خوارزم و بعضی خوانین مارد خراسان بسمت مشهد حرکت نموده مؤرخ روضه الصفا  
 ناصر منوچسید که در چهاردهم شوال این سال <sup>مویک خانانی</sup> آنکصد هزار فشتون بجوالی ارض اقدس رسید  
 و از دروازه بالا حیا بان وارد شهر شده و آستانه مقدسه را بوسیده آداب زیارت بنجای آفند  
 حکم بنیای صحن جدید در مشرق روضه منوره نمود و بعد از یک هفته توقف در مشهد بطرف  
 دار الخلافه حرکت کرده ملک الشعراء فتحعلی خان فصیده در اینجور گفته است که مطلعش اینست  
 (در خراسان رزم کردی ساز احسن ایملک سوری لشکر کشید باز اجسنت ایملک)  
 سنه هزار و دویست و سی و پنج شجاع السلطنه بسمت بن جدرته ناخه محمد خان فرای را  
 ندیده کرده مراجعت بارض اقدس نمود

سنه هزار و دویست و سی و شش امیرای خراسان از شجاع السلطنه اظهار وحشتی کرده میرزا  
 عبدالوهاب معتمد الدوله با ستمالنا آنها مامور و شجاع السلطنه موقتاً اخضا بطهران شد  
 در اوایل شعبان وارد طهران گردیده باز مجدداً بحکومت خراسان مامور شد و در شوال این سال  
 شجاع السلطنه از مشهد بکوسوتیه که مسکن بنیاد خان هزاره است ناخه بعد از نابودی بنیای  
 بنیاد خان بواسطه تقویت مالیات هرات بسمت هرات راند مالیات عقب مانده را گرفته رجعت  
 بمشهد نمود

سنه هزار و دویست و سی و هفت در این سال شجاع السلطنه اخضا بطهران و معزول از  
 حکومت خراسان شد

سنه هزار و دویست و سی و هشت شاهزاده علی بنی میرزای حاکم فز و بن بحکومت خراسان  
 مامور و به پیشکاری میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و وزارت میرزا ابوالقاسم اصفهانی  
 بانظر هندوانه شد

سنه هزار و دویست و سی و نه در اینک اعلیٰ بقی میرزا ملتجی بخت السلطان از حکومت خراسان  
مغزول و شجاع السلطنه منصوب و بمشهد ورود کرد

سنه هزار و دویست و چهل و در اینک الله فلجان خوارزمی که بعد از سلطنت محمد رحیمخان  
پدرش سلطنت خوارزم جلوس کرده بود تا حوالی مشهدناخت شجاع السلطنه با او مضافه  
و با نظرنا ترک انداختن باز مجدداً در چهارشنبه چهاردهم رجب بحوالی مشهد آمد و در ثانی  
شکست یافته سر را خرمز باد نصب شجاع السلطنه شد و الله فلجان منکوب با و مخذولاً بخت  
در اواخر سال هزار و دویست و چهل یک نماین شاه محمود افغان و کامران میرزای پسرش که  
والی هرات بود منازعه شد و خواست کامران میرزا را از ولایت هرات مغزول سازد چون هرات  
جزو مالک محروس ایران و در تحت حمایت سلطنت خاقان بود و عزل و نصب الیش یا مضا  
و تصدیق ایندولنا بدین بیان لهذا کامران میرزا بشجاع السلطنه ملجی شد شاهزاده بنفسه  
منوجه هرات کرد بد کامران میرزا موکب شاهزاده را استقبالی کرد و کلید شهر و خزان را با و  
تفویض نمود شاهزاده جز یک انکسری عقیق چیزی قبول نکرد و برای استقلال کامران میرزا  
ارغون میرزای او خود را با پنج شش هزار جمعیت آنجا گذاشته در اوایل محرم هزار و دویست  
چهل و دو وارد مشهد شد

سنه هزار و دویست و چهل و سه شجاع السلطنه از خراسان اخضا پایی نمیشد بسمت  
پردو کرمان رفت و ایالت خراسان بهلا کو میرزا ولد از شد او را گذار شد و می از مشهد بقصد  
ننبد محمدخان فرای بزرگ بدر رفت بواسطه اختلاف امرای خراسان و سونبد پیر هلاکو  
میرزا نند میرخان فرای نصب شاهزاده نشده از تربت بسمت مشهد حرکت نمود و بعضی از سوار  
هزاره و غیره بنمای ب نظری اغتشاش را در خراسان گذاشتند و فلجان ایلیانی خوشان

مغزو که و مجبوراً هلاکومیز را با نجوستان برد و برادر کفرش با فاقان میز را با حکومت خراسان  
 در شهر مشهد منصوب ساخت خبر اغتشاش خراسان بطهران رسید اسمعیل میرزا ولد خاقان <sup>مغفور</sup>  
 با حکومت مشهد منصوب شده بعد از ورود بمشهد نفیسی سبزواری که مستحفظ از او و عیال شجاع  
 السلطنه بودند اسمعیل میرزا را بشهر راه ندادند بجای شاهزاده اسمعیل میرزا که بعرض منافع  
 دولت رسید حسنجان قاجار فرزند پسر داری را با حکومت خراسان مامور ساخت اسمعیل میرزا  
 احضار بطهران کرد بد حسنجان سردار را وایل سال هزار و دویست و چهل و چهار وارد مشهد  
 آنجا حاضر نمود ولی سبزواری که کان بدست غون میرزا ولد شجاع السلطنه بود

سنه هزار و دویست و چهل و پنج در اینک امرای خراسان با یکدیگر نفاق ورزیدند محمدخان قرا  
 که مردم محلی چایلوئی بود با حسنجان سردار بنای موافقت نهاد و باین واسطه سایر امراء از سردار  
 مشارالیه روگردانیده مخالفان نمودند محمدخان در شهر مشهد تسلطی پیدا کرد و با خداموال  
 تجار بنقوبت اشرار و تجار دین داری مشهور بعضی شکایت آفریدند از اختلاف نوشتند و  
 استدعا حکومت شاهزاده را بخراسان نمودند این بود که احمد علی میرزا ولد خاقان حبش مکان  
 فتح علی شاه با حکومت میرزا موسی شیخ بوزارت مامور خراسان شده در هفتم رجب وارد شهر <sup>مشهد</sup>  
 گردیدند و حسنجان سردار با حسنجان ساری اعلان برادر او مغزو که بطرف عراق آمدند همدان  
 سال الله فلان خوار می بقصد سبزی بطرف خراسان آمد احمد علی میرزای والی از مشهد بقصد  
 مقابله او حرکت کرد الله فلان نائب مقاومت نهاده فرار بر فرار اختیار نموده صید محمدخان <sup>جلا</sup>  
 کلائی که مؤسسه خراسان بود مقبول شد و شاهزاده مظفر و منصوب وارد مشهد گردید  
 سنه هزار و دویست و چهل و هفت بواسطه بنظمی خراسان نواب غفران مآب نایب السلطنه  
 عباس میرزای بعهد دولت ایران مامور آنجا شد علی حکومت خراسان و نیز و کرمان ضمیمه  
 آذربایجان

آذربایجان شد و حضرت نایب السلطنه در مقدمه رجب این سال وارد مشهد گردیده احد علمبر  
بطهران معاودت نمود و خراسان بپایه و پور و شاهزاده معظم منظم شد

سنه هزار و دویست و چهل و سه است بواسطه شریک از رضا فلخان کرد خوشانی بروز کرده  
بود توابع نایب السلطنه در دوازدهم محرم بمقصد بنیاد و از مشهد بیرون آمده ابتداء قلعه امیر آباد  
چهاران را مفتوح نمود و مساحت در این پنج خاوری شهرازی گفته (خرد کفنا امیر آباد  
فتح الباب فوجیان شد) خلاصه در در شبیه هفتم ربیع الثانی بواسطه محاصره شد بدین شهر  
فوجیان مفتوح رضا فلخان کرد و عفرانلو باری توابع عفران مآب نایب السلطنه در چادر قائم  
مقام پناه برده مجبور گشتند فرستاده شد و سام خان پسرش بلبایلیجا نیکری خراسان  
سفر از وره لایت خوشان و متعلقات آن بنور محمد خان دولوداده شد چون طایفه سالور  
ساکن در اطراف سرخس که ملائمت علی و اوستا برانست بنامی سرقت و دزدی مال رعیت سرخس را  
کنار دهند و سرخس را در سلطنت تجارت به تبعه مخصوص آیند و لک بوده در دوازدهم جمادی  
الاولی همین سال موکب حضرت نایب السلطنه حرکت کرده در سه شبیه بیست و سیم همین ماه  
وارد سرخس شدند و حاصل این سفر ثبوت سخت طایفه سالور بود و بعد از آن بزرگ شیخ جا  
آمده در اواخر رجب وارد مشهد شدند

سنه هزار و دویست و چهل و سه بمکومت خراسان بمحضرت امیرزاده محمد میرزا (محمد شاه) مقصود  
گردید و حضرت نایب السلطنه اخضا بطهران شدند جمعه بیست و پنجم محرم وارد الخلافه  
شده در برج نوش منزل گرفتند و بعد از اصغاء او امر علیه در نوزدهم ربیع الاول بمحمد امام  
خراسان شده قبل از ورود بمشهد حضرت محمد میرزا را بشیخ هزارت مامور ساختند و در اوایل  
جمادی الاولی وارد مشهد شدند حضرت محمد میرزا شهر هزارت را محاصره کرده در شبیه هم جای



الآخره اینک حضرت شاهزاده اعظم نایب السلطنه عباس میرزا و بجهت دلالت بر آن که چهل و  
سال از عمر شریفشان گذشته بود رکشده مرحوم شده و تاریخ فوت آنحضرت این مصحح است  
(که بکل کشتن پویان شد) تولد شاهزاده در روز چهارشنبه چهارم شهر ذی الحجه یک هزار  
و دویست و سه رخصه نوار حلتش پنجشنبه دهم جمادی الثانیه هزار و دویست و پویان  
بپشت شش نفر اولاد ذکور و بیست و یک نفر اناث از آنحضرت در این عالم بماند

اولاد ذکور نواب شاهزاده اعظم محمد میرزا (اعلیحضرت محمد شاه) نواب محرم میرزا (عمرالدوله) نواب  
جهانگیر میرزا نواب بهمن میرزا نواب فرید میرزا نواب اسکندر میرزا نواب غفر میرزا نواب  
فهرمان میرزا نواب اردشیر میرزا (رکنالدوله) نواب احمد میرزا نواب سلطان میرزا (حاجی قاسم  
السلطنه) نواب مستطاب فرهاد میرزا (حاجی مستندالدوله) نواب مستطاب فرید میرزا  
(فرمانفرما) نواب منوچهر میرزا نواب جعفر قلی میرزا نواب لطف الله میرزا نواب حمزه میرزا  
(حشمتالدوله) نواب مصطفی قلی میرزا نواب خالمر میرزا (استقامالدوله) نواب عبداللہ میرزا  
نواب مهدی قلی میرزا نواب ایلدرم بابین میرزا نواب محمد رحیم میرزا (رضیالدوله) نواب بهمن  
میرزا نواب محمد کریم میرزا نواب جعفر خان

از آثار بزرگی که از این شاهزاده معظم در ایران ماند غیر از انبیاء عالیہ و قلاع مستحکم  
و فتوحات عظیمه ایجاد وضع فئون نظامی سنت در ایران

حضرت شاهزاده محمد میرزا (اعلیحضرت محمد شاه) بعد از شهادت اینخیز از هزار جریب خارج هرات  
بطرف مشهد حرکت نموده حاجی بن العابد بن شیروانی میرزا موسی رشتی و جعفر قلی خان  
مخبر هرات را به هرات فرستاد و فرار خراج هرات را گذاشتند و ملحق شدند و هفت  
مهرج حضرت محمد میرزا وارد مشهد شده بعد از زیارت روضه مطهره ببدوالتحانه رفتند و  
زادگان

زادگان عظام و علما و فضلا و سادات جسد مرحوم نایب السلطنه طاب ثراه را حرکت داده در  
 جوار مرقد نور مدفون ساختند بعد از چند روز یکی از پسرهای کامران میرزا با پانزده هزار تومان  
 وجه نقد بسکه خاغان فتحعلی شاه پنجاه بسته شال ترمه کشمیری که بیکسمت از مالیات هرات بود  
 بمشهد آمده آن نقد و جنس را تسلیم صندوقخانه حضرت شاهزاده نمودند و خبر فوت عنوان <sup>بگاه</sup>  
 نایب السلطنه که بطهران رسید بعد از لوازم سوگواری آقا حسین بک ترکان پیشخدمت خان  
 با فرمان خطاب نایب السلطنه و حکومت نام ایالات متعلقه بمرحوم و بعهد مغفور را از <sup>ایالت</sup>  
 و خراسان و کرمان و غیره بصوب مشهد روانه داشتند و بعد از چندی محمد باقر خان دولو  
 بیکر بیک دار الخلافه با خلع فاخره روانه مشهد گردید

سنه هزار و دویست و پنجاه بحکم اخضا حضرت شاهزاده محمد میرزا از مشهد حرکت کرده و  
 دار الخلافه شده فخرمان میرزا برادر صلیح بطنه خود را با وزارت محمد رضا خان فراهانی  
 بمحکومت خراسان تعیین فرموده شنبه ششم صفر وارد طهران شدند و در باغ نکارستان  
 منزل کردند و صاحبقران میرزا و ولد خاغان که امیر توپخانه بود بمنامنداری شاهزاده تعیین  
 شده در دوازدهم صفر فرمان ولایت عهد با سم حضرت شاهزاده محمد میرزا صادر شد و  
 یکشنبه شانزدهم صفر سمیت آذربایجان حرکت کردند  
 در اواخر هزار و دویست پنجاه و اوایل پنجاه و یکم اللهیار خان آصف الدوله در خراسان  
 حکومت یافت

سنه هزار و دویست و پنجاه و دو بعد از قتل فایم مقام آصف الدوله بطمع وزارت بدون  
 اسیران بطهران آمده مجلاً حکم شد بمشهد معاودت نماید  
 سنه هزار و دویست و پنجاه سه در این سال که اعلیحضرت محمد شاه بقصد شخیر هرات حرکت  
 کرده

کرده بودند از نیشابور وارد مشهد نشده از منزل قدمگاه بمقترب شیخ جام حرکت نمودند  
 و از آنجا بدور هرات رفتند و در روز شنبه هشتم رجب سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار که  
 از محاصره هرات معاودت فرموده بودند وارد مشهد مقدس شده ده آنجا توقف فرموده  
 مجدداً آصف الدوله را بمحکومت خراسان مستفل فرموده بمقتطهران حرکت فرمودند  
 سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج در روز عاشورا بواسطه سواد بیکه بدین مبین از طایفه  
 یهود مشاهده شداهالی مشهد غضب امیکریشان شده بجهت آنها هجوم کرده و دویست نفر از  
 آنها را مقتول ساخته مابقی امان طلبیده خود را بشیرعت اسلام داخل نموده بدین مبین مشرف  
 گردیدند

سنه هزار و دویست و شصت و یک حاجی میرزا موسی خان برادرزاده میرزا ابوالقاسم قایم  
 مقام متولیان شی سرکار فیض آباد در شب چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی بمقت شاف و تولیت  
 مشهد مقدس ضمیمه حکومت شده باصف الدوله تعلق یافت

سنه هزار و دویست و شصت و دو حاجی میرزا عبدالله خونی منشی بولیت مشهد مقدس از  
 طهران مامور و آصف الدوله که اسم خود را متولیان شی گذاشته و والیکری را بمحسنان سالار پیر  
 خود تفویض کرده بود اخضا بطهران شد و از طهران بکمه معظمه و از آنجا بعینات عالیات آمد  
 مجاور گردید و بلافاصله بعد از رفتن آصف الدوله از طهران میرزا محمدخان بیکر بیکه فرزند بیکر  
 آصف الدوله بمحکومت خراسان مامور شد بعد از ورود بمشهد باحسنخان سالار دسئو<sup>نفت</sup>  
 داده و هر دو برادر برضد اولیای دولت قدم بجا گفت گذاشتند

سنه هزار و دویست و شصت و سه نظمی خراسان و ارتقای علم باغیکری سالار بار حسنخان  
 که مشهور امانای<sup>دولت</sup> گردید بنواب حمزه میرزای حشمت الدوله را بنیبه سالار و نظم خراسان مامور نمودند

شاهزاده بعد از درویشی بر ششم که پل آب و شن نیز ضبط شده است قمی صادر نموده محمد علیخان  
 فاجارد و لوراکه مخالف سالار و در مشهد مقیم بود بحکومت شهر مشهد معین ساخت و عساکر  
 منصوبه متوقفه شهر مشهد را بمنابعات مامور نمود و خود بیست و پنج روز بخیرد رفت سالار که در  
 بوزنجرد توقف داشت بدشت آخال فرار کرد در این بن خبر رسید که اهالی شهر مشهد با سپاهیان  
 متوقفه آن شهر مبارزه می کردند و با بنوا سبطه نظمی در مشهد واقع شده شاهزاده حکومت بوزنجرد  
 را بمحمد علیخان ماکونی ملقب بنصره الدوله سپرده در هفدهم ذی القعدة وارد مشهد شد مجدداً  
 سالار جمعی از ترک که را با خود متحد ساخته از دشت آخال بطرف بوزنجرد آمد و با محمد علیخان مصاف  
 داده محمد علیخان مغلول شد بمحض وصول این خبر بمشهد نواب حشمه الدوله با معدود دیگر همراه  
 از مشهد بطولایغار بوزنجرد آمد سالار را بتابعش متفرق شدند و بدشت ترکمان گریختند و باز  
 خود را آبی کرده از راه دیگر بطرف مشهد آمدند میرزا محمدخان بیکر بیک برادر سالار که پناه  
 مطهره برده بود مردم را اغوا و تحریک میکرد نواب حشمه الدوله که این اخبار را شنیدند بطرف  
 مشهد ایلغار کرده در محرم شصت چهارم وارد مشهد شده بعد از نظم شهر بیست و شش تن  
 بغایت سالار از مشهد بیرون رفتند در شب بیست و پنجم رمضان آن سال بتحرک میرزا محمدخان  
 بیکر بیک جمعی از اوطاش شهر خانه میرزا عبدالله منولباشی رخنه اورا برهنه بمسجد کوه شاد  
 نزد میرزا محمدخان بیکر بیک بردند و در جبهه نامی با طپا بچه اورا بقتل رسانیدند و ابراهیم سلطان  
 داروغه شهر را که در خانه میرزاهاشم امام جمعه نما بود نیز اورا اوطاش شهر بکشتند و فریب  
 بهقتضای نفرز سپاه می غیره در آن شب بقتل رسیدند مصطفی قلیخان فرار کوزلو و ابراهیم خان  
 در آن محضن شدند میرزا محمدخان بیکر بیک و اتباع او بعد از بروز این فتنه آن را محاصره کردند  
 نواب حشمه الدوله که در فرا بقتعه بودند بعد از شنیدن این مقدمه بمشهد آمده از دروازه

ارک وارد شدند که بعد از سه روز توقف و یا سر از اینکه اهل شهر گشت از فتنه بدارند حکم  
 تنبیه اشرار و پورش بیشتر دادند از آن طرف مالاراجی از تراکه وارد شهر شده کار او بالا گرفت  
 و ارک را محاصره نمود فخط و غلابطور که بر و ز کرد که لیکن نان بد و نومان گیر نمیآمد اردو شاهرزاد  
 در ارک نبود و در خارج بیرون دروازه که مابین جنوب و مغرب است از دوزده بودند تا روزی  
 میرزا محمد خان بیک از خارج شهر وارد و شاهرزاده حمله برد و حسن خان چارانی از طرف شهر  
 بزرگ پورش آورد بواسطه جلالت سپاه منصور میرزا محمد خان مقهور شده مراجعت کرد و حسن خان  
 چارانی نیز مقبول گردید و آنروز جمعی از پادشاهیان کشته شدند و با وجود این صدمه  
 که با اهل شهر رسیده بود کار سالار و وزیر و قوتمیکرفت و بواسطه فقدان آذوقه و  
 شاهرزاده که در ارک محض جسته بود ندعبسرت روز کار میکردانیدند

سنة هزار و دویست و شصت و چهار نواب حشمة الدوله در ارک مشهد محصور و از بی  
 آذوقه که در نهایت سختی میکردانیدند یا محمد خان افغان بجواهرش سالار با معدود  
 بطرف مشهد آمد تا در حوالی شهر فتح عزیمت کرد و با وجود بکیرزدان بخش میرزا پسر سالار  
 باستقبال او رفته بود راه را بچشمه بطرف ارک و با سز ظهار شاهرزاده آمد جمعی از افغان  
 ضعیفه فشوون ساخلوی ارک شد و کاری آذوقه که سخت تر گردید در این اثناء خبر رحلت  
 شهریار ماضی محمد شاه غازی طالب شاه بمشهد رسید و اسباب قوت کار سالار گردید بعضی  
 از افواج عراق بطرف طهران حرکت کردند نواب حشمة الدوله و بار محمد خان بطرف هرات راندند  
 در بین راه دستخط مبارک اعلحضرت شاهنشاه مجاهد ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته  
 بآنها رسید و از جلوس آنها بون خبر داد شاهرزاده حشمة الدوله که باز منوجه هرات بود  
 در دوفر سکه غور پانافان نمود و چنگ را بجا بماند تا خبر عزل و احضار خود را بدارالخلافه  
 شنید

شونده از راه تربت حیدر به بجانب نیشابور آمد و در آنجا بانواب سلطانمرد میرزا <sup>السلطنه</sup> حسام که مامور حکومت خراسان بود ملاقات کرده بعد از آن روانه طهران شده روز و بیدار الخلافه ملقب بحشمه الدوله گردیده بحکومت آذربایجان رفت بعد از ده روز و در موب هاپون پادشاهی و جلوس بپیر سلطنت موروثی حاجی نور محمد خان عموی سالار و سلیمان خان افشار فاسملو مامور اسماعیل سالار و جعفر فلجان شدند در نیشابور آن دو ملاقات کرده آنچه گفتند سالار از وحشت تمکین با طاعت نفوذ در این بین خبر حرکت نواب <sup>السلطنه</sup> حسام با عساکرنا محدود از دار الخلافه رسید و در غره محرم هزار و دویست و شصت و پنج وارد شد و گردیده امیر اصلان خان و لد سالار شهر سبزوار را محکم کرده در آنجا محصور بود ساخان ایلیا زعفرانلو در اینجا خدمت نواب حسام السلطنه رسید و خدمتها نمود جعفر فلجان شادلو هم از کرده پشیمان شده بطرف دار الخلافه روانه آورده مورد مرحامت ملوکانه گردید

هزار و دویست و شصت و پنج در عتد و تم اینک ارده و سلطانی بسزای نواب حسام السلطنه و الی خراسان بدور مشهد فرود آمد چو آغعلیخان کلمه فرستاده انا بک اعظم میرزا یفغان امیر نظام صدر اعظم دولت که در هجدهم جمادی الاولی بحجه اسماعیل سالار داخل شهر مشهد شده بود بی نبل مقصود مراجعت نمود و راه طهران را پیش گرفت چون کار از اسماعیل گذشت نواب حسام السلطنه مجبور بجا دله شدند روز و دارد و بجوالی شهر شهرها گرفتاری نموده شکسته بسرا یافته بجای خود رفتند فرای آن روز معسکر خود شافرها مرار خواجہ بیع شد و اطراف شهر را بسزایان تقسیم نمود که محاصره کنند

سنه هزار و دویست و شصت و شش ظهر الدوله محمد ناصر خان قاجار با فتنه آراستند دار الخلافه با مدد نواب حسام السلطنه و دفع فتنه سالار مامور شد و در بیستم صفر



با طرف شهید رسید در آن رخ تواریخ مسطور است که در ایام خاص و مشهود و بیست و نه  
 فزون سال از با عساکر نواب حسام السلطنه مضاف دادند در امتداد محاصره سالار بنید  
 بعلای شهر بد دل شده اغلب را مجوس ساخت و بواسطه کمی پول فساد بل بلکه ضریح طلا و  
 در و بیسم زر را شکسته سکه زده بزرگه اجامه شهر میداد آخر الامر بواسطه قنقار  
 و سختی محاصره اهالی شهر بیک آمده بر سالار شوریدند و بعضی از احاطه آنها مایل بارد و  
 نواب حسام السلطنه کردند سالار مجبور آینه بر وضه رضویه برد و روز یکشنبه نیم چاه  
 الاول هزار و دویست و شصت و شش شهر مفتوح و نواب حسام السلطنه وارد شهر گردیده  
 در آنوقت که سده و زاز عید نوروز گذشت بود نواب عظم بعد از مراسم زیارت شهر را منظم  
 کرده متولیان و خدام حضرت رضوی که به احترامها و تعذبات از سالار دیده بودند و از آن  
 حرم مقدس اخراج نمودند و بارد و نواب حسام السلطنه بردند چون چنان سالار بدین دولت  
 معلوم شد در شورای عسکریه او را حاضر کردند و جای و چنان او را یک یک شمر دند و او  
 همه را بصدیق نمود آنگاه اجزای شوری حکم بقتلش دادند و صورت محاکمه را بدار الخلافه فرستادند  
 و در دار الخلافه هم با حضور ارکان دولت در آن صورت نهایت قنقار بمدارای رجال و اعظم  
 علمای دین پین نما بر این شد که وجود چنین شخصی را که خاین بدین و دولت است باید  
 معدوم و عبره للناظرین نمود این بود که حکم قتلش صادر و در شب و شبانه شانزدهم چاه  
 الاخری بکفر اعمال خود رسید پسرش امیر اصرافان و برادرش محمد علیخان نیز پیاسا رسیدند  
 سندهزار و دویست و شصت و نه رحمن و بر دی لد عبدالرحمن خلیفه مروی بود با عرض خوان  
 مروی بمشهد خدمت نواب حسام السلطنه رسیده ضمن عرضیه آنکه اگر چه مروی و ابران است  
 و ما چاکر و خدمتگذار اما برای اینکه فی این خود مان اختلاف حاصل نشود ثالثی باید اگر حاکم از

طرف حکومت خراسان آنجا باشد بفرستند لهذا عتبات قلعه آن در جزیره بیکر یک میرو شده با یکصد  
و پنجاه سوار با آنجا رفته بکومت میرو و اطراف پرداخت نیز علیخان سبکتگرای اثبات مطاوعت  
و متابعت بدولت علیه از نواب حسام السلطنه بفرستاد و خورشید المیده بالای قلعه سر کوه  
که مسکن او بود نصب نمود

همدانیش که حکومت هرات از طرف دولت ایران بصید محمد خان ولد یار محمد خان نفوذ بود  
اشرار و لایق کندی خان افغان و الی فندرها را بهانه بفرستادند نواب حسام السلطنه سا  
ایلیانی زعفرانلو را از مشهد بفرستاد مامور ساختند و عتبات قلعه آن میرنجید را با چند فوج پیاده  
و سواره بغوربان فرستادند بکندی خان نواب عفا و مشایع اساکر ایران را باورده فرار با کانی خو  
رفت تا آنجا که محمد صدیق خان برادر والی هرات را با مالیات هرات و جمعی از اعظم اهل  
با خود بمشهد آورده از آنجا عازم طهران شدند

کمالی هرات را  
کشت نماید

نیز در اواخر این سال محمد امین خان خان خوارزم بمحاصره مرو آمده عتبات قلعه آن در جزیره بیکر  
مرو محصور شد خان خوارزم حمله های پیاپی بقلعه مرو برد و کاری از پیش نبرد در این بین  
بیکر یک با جمل حتمی در گذشت نواب حسام السلطنه فرمانهای خراسان و لدا و بهادر خان  
بیکر یک میرو کرده از مشهد با چهارصد سوار میرد فرستاد مشارالیه از صفوف اساکر خان  
خوارزم سلامت گذشته خود را بقلعه مرو رساند مدت سه ماه محاصره مرو طول کشید  
آخر الامر خان خوارزم بی نفع و ضرر بازگشت

مفضل فخر والی هرات را نیشا یکدستگاه کالاسکه بصحابت شعبانعلی خان خالوی مؤلف از  
طرف دولت علیه برای مغزی الیه فرستادند و او نایکترلی هرات کالاسکه را استغناء نمود شعبان  
علیخان بعد از دو هفته توقف در هرات بمشهد آمده از آنجا بطهران مراجعت کرد

هزار و دویست هفتاد و نایک نواب فریدون میرزا عم اعلی حضرت شاهنشاه فرمانفرما  
 خراسان شد و میرزا فضل الله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان صدر اعظم نور پیشکا  
 خراسان کردید نواب عظم هم رجب وارد مشهد شده بعد از چند توقف بطرف آنک  
 رفت خوانین مروی قتل اراض خان و غیره که خدمت بسته بار دوی شاهزاده بمشهد آمدند  
 در زیر نظام چون علاوه بر پیشکاری ببولند و ضئے مقدسه هم مامور بود بعضی تعمیرات  
 در اطراف حرم مطهر و مساجد و مدارس نمودن جمله رباط سنا باد را که در درجین  
 عتیق واقع شده و خراب بود تعمیر نمود و دکا کین معین بساحت

هزار و دویست هفتاد و یک در نایک محمدابن خان که خود را خوارزم شاه خوانده  
 و جبهه بسرمیزد با چهل هزار نفر بقصد فتح سرخس حرکت کرد نواب فریدون میرزای فرمانفرما  
 حسنین سبزواری و محمد حسنین سرلشکر افغانی را بجبهه حفظ سرخس با افواج پیاده  
 و سواره مامور آنظر فرموده و خود از مشهد باقی در بند آمد خان خوارزم از ورود  
 اردوی بزرگ شاهزاده فرمانفرما متو حش شده در محاصره سرخس جدا میگوشت  
 نواب فرمانفرما شب و شبانه سلاح جادی الاخری از آق در بند هم الملک مهدیقلی  
 میرزای لدمرحوم حاجی محمد ولیمیارا با ساعنان ایلخان و غفرانلو و جمع دیگر بطرف  
 سرخس مامور نمودند که ابلاغ کرده خود را بقشون ساخلوی سرخس برسانند و خود  
 با اردوی بزرگ از عقب میفرستند نان خوارزم بر فراز تلی موسوم بقانلو نشسته که در جای  
 شرف قلعه سرخس است با شهر مسافینی ندارد چادرز نکاری برپا کرده با اعیان  
 و منسوبان خود نشست حکم بیورش سرخس میداد سردار ایرانی که در قلعه بود با فشو  
 ایران از خصایب رون آمده با چهل هزار سوار و توپخانه مسنعت خان جنوه بضادف

نمود و شکست سختی بکساکر خوارزم شاه دادند خان خوارزم که هرگز پشیمان خود را ندید  
 اسب خواست که سوار شده فرار نماید سواران خراسانی او را بواسطه جقه و گوی طلا  
 که بدست اسب نهاده بودند شناخته بالای پشته رفتند خود او را با جمعی از اقوام و ارکان دولتش  
 هلاک ساختند و این در دوشنبه سلججادی آخری سنه هزار و دویست و هفتاد  
 و یک بود سیرخان معظم را باقی در بند نزد فرمانفرما بردند و از آنجا بمشهد و دریا <sup>هم</sup>  
 وجب بار الخلافه رسانیده مرحوم امیر الشعراء رضا قلخان از امر او شعری این عهد  
 جاوید نشان بدیده گفت

شاه با فلك صفت سخای نرسید بر جبین ملك فیض و عطای نرسید  
 خوارزم شاه آنکه سرشته کرد ز نو اینک سرا و نجای نرسید  
 مرحوم میرزا محمد علیخان شمس الشعراء مخلص سیر و ش فصدیه بنظم آورد که مطلع  
 آن اینست

افسر خوارزم شاه که سوگد یوان با سرش آمد بدین مبارک ایوان  
 در هین سال بعد از واقعه قتل خان چو به نواب فرمانفرما بسمت مر و حرکت کرد <sup>هم</sup>  
 رجب وارد آنجا شده خاندن سوار خان هزاره را از طرف فرمانفرمای خراسان بجاوشت  
 مر و شاه جهان مقرّر داشت معاودتی نموده در غره رمضان وارد مشهد گردید  
 هزار و دویست و هفتاد و دو و میرزا فضل الله وزیر نظام از تولیت آستانه مقدسه  
 و پیشکاری خراسان معزول و میرزا محمد قوام الدوله پیشکار و میرزا محمد حسین فرزند  
 عضد الملك بنو لیت صفر و روانه شدند نواب فریدون میرزای فرمانفرمای خراسان  
 در شانزدهم ربیع الثانی در شهر مشهد مرحوم و هاجا مدفون شد و نواب سلطان

مراد میرزای حسام السلطنه حکومت خراسان یافت

در محرم اینک شاهزاده محمد یوسف هراتی که در مشهد بود بدون اجازه اولیا  
دولت بمن هرات رفت بر صید محمد خان ظهیر الدوله والی هرات غلبه کرده ولایت  
هرات را حکمران شد اعیان و علمای هرات عریضه در سفینه ظهیر الدوله واسطه  
حکومت شاهزاده محمد یوسف نوشتند بدار الخلافه فرستادند از طرف دولتی علیه  
بوالی خراسان حکم شد خلفه برای شاهزاده محمد یوسف ارسال دارد

همدرا اینک بواسطه خود سری و بی دینی که از شاهزاده محمد یوسف مشاهده شد  
بحکم اولیای دولت نواب حسام السلطنه از مشهد بقصد شاهزاده هرات حرکت کرده  
در هجدهم رجب در غوربان با بعضی از سواران افغان جدالی نمودند در بیست و دوم  
رجب شهر غوریان تسلیم شد و در بیست و ششم از آنجا بمن هرات راندند در دوشنبه  
غزه شعبان مصلائی هرات که بکفر سخی شهر است مجسم نواب حسام السلطنه شد بعد از  
چندی محاصره هرات سر نیک علی خان افغان شاهزاده محمد یوسف با اخوانش را  
نواب معظم فرستاد اما خود داعیه استقلال داشت و در باطن با فاعنه فندهار و  
غیره سازش کرده بود شاهزاده حسام السلطنه هر قدر او را طلبیدند بنامد بلکه خود را  
بحالت محصور در آورد شاهزاده معظم هرات را محاصره کرده کار بر محصورین تنگ شد  
روز شنبه بیست و پنجم صفر هزار و دویست هفتاد و سه سر نیک علی خان بار دو  
دولتی آمده تسلیم شد حسنعلی خان سر نیک کردی (جنابا میر نظام) که در این محاصره  
خدمات عمده نموده بود بکونوالی شهر هرات باد و فوج کردی و سواران خود شاهزاده  
حسام السلطنه جمعه غزه ربیع الاول وارد شهر هرات شده در آن نزول نمود و در دهم

ربیع الاول خبر فتح هرات بدار الخلافه رسید میرزا صفای از شعرای این عهد کتابی در این باب  
بنظم آورده تاریخ فتح هرات را چنین گفته است

چو هفتاد و سه بر هزار دو بیست و نوزده کشت تاریخ فتح هر بیست  
هزار و این سال که هزار و دو بیست و هفتاد و سه باشد شاهزاد محسّام السلطنه بعد از  
توقف چند ماه در هرات و پس از مصالحه ایران و انگلیس که یکی از شروط صلح خلیفه  
هرات از فتنه ایران بود بمشهد معاودت نمود

هزار و دو بیست و هفتاد و چهل و این سال بواسطه طغیان بعضی از طوایف مروی نواب  
محسّام السلطنه از مشهد بحوالی مرو تاخت و طاعیان را تنبیه و مطیع نموده بمشهد  
مراجهت نمود

هزار و دو بیست و هفتاد و پنجاه و این سال نواب حشمت الدوله خرمی میرزا حکومتمند خراسانی  
منصب و نواب محسّام السلطنه معزول گردید و شاهزاده حکمران قلعه سیپا محکم در  
سرخرسین تاخت

هزار و دو بیست و هفتاد و شش و این سال بامر همايون شاهنشاه (ناصرالدین شاه)  
خلد الله ملکه در بطلانی مجتهد روضه مطهره مشهد عضد الملك منوچهری باشی ساخته  
نصب نمود نیز هماخانۀ در کمال امتیاز نباشد که زواری و ابناء السبیل و فقرا مدت توقف  
در مشهد آسوده زندگانی نمایند و در اواخر این سال شاهزاده حشمت الدوله بطرف مرو رفت  
هزار و دو بیست و هفتاد و هفت بواسطه سوء تدبیرها مورین خراسان نواب حشمت الدوله  
قوام الدوله معزول و مجدداً نواب محسّام السلطنه بحکمرانی خراسان منصوب گردید  
هزار و دو بیست و هفتاد و هشت حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك شیرازی منوچهری باشی آسانه  
مبارکه



## مبارکه رضوتہ شد

ہزار و دویست و ہشتاد و یک شاہنشاہزادہ مرحوم جلال الدولہ بحکومت خراسان  
 مامور و موید الدولہ طہاسب میرزا بہ پیشکاری و بر فرار کرید  
 ہزار و دویست و ہشتاد و دو حاجی قوام الملک منولیا شہی مرحوم و عضد الملک  
 منولیا شہی سابق مجدداً بانچدمت مامور شد

ہزار و دویست و ہشتاد و سہ مرحوم میرزا محمد خان فاجار سپہسالار بہ پیشکاری  
 شاہنشاہزادہ جلال الدولہ مامور کرید و پانزدہم ذی الحجۃ الحرام مہینہ سال موکب  
 فیروزی کوکب اعلیٰ حضرت ہابون شاہنشاہ (ناصر الدین شاہ) خلد اللہ سلطانہ بقصد  
 زیارت مشہد مقدس و سیاحت مملکت خراسان از دار الخلافۃ الباہرہ نصبت و نقل  
 مکان بدوشان پتہ فرہ و خلاصہ و فایع ابن مسافر شاہ فرار یست کہ در ذیل سال بعد  
 مسطور میگرد

ہزار و دویست و ہشتاد و چہار روز بیست و ہتم ذی الحجۃ سال قبل موکب ہابون از  
 دوشان پتہ بمنزل خانوں آباد شریف فرہا شد از ہر ہان و ملکز مہینہ سفر مرحومہ  
 علیا طاب ثریبہا و جمعی از خادمان حرم جلالت و از شاہزادگان عظام ملک منصوبہ  
 و سلطان احمد میرزا ی عضد الدولہ و غیر ہا و از وزرا و چاکران بزرگ فرخ خان امین الدولہ  
 و انوشیروان خان اعنضا الدولہ و حاجی علیخان اعماد السلطنہ و محمدناصر خان ظہیر الدولہ  
 و میرزا محمد حسین دبیر الملک و یاشان امین الملک و میرزا ہاشمخان امین خلوت و بیجہ خان  
 اجودان مخصوص جناب شہر الدولہ و جمعی از مسنوفیان عظام و امراء کرام و غیرہم بودند  
 بالحد و بیست و پنجم ذی الحجۃ موکب اعلیٰ از خانوں آباد شریف آباد و از آنجا بابوان کیف

و از آنجا

و از آنجا بشلاق و از آنجا بمنزل پاده و روز بیست و نهم بدین ملک نزول اجلال فرمود و شبانه  
غره محرم بلا سجد و دویم محرم بشهر سمنان و لا اجلال فرمود و پنجم آهوان ششم منزل فوشه  
هفتم امیر آباد هشتم شهر دامغان بقدم مبارک مرتب آمد و روز دهم فریادیهان و  
سیزدهم فریاده ملا چهاردهم ساحل بسطام مضرب جناب سلطنت کرد بد هفدهم از بسطام  
بخیر آباد هیجدهم بفریاد و نوزدهم بمنزل میانی بیستم بمنزل میان دشت شریف فرما کرد بد  
بیست و یکم عباس آباد بیست و دویم استربد بیست و سیم منزل داورزن بیست و پنجم فریادیه  
منزله موکب هاپون بود بیست و ششم بفریاد و بیست و هفتم بسبزوار تشریف قلد  
ارزانی داشتند غره صفر المظفر موکب اعلا از بسزوار بر باط زعفران و دویم از زعفرانی برمان  
آباد روز سیم به بنش ابور توجیه فرمودند روز هشتم قدمگاه یازدهم صفر دیز آباد و از هم  
شرفی آباد سیزدهم طرق مضرب سرادفات شهر یاری کرد بد

روز چهاردهم صفر موکب سعود بمشهد مقدس رود فرمود و لدی الورد و ذات القدر  
هاپون بنبارت روضه مقدسه رضو سلام الله علیه تشریف جنبه جفیه مبارک را که  
علامت خاصه سلطنت است محض حرام پیشکش آستانه مشرفه حضرت فرمودند

منزل خاص وجود هاپون در دارک مشهد بود و اردو معلی در خارج ارک سکنی گرفت  
ولايت و فرمانفرمای خراسان در اینوقت با شاهنشاهزاده جلال الدوله به پیشکار  
میرزا محمدخان سپهسالار استخوانین و سرکردگان و صاحب منصبان خراسانی هم بنوسط  
سپهسالار شرفیاب خاکپای مبارک کردند روز هفدهم وقت نماز صبح میرزا محمدخان  
سپهسالار داعی خوف البلیک جایت گفتا میرزا هنوان خان پسر مرحوم سلطان احمدخان  
حاکم هرات با عبد الله خان برادرش و چند نفر از رؤسای علیکدانی و خزان و دیگر طوایف

افغان که از راه سیستان بهرامی مظفرالدوله بجهت شرفیابی آستان هاپون آمده بودند  
 نیز بقصد آن خسروانی مباحی گردیدند و مبلغی در این روز با اهل استحقاق شهر مشهد از انعام  
 شاهانه مبدول شد و جمعی را بوظیفه و مستخرج اخل در جر که دعا گوین و آسوده فرمودند  
 سرکار یعقوبخان و الی هرات پیر امیر شیرعلیخان که بغیرم شرفیابی آستان مبارک آمده بود  
 بانام بزرگان و اعیان هرات و افغانستان بنوسط ظهیرالدوله بار حضور هاپون یافت و  
 عرض پیشکشها نمود حاجی میرزا رضای مستوفی خراسان بلیغ سئوشتار الملک و حامد و نشان  
 از درجه دویم سیرتدینا پل شد حاجی محمد باقر خان و کبیر طبعی دالملک لقب یافت

روز هجدهم ربیع الاول آستان عرش نشان حضرت رضوعلیه السلام را وداع فرموده  
 موکب علی شریف فرمای چمن قهقهه کردید روز نوزدهم بچشمه کلاس نزل اجلال فرمودند  
 نواب پرویز میرزا حاکم سبزوار ملقب بنیرالدوله شد روز بیستم چمن کو باغ بدست بکم  
 بلده را دکان بدست و سیم منزل سوهان بدست و چهارم علی آباد که اول خاک قوچانست  
 و روز بیست و پنجم مؤچان بور و موکب مسعود خسروان و مرین آمد امیر حسینخان ایلخانی را  
 شجاع الدوله لقب دادند بدست و نهم بچیر ایل و غره ربیع الثانی بمنزل فیض آباد شریف  
 نزول ارزانی فرمودند و بیتم شهر شیروان و سیم منزل عبدلآباد و چهارم قره نوده و پنجم  
 بلده بجنورد مضرب خپام سلطنت گردید

چون نژاد که طاعنه موت و کلان که در این اوان در حد و داسنر اباد مصدد جسات  
 و شرارت شده و در دفاع آنها جناب حاجی ملا نصرت رئیس العلماء اسنر اباد شهید محمد  
 پیرشاهزاده ملک آرا حاکم اسنر اباد مجروح و آخر الامر نژاد که منهرم و مغلوب گردید  
 بودند بنیبه و ندیر آنها کاملاً مکنون خاطر هاپون بود از اینجا جعفر فلچان سهام الدوله

ایلیانی را با جمعی فثون و سواره خراسانی و غیره مامور این خدمت فرمودند که نتیجه این ایلیان  
مجاور از هزار اسیر و دو بیست هزار سر و الحجه بسپا از آنرا که بود که غنیمت سپا منصوب شد  
روز هشتم موکب فیر و زاز مجبور و تشریف فرمای حین فیر و زه و روز نهم از فیر و ز چهار  
و دوازدهم از چهار بید مجپارده سخا صانهاض فرمودند در غالب نقاط خط این راه  
مقرت شد فراوانخانه ها و قلعه جات بنا نمایند

روز پانزدهم مجاجوم سپرد هم بقریه اهور و دره چهاردهم بزد بن تشریف قدم دادند  
شانزدهم از نزد بن بکاشی و ده هفدهم بتیلا و ده هجدهم بخوش پلا و انتهاض فرمودند  
نوزدهم کلانی خج بسطام و بیستم کرمانه و بیست و یکم قریه ابر سبج بسطام و بیست و  
چهارم ناس (طاش) بیست و پنجم شاهکوه بیست و ششم چهارده کلانه و بیست و هفتم  
دامغان مضرب حیان اردو با احتشام کردند

غره جمادی الاولی بصب سرحه هضت فرمودند و روز بیستم بقوله محله سیم بمنزل خرندها  
باشان و پنجم بچپر گور سفید نزل اجلال نمودند ششم بسمن شورستان و جلگه فیر و زکوه  
هفتم ببنکه و اشی بازدهم بقریه لزور و دوازدهم بمنزل ارجند سپرد هم بزرنا چهاردهم ببنکه  
انکار و روز پانزدهم بجاک لاریجان توجه فرمودند شانزدهم چشمه لای و ماوند و نوزدهم  
مبارک آباد و ماوند و بیستم رستان من محال لوانسان بیست و یکم لثیان و کنار و جاجرود  
و یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سلطنت آباد بکاشی قدم مبارک فرستادند  
و روزدهم جمادی الثانی بقصر و شان پیر و روز پانزدهم بالین السعاده بشهر  
دار الخلافه الباهره نزل اجلال فرمودند

و در همین سال وزارت خراسان بظهر الدوله و بولایت آستانه مقدسه رضویه مجایی

میرزا محمد خان که ناز به لقب مجد الملک ملقب شده بود نفوذ پذیر گردید  
 هزار و دویست و هشتاد و پنج ناخوشی و بادر مشهد مقدس برز کرده و شاهنشاهی<sup>هزاره</sup>  
 جلال الدوله والی مملکت خراسان در مشهد از این غرض مرحوم و در حرم مطهر مدفون  
 و شاهزاده حشمت الدوله حمزه میرزا بجکومت خراسان منصوب گردید  
 هزار و دویست و هشتاد و شش بواسطه شرارت طوایف ترکان حشمت الدوله<sup>شاهزاده</sup> والی  
 خراسان در فاری قلعه و طبرستان آنها را تنبیه نمود  
 هزار و دویست و هشتاد و هفت میرزا ابوالقاسم معین الملک که بمنصب لشکر نویسی<sup>شکر</sup>  
 مسبوق بود بتولیت مشهد مقدس منصوب شد  
 هزار و دویست و هشتاد و هشت شاهزاده حسام السلطنه سلطان مراد میرزا بجکومت  
 مملکت خراسان مامور گردید بمحطی شدید در خراسان و مشهد ظهور نمود حاجی سلطان  
 محمد میرزای سیف الدوله ابن خافان مغفور بمولایا شیکری منصوب و در اواخر همین  
 سال حسنین خان شهاب الملک بولایت خراسان مامور گردید  
 هزار و دویست و نود و اواخر این سال میرزا سعید خان مؤمن الملک بمخدمت و منصب  
 مولایا شیکری آسانه مقدسه نایل آمد  
 هزار و دویست و نود و یک شهاب الملک والی خراسان بلیق نظام الدوله ملقب شد  
 هزار و دویست و نود و بعد از فوت حاجی حسنین خان نظام الدوله در دار الخلافه  
 ولایت خراسان بحاجی ظهیر الدوله محمد ناصر خان فاجار نفوذ پذیر گردید  
 هزار و دویست و نود و سه حاجی ظهیر الدوله دار الحکومه عالی دارک مشهد مقدس  
 بنامود سیم تلکرافاز دار الخلافه وصل بمشهد شد و اوایل همین سال میرزا دارک مملکت  
 خراسان

خراسان و سبستانجا بر مبرز احب بنحان سپهسار اعظم مفوض آمد و در ربیع الاول و  
والا رکن الدوله بولایت و حکومت مملکت خراسان و سبستان منصوب شدند

هزار و دویست و شش سلیمانخان صاحب اختیار امیر تومان بسر داری عساکر خراسان  
از بومی و ساخلو منصوب گردید

هزار و سیست و هفت حاجی ملا ذبیح الله مجتهد مشهد در عرض راه عبان غالب  
بجوار رحمت حق پیوستن مسنان مشهد را بنیکافوق العاده سخن بود میرزا سعیدخان  
مؤمن الملک از تولیت مشهد مغرول و بوزارت امور خارجه منصوب و تولیتانجا بانوا  
والا رکن الدوله شد و میرزا مصطفی خان ولد مؤمن الملک نایب التولیه گردید

هزار و دویست و هشت شب غره محرم بروز معجزه از حضرت رضا علیه آلاف التحية  
والثناء شده نکرانی نایب التولیه بوالد خود مؤمن الملک وزیر امور خارجه کرد که سوا  
آن از فرار ذیل است

### سوال فلکرام نایب التولیه از مشهد مقدس بنابر الخلاف طهر

حضور جناب مؤمن الملک متولیان شی و وزیر امور خارجه از بنی اقبال مصون از زوال  
اعلی حضرت اقدس هیون شاهنشاه اسلام پناه روحان فداء و نجات بلند جناب عالی و صدق  
چاکری این غلام زائر کرامت مسماة بنیات خانم که زیاده از پانزده سال اقلیم و زمین گیر  
بود مأیوسا بامشقت تمام او را با سنانة مقدسه رسانیده بودند سه ماه تمام پناه برده  
و ملجئ بود در شب که شب غره محرم بود کشتیک ثانی بالای سربار که در عالم بهوشی حضرت  
ثامن ائمه علیهم السلام را در لباس سبز زیارت کرده با و فرمودند بر خیز که تو را شفا دادم  
زائر مشار الیه بدار شده اثری از مرض و ناخوشی که داشت در خود ندیده شه و زائر



محرمه را با احکام جنابان شریعیان علمای اعلام بصحابت میرزا علی اکبر در بابناشی کل  
بمضون نواب الارکن الدوله حکمران خراسان و سپهسالار سناده شادمانی و طبلها و  
شد خداوند روز بروز در سائیه بلند پایة اقدس هماپون بر شعائر دین مبین بفراید و  
تولیت جناب عالی را که مرضه خاطر مبارک امام همام علیه السلام است مستندام فرماید  
(مفتخر نیابت عظمی حاج آستانه مقدسه مصطفی)

حکومت سپهسالار اعظم حاجی میرزا حسینخان فروز بنی صدر اعظم سابق در خراسان و وزیر  
مشار الیه در شانزدهم رمضان این سال بود تولیت آستانه مقدسه هم با خود سپهسالار  
اعظم میباشد فوت حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم در بیست و یکم ذیحجه این سال و مدفن  
او دارالسیاده مبارکه کرد بد نواب الامجد ثقی میرزای دکن الدوله مجدداً بجکران خراسان  
و سیستان و تولیت و ضمه رضویه منصوب گردیدند

هزار و سیصد و بیست و یکم محرم میرزای ناظر که از سادات رضویه و اعظم خدام آستانه  
مبترکه بود در گذشت و شنبه پنجم شعبان این سال موکب هماپون شاهنشاه حجه (ناصرالدین  
شاه) خدا لله ملکه عزیمت بهارث مشهد مقدس فرمودند و شرح آن از فرار ذیل است  
روز دوشنبه پنجم شهر شعبان المعظم سنه هزار و سیصد و هجری چهار ساعت بغرب بهانده  
موکب اقدس علی شریف فرمای و شان پته کرد بد و زسه شنبه ششم از دوشان پشه  
انتهای فرموده در کنار رودخانه جاجرود نزول اجلال فرمودند روز هفتم بومهن و  
هشتم اراضی حصا و دوند مضرب خیمام معلی کرد بد و سه روز در اینجا انراق شد و روز نهم  
باغ شاه در حوالی سربندان و سپرد هم کنار رودخانه دلی چای محل آمد و هماپون بود روز  
چهاردهم تشریف فرمای چمن فیروزکوه کرد بد و پانزدهم در اینجا انراق شد شانزدهم منزل

معرف بکور سفید و هفدهم جاسم و هجدهم خرنه با خرنه مضرب جام با احتشام یا دشاهی  
کرد بد و نوزدهم در اینمزل اتراق شد روز بیستم بقولاد محله و بیست یکم بسرخده و بیست و  
دویم مجسمه علی امغان شریف و رودار زانی داشتند و روز اینمزل اتراق شد روز بیست  
و پنجم چارده از نواب هزار جریب هاندران و بیست و ششم شناس از مزارع شاهکوه سفلیان  
اعمال اسرا باد بود و دو موکب خضرانی مرتب کرد بد روز بیست و هفتم طاش مضرب جام مبارک  
آمده بیست و هشتم در اینمزل اتراق شد روز بیست و نهم بابر مسج از خاک بسطام و روز جمعه سلخ  
شهر شعبان بظاهر بسطام نزول اجلال فرمودند روز شنبه غره رمضان المبارک و یکشنبه و دوم  
در ظاهر بسطام اتراق شد و روز دوشنبه سیم کلانه خج و چهارم چمن خوش بلاق و پنجم قره  
یلا باد از خاک فندرسک اسرا باد محل اردو ها یون بود روز ششم حوالی قره کلسان از اعلا  
نردین و هفتم چمن کاپوش مضرب جام با احتشام ها یون کرد بد و سروز در اینجا اتراق بود و روز  
یازدهم بظاهر بر دین و دوازدهم بقره دره از فرای جاجرم و سیزدهم بحوالی جاجرم شریف و  
کرد بد چهاردهم در اینجا اتراق فرمودند روز پانزدهم خراسا از چارده ستخان بود و مسعود  
شاهانه مرتب کشته شانزدهم در اینمزل اتراق شد روز هفدهم قره چار بید و هجدهم قره  
فرز و نوزدهم ظاهر بجنورد (بزنجرد) منزلگاه اردو معلی بود و نوزدهم بیست و چهارم در  
اینجا اقامت فرمودند روز بیست و پنجم نوده و بیست و ششم زوارم مضرب جام با احتشام  
شهر یاری کرد بد و بیست و هفتم اتراق بود روز بیست و هشتم تشریف فرمای شروان کرد بد  
و بیست و نهم در قره برزل آباد نزول اجلال فرمودند روز یکشنبه غره شوال المکرم که عبد  
رمضا بود چمن لیل و روز دهم ظاهر فوجان (خوشان) منزلگاه اردو ها یون بود سیم  
و چهارم اتراق شد و روز پنجم تشریف فرمای علی آباد کرد بد و روز جمعه ششم سوهاور و  
هفتم

هفتم حوالی یادگان مغرب بخیام کردند و ناحتشام شاهنشاهی کرد بد روز هشتم بچشمه کیلاس  
 نزول اجلال فرموده روز نهم انزاق بود دهم بچشمه نزل اجلال فرموده و روز چهارشنبه  
 یازدهم بامیان سعادت و اقبال وارد شهر مشهد مقدس گردیده بنهارت روضه عرش راجه  
 حضرت رضا علیه و علی آباءه آلاف النجته و التناشرف جسته ناز و دوشنبه سلخ شوال موکب  
 معلی در این ارض فیض فرین اقامت داشت جز اینکه روز جمعه بیستم شریف فرمای پلای ترفیله کرد  
 دوشنبه بیست و یکم معاودت بشهر فرمودند و در سه شنبه غره شهر ذی القعدة الحرام  
 پیر از و داع با آستانه مقدسه رضویه از شهر مشهد مقدس انهاز فرموده شریف فرما  
 طرُق کردند و روز چهارشنبه دویم از طرق بشرف آباد و روز پنجشنبه بیستم بد زآباد و روز  
 جمعه چهارم بقدمگاه نزول اجلال فرمودند و روز شنبه پنجم ظاهر نیشابور محل ورود  
 موکب منصوبه اعلی حضرت شاهنشاهی دام ملکه گردیده و روز یکشنبه ششم در اینجا انزاق شد  
 و روز دوشنبه هفتم بحوالی نجف آباد و در سه شنبه هشتم منزل شوراب و چهارشنبه نهم  
 حوالی بابا طاهر پوشیده مترکاه اردو نمایون کردند بد روز پنجشنبه دهم ظاهر سبزوار بود  
 موکب سعوه شهریار معدلت آثار مزین گشت و جمعه یازدهم در اینجا انزاق فرمودند و روز  
 شنبه دوازدهم قریه رسید و یکشنبه سیزدهم صدخرو و دوشنبه چهاردهم حوالی مزینان  
 مترکاه اردو و کوان شکوه معلی گردیده سه شنبه پانزدهم در اینجا اقامت نمودند و روز  
 چهارشنبه شانزدهم بعباس آباد و پنجشنبه هفدهم بمیان دشت و جمعه هیجدهم بمیامی  
 شریف فرما گردیده شنبه نوزدهم انزاق شد و روز یکشنبه بیستم حوالی قریه ارمباد  
 شنبه بیست و یکم ظاهر شهر شاهورد بود و موکب سعوه خسران مزین آمد سه شنبه  
 و دویم در این ساحل توقف و اقامت فرمودند و روز چهارشنبه بیست و یکم بد ملاو

پنجشنبه بیست و چهارم بمنزل میماند و سنت و جمعه بیست و پنجم بخارج شهر دامغان نزول اجلا  
فرمودند شنبه بیست و ششم در ظاهر دامغان اتراق شد و روز یکشنبه بیست و هفتم امیرآباد  
و دو شنبه بیست و هشتم قوشه سه شنبه بیست و نهم آهوان و چهارشنبه سلخ ظاهر شهرستان  
مضربخام سپهر احتشام کرد بد و پنجشنبه غره شهر ذی الحجه الحرام در سمنان اقامت فرمودند  
روز جمعه دویم فریه لاسکرد و شنبه ستم ده نمک و یکشنبه چهارم حوالی پاده و ارادان و  
علی آباد حواری محل و مترکاه اردو ها پون بود و روز دوشنبه پنجم حوالی فلاق و حسین آباد که  
بنزاز فرای حواری است سه شنبه ششم ابوان کیف (ابوان ک) (ابوانک) و چهارشنبه هفتم  
خانونا آباد بود و مسعود موکب شاهنشاهی مزین گشت روز پنجشنبه هشتم شهر ذی الحجه  
الحرام ابیسفر سعادت اثر بمینت اختتام یافت موکب منصوب اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران  
عزیزه و دام ملکه و فتنه صبح روز مزبور از خانونا آباد انتهاض فرموده بدارالخلافت الباه  
و مفرخلاف عظمی معاودت نموده سرب سلاطنت باجلوس ها پون مزین داشتند و سلا  
عام در پیشگاه حضور مبارک منعقد گشت تمام مدثا بن مسافر و رکضت شاهانه  
چهار ماه و دو روز بود

نقش مرحوم محمدابراهیمخان امین السلطان را در یکشنبه چهارم رمضان وارد ارض  
نمودند و هجدهم ذیحجه سلیمانخان صاحب اختیار امیر تومان وارد مشهد شد که برای تعیین  
حد و جدیده ایران و روس بطرفانک برود

هزار و سیصد و یک شب بیست و پنجم صفر هشت ساعه از شب گذشت در مشهد زلزله شد  
چون بحکم جناب میرزا علی اصغر خان امین السلطان و لد مرحوم محمدابراهیمخان امین السلطان  
وزیر دربار اعظم و غیره دارالسعاده را که مضجع مرحوم والد جناب مغزی الیه بود آینه کاری  
میکرند

میکردند این ایام با انجام رسید در حادی الاخری این سال نقش میرزا سعید خان مؤمن  
 الملك وزیر امور خارجه را وارد کرده در دار السعاده دفن نمودند در ماه شوال این سال  
 جناب نصیر الدوله میرزا عبدالوهاب خان وزیر تجارت و فلاح مملکت با صفا الدوله شده  
 بشمشیر مرصع خلع و بفرمان فرمائی خراسان و سیستان انازل کرد بپند و در ماه ذی القعدة<sup>مشهد</sup>  
 ورود کردند نقش مرحوم حاجی اسناد غلامرضا که از مشایخ با اقطاب عرفای نعمت الهی بود از  
 طهران حمل مشهد شده در جوار روضه منوره مدفون ساختند

هزار و سیصد و در ثزال لومسند صاحب انکلیسه که مامور تعیین حدود منصرفات  
 جدید و روستا طرف دشت نرکان و سرحدات افغانستان بود پانزدهم محرم وارد مشهد شد که  
 بمحل ماموریت خود برود

### تراجم احوال مشاهیر مقدس

از شاه مجتهدین و علماء عظام و معارف محدثین و فقهائ کرام و غیرهم جمعی بخط شریف  
 مشاهد مقدس رضو منسوب اند بعضی مولدا و برخی محدثا و زمره سکنا و کوهی مدفنا  
 مفضنا این تالین مبارک را انوزجی از تراجم احوال ایشان در این مقام ابراد بنمایم

### خواجہ ربیع بن خیم

در نسب الاسدی الثوری التیمی الکوفی منسوبند از زهاد ثمانیه معدود میشود در حال  
 کثی از فضل بشارت ان بنشای بورک منقولست که فرموده حسن بصری یکی از زهاد ثمانیه<sup>شد</sup>  
 و از ایشان چهار نفر با علی بن ابیطالب علیه السلام و از اصحاب آن بزرگوار بوده اند او  
 ربیع بن خیم است بر وزن زبیر و تیم هر مبن چنان سیم او پس فرزند چهارم عامر بن عبد<sup>قبس</sup>  
 یحیم ابو مسلم خولانی که صاحب معاویه بن ابی سفیان بود و مردم را بفیضال امیر المؤمنین علیه السلام

محضر میگرد ششم مشرق بن الاجدع که عشار معاویه بود و با همین شغل در گذشت هفتم  
 حسن بصری که پیوسته در خیال ریاست بود و بر مذهب قدریه مبرفت هشتم را خود فضل  
 ساذان از طایفه انبیا انداخته است و آجود بیع علم حدیث از ابن مسعود و ابواب بزرگ گرفته  
 و شعبی و ابراهیم و بکر بن ماعز از او آموخته اند در کتب تفسیر و تخریص و مجمع البیان احوال  
 ربیع بن خثیم در ریاست برافزون سایر روایات ثبت است حضرت رضا صلوات الله علیه  
 بزبان فخر ربیع حاضر میشدند و بر روایتی میفرموده اند لم یجری الی هذه الناحیه الا شوق  
 زیارت شاه عباس ماضی رضوان الله علیه احوال او را از شیخ بها الدین استفسار فرموده است  
 شیخ با تعبیرات جواب نوشته که (بعضی میسازند و آجود بیع علیه الرحمه از اصحاب امیر المؤمنین  
 و بسپا مقرر است حضرت بود و در کشتن عثمان بنزد خلیف است و در وقتیکه لشکر اسلام  
 بخراسان بجهاد کفار آمده بود همراه بوده است و در آنجا فوت شده و از حضرت امام رضا  
 منقول است که فرموده ما را از آمدن بخراسان فایده نرسید بجز از زیارت و آجود بیع  
 انهی و آجود حمد الله منقول گوید ربیع بن خثیم از جانب امیر المؤمنین علیه السلام و الی فروغ  
 بوده است ابن اعم کوفی آورده که ربیع خثیم و اسپین سرداری است که بار دو مبارک  
 امیر المؤمنین علی علیه السلام در پیوست و ربیع در ری میبود و آنحضرت را انتظار او را  
 میکشید همیکه با چهار هزار سوار آراسته ملک ری وارد شده و کب مقدس بسبت صفین  
 در حرکت آمد جارا لله ز محشر صاحب کشف میگوید چون خبر شهادت حسین بن علی  
 را ربیع بن خثیم آوردند گفت آه او فد فعلوا انکاه این کرمه تلاوت کرد که اللهم فاطر السموات  
 والارض عالم الغیب الشهاده انت حکم بین عبادک بما کانوا فی مختلفون و بر روایتی بیست  
 سال تمام از وی در امر دنیا کلام شنیده نشد علماء اخلاق و ارباب صمت و سکوت از خواجه



ربیع چیزها مینویسند حجة الاسلام غزالی در احیاء العلوم آورده که ربیع بن خثیم در خانه کور  
کنده بود هرگاه که در خاطر خویش فسا و قاح احساس کردی داخل آن کور شدی و نجفنی و بکفتی  
ربتا رجوعی علی عمل صالحا فبما ترکنا نگاه با خود خطاب کردی که یا ربیع خدا را بجا نیاوردی  
شیخ بها الدین در کشکول آورده که با خواجه گفتند نوزا هرگز نمیشنویم که عیب کسی بگویی  
فرمود استعن عن نفسه راضیا فانفرغ لدم الناس از کلمات او شنید که لو كانت الذنوب نفوحا  
جلس جده جنب فوت خواجه ربیع بروایت کلیل المنهج در حدیث و حدیثی است که از هجرت  
روی داده است در مختصر ذبیح مسطور است که وفات ربیع بن خثیم در سال هفتاد از  
تاریخ هجرت اتفاق افتاده شیخ ابوالقاسم فیسری در رساله مشهوره خویش آورده است که  
چون خواجه ربیع مرده بود دختر هسائیه او باید گفت که بر پشت بام هسایه هر شب شنید  
میدیدم مدتیست بنظر من رسیده گفت ای دختر که شنیدم که بام صبحی در جوار ما که هر  
شب برای عبادت بر سطح بام می قیام داشت و در گذشت رحمه الله علیه

### خواجه ابو الصلت الهروی

از مردم هریه

ناشر عبدالسلام است خلف صالح مخالف و مؤلف تبرت و توفیق روایت و تصحیح نقل و جلال  
امر و علوم مقام او اتفاق دارند و از علماء امامیه در تشیع وی کسی توفیق نکرده است الا  
شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه که صریحا او را عامی نوشته و محققین  
از مصنفین فن رجال این رای را از حضرت شیخ برالبناس حمل نموده اند زیرا که خواجه با اهل  
سنت و جماعت اخلاط و امتزاجی بکمال داشته است مثل محمد بن اسحق صاحب سیره و عمش و  
غیرها و از اینجهت اخبار و احادیث ایشانرا نقل مینموده بر این سایر روایات ایشان <sup>منفعه</sup>  
منشأ این فتوی گردیده است و گرنه خود از علماء اهل سنت و جماعت جمعی تشیع ورفض او

تصریح کرده اند و گفته اند قدیمی که داشت همین بود علامه کشتی از ابن نفیس و احمد بن محمد و از  
 روایت نموده است که در حق خواجه ابوالحسن گفته اند شافعی فاضل علی الحدیث و گفته شیخ  
 المذهب محبت آل الرسول صاحب میزان الاعتدال گفته است عبد السلام بن صالح ابوالصلوات  
 رجل صالح الا انه شیعی و از جعفری وایت شده که گفته است انه رافضی حنبلی دار فاضلی  
 انه رافضی منهم ابن الجوزی گفته انه خادم الرضاء شیعی مع صلاحه باری خواجه ابوالصلوات  
 از خواص حدیث حضرت رضا علیه السلام بوده و در خبر وراثت آن بزرگوار کتاب الیف نموده و آیا  
 بسیار در عیون و امالی از او رسیده که بر تشیع بلکه بر اینکه از خواص بنی طایفه بوده است <sup>و غیرها</sup>  
 صریح دارد و از خواجه در کتب جانشان می دهند یک در خارج شهر مشهد مقدس دیگر  
 در میان و دیگر در قم و در هر یک از این سه نقطه بناء و بقعه بنام او مشهور است سلسله  
 نوریه طایفه مبرور اعماد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان طاب مکس که غالب ایشان در  
 مناصب جلبله و مشاغل عظمه دیوان اعلی مستخدم بوده و هستند از نژاد خواجه ابوالصلوات  
 میباشند و از ایشان جناب شریعتی انساب حاجی محمد علیخان بن امیرزکیان زاد الله ثوابه  
 ترك مراتب و روایت گفته و بکسوت اهل علم برآمده و این زمان در شهر قم برسم انزوا و انقطاع  
 مشغول عبادت و دعاء دولت

### شیخها الذی محمد غاملی

معاصر شاه عباس غازی فاضل است مجتهد مذاهب شعبه برائت عاشره و سی و یکسال  
 از قرن یازدهم هجری را ادراک فرموده و از اینجمله علامه محیی صنف خلاصه الاثر  
 برای وی عهدی گیتی کرده است و او را اهل سنت بشمرده میگوید چون بدمشق رسید کتابی را  
 که در نهضت پادشاه عباس نوشته بود بنام سلطان احمد خان عثمانی کرد شیخ خود در قصد

اخا طاباء الزمان بمقتضى عفو لهم كيلا يفوهوا بانكارى  
 ولادت وی چنانکه سيد عليخان در سلافة العصر يعقبن کرده است و ف غروب آفتاب و روز  
 چهارشنبه هفدهم ذیحجه سال نهصد و پنجاه و سه بشهر سبيلك بنصر ابوالمعالی طالو  
 در فرزند رو داد و بايد يش حسين بن عبدالصمد الحارثي الحمداني بمملکت ايران آمد و نزهت و  
 و مولانا عبداللہ بزدی و غيرها نالمن نمود و در كافة علوم از فقه و اصول و حديث و تفسير  
 معانی و در حکمت و رياضي بمقام اعلى رسيد و سلاطين صفويه بوجود مسعودی افتخار  
 مهور زدند منصب شيخ الاسلامی در اصفهان که پای تخت بود با و اختصاص گرفت پس در  
 فقه و سياحت غنی بود و به نيت حجة الاسلام راه کعبه گرفت و سی سال تمام در مصر و حجاز  
 و عراق و شام سياحت کرد و با شهرت کامل که داشت خود را در بلاد ميوسايند بنضيفا  
 بديع و منون لطيف که عمده اسباب بخند داسم مبارك و ذکر شخص شريف و در اعصاب منواله  
 و قرون متعاقبه کرده و خواه کرده و دارد از آن جمله است العروة الوثقى و الصراط المستقيم  
 و عين الجبوه و الحبل المتين و نرايا القرآن المبين و مشرق الشمسين و شرح الاربعين و جامع  
 عباسی و مفتاح الفلاح و زبدة الاصول و تهذيب النحو و ملخص الهيئة و خلاصة الحساب  
 و شرح الافلاك و دراية الحديث و رسالة هلاکة و اثني عشر باب خمس و رسالة اصطلاح لایة  
 و حواشي کشاف و حواشي بضاو و حاشية خلاصة الرجال و حاشية مطول و الفوائد الصمدية  
 في علم العربيت و حاشية الفقيه و مخلاص و كشول و غيرها  
 و چند کتاب معبر بنظر رسیده است که شيخ بها الدين چند پيش از فوت باجمعی از اصحاب در  
 قريشانی بزيارت رفته و شنیده بود که ناکاه رو با حاضران کرده فرمود آيا شما هم شنيديد  
 گفتند

کشف مکرمه بنو شیخ جوابی صریح نداد و بجان بازگشت و همی بغزت و انرا و امیکند زانیندا در  
دوازدهم شوال سال یکم هزار و سی و یک باصفها درگذشت و جنازه مقدسه اش را بمشهد  
رضو حمل دادند و در خانه که آنجا داشت بجا سپردند شیخ شعر عربی و فارسی  
از محاسن منظوم ایشان بزرگوار قصیده فریده ایست مسماء بفوز الامان فی صلح صامیه  
علیه السلام بدین مطلع

سری البرق من نجد فیهج نذکار عهود انجری العذب ذی قار  
شیخ جعفر خطی مجرانه رضوان الله علیه بر حسب افراح شیخ بزرگوار این قصیده را معاوضه  
کرده است بدین مطلع

هی الدار تستقبل عددا الجار فنبها وخیر الدمع ما کان الدار  
جسایه از کتب و رسائل و اشعار حضرت شیخ در اداره و زیارت انطباعات که بنکارند مطلع  
الشمس مفوض است طبع و انشمار بافته

### شیخ عبدالصمد بن الشیخ حسین العاملی

برادر شیخ بها الدین است فوائده صمدیه را شیخ با اسمی نصیفه فوده مردی فاضل و دقیق  
الفکر بوده در حل معنی بدی طولی است است عمه باز نمودن صوت از دهها از بنید  
چافشود که از شیخ اجل بها الدین در حضور شاه عباس سفیر عثمانی بظهور رسیده و  
حکایت کرده است آن قصه در مجرب القلوب بنالیف حکیم قطب الدین بن پله فیه اشکور  
بنسافاده و جواب معنی که پدر شیخ عبدالصمد از وی پرسیده بعبارة در را باض الحزن بنا  
میرزا حسن نوزی مرفوم است هر که خواهد رجوع نماید این خاندان بشارت همدان منسوب اند  
که از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و حدیثی را که از لفظ مبارک آنحضرت سید

ایمیل ہے بنظم کشیدہ است و کفہ

یا حارہمان من یمت پرے من مؤمن و منافق قبل الخ

در خطاب بنای اعلیٰ این سلسله است از ایشان جماعتی عالم و محدث و فقیه و شاعر

آمدہ مثل شیخ عبدالصمد بن محمد بن حسین جد شیخ بہا الدین کہ صاحب ابن ترجمہ بنام ا

موسو است شہید ثانی اور انکے بعلم و عمل ستودہ دیگر پیراوشیخ شمس الدین محمد کہ

پدربھائی است و از شاکر دامن مشهور شهیدانی بود و در ورع و تقوی مقامی داشته

شیخ شہیدش از اولیاء اللہ مبشر اور ان اسناد بمصر فرستاد و در اتحاد رکند شہ

ابن العوئی در رساله مشهوره خوش نصیر مکرده است دیگر میرزا رفیع در اردز

شیخ بهائیس که مدتی شیخ الاسلام هرات بود شعرهای غزلیار سه از او آمده شده

مقبور شیخ عبدالصمد در پشت سر برادرش بها الدین است همان حُرّه که شیخ در آن آسوده

مولانا محمد نافر

خلف محمد مؤمن سبز داری اذاجله فقها فحام امامیه است شیخ حر عاملی در صفت او از ائمه

میگوید عالم فاضل صالح محقق حکیم متکلم فقیه محدث جلیل القدر من المعاصرین سید

علی بن احمد فارسی و کسلافه میفرماید محمد باقر خراسانی یکی از مجتهدین و علوم دین است

و غیرها من فنون در پیکر از و شصت و سه از هجرت وارد مکه معظمه شد و یک سال اجاز

بِسْمِ اللَّهِ كَرَّمَ بَدَنًا وَرَأَى آجَادًا بِدَمٍ وَصَحْبًا شَرَفًا بِأَفْنَمٍ وَبِجَالِ سَمَاءٍ حَتَّى وَفِي مَحَاضِرِ شَرَفٍ فَنَمَ

و لما اتفاق نیفتاد که در علوم چیزی از او فرما کرد پس بمکتب ابرار برگردید و اینک

## آپنا مسکن بنی

فاضل سبزواری را با شیخ علی محشی از اسباط شهیدانی بر افتضا معاصرین معاودان

کتابانی افتاده که من از ابرار و ثبات آنها معذورم فاضل مذکور را در رفقه و غیره تصنیف  
 بنیدل و نیا جلیل اسنا از جمله ذخیره المعاد فی شرح الاشیاد که تا تمام مانده و کتاب  
 و رساله در مجرم غنا و رساله فارسیه در صلوٰه و صوم و رساله دیگر در غسل و رساله  
 در تحفیدنهار شرعاً و کتابی مستقل در ادعیه مأثور و دو رساله عربیه و فارسیه در صلوٰه  
 جمعه و کتاب وضع الانوار که بطبع رسیده و فائز آن فقیه نبیه در یک هزار و نود و هجری  
 اتفاقاً افتاده است در تاریخ رحلت او گفته اند (شدش ربیع الثانی و افتاد از با اجتهاد)  
 مدفن وی در سرداب بیست مدرسه میرزا جعفر که در صحن مبارک حضرت امام ثامن علیه  
 الصلوٰه والسلام واقع گردیده و مدرسه سمیه را که هم در مشهد مقدس است این بزرگوار  
 مرثیه فرموده و از آنوقت بنام وی اشتهار یافته است

### شیخ اجل محمد البحر العالمی

از خانواده بزرگه است و علم و عمل اصلاً از اهل مشغره اند که از فرای جیل عامل معدود  
 میشود وی در شب جمعه هشتم رجب سال یک هزار و سی و سه و کادت یافت و در همان  
 بلاد جلیله تحصیل علوم شرعیّه نمود تا چهلم از سنین عمر پیش در آنجاها میبود و بار  
 از وطن ما لوفج کرد آنگاه بمرآق عرب آمد و بزبارت مشاهدات اطهار سلام الله علیهم  
 فایز گشت و از آنجا بقصد زیارت امام ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام بطوس آمد  
 بصریح خود و قتی که کتاب ملال را میساخته است احوال خویش منوشته بیست و چهار  
 بوده که مجاورت روضه رضویه زاده الله شرفاً را داشته و در آن بیست و چهار سال نیز  
 دو بار زیارت بیت الله تعالی و دو بار زیارت ائمه عراف موفّق گردید و در مشرب بر مندا  
 لخیایتین بوده و این کتب شریفه از آثار فلان نیز در کوار بر صفحه روزگار یادگار است



الجواهر السنية في الاحاديث القدسية وأن أولها تأليف وی بوده والتحقیقه الثانية این  
مجموعه مبارکه مشتمل است بر ادعیه مأثوره از علی بن الحسین علیهما السلام و از آنچه در صحیفه  
کامله درج گردیده مرحوم میرزا عبدالله اقدی صاحب باض العلماء که از مشاهیر شاگردان  
علامه مجلسی علیه الرحمه است در سعه تتبع و فراطیج آیت عجب بوده آنچه را که از این دو  
بیرونست بدست آورده مجموعه دیگر ساخته ستما به بالصحیفه الثالث و سرکار شریف  
الاسلام و مروج الحافظ العصر و احوال دهر حاج میرزا حسین نوری طبریزی بن الفقیه النبیه میرزا  
محمد تقی مجتهد رضی الله عنه آنچه را که از این سه صحیفه شریفه بیرون مانده است بدست  
ایند و محدث ماهر با هر گونه احاطت بنفاده پیدا کرده است و مجموعی دیگر پرداخته فریم  
بالصحیفه الرابعه شکر الله مساعیهم و کتاب تفصیل و سائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشیعه  
در این کتاب جمیع احادیثی را که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام در احکام شرعیه رسیده است  
فراهم ساخته با حسن ترتیب بنویس و توضیح و تشریح از اخبار بیک در کنار بیکه موجود است  
و بادر سایر کتب معتبره امامیه بقدر هفتاد کتاب در شش مجلد و هم جا اسم ماخذ حدیث و  
سلسله روایات را نام برده الحق این تصنیف منیف از افراد کتب احادیث امامیه است و کتابها  
الامة الی احکام الائمة و این اجمال تفصیل آن سائل است مکررات و اسناد و توضیحات و بیانیات  
انداخته و آن شش مجلد عظیم را در سه جلد لطیف گنجانده است و فهرست و سائل الشیعه  
مضمون الاحادیث الموسوم بکتاب من لا یحضره الامام و الفوائد الطوبیه و کتاب اثبات الهدایه  
بالنصوص المعجزه آنکه در باب خود از عجایب مستفاد است و امل الامله علماء جیل عامل که  
بر اساسی علماء مناخرین امامیه نیز اشماله دارد اگر چند از جیل عامل نباشد رساله الايقاظ  
من المعجب بالبرهان والرجعه رساله الرد علی الصوفیه رساله في خلق الکافر رساله کشف النعمه

حکم التسمیه و مراد تسمیه حضرت قائم است عجل الله تعالی فرجه ساله الجمعة ساله ترقه الاسماء  
 و حکم الاحیاء رساله فی اثر القرآن رساله الرجال رساله احوال الصحابه رساله فی تزیین العصور  
 عن السهو و التیسار رساله فی الواجبات و المحرمات المنصوص من اول الفقه الی آخره کتاب الفصول  
 المهمه فی اصول الایمان در اینجا فواید کثیره از ائمه اثنی عشر علیهم السلام در اصول دین و اصول فقه  
 و در فروع و فن طب و غیرها رسیده است فراهم ساخته که غیر ذلک فوت وی در بیست و یکم  
 رمضان سال یک هزار و یکصد و چهار وی داده و در یکی از حجرات صحن مبارک مشهد رضا  
 بحاکم رفته اشعار بنیک بجز در این نمونه از آنها را خود در کتاب امل الامل آورده است

### شیخ محمد رضا الخلفی شیخ حر عاملی

در فقهائین فضل نمونه از پدر بزرگوار است وی در شعبان سال یک هزار و یکصد و ده که  
 بر او ایضا فصل بصری در تاریخ شاه سلطان محسن شهید سال فوت علامه مجلسی است و  
 یافته و در جواب پدر از حجرات صحن مشهد رضا علیه السلام بحاکم فاضل زوزی میگوید من این  
 پدر و پسر را بسیار بار آورده ام از آثار او جمع و ندیده این اشعار شیخ بها الدین علیه الرحمه است

### شیخ طبرک سی

صاحب مجمع البیان وی با پدر الدین ابو علی فضل بحسن بنا الفضل ملقب و مکنه و موسوم است در  
 فقه و حدیث و تفسیر عربی و لغت از اساتید زمان خویش بود و با جارا الله ز محشر  
 معاصرت داشت بعد از فراغت از تفسیر کبیر چون کشف زاد بدید پسند بدین تفسیر دیگر  
 نوشت مشتمل بر فوائد تفسیر کبیر خویش و نکات و لطایف کشف و نام آن جمع الجوامع نهاد  
 گویند تفسیر دیگر مختصر تر از آن دارد فقهاء در مجتبه ضاع و کتابارشان از پدر بزرگوار  
 فتوای مخصوص نقل میکنند سید مصطفی در صفت او میفرماید با دقت فاضل دین من اجله

(جوامع الجامع) آ

هذه الطائفة كتاب احتجاج از فراریکه معلوم شد از این طریقه نیست بلکه از ابو منصور احمد بن ابی  
اسناری شیخ ابو علی طریقه در شهور سنه ثلث و عشرين و خمسمائة از مشهور رضو کسب و ار  
انفال جنت در ليله الخراز سال پانصد و چهل و هشت و سبزواری از اینجها کجدار رحلت نمود  
و جازۀ او را بنصر فاضل مجرب بمشهد رضو عودا دند فاضی نور الله سیف نماید قبرش پیش  
در موضعی است که حضرت امام رضا علیه السلام را غسل داده اند و آن مکان الحال بقیلگاه معروفست  
و این فیض شریف زیارت و رسیدن انانی کلام الفاضی

### مولانا محمد رشید

بجا و مشهد مقدس و معاصر شاه عباس ماضی است زمانیکه از زبان خطه شریفه را در حصا  
داشتند علماء ما و راء النهر را بطلال مذهب شیعہ مکتوبی نگاشته اند جواب ایشان را مولانا  
محمد مذکور با نهایت جود و انفاق در قلم آورده و فرستاده است و صوت آن مکتوب چنان  
اسلوب در ضمن تاریخ مشهد از کتاب سنطاب طالع الشمس راج شده

### مولانا عبد الله شیشتر شهید

در علوم عقلیه و نقلیه از اجله اساتید عصر خویش بوده بعد از تحصیل و تکمیل در فارسی  
غیر بجا و رثا رضو مقدس مشهد را اختیار کرد و در تفهید و تود و هفت که مشهد سحر و  
شد آن بزرگوار در دست آن گروه افتاده او را بیلا و ما و راء النهر بردند و با علماء اهل سنت  
و جماعت مباحثات سخت کرد بالاخره بدست آن جماعت مقنول و محروق گردید

### المحقق المذوق مولانا میرزا محمد بن الحسن الشیرازی

صاحب حاشیه معالم الاصول از معاصرین شاه سلیمان صفوی است برای تحصیل علوم از شیراز  
با صفهارف و با علم درجه نرفته در فنون شرعی و عقلیه فایز گردید و بجز حاشیه معالم

تلیف تصنیف نمود مثل حاشیه شرح حکمة العین و حاشیه شرح اشارات و میگوید بنده فاسق  
 شرحی بفارسی در نهایت بسط و جود نوشته حدیث ذهن و دقت فکر و مسلم است در مناظره و حدیث  
 یدی طولی داشته در یک هزار و نود و هشت رکعت و بیست و پنج بیت بحقوق سزاوار و در مدینه  
 جعفریه مشهود مقلدین مدفون گشت لوح مرادوی باین عبارت منفور است (و فانی المولی <sup>عظم</sup> الا  
 العالم الربانی و الفاضل السجانی فدوة المحققین و اهل البقین حجة الله علی العالمین اعلم علما  
 زمانه و افضل فضلا عصره و او اندامه و امیر زاهد محمد بن الحسن الشیرازی طهر الله روحه در سنه ثانی و ناسع و عشرين  
 من شهر رمضان سنه ثمان و تسعين و الف)

### السید العالم المجتهد السعید زاهد محمد مهدي الشهد

از اکابر مجتهدین خراسان و اجله رجال ایرانست در یک هزار و یکصد و پنجاه و دو ولادت یافت  
 در شرعیات خدمت جیدیهائی نمود فاضل کامل عالم عامل عماد العلماء و عیال و  
 او حدیث اسانید و وحید هم میرزا عبدالرحمن مدرّس اول آستان قدس نشان روضه در ترجمه  
 ابن بزرگوار از تاریخ علماء خطه خراسان میفرماید که بنده چهار مهدي لقب محمد نام از نسلانده <sup>عظم</sup>  
 آقای بهبهانی بمقام اشتهار و اعتبار نمای رسیدند نخست فاضل میرزا سید محمد مهدي بحر العلوم  
 که له مقام معلوم و دیگر میرزا محمد مهدي شهید صاحب این عنوان ستم قدوة الفقهاء مولانا  
 محمد مهدي نراقی چهارم عالم ربانی میرزا محمد مهدي شهرستانی و شهید سعید در عتبات نبوت  
 آقا محمد بیدآبادی در ریاضیات خدمت شیخ حسین آقای الذکر شاگردی کرد و بنده چون  
 در لای و اسخار بربارت روضه روضه رفتی در بطن طهر بدست غیبر و مبارک گشت  
 کشتی خلاصه شرح شهادت وی آنکه هنگام طغیان نادر میرزای افشار محاصره مشهود  
 مقدس میرزای حسینیان از جانب عاقان مغفور فحطه شاه چون زمان حصا بطول انجامید

و مردم شهر بسنوه آمدند سید مزبور بار و شای بلد در خفیه مواضع نمود که در وقت هجرت  
 مردم دکن از جنگ کشیده شهر را تسلیم کنند و سیر دار نیز آگاهی داد این گفتگو بسمع نادر  
 میرزا رسید و با جمعی که داشت بقصد سید حرکت کرد آن بزرگوار با گروهی از علماء و  
 اشراف مجرم مبارک ملجئی شدند و چون مکشوف خاطر وی گردید که تا نادر میرزا او را بدست  
 نبرد از پای نخواهد داشت با پنجه احترام آ مقام مبارک محفوظ نخواهد ماند در وقت  
 بیرون آمدن و نزدیک بست خیابان علیا در باب اراضیه ملاقات نادر میرزا اتفاق افتاد  
 و آن طاعنی آغاز ناسرا گفتن کرد سید را ناب تحمل نمایند و جوابی چند بفرمودند نادر میرزا گفت  
 خود را بزدن و بسن اشارت کرد بقیور نام نسجی نیز زبنی بر سر او فرود آورد و خوان  
 نابکار با پای چکمه دار لکدی چند بر پهلوی و سینه آن بزرگوار زد در این اثنا شهر مفتوح و  
 سردار داخل شد و نادر میرزا با اختیار فرار کرد و او را از پشت دروازه مشهود و بقول  
 از حوالی دادگان گرفته آوردند و کشتند و سید و روز بعد از آن لطافت و صدمات  
 بسفادت شهادت ناپز کرد بدینار ش مجرم انور در مسجد پشت سر واقع است اینک غائب  
 علماء و اشراف مشهد مقدس از اولاد و احفاد این بزرگوار اند

### مولانا شمس الدین بن جمال الدین هبه نیا

از محققین مجاورین مشهد مقدس بود خدمت چند بیهانی و میرزا مهکاشه نیا  
 و مرحوم بحر العلوم و علامه صاحب یاض ضوان علیهم السلام فرموده است بعد از تکمیل  
 علوم شرعیه در بلاد شتی بحر اسان آمده در یکی از حجرات صحن عتیق عبادت و تصنیف  
 اشغال جست بر معالم الاصول شرحی در دو جلد نگاشته و دیگر خاشیه بر مطول و  
 کتاب جواهر الکلام در اصول عقاید و رسائل چند در مسائل چند از او یادگار است و فی

در هزار و دویست و چهل و هشت اتفاق افتاد و در صفه حجره خود بقاصله یک صفحه

مرحوم شیخ حر عاملی بخاک رفت

## السَّيِّدُ السَّنَدُ الْكَبِيرُ الْحَاجُّ مُحَمَّدٌ الْكَوْفِيُّ بِالْقَصْرِ

از اعظام مجتهدین سلسله سادات رضویه مشهور مقدس است یا سنی عامه و قفاص  
نامه وی اشتهار کامل دارد دفع فتنه خان جنو که در زمان فتنه مابین دولت خانان  
فخیر شاه و شهریار میر و ماضی محمد شاه روی داد بصلای جهات این اسناد را در بوز  
مصنفانش کتاب مصابیح است و ده تمام فقه دیگر اعلام الوری از مجتهد طهارت نامی  
و دیگر شرح مرسوم بر کتاب خمس و اجاره و فضا و شهادت و مجتهد لباس مصلی از لمعه  
دمشقی و دیگر کتابی در علم رجال در سال هزار و دویست و پنجاه و پنج سبله قم وفات  
یافت و بمشهد مقدس رضوی نقل و دفن شد مابین مسجدین پیشتر و بالای سهرمارک

## مولانا الاعظم محمد حسن الهرهوی

از بزرگان زادگان دار السلطنه هرات بود پدرش حاج علی اصغر بیک در مالک افغان  
منصب ملک التجاری داشت و او خود بر موجب همت ذاتی و جذب غیبی از میان انبیا  
سلسله سبلت ارباب دانش و اصحاب پیش در آمد و اعیانای خزان یافت و اشتهار  
نمایان گرفت هانا او در آن عصر نظیر عالم عامل فقیه فاضل امین الاسلام و عمید مرجع  
الاحکام ابوالسعود الحاج میرزا محمود الذی به اسنظها را الطلبة البارزة والقراونه  
خصه الله بعامة الطافة البارزة والکامنه بوده است و این عصر که این بزرگوار نیز پیش  
سائق سعادت و پامردی فائده غایت از دایره عظمت کسب و ذخایرالدو طارف  
بجوزه کریمه کسب افتخار علوم و معارف تکرار پیدا و هم در دایره السلطنه فروزین



چون کارهای منصب مورد شایسته تجارت میسازد بزرگوار شعیب و نشر احکام دین  
 میرزا زدام الله ایام افادانه و افاضانه باری ماینکه مولانا اسمعیل از غدی آن ذکر  
 هرات رفت مولانا محمد حسن صیبت آن بزرگوار در بافته بارشادوی در مراتب سلوک بمقام  
 عالی رسید و غالب سرداران افغان بحضرتش سرارادت سپردند تا آنکه شاه رضوان  
 جایگاه مرحوم محمد شاه در هنگام محاصره هرات او را محترماً بمشهد مقدس فرستاد و در  
 آنال هزار و دویست پنجاه و چهار فات یافت و در مزار فداگاه مدفون گردید

### سیدنا الحاج میرزا عسکری المیرزا هدیابن الله

بعد از فوت پدر بزرگوار بمنصب امامت جمعه مشهد مقدس رسید و مقارن آنحال شاه  
 نادر آرمگاه مرحوم محمد شاه در دار الخلافه طهران بود بر جنازه کریمه نماز گذارد و در قفسه  
 سالار محکم آن بدکردار از جمله مجوسین بود و در انضیاد و اطاعت سامخان ایلخانی و شاه  
 او مدخلیت عظمه داشت و قوتش در هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاد و در مسجد  
 پشت سراج حرم مطهر مدفون گردید

### العلامة الاجل میرزا نصر الله القاری محمد السنا باری مشهد

مدرس اول آستان مقدس و صوفا از اعظام علماء عصر بلکه از فحول رجال دهر بود در جمیع  
 فنون عقلیه و نقلیه نهایت حدائق و کمال مهارت داشت در غالب علوم مصنفات بدیهه  
 پرداخته است مثل تعلیقات بر قوانین الاصول در چهار مجلد و حواشی بر کتاب و فقه  
 نیز در چهار مجلد و تعالیق بر اوائل تفسیر بضا و رساله مبسوطه در عروض و فائده  
 کتابی مستقل در خلال الصلوة و رساله در شبه ثنائیه مابین الدوائر العظام حواشی بر شرح کبر  
 و تعلیقات بر فرائد شیخ مرتضی الانصاری و رساله در حل بعضی معضلات مسائل علم حساب

و بهر ذلک وی از شیخ مرتضی الشیرازی و مولانا الفاضل الدربند مجاز بوده است  
 هاتحاد مرابط در رع و تقوی و زهد و قدس آن بزرگوار سبب جبار شبنده شده و لی چون بنایا  
 در تراجم رجال منسوبین این تربت مبارکه اختصا است باشارتی از مقامات معلوم و مفه  
 مشهوره آن اسناد زاده افتاد رحلتش ما بین الطلوعین یوم الخمیس از شهر جمادی  
 الاخری سنه تسعین و مائین بعد الالف و دوا و از مآثر کرمه و منافع عظیمه که بنیاد کار  
 گذاشت و در گذشت جو مسعود فرزند دانشمندش عماد العلماء و المحققین میرزا عبد  
 الرحمن است که الحقا از مفاخر مملکت خراسانست ادام الله تعالی بام افاضانه

### السید السید الاو الحاج میرزا هدایت الله

خلف ارشد میرزا مهد شهید علیه الرحمه است و مشهد بلکه در نمانند  
 قائم داشته شرارت صید محمد خان کلان بمواعظ و وعیدات وی از سر اهل خراسان  
 شد کتابی در تفسیر نوشته است بسیار فاضلانه و دقیق و قش در هزار و دویست و چهل

و هشتاد

### حاج میرزا داود

خلف میرزا مهد شهید در باضیات پیدی طولی داشت چون شیخ اجل محمد بنی اصفهانی  
 صاحب تعلیقات معالم الاصول بمشهد مقدس فت سید مذکور بشرف میرزا بنی و بی  
 اختصاص کرمه چهارده ماه بلوازم ضیافه پذیرا خت و فروض و اکر فرون از هزار و  
 بود از خاصه اموال خود پرداخت نمود و در این مدت فقر و اصول را نزد آن بزرگوار تکمیل  
 فرمود و در هزار و دویست و چهل رحلت کرد و در پشت سر مبارک از روضه رضویه

بخاک رفت

## حاج میرزا عبدالحق

هم از فرزندان میرزا مهدی شهید است دعا و شرعی و دیگر فضایل مرثیه بلند داشت در  
هزار و دویست و چهل و شش سال و در جنب ترب والد و برادر مدفون گردید

## السید الفاضل العالم الحاج میرزا هاشم

ولاد شده مرحوم میرزا هاشم الله است نواده میرزا مهدی شهید درجه اجتهاد داشته  
و در انجام مقاصد و اصلاح مفاصد مسلمانان هیچ فرو نمیکنداشته فوایدش در سال هزار  
و دویست و شصت و نه روی داده و در حرم محرم فریفت و الم معظم بجا گرفته

## مولانا عبدالحق بکر

صاحب مضامین لائمه در حدیث معین الطالبین در اصول و کتابی دیگر در فقه از  
شاکر نامشهور شیخ جلیل احمد بن زین الدین احسائی است بعد از تحصیل اصول در  
خدمت شریف العلماء بنزد بازگشت از آنجا بمشهد مقدس آمد و در توحیدخانه مبارک  
نذر پس منهد و در مواسم مخصوص مواظب اشتغال میجست و در این صنعت اسبیل او  
سلطانی عجیب داشت مابین او که بر مسلک بشیخه میرفت با علماء مشهد مجالس مناظره میکرد  
منعقد شد و ماده نزاع منقسم نکشت تا در هزار و دویست و شصت و هشت هم بمشهد گذشت

## الرئيس الاعظم الحاج شیخ محمد جبر البروجرکی

قبول عامه مشهد مقدس بلکه تمام خراسان در این زمان با وی متعلق است فن فقه را  
در دار السور و بر وجود در حضرت فقیه الشیعه محیی الشریقه الحاج مولی اسد الله البروجرکی  
الشهری حجه الاسلام که خلف الصدقا و ثقه الاسلام آقا جمال الدین محمد مجتهد امسال که  
هزار و سیصد و دویم از تاریخ هجریست بار الخلافه طهران در گذشت و فرزندانشمند خود

شریعتاً بجد الملة فجم الدين آقا علي أكبر سلمه الله تعالى را وارث مراتب مناصب خوشترنگان  
مخفیل نموده است و در خدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهر تکمیل فرموده و علم اصول را  
از حاجی سید شیعین جالقی آموخته است و در حدیث و فقه و غیرها مصنفات مفید پر  
مثل مختصر نافع و شرح قواعد و الهدیة الرضویة در آداب باری و رساله در اعمال سنه  
و غیر ذلك در سال هزار و دویست و شصت و شش هجری پیر از فتنه سالار بنو کلبه  
آستان عرش نشان رضو منصوب گردید و کارهای این منصب جلیل را بر وجه شرع

میساخت فتح الله المسلمین بطول عمره  
سید المجتهدین الحاج میرزا حبیب الله

از اجله علماء و جلله فقهاء السطحة مشهود مقدس بلکه مملکت خراسان را میباید  
مبارک وی بالدام و زرد و نوافاد و ندریس و مشهود طهر و ارض تقدس بذات  
فايض البرکات این بزرگوار منوط است در جامع کوهر شاد آغا با ما من جماعت پیران  
صحبتش ادراک شده بسیار بی تعین و در کوششها است در عربی و ادبیات حدیثی و زاید  
الوصف دارد شعر را شنیده شد که بفارسی و عربی بر اسلوب سائیدانان میسازد  
از مصنفات وی فعلاً استحضار حاصل نیست مثلاً له علی رؤس المسلمین  
العالم الجلیل الحق البطل صاحبنا المیرزا عبد الرحمن المدرس الأول بالعبد  
الرضوی المدرس الفاضل

خلفائنا الکمل میرزا نصر الله فارسی خوان الله علیه است که ترجمه شریفش سبق ذکر  
یافت و لادت با سعادتش در شب واز دهم شعبان سال هزار و دویست و شصت و شش  
در شهر از روی داده و از محضر پیر بزرگوار و مددگار میرزا محمد از قول نایب  
اعظم

اعظم حاج مُلا هادی مجلس رئیس اجل حاجی شیخ محمد رحیم علوم عقلیه و فنون نقلیه  
استفانست فرموده است و بعد از حلت و اندام جلد حسب الارث والاستحقاق بمنصب <sup>جلیل</sup>  
تدریس آستان ملائک پاسبان ابل گردیده تصنیفات مفیده و تحقیقات سدیدة از وی ثبت  
صحف و روزگار است من جملة تعلیقات بر عالم الاصول و خواشینی بر شوارق الالهام و حواشی  
بر شرح مذکوره خفیه و خواشینی بر اقلیدس و شرحی بر رساله عروض و الدش و شطری  
شایان از کتاب کوه فطر و رساله قمریه در علم حروف و تادیحی ملیح در احوال رجال متأخرین  
خراسان نکاشته با بخدمت لایق که در اجابا آثار و تالیفات علماء دویست و اند ساله  
آن مملکت پذیرا خند است بکافه متاخرین و بیوئات سلاسل سلف حق عظیم اثبات کرده شکر  
مسامحی جمله وی بر جمله واجبست رسال هزار و سیصد هجری که ملزم المارکاب لاندیس  
الطیون بمشهد مقدس رود افتاد صحبت این بزرگوار ادراک شد گذشتند از مراتب علمیه  
و مقامات کمالیه در آداب سلوک و رسم معاشرت و حسن محضر و لطف محاورت بسبب آن نظر  
بنظر رسید اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله

### الفاضل الفندھار

اسم شریفش حاجی مولی عبدالله است پدرش مُلا نجم الدین از اکابر علماء صنع افغانستان  
بوده و خود در فقه و اصول و تفسیر و حدیث بر پدر بزرگوار تلمذ فرموده بعد از آنکه از  
برکات خلوص نیت و آثار حسن عینیت وی مابین شعبه و سنی دارالملک کابل الیام حاصل  
آمده با فدام و اهنام او چهل فوج عسکر انکلیس را از بلاد اسلام راندند و کار سردارها  
آن ممالک باد و لث انکلیس بصلح کشید نفی و جلاء این بزرگوار را مکر از شرایط انعقاد  
مصالحه فرار دادند که جرم بجوار خضر رضا علیه السلام پناهیده در این شهر شریف بروج

و نالیف مشغولی دارد از نتایج 'فکار و آثار خاتمه حقایق نکارش یکفرایند البهتة شرح  
 العقائد البهائیه است دیگر کشف الغطاء عن مسئلة البقاء دیگر رسالة الهداية فی نفسیه  
 الولاية و حل العقائد فی خلق الاعمال و مضارع المحدثین رد الصوفیه و للنفسفین و  
 رسالة البرهان فی قطع شبه الشیطان و کتاب المفاصل و حیران الاصول و حل الطریق فی علم  
 الصوف و حواشی شرح طوابع و کتاب تذکره العلماء در رجال و دلالة السالكین فی فوائد  
 العارفين و تفسیر امام علی علیه السلام بفارسی ترجمه کرده است کتابی بر اسلوب کثول شیخ  
 بهائی جمع فرموده است ترجمه بخوان الوان کاهی شعر نیز میگوید

### الشیخ الشهير الفقيه الكبير محمد تقي البجنوری

اصلاً از اهل بوزجرد است لی بعد از تحصیل فقه است و کتب شرعیات بسیار از  
 پیش مجاورت مشهد را شعار خویش ساخته مردم آن ولایت و ثوقی عجب بوی دارند  
 جمعیت جماعت و از ائمه وقت هیچکدام را حاصل نیستند شدت و رع و نهایت زهد با  
 اهل دنیا و مستخدمین دیوان مراوده نمیکند زاد الله فی توفیقه

### الشیخ الجلیل الحاج میرزا نصر الله

دبایسته کلی داشت در علوم شرعی و حکمیه و ادبیات و ذرفیات مشارالیه بود خدمت  
 فیلسوف اعظم حاج مولی هادی سبزواری و حاجی سید محمد حائری و حاجی میرزا مسیح طهرانی  
 تلذکرده است و مجاز شده کتاب طهارت و کتاب بیع و حواشی منفرد بر قوانین و کتاب  
 فصول و اصول و اجوبه مسائل از مؤلفات یاد کار گذاشته است

### سید الحاج میرزا ذبیح الله

مجله مجد حاج میرزا هدایت الله است که ذکر جمایش سبق یافت و مشهد مقدس از بزرگان



و دنیا محسوب کرده این مؤلفات شریفه از آثار قلم حقایق ششم وی بر صفحه روزگار یادگار  
خواهد ماند ترجمه عبّون اخبار الرضاء بفارسی شرح بر کتاب نکهوه و کتاب خمس از کفایه بسزوار  
رساله مؤاسعه و مضایقه رساله طهارت کبر و صغیر

### الفاضل البسطا

اسم سامیش مولای نوروز علی است مجلس اذراک شده از عهد صبی شرف تربیت صفد حس حضرت  
رضا علیه السلام رسیده در اخبار و احادیث بجزئی عجب دارد انواع علوم از مدرّس مولانا شمس  
و مولانا الحاج میرزا عسکری ضوان الله علیهما اندوخته است ثالیفات مطبوع پرداخته  
مثل کتاب الخفّة الحسینیّة و الخفّة الرضویّة و سرور العارفین در احوال مختارین ابو عبیده  
غیر ذلک در این تاریخ که سنه هزار و سیصد و دو میباشد سن شریفش بنشاند و پنج رسیده  
شکر الله مساعیه خدمه الشریعه الفادیه

### العالم المجلد الحاج شیخ ابو محمد

از مشاهیر مشایخ مشهد مقدّس است رساله هزار و سیصد و باوی در شهر مشهد ملاقات  
افتاد در جامع کوهر شادی امامت اشن از مرآت علیّه و ماثر دیگر فضلا استحضار کمال  
حاصل نیست

### مولانا فاضل زکریا

اسم سامیش داود است در فنون شئی بخصّص صناعات عربیه و کمالا نادیه بمقامی رفیع  
و منزله منع رسیده نواب مغفّر کتاب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا طبیب الله شاه در تبریز  
و تکمیل وی عنایات کرمانه مبذول اشنه جودت خط مجرّب و درجه انشار سالش که مزید  
مرا برای بکراواست بنظر رسیده الآن الله کلّ شئ به کمال الان لداود الحیده

## زین الامم الحاج مولا آقا بزرگ

از مغارب علماء دار الخلافه طهران بود و در مسجد آقا محمد مهکبزی مشهور بملك التجا علیه ضوان الله الملك الغفار که از جوامع معتبره است با ما من جماعت فام داشت مردم را با وی وثوق کامل حاصل بود و سابقاً چندین سال بجا و رتاسان مقدس ضو افتخار داشت و همی آرزو میکرد که غایت عمر نیز در آن خطه مطهره باشد پس این رجاء من جانب الله محقق آمد و در هزار و سیصد و دو از هجرت بشهر مشهد وفات یافت و در آن تربت مقدس بجا کرد رفت رحمه الله علیه

## شیخ العصر الحاج آغا غلامرضا قدس سره

مرشد کامل بود و بر طریقت شاه نعمت الله میرفت اصلاً از ساری و مازندرانست و صاحب جمیع مشایخ هند و سنان را در پافته و از آنجا با بران آمده در اواخر عمر ساکن در الخلافه طهران گردیده بود و از خواص و عوام جمعی کثیر و جمعی غفیر با وی را داشت و مورد زبند و بد ذوقی که حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در واقع برای او در حوالی حرم مکرّم خود معین فرموده بود نفل گردید

در شهر سنه ۱۳۵۳  
درگذشت و خایفه  
معین نکرد

## سید اجل حسین محمد

ابن علی بن حسین بن محمد بن حسین بن علی بن محمد بن علی الحسن بن محمد بن عبد الله بن احمد بن حمزه بن سعد الله بن حمزه بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن محمد بن طاهر بن حسین بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم سلام الله علیه فرزند استمند سید محمد صاحب مدارک است ضوان الله علیه سلسله نژاد او بطریقیکه ثبت افتاد از وی خط خودش منقولست و در مشهد مقدس شیخ الاسلام و افاضی الفضا بود و در آستانه مقدسه منصب ندرت داشت محفل افادت و

افاضل آن بزرگوار در تحت قبه کبره شریفه منعقد میگشت شیخ ابراهیم باز و زرد در ملبع  
 وی فزیده ایست فصیح صاحب لآمل کو دیدم در عمر پنجگس از عطاء علماء شیعۀ اثنی عشریه  
 بخط این بزرگوار دیدم که نوشته بود عمر العلامه والمفید کل واحد سبع و سبعون سنة و عمر  
 الشيخ الطوسی خمس و سبعون سنة و عمر السيد الرضی حدی و ثمانون سنة و عمر السيد الرضی  
 سبع و أربعون سنة

### مولانا محمد فاضل محمد مکه کشته

از فضلا معاصرین صاحب لآمل است وی در صفت مولانا میگوید فاضل کا صاحب الشاه  
 معاصر از مضافات او شرحی است بر جوزه که شیخ محمد در مواردی بنظم کشیده

### سید محمد تقی الرضوی المشهور بمیر خدک

از معاصرین شاه سلطان حسین ضعیف و نادار شاه افشار است و همدو تقوای وی مسلم  
 خراسان و عراق بلکه تمام آفاقی میباشد میگویند سالی که شاه سلطان حسین بمشهد مقدس  
 رفت میرد کور زاد خانه خود ملاقات نمود میر مطلقا در حق و بقیام و اکرام پذیرفت  
 شاه از نقد و حبس هر چه تکلیف کرد پذیرفت الا فرآنکه از جود ثلث خط امین از کلی داشت  
 شاه خواست تا مال او را شخصاً کبر یکی از مزارع مشهد حواله شود تخفیف دهد ارضی  
 و گفت خلاف انصاف است که بامر دم انجاموا ساءه نکرده باشم پس شاه سلطان حسین تمام  
 آنرا در مرفوع القلم داشت وجه شتهار وی میر خدای است که در مشهد مقدس از  
 سادات رضویین میر محمد تقی دیگر بود المشهور بمیر شاه که هم از عباد و زهاد بشمار میر  
 چون صفت صاف و معالی دهد و تقوی میر خدای و ندای این عنوان از مشهد باصفهان رفت  
 و بیع شاه سلطان حسین رسید وی را بمکانه احضار کرد ارضی نشد تا حکم رفت که مردم مشهد

مکلفند بفرستادن میر محمد تقی رضو و اگر تقصیر کنند بسخط شاهنشاهی گرفتار گردند اهل  
 مشهد همدانستان بحضرت میرد رآمدند و اصرار نمودند و سوگندیدند بالاخره میر محمد تقی  
 رضو دیگر را راضی ساخته باصفها فرستادند که حکم پادشاه اطاعت شد و میر محمد تقی رضو  
 فرستاده آمد از آنوقت این دو میر بی نظیر که ستمی بلدی و هرد و رضو بودند یکی بخدائی  
 مشهور شد و دیگر پشاهی هرد و بعهد نادر شاه درگذشتند و بجایان مکره قتلگاه مشهد  
 مقدس نجا رفتند

## سید محمد تقی الرضو المشهور بمیرشاهی

در عبادت و ریاضت و رع و زهد و حکم عصر خویش بود و همال میر خدائی بشمار میرفت  
 الا اینکه میر خدائی بظاهر شریعت بشر مفید بود و میرشاهی مجادّه طریقت کونند و تپکه  
 شاهزاده رضا خلیفه پیر از حکم پدرش نادر شاه بتسخیر ماوراء النهر عزیمت داشت هنگام حرکت  
 نزد میرشاهی آمد و استمنا نمود میر فرمود که اگر برای خدا میر و می خدا همراه است الا بطلب  
 نرسی میر فتاح مرا غی خوابی بده است آنرا در مشور و ریاض الفنون بنظم کشیده از آنجا جلا  
 فدا این میر بزرگوار معلوم میگردد بعضی عقیدت این بوده است که از میرشاهی  
 کرامات بصدور میرسد هاتواوی در سال هزار و صد و پنجاه بمشهد مقدس درگذشته  
 و بقبرستان قتلگاه مدفون گشته کامر

## مولانا محمد تقی عبدالوہاب

اگر چه اصلاً از اسرabad است ولی مشهد مقدس رضو سکنی گرفت شیخ حواری در صفت  
 او منیر ایدافا ضل عالم متکلم جلیل شاعر معاصر له مؤلفات مفیها شرح فصوص الفارابی بالفارسی  
 لمیم

لم یتم ولم رساله فی الاخلاق بالفارسیه و غیر ذلک و در سال هزار و پنجاه و هشت از این  
سرای سپنجی در گذشت

## شیخ ابراهیم بن فخر الدین العاملی البازوهری

از شاگردان شیخ بها الدین محمداست و هم بر شیخ محمد بن شیخ حسن صاحب معالم لیسر شیخ زین الدین  
شهید ثانی تلمذ کرده شیخ حرّ در ترجمه او مفرها بدکان فاضلاً صد و فاضلاً شاعراً ادباً  
اوراد یوان شعر است صغیر الحکم که در آن مرثیه در فوت شیخ بهائی و مدحی در حق شیخ زین الدین  
بن شیخ محمد بن الحسن بن الشهدا یدیه شده و هم رساله فراهم ساخته مشتمل بر حله المسافر از  
تلمذ و رثاء او در باره شیخ بها الدین معلوم میشود که همانا او در میان افاضل قرن بازم  
بعد از هزار و سی هجری فوت شده و بنصره و احدی از مترجمین احوال رجال اسلام و  
در مشهد مقدس اینجهان را بدو و فرموده است

## مولانا احمد بن محمد بن فخر

اصلاً از اهل بصره است ولی در مشهد مقدس جای و رت اختیار کرده بود و از علمای است  
که شیخ محمد بن الحر ایشانرا از معاصرین خود شمرده پس با بدا و اخر مائه حادی عشر اعلی الثم  
ادراک فرموده باشد چه شیخ مذکور بنابر پنج هزار و یکصد و چهار در گذشتنه چنانکه پیش  
ذکر نمودیم و در حق صاحب عنوان گفته فاضل عالم زاهد عابد و دمع من المعاصرین المجاورین  
بطوس از نصایب این دانشور بزرگوار حاشیه است شرح لمعه رساله در بحر غنا و رساله  
در بر صوفیه و غیرها

## میرزا حسن خلیفه محمد بن فارصو

از علماء مشهد مقدس و معاصر شیخ حرّ عاملی است مختصری از ترجمه او در امل الآمل و رساله  
العصر

العصر و باض الحجة بنظر رسیده و او کتابی در فقه اسنود لای نوشتند اما نام نامی مانده است  
از معاصرینش شیخ حرّصیفاد می شود که در حدّ و دما بین قرن یازدهم و دوازدهم هجری  
وفات یافته است

### میر محمد خان بن محمد جعفر رضوی

از علماء مشهور مقلّس و پیر میرزا حسن سابق الذّکر است و او در فقه و حکمت و کلام از اساتید  
عظام بشمار میرفت چند کتاب تصنیف کرده از آن جمله است شرح الفواعل شیخ زین الدین محمد  
الحسن بن شیخ زین الدین که از نوادگان مشهور و میر و شهید سعید است و او شاکر دینی  
و درس خوانده سید علخان صاحب سلافة العصر و دایرة ترجمه مختصر نا بد کرده است میگوید  
و یاز عظام عصر خویش بود در سال هزار و چهل و یک هجری رحلت نمود

### مولانا رفیع الجبلانی

از شاکردان مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه است و مجاور مشهور مقلّس و نویسنده  
شیخ یوسف بحرانی در ولایتی البجری در اثبات سند بعضی از طرق روایت خود میگوید من  
طریقه اخبرني به الفاضل الا خذ ملا محمد بن فرج المعروف فبلا رفيعا المجاور حيا و متنا <sup>بالمشهد</sup>  
الرسم عن شيخ ملا محمد باقر المجلسي و هذا الطريق اقرب بطريق لقلّة الوسائط و منها ملا محمد  
البن سبطوحي اسناد ميرزا حسن نوزی از شاکردان ابن بزرگوار است در تفسیر نکات  
بدیع از وی باقی مانده گویند که میرزا بنیال عهد الظالمین را بنبیانی عجب تفسیر کرده است  
و اثبات حق خلافت بلا فصل برای امیر المؤمنین علی سلام الله علیه نموده با سنباطی در  
کمال غرابت فخر این تفسیر که به نزد صاحب باض الحجة بوده است فوت مولانا رفیعای  
مذکور نیز در مشاهد اتفاق افتاده



## الشَّرفُ الجَبَلُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ الْحُسَيْنُ النَّجَفِيُّ

پیر سید علی اعرجی استمدانی مجاور مشهد مقدس رضوی بوده است فاضل ز نوزی و یکویدین صبح  
 او زاد در زمان مجاورت روضه رضویه ادراک نمودم وی عالمی فاضل و ادیبی کامل بود مولانا  
 محمد هادی نزیل مشهد مقدس کلامی مشتمل بر لغز و اسم بیک جعفر و دیگر صدر الغاز که به و  
 صنعتی و زبده بود لغز جعفر را اصل فرار داده و در خلال الغاز آن کلماتی بسخری گنجینه بود که  
 از اجتماع آنها لغز صدر حاصل میشود سید نبی صاحب این عنوان از شرط مهارتشان لغز را  
 کسوده و در این باب سأل لطیف نوشته بود و در آنوقت که من را دیدم بسیار فریاد بود  
 فوئش در نجف اشرف افتاده است

## مولانا عبد الله بن شاه منصور

در فرزندین ولادت یافت برای مجاورت مشهد رضوی بطور شاف در فقه و حدیث بیکی  
 طولی اشند الف بن مالک را بفارسی شرحی نوشته و رساله فارسیه را ثبات امامت امیر  
 المؤمنین علیه السلام بمشاهه بغدیه و نیز از معاصرین صاحب امل کامل است

## مولانا عبد الله بن محمد

اصلاً از تبریز و به خراسان استمدانی در مشهد مقدس مجاورت و سکنه اختیار کرد و عالمی فاضل  
 و فقهی صالح و زاهدی عابد بود ارشاد علامه را شرح نموده و رساله در اصول پر داخه  
 و دیگری در جمعه ساخنه تابش حرع املی معاصر است

## شیخ فضل الله المشهد

از بزرگان عرفا و مشاهیر رجال النخبة است اداها الله شرفاً در جوانی خدمت شیخ حاجی محمد  
 خوشانی رسید در آنک زمان بمرتباً و لیا و اصل شد چنانکه برخی او را با مجد الدین بغدادی

فرین میدانند بلکه بعضی او را ترجیح میدهند شیخ حاجی محمدیان بزرگوار اجازه ارشاد داد در آن  
 اجازه او را چنین مینماید که در آن عصر و زمان بناید ملک منان یکی از آنان فرزند همت بلند  
 و الا پسند سالک سالک شریعت طریقت و افاق و افاق اسرار حقیقت مخطوف و خواف غنا  
 مجذوب و جواذب هدايت<sup>الله</sup> المودين عند الله ابو الوفاء الشيخ عماد الدين فضل بن الاجل المحرم خوا<sup>ح</sup>  
 علامه الدين على بن الصدر وخواجہ کمال الدين نعمه الله الطوسي است که در مدت اندک بکثر از بکیال  
 مجلته کمال محلی شد الى آخرها

این شیخ بزرگوار با وجود مصاحبت اهل روزگار و مزاولت صید و شکار کاملاً بیرون اشغال  
 میل فرمود و اجاناً رساله تالیف نمودی از جمله شرحی بر الواح ملا عبد الرحمن جامی نوشته است  
 وی در شهر سور سنه اربع عشر و تسعمائه در مشهد مقدس بسبب حادثات فاجعه و در  
 همان خاک مدفون گردید و بزودی شبیکهان کفر انجیل را از شمشیر شاه اسمعیل صفوی اسیر نمود  
 امیر فیض الله بن عبد القاهر الحسینی النفری

فقهی فاضل و محدثی کامل بوده است بر مختلف علامه حوائی مفیده تعلیق کرده و بر اثنتی عشره  
 مثنوی بدیع نوشته و کتابی مستقل در علم اصول ساخت اگر چه که دانش در تفسیرش افتاده ولی  
 در تمام مدت تحصیل مجاور مشهد مقدس رضوی بوده و در آخر عمر در غری سرتی جوار داشته  
 چنانکه بلدای او میر مصطفی در نقدا الرجال میفرماید که سیدنا الطاهر کثیر العلم عظیم الحکم متکلم  
 فقیه فقه عین کان مولد فی نفر نش و تحصیل فی مشهد الرضا و الیوم من سکان عینه جدّه بالغری  
 بادی میر فیض الله در رمضان هزار و بیست و پنج از این سرای سپنج در گذشت و بحقیقت شرف مدفون<sup>گشت</sup>

میرزا محمد باقر بن میرزا الدین الحسینی

اصلاً از سادات رضویه نجف است و ولادت و سکونت در مشهد مقدس بوده و با سلاطین<sup>طین</sup>

صفویه معاصر است تقریباً در اوایل قرن هجری خدای عشر هجری جانت داشته شیخ حرّ در صفیه مرقا

فاضل محقق شاعر متکلم له شرح الاربعین حدیثاً و حاشیه علی الحاشیه القدیمه و غیر ذلک

مولانا محمد ضیاء عبدالحسین النصیر الطوسی المشهد

مصنف کتاب کشف الایات است سال نالیف و زمان علی التقریباً اینها در تاریخی که بفارسی

درباچه کشف الایات ذکر کرده است معلوم میگردد

نام این نسخه و سال تاریخ کشف الایات کلام قدس است

مولانا محمد مؤمن نیشاه قاسم

اصلاً سبزواری است اقدار مشهد مقدس می نشسته شیخ حرّ در وصف او منبر مایه محقق

فیه محدث غایب معاصر و ذلک تفسیر است بر کلام الله مجید و حواشی به شرح لعمده و غیرها

سید جلیل بن محمد مهکزی بن محمد بن محمد باقر الحسینی

از فاضل محققین مشهد مقدس است و علی التقریباً در اوایل قرن هجری جانت داشته

کتابی در اصول نوشتن ترجم بنیاد السالین

مولانا سلطان محمود بن غلامعلی

اصلاً طبیب است در مشهد مقدس منصب قضا داشت در فقه و عربی استاد بزرگ بود

شرح ابن الحدید را بر پنج البلاغه مختصر کرد و رساله در اثبات رجعت نوشت و رساله

دیگر در عرض پرداخت فاضل ز نوری و از معاصرین خود شمرده است پس باید از علما

عهد خاقان مغفور (فتحعلی شاه) بوده باشد

مولانا الحاج محمود بن میر علی المیمند

از فضلا و صلحا و ثقات مشهور مقدس رضوا است معاصر شیخ حرّ بوده شعر نغز می گفتند

رساله مرد غانوشنه است از جمله حدائق الاجاب الفول الثابت و الکلم الطیب و سلاح المؤمن  
و المقام الامین و هم خوه القلوب و اشرف العابدین که هر دود معرفه الله است و پر داخه

و میرزا و فارسی اشعار دارد

### میرزا محمد حسین معین بنی و بنی و انوار

از سکنه مشهد مقدس در علوم عربی و منطق و غیرها بهره تمام داشته چون اقتدار عذ  
الملك امیرخان صوبه دار کا بل در خراسان اشهار گرفت و بی بکابل رفت و نری کرد و محل  
یافت و در ضلالت افناد و آیینی اخراج نمود و بانواع جل و اج داد و در حد و زمان  
فرزها فشارت و تربی هزار کس معتقدین دین خود را بکذاشت و در گذشت و اولاد  
و خلفای بی نیز با جهود پیر و ان تا آخر مائه ثانی عشر هجری منقرض شدند

### میرزا ابوصالح

از اشرف و ضوئه تقویه مشهد مقدس است گویند مادرش فخر النساء بیکم صبیئه شاه  
عباس ماضی بوده و خود در عهد شاه عباس ثانی بصد الممالکی کل ایران افتخار داشت  
از احفاد و نژاد این بزرگوار فعلاً جمعی کثیر در عدد ارباب مناسب آستان مقدس رضوی  
زاده الله شرفا بشمار می آیند از آثار خبر که با گذشتن یک مدرسه صالحه است که  
آنرا در سال هزار و هشتاد و شش هجری بنیاد نهاده و املاک کثیره وقف آنجا کرده این  
اوقات بمدت سه نوبت اشهار دارد و دیگر ایوان مصلای مشهد مقدس است که در هزار  
و هشتاد و هفت بحکم سلاطین صفویه پر داخه

### میرزا شمس الدین محمد

از مشاهیر سادات تقویه مشهد مقدس و سرکشکان عبیه رضویه بوده است در حدیث

و اثر ثبوتی داشته و در حالات و کرامات حضرت رضا علیه السلام کتابی نگاشته موسوم به سبله  
 الرضوان خود معاصر شاه سلطان حسین صفوی است سال یک هزار و یکصد و سی و شش  
 در قیامات بوده نسخه کتاب سبله الرضوان را جناب سبط ابی عماد العلماء و جید العصر  
 کهن الافاضل میرزا عبدالرحمن مدرس و لا آسان ملا یکتا پاسبان داماد افاضه  
 در حین جمع و تألیف تاریخ علماء خراسان حاضر داشته است اسامی جمعی از علما و اهل  
 معاصرین مصنف مرحوم را که تفصیل اخبار و شرح احوال ایشان بدست نیافته از آن  
 کتاب استخراج فرموده است چون برخی از اینها مشمول عنوان عام این باب از کتاب مطلع  
 الشمس بودند ما نیز اسامی ایشان را بهمان و تیره ثبت نمودیم

### میرزا علی کریم بیگ

از موطئین ارض فخر و زین و از اعظم علماء و مقدسین بوده در یک هزار و یکصد و  
 سی و پنج بشمار علوم و ترویج فنون اشتغال داشته

### مولانا محمد معصوم بیگ

معاصر میرزا شمس الدین محمد و در تاریخ فوق از مجاورین ارض قدس بوده و بفضل  
 و تقوی و تقدس قبول عامه انصاف داشته

### مولانا عبدالرزاق مشهور

هم در آن ایام از علماء اعلام و اجله عظام بشمار میرفته

### میرزا معین الدین اشرف

خادم آستان قدس بنیان روضه بوده و از فضلاء عصر و صلحا وقت بشمار میرفته است

### مولانا علی اکبر

در عبثه

در عبثه مطهره حضرت رضویه بمنصب جلیل ندر پس افتخار داشته و در عداد فقهاء فحام و احلّه  
 علماء عظام محسوب میگرددیده است

اَنا ابراهیم

هم از علماء و معاصرین صاحب سبله الرضوان و در آستان عرش تو امان بقلب نایب  
 الصداره افتخار داشته

مولانا محمد رضا

مدرس و نایب سرکشک آستان مقدس بوده است

مولانا آقا حسین

محقق فاضل و مدقق کامل بوده و بمنصب جلیل خاد مباحثی افتخار داشته است

مولانا الشیخ محمد

از مشاهیر علماء عظام و مدرس آستانه شریفه بوده

میرزا بدیع الدین محمد

خلف میرزا ابراهیم نیشابوری از سادات عظام و مدرسین فحام آستان عالی مقام بوده

و در سال یک هزار و یکصد و سی و چهار حیات داشته است نام این ده بزرگوار از منسوبین

مشهد مقدس از کتاب سبله الرضوان نقل افتاده

میرشاه فاسیم

اصلاً از بلده سبزوار است ولی در مشهد فخر فرین ثامن ائمه طاهیرین علیهم السلام مدتها برای

مُحَصِّل و تکمیل فنون عقلیه و نقلیه شرف مجاورت داشته نگاه بسبزوار بازگردیده

در اواسط مائه ثانیه بعد از لاف بجوار رحمت حق درگذشته و بی پسر رسیده محمد است

که زمانی



که زمانی لا بقا مان جمعه مشهد مقدس با او بوده چنانکه بنیاد

## حاج محمد بن میر شاه فایر بن ابوالدکتر

در سبزوار متولد شده و بعد از تکمیل علوم در مشهد رضوی متوطن گردید و اعتباری کامل حاصل نمود تا آنکه شاهزاده نصر الله میرزا پسر نادر شاه امام جمعه آنجا را با وی تفویض کرد در یک هزار و یکصد و نود و هشت و هشتاد و هشت سال تقریبه در گذشت و یکی از حجر شماییه صحن جدید مدفون گشت پس منصب امام جمعه بمرحوم میرزا مهدی شهید اعلی الله مقامه خصاص گرفت

## شیخ حسین شهید

از خانواده هکام قدیم خراسان و امام جمعه مشهد مقدس بوده در فقه و اصول و ریاضیات از اساتید و در مسجد جامع مشهد در بیس میکرده است بهر سبب میرزا مهدی شهید مدتها شاگرد وی می بوده مردم کراما بچند از شیخ مذکور نقل میکنند که او اسطمانه ثانی بعد الالف حلت کرده وی از احفاد عارف کامل مشهور شیخ حافظ است که فرموده یکی از فرزند کوه پا بجا مشهد مقدس باز نگاه میباشند و او خود را و آخر ما نه ثامن هجرت در گذشت

## مولانا ابوالمحمد

خلف شیخ حسین سابق الذکر است در علوم شرعیه و ریاضیات بمختصر فن نجوم و احکام از اساتید مشهور دولت خافان مغفور است ثواب محمد و لیمیرزا در زمان ایالت خراسان علوم ریاضیه را خدمت و تحصیل کرد و قتی در عهد ابن فاضل فرزانة کون که اتفاق افتاد و سار کا نمایان شد وی اینوا مفعرا با بنیاد مویخ ساخت (فلان کشف الشمس کما) فوئش در هزار دویند چهل است و برش مجرم مطهر در مسجد پشت سرانور

## میرزا ابوطالب صفه‌ها

پیر میرزا علی رضا بن میرزا محمد علی بن میرزا کوچک بن حکیم داود اسلافش از مشاهیر حکما و اطبا بوده اند خود در واقع بامر شاه و لا یست علیهم السلام مشهد مقدس آمده از طبابت ببولیت رسید و مدت سی و هفت سال بلوایم این منصب جلیل اشغال داشتند و مسلك عرفان و تصوف غالب معقولات و منقولات از اکابر عصر معدود میشد در هزار و دویست و شانزده وفات یافت پس از او مختلف گردید که هر یک مجدمنی از آسانه مبارکه سرافراز بودند و اینک احفاد و نسل ایشان عبارتند از

انساب عیبه مقدسه مستعد هستند

## سید جعفر سبزواری

همیشه زاده سید محمد امام جمعه است که ذکرش گذشت در عصر شاه شهید آقا محمد شاه طاب ثراه بوده و مجاور روضه ثامنیه اطهار علیهم السلام این کتاب از مصنفات او است باطل لا یؤا فی احوال ائمه الاطهاره کتاب اسرار الصاویه و رساله فی اثبات حرقة شرب الخمر رساله فی علم القرآن و غیرها نیز در پائین پای مبارک نزدیک مزاج حال مفضال خود واقع شده

## مولانا محمد اسماعیل از غده

از اکابر عفا عهده خافان مغفور فحمله شاه فاجار است سی سال در مشهد مقدس مجاورت خدمت ملا محراب و حسین علی شاه اصفهانی رسیده است در هزار و دویست و سی و یک فوت شد در مقبره قلکاه ارض مقدسه مشهد الرضا علیهم السلام خاک رفت چند رساله در طریقت دارد در اشعار و جیدت مخلص مکرده است

## حاجی میرزا معصوم رضوی

از مشاهیر علماء مشهد رضوی است با وجود مقام اجتهاد منصب حکومت شرعی نمیشد و نش در سال

در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج و در کفشکاه صحن عتیق روضه رضویه مدفون است

### مولانا حاج اسحق زرنجی

مجاور مشهد مقدس و از افاخم مجتهدین و متروجهین دین بوده است اسلافش ناشن است  
 هکی بمنش و بنش داشته اند از آنجمله است حاجی خداداد جد اعلا ی صاحب این ترجمه که  
 با وائل ظهور صفویه معاصر بوده و مولانا اسمعیل و غیرها تعلیقات بر شرح لمعه از مصنف  
 حاج ملا اسحق مذکور مشهور است مردم کرامات چند با و نسبت میدهند و هزار و دویست  
 و سی و هفت بسرای جاوید رفت و بمقبره که خود در مزار فلکگاه ساخنه و پیراخنه بود  
 مدفون گردید بطیب الله و مسه

### حاج میر عبداللّه

اصلاً سبز واری و همشیره زاده حاج سید محمد امام جمعه بوده است ولی در این مشهد  
 مطهر خدمت خال مفضل تحصیل و تکمیل پیراخنه بدرجه ندر پس ایشان مبارک و  
 بنایت صدارت مشهد مقدس سپید در هزار و دویست و سی و نه بسن هفتاد و هشت  
 سال از دنیا رخصت نمود کویند و زاده فرزند داشت همگان هنوز در دانشمندان  
 ایشان میرزا حسن و میرزا محمد تقی منصب جلیل ندر پس نابله که <sup>میدند</sup>

### میرزا احمد بیگ

اگرچه در بلده سبزوار بوطن داشت ولی اصلاً از اهالی مشهد مقدس بوده در هزار  
 و دویست و پنجاه و چهار در کفشکاه است

### مولانا محمد علی فدیشی

فدیشی بر وزن خدیجیه که مولد و محدث او است از فرای پشاور میباشند این بزرگوار  
 در مشهد

در مشهد مقدس تحصیل عقیقات و نفقات کرد تا آنکه بمبرئیند رسید در سینه عبا قلند  
که از مدارس معتبره آنجا است نایل گردید و همی در این منصب جلیل بود تا رحلت نمود

### مولانا حاجی محمد حسن

بعد از تعلیم و تکمیل عادیات در مشهد مقدس از خواجگان نمود و در یکی از حجرات مدینه  
پایین پای مبارک بر باضات سعبه اشغال ورزید و در ویم رجب هزار و دویست و  
دو فوت شد بر حسب صیبتش در قلکاه دفن کردند

### حاج مولی محمد صالح

اصلاً از مینی است لکن بعد از تحصیل و تکمیل علوم شرعی در عینات ائمه عراق علیه السلام  
مجاورت مشهد مقدس روضه اختیار کرد و در هزار و دویست و چهل و شش رحلت  
انمود می پویند در قبرستان قلکاه بجا که سپرده شد

### مولانا حاج محمد

مولد و موطنش ارض مقدسه مشهد است رخدمت پند صاحب باض و شریف العلماء  
و مرحوم شیخ جعفر محضیل کرد و بر منظومه بحر العلوم شرحی نوشت و کتابی در شرح مشکلا  
احادیث و آیات و کتابی در اصول فقه و رساله در حدیث هجدهم از خصا و رساله  
شرف و برقه را باضات طهارت خون امام و در هزار و دویست و پنجاه و هفت از دنیا رفت  
و در دارالسیاده مبارکه بجا که سپرده آمد

### مولانا عبد الوهاب

شیخ الاسلام مشهد مقدس بود در رباضات سلطانی نام داشت قبل از فوت خاقان  
مغفور فیحلی شاه از دلائل نجومیه سلطنت شهریار میر و ماضی محمد شاه طاب ثاخر

داد و در هزار و دویست و شصت و دو وفات نمود و در توحیدخانه مبارکه بنا سو از  
آثارش خواستی بر قوانین اصول است و خواستی بر تذکره هیئت و تعلیقات بر بابض و رفقه

### الحاج میرزا اسمعیل

سبزواری الاصل و مشهود المدفن است بمحصل علوم و در مشهود مقدس و عیبات اعمراق  
علیه السلام کرده بسبزوار مراجعت نمود بعد از فوت پدرش میرزا عبدالغفور بامامت  
و در پاست غامه آنجا رسید و در هزار و دویست و شصت و دو فوت شد در جنازه اش را  
بمشهد نقل کردند و در توحیدخانه بخارفت صورت و افعه مرحوم آصف الدوله و درود  
جنازه این سبزه نیکو و در فنا و بمشهد مشهور است

### مولانا محمد حسین مولا علی اصغر صفی آبادی

خوشانی الاصل و مشهود المزار است از شاگردان میرزا مهدی شهید بوده است قدر  
هزار و دویست و شصت و دو وفات نموده و در توحیدخانه مبارکه دفین است

### میرزا محمد میرزا حبیب الله

از سادات رضویه مشهود مقدس است که اصلاً از فرقه پاشین سبزوار میباشد که  
همان فرقه منشأ ملوک سربداریه است و بعد از تحصیل و تکمیل شرعیات بارض مقدسه  
مشهد آمد و مجاور گردید و در پاست کلی یافت و در سال هزار و دویست و شصت و شش  
فوت شد در مسجد باخ جنب حرم مبارک دفن شد

### حاجی میرزا مهدی

خلف حاج میرزا محمد سابق الذکر است در خدمت شیخ محمد صابح جواهر محصل نمود  
و اجازه حاصل کرد و بمشهد مقدس رجعت فرمود و در هزار و دویست و شصت و هفت

فوت شد و در جنب مخرج پدر بزرگوار بخت

### حاج میرزا سید علیان

از سادات عالی رجات کابل است در علوم شیخی خاصه در طب حنائی کلمه داشت و واسطه  
عمر مشهد مقدس هجرت نموده مجاورت کزید و بامان جماعت و وظایف عبادت اشتغال  
ورزید و بعد از چند نیک محراب گفته بشر فضیلت و مباشرت معالجت و زکار گذرانید  
تا در گذشت فیرش در مشهد است

### حاج میرزا حسن

برادر کهنه حاج سید محمد فیض است در خدمت برادر در محضر شیخ محمد تقی صاحب خاشیه  
نموده و با جهاد رسیده و در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت فوت شده و در  
مسجد پشت سر حرم مقدس مدفون گردیده است

### مولانا محمد تقی

مولد شریلوک چولانی خانه است از اعمال مشهد مقدس شاگرد حاجی سید محمد علم الهدی  
بوده و بدجه اجتهاد رسیده و در ساله علییه کبری و صغری و رساله در علم کلام  
تصنیف نموده است فوتش در هزار و دویست و هشتاد و هجری واقع شده

### حاج میرزا هدایت الله آو سیجی

از فرای بیطام در موقوفه شاگرد شیخ محمد تقی اصفا پاست در موقوفه نلیند مولانا  
احمد علی سلاک عرفان و مشرع اجتهاد با هم داشت و مجاورت مشهد مقدس اختیار کرد و در  
سال هزار و دویست و هشتاد و یک هجری الاسلام رفته بعد از اداء مناسک بمصر و بادر گذشت  
و در مقبره آل ابیطالب مدفون گشت باده از سجد هزار و بیست مؤلفات گذاشت از



انجمله است شرح منسوط بر معالم الاصول و شرحی شریف بر شرایع الاسلام  
 میرزا محمد تقی میرزا عبداللہ

مدرس آستان فیض بنیان رضو بود فولش در هزار و دویست و هشتاد و دو  
 منظومہ از او مانده یکہ در فہ و دہکری در نحو

میرزا عبداللہ میرزا محمد تقی میرزا عبداللہ

در احکام و علمیات فن پنجیم یکانہ معاصرین است لقب منصب نجم باشکری آستان مقدس  
 رضو بر مرابا اعتبارش افزوده در اعمال موالید چندین تألیف دارد

میرزا عبدالحسین طیب سمینانہ

از افاضل حکماء مجاورین ارض فیض قرین بود و در کتب فلاسفہ تدریس داشت و بمطابق  
 میرزا سید علیخان سابق الذکر نابلس شد در سنہ ہزار و دویست و یک فات یافت

مولانا الحاج محمد نجف

اصلاً از کرمان است فہمی غار فشری اجاری مذهب بود در ہزار و دویست و نو  
 دو بمشہد مقدس مجاورا در گذشتہ این چند تصنیف از آثار او ماند

تفہیم المرام فی علم الکلام خلاصۃ الانساب غناء الادبیۃ فہم معنی اللبیب خلاصۃ العروض الرقیۃ  
 فی علم الفایہ کشف الغوامض فی علم الفرائض شرح خطبہ الزہراء شرح دعا کبیر شرح دعا  
 جوشن شرح عاصباح شرح شرایع الاسلام کتاب جامع الاحادیث و غیر ذلک

مولانا عبدالرحمن

در عہد خانان مغفور فتحعلی شاہ شیخ الاسلام مشہد مقدس بود زمانیکہ رئیس الفقہا  
 حاج میرزا مسیح طہرانی بمشہد آمدہ وی در خدمت حاج مشارالہ بفقہ و اصول اشتغال

و نذبه و در هزار و دویست و دو فوت شده قبرش در توحیدخانه است

### مولانا محمد اسماعیل

در هیئت و علمیات پنجم و استخراج نفایس و تفهیم فی نظر بوده جناب فضیلت نصاب شریعاً بافتخار  
الافاضل میرزا عبدالرحمن مدرس اول آستان مقدس رضو سلمه الله تعالی در رجب و از  
رساله تاریخ علماء خراسان منکارد که خواننده یکسال قبل از فوت وی شفاهاً شنید  
که مفرمود امسال آستان بکثرت رحمت خود را نخواهد فرورد و بخت و زمین بکثرت زراعت  
خود را نخواهد و در پایند و سال دیگر و بکثرت و در سال سیم چنان محظی شود که اکثر مردم  
بملاک در رسند و بکران ایشان را از خاک برنگیند شکر که من در آنوقت زنده نخواهم بود پس  
بهمان ترتیب که فرمودی کامیابتر و وی نمود و خود بجوار رحمت حق پیوسته بود

### مولانا الحاج محمد حسن

اصلاً از بیات پشاور است در مشهد مقدس تحصیل مقدمات عادی کرده و خدمت مولانا  
عبدالوهاب شیخ الاسلام عقیبات در باب <sup>ضایع</sup> آموخت و مجتهد مولانا علی اکبر شیرازی از  
ظاهریات گذشته قدم بجاده سلوک نهاد و مدت چهار سال در یکی از حجرات مدرسه  
پایین پای مبارک بر ریاضات و مجاهدات اشتغال ورزیده و قصه کرامت چند از اخبار او  
من الغیب نظر رسیده فوتش در دویتم رجب سال هزار و دویست و شصت و دو افتاد و بر  
حسب میلش در کنار مزار شیخ طبرسی از جبانة شریفه فلکاه دفن گردید

### مولانا الحاج غلام حسن

منجم باشی خراسان اسلافش از فایز و احباب نادیر هرات ساکن بوده اند استخراجات بسیار  
عجایب او مشهور است ساعت جلوس شاهنشاهی محمد شاه غازی انا را الله برهانه را و تعیین

نمود در سال هزار و دویست هشتاد و چهار فوٹ شد قبرش در دار الشاده است

## مولانا محمد مهدی

خلفا الصّدق مولانا حاج غلامحسین مذکور است در رفاضیات و احکام پنجم از  
اساتید عصر معدود و میشو و حسب الوارثه والاستحقاق حاوی منصب مقام پیر زکوا  
امیر نظام الدین عبدالحی قاضی غیاث الدین عزیزی قاضی علاء الملک  
این سه نفر از سادات روضو و معاصر سلطان حسین با پیر بوده و در مشهد مقدس هم

نقابت اشند اند هم نولبت

## سید عیسیٰ الدین افضل حسین

از فقها مشهود بوده و منصب شیخ الاسلامی داشته است

## امیر محمد موسوی ابن امیر حاج الدین

در ابتدای دولت صفویه یعنی در زمان شاه اسمعیل اول قاضی مشهد مقدس بوده است  
ذکر شعرا و مشایخ خطاطین منسوبین بمشهد مقدس بترتیب حروف الفبائی  
اثری مشهود

از لشکریان بوده شعر هم می گفته است این ندب از او است

بغیریم غم هجر تو می کشد که مبادا بمر و نوز حال خبر نداشته باشی

## ایشری مشهود

تاریخ زندگانیش معلوم نیست این شعر از او است

در عمر خویش مرحله پیا عشق چندان مان نبود که خاری نپاکشد

## احسان مشهود

اشمش

امیر میرزا مقیم و در سلاک قراشان شاه عباس ثانی منسلک بوده گویند چهل هزار بیت  
شعر مدون ساخته این شعر از او است

پدایست ورنه کن فاش سخن تو بر لب کل رعاست بان درد دهن تو

### ارسال مشهد

امیر قاسم از شعرای زمان اکبر شاه هند بوده در تاریخ و صنعت خطاطی و حداد عصر  
در سنه هزار و نود و پنج هجری و کلاه و در گذشت این شعر از او است

کرمان چو بستر نزل اجاب کند ششم صد مرتبه در هر قدم آزاب کند ششم

### اصلی

امیر محمد علی از خطاطین بوده شعرش در جبهه نداشتن این بیت از او است  
چو بطف لبش بدیدم بنمودم اهل دین را که شود بلا جانها بشما سپردم ابرام

### آفرین مشهد

مهر و نغمه بشمار الدین بوده اسنان از او است  
بیای نافه و شان و دل شکنی گشت که این صلابت کجاست بر نیاند

### افسر مشهد

از شعرای میرزا بابر است این شعر از او است  
میکم دیوانگی تا بر سرم غوغا شود شاید از بهر تماشا آن پری پدای شود

### افصح

امیر میرزا محمد علی خلف شاه میرزا در نحو مشهد است حقه پدرش در خراسان میبود کورکان بود  
در هند و شش ماه میبایست نابل شد و در سال هزار و یکصد پنجاه در هانجام منول

کرده بد

کرد بد این شعر از او است

دل خراب میکند از زلف نپذیرد بشکند دست نایب نند به توانه و بجزیر بشکند

اوحدی مشهد

امیر خواجه عماد الدین نامید حاجی جو شایسته اسطر و سوج و شیع محمد خان  
شهبانی او را در هصد و چهارده در مشهد بقتل رسانید و در آنجا مدفون شد این  
رباعی از او است

در مشهد و شیع خیر جان ببرم دردش چو دهند نام در میان ببرم  
بی زرد عشق نا لان کشتم خاموش که نام درد مندان ببرم  
ایمان مشهد

نامش ملا محمد هادی و در علوم منقوله اجتهادی داشته است این شعر از او است  
بسیار چنگ زدیم دل را ضطر آمد بد چنانچه زدم کعبه و جواب آمد  
با ذل مشهد

امیر فتحان نسبش شمس الدین محمد حافظ شیرازی علیه الرحمه میرسد و دهند و شای  
حکومت بعضی بلاد کرده در هزار و صد و بیست و سه در ده در گذشت از آثار او جمله  
چند ربیع که بود هزار بیت است این شعر از او است

امشب چو شمع و بخت هزار موم هر کینه که بود که در کلوی ما  
با فر مشهد

امیر میرزا شاه با فر و با سم تخلص میکرد این شعر از او است  
و سپید جان سپرد هوای کوی داد نگاه خانه نشین شد فراق روی نو دازد  
با فرای

## بافرای خلیل

سائے عارف و مولد شرکان بوده مجاورت مشهد مقدس اختیار کرده و تا آخر عمر در آن  
خاک پاک بعبادت و ریاضت اشتغال داشته از معاصرین شاه عباس ثانیست و ایند  
شعر از اوست

چند باشم چند باشم چندچند چون شکر در آب و در آتش سپند  
ایکه مشهوری بعبادی بگو ناله عاشق رسا ترا بکند  
برهان

موسوم بسید برهان الدین با میر برهان الدین عطاء الله مشهد شاعری فاضل و صاحب  
تصنیف و تالیف میباشد رساله در علم بدیع و فوائدی دارد در آخر عمر نابینا شده در  
اواسط شوال نهصد و نوزده درگذشت این دو بیت از قصیده او ثبت میشود  
بحمد الله که شد حاصل جهانزار و نوکامل زقرافت شامل ز عدل خسر و عادل  
سپهر سلطنت سلطان حسین صفد میندا که نام رستم دستان زد سناش شد باطل  
بها الدین حسین مشهلی

منشی آسانه مقدسه رضویه بوده و بسپا خوش بنویسنده خط او با سایر اسناد  
برامری میکند

## تقیای مشهد

الف تخلص میگرفته در مشهد متولد و در همان ارض فیض مزین نشو و نما نموده و در آخر عمر  
بماندگان رفته در هزار و شصت و چهار آئینه درگذشته است این شعر از اوست  
مور کی فلک و جو بار باید بد چهارکش مکش و ز کار باید دید



## ثنائی مشہد

اسمش خواجہ حسین بوده و دیوانش بچہزار بیت شرح زندکانیش معلوم نیست این شعر را  
روزیکہ وقف روی تو کردم نظار را دیدم بدامن این جگر ناپره پاره را

## جعفر مشہد

ندیم میرزا محمد وزیر شاہ عباس ثانی بوده است این شعر از او است  
اگر بیز قیامت کشید وصل چہد وصال پار باہنا انتظار می آرد

## جعفری

از سادات مشہد مقدس است این شعر از او است  
خواهم کہ تمام عمر در بر گیرم آن بیکہ شبی بورد آغوش گرفت

## حاصل

اسمش شاہ باقر مشہد است از خدام روضہ رضویہ بوده در مائہ باز دہم در گذشتہ  
این رباعی از او است

ما بستم کہ در بحر فنا بستم . در کشتی عمر ناخدا بستم  
تا آمدہ ایم رفتہ ایم از ہمالہ در کوشن زمانہ چون صدا بستم

## حاضری مشہد

اسمش میرزا ابوالکلام عاشق محمد میرزای پسر شاہ اسماعیل بود در ہنصہ و بیست چہا  
در گذشتہ این شعر از او است

مہر ہم ہر لحظہ از دست غیب نیست سبک سوی من کن بکینظر از لطف سبکبند لبناش

## حافظ کمال الدین حسین

مولانا واحد العین بوده و اصلاً از مردم هرات است خطوط سته را خوش مینوشت و در  
تسلیق سرآمد زمان خود بوده از خراسان بخراسان و از عراق بخراسان افتاد و همیشه  
پوش بود و پیاده سفر میکرد قرآن را بسیار میخواند شاه طهماسب را حضوراً ببلا و زقرآن  
امرو فرمود گفت خواندکم نمی آید شاه را بسیار خوش آمد و را اسب اسروا شتر خیمه و جمیع  
لوازم بخشید مطلقاً قبول نکرد در سال نهصد و هفتاد و چهار در مشهد مقدس رهو

### وفات یافت حجت مشهد

اسمش میرزا مهکنا بیخ زندگانی و معلوم نیست توانی مدّون کرده اسنان شعر از او است  
دولتی بهر از این نیست که از هیلوی غیر همچون کره از بند قبا بر خیزد

### حرّی مشهد

پدرانش از اصفها و تولد و نشو و نما پیش در مشهد شده سفری بکابلان کرده در طعن بر  
مذهب بدیهه فصیده گفت کبلا به از بان نشایر بدند فرا را بمشهد آمده در سنه هفصد  
هفتاد و یک در گذشتن این سر شعر از او است

بار بر افراخته قامت رسید فتنه از باب سلامت رسید

میرسد آن شوخ شهید عشق مرده شمارا که قیامت رسید

هر طرف ز نو آزرده بفریاد است هزار داد زد گشت نو این چهر بیدار است

### حسرت مشهد

اسمش سید محمد از خدام روضه رضویه بوده این شعر از او است

جان پیوسته بحق را خطر از دشمن هیچ حرّی چو دل خود بخدا بستن نیست

### حسنعلی

مولانا مشهد

مولا نامشهد الاصل است در خط از شاگردان میر سید احمد آقا الذکر می باشد بعد از آن  
 هرات افتاد و از آنجا بنش ابور آمد و از بنش ابور راه عراق گرفت و آنک عبثان کرد و  
 چهل سال در بغداد بسر برد و از آنجا عزم زیارت حرمین فرمود و در سال یک هزار و سه و چهار<sup>صد</sup>  
 حسن مشهد

امیر میرزا حسن با اسم نخلص می کرده از ملازمان شاه سلیمان صفوی است این شعر از او است  
 کبرم مخلص روی بهامون کند کسی از دست خود کجارد و چون کند کسی  
 حسین مشهد

امیر محمد حسین با اسم نخلص می بوده و این شعر از او است  
 باقوتنایب تو دم از رنگ میند این خون کز خندین که میر بر سنگ میند  
 حسین مشهد

از ملازمان شاه جهان هند بوده این مطلع از او است  
 هیچ دل نیست که سرگرم دلفروز<sup>نیت</sup> رنگ خاکسری فاخره سوزی نیست  
 حسین

امیر سید فتح علی خان و از سادات رضوی بوده در هند و ستا می نه در هزار و دویست  
 و بیست و چهار در شاه جهان آباد فوت شد و واقف پاتر ده هزار بیت است این شعر از او است  
 ای حنائی بجز کان فریاد از دست داد از دست شاید از دست شما

حیرت شاه مشهد

چند نفر کرده و خود پیر نادیر شاه می گفته این بیت از او است  
 دل در سینه میسوزد آتش عشق خدا داد و در پیشین از من ای پلوفشین امشب  
 خانی

## خانم مشهد

صنعتش حکاکی بوده و کاهی شعری هم موزون مضموده از اوست  
بستکوی فتاده سرکار خانم را که تمام عمر کارش هر خشم و ناز باشد

## خالص مشهد

شرح زندگانی او معلوم نیست این دو شعر از اوست  
صبا بطف کو بار مهران مرا که درد هجر تو بر یاد داد جان مرا  
از ثوب دل کی ریغ ای مهران داریم ما جان اگر خواهی ز ماغت بجان داریم ما

## خواجهر علی مشهد

از حال او چیزی بدست نیست جز اینکه در مشهد امانت داشته و این رباعی را بهین مناسبت گفته  
این پیش نمازیم نه از تو روایت حق میدانم که از رایاست شناس  
اینک خوشم افتاده که در وقت پشتم بخلا بواست و رویم بجدات

## ذراغی مشهد

امیر محمد رضا است و این رباعی از اوست  
مارا جانی که جز طلب اند نیست با فرق میان روز و شب اند نیست  
دور از نفس غمزه زانکه مرا درد دل نفسی که راه لب اند نیست

## ذراغی مشهد

امیر میرزا رضی و عهد شاه جهان چند رفت و در زمان داراشکوه در هندوستان  
بود فصدی در مدح داراشکوه گفت که بیبا الفصدی آن این شعر است  
ناله را سپراب کن ای بر نیاید بهار فطره نامی میتواند شد چرا گوهر شود

داراشکوه این شعر را زیاده از حد پسند کرده صد هزار روپیه که مغادر بسپنج هزار  
نومان پول ابراست با وصله داد و الحق شمر مذکور در کمال ثنائیات است اما ایند از را  
یکی از نواد را بیات عالم دانسته اند بالجملة انش و رسته هزار و هفتاد و دو بوطن نزل  
کرده بعد از چهار سال در گذشت این شعر از او است

چه سان از قید این سیاد آزادی کوشید  
که پرواز بلندم نالاب بام فضا باشد  
زافر مشهد

امشیر میرزا سید الدین خط را در نهایت خوش منوشتنه از جانب شاه سلیمان صفوی  
ابتدا بوزارت هرات بعد به پیشکاری تمام خراسان نابل شد ایند و شعر از او است  
میکند و عده دینار بفردا امروز یاد دانسته که امروز مرا فردا نیست  
حرف سفر مگو که من از کاد میروم نقل مکان دور تو از دیده نادان است  
رسیده

مولا ناخواهرزاده استاد هزاد است شیععلی و اخیله خوش منوشت در سال نهصد و  
هفتاد بمشهد فوت شد و در جنب مراد مولا نا سلطان علی نجاک رفت

زاینی مشهد

حال انش معلوم نیست این شعر از او است  
مرا مرده است در دل کرده جاد و چشم شرم چو کل پاکیزه رخ همچون پاکیزه دامن هم  
رخبر مشهد

امشیر حاجی محمد ابراهیم این بیت از او است  
ز شوخی آنچنان کرم از پی پنج پر خیزد که و خشت انغزلان چون دم از تصویر خیزد  
سایر

## سایر مشاهد

در زمان شاه اسمعیل صفی از اصفهان بمشهد آمد این شعر را و سَنَد  
پَرُو عَشُو چَر اَغْبَسْتُ رُبْم وُجُو بَسْمِ مَرَه بِرِهْم ز دِنِ خَامُوشِ اسْت

## سُلطان اَبْرَاهیم میرزا

پیر هُرام میرزا پسر شاه اسمعیل است چون از خطاطین مشهور عصر خویش بود و مدتها  
در مشهد مقدس اقامت داشت و در آنجا مدفون گشت نامش در این عنوان بفرستاد آمد  
و یَ حَیُّ بِکَومِ مَشْهُدِ مَقْدَسِ کَا هِی بِدِ بَکَرِ بِلَا دِ جَکُومِ مَنصُوبِ بُوَد دَر جَمیعِ عِلُومِ  
و دَافِئِةِ مَهَارِثِ داشت و در موسیقی نقشها بشد و تصنیفات ساخته خط نستعلیق را  
بسیار خوش مینوشت از دُرُ و قَطَاعَاتِ مَوْلَا نَامِ عَلِی مَشْقُوقِ کَرده بود شعر را ترکبیا و فارسی  
بگو میساخت و جاهای مختص میکرد در علم اصول و احادیث و سیر و انساب و تواریخ نیز  
ببین نظر بود و بفرات کلام الله با جود و مواظبت داشت و بصید بازمولع بود نیز را بدست  
می انداخت و خطا نمیشد و در نیر اندازی و چوکان بازی و مشق ثقل و شناور و عدل انداخت  
وقت سیاحت و شناسایی نیر انداخت و خطا نمیکرد در طرایف و نقاشی و نذیب و طنبور  
نواختن و شطرنج غایبان و باختن از اسایند محسوب میکرد بد و در پادشاهی فرانک و چین و  
کرج و ساختن حلوبات و خورشها و مرتبای بدیع و در سایر اعمال بدی نیز مثل  
نیر نداشتی و جلد دوزی و طنبور ساز و صحافی و نذیب افشان و عکس ساز و رنگ آمیزی  
و زکری مهارت کلی داشت از شرب خمر اجتناب میفرمود و کاه میخوردن برش و فلونپاد  
نمای اقدام میکرد در سعی چها سالگی حکم اسمعیل میرزا بقتل رسید و نعش او را از فرزند  
بمشهد مقدس نقل نمودند و در درج حرم بمدفنی که خود در اقامت مشهد را نذیب داده بود



بجاک رفت رضوان الله علیه

## سُلطان علی المشهد

مولانا فلهذا الكتاب رخط يستعلنو سرآمد نو پسندگان روزگار است در زمان  
سلطان حسین بابقراد رگها بجانه خاصه با سنسناخ اشغال داشت اسم خود را کاتب  
السلطان فی قلم بگرد کوبید بجو اشتهار علی شیر بکتابت شیخ هم میرزا خا و قشکه شاه  
بیک خان اوزبک هرات را بگرفت مولانا از هرات بمشهد مقدس آمد و منزوی گشت  
نادردهم ربیع الاول نهصد و بیست و شش وفات یافت قبرش در محاذی پائین پای  
مبارک حضرت رضا علیه السلام از بیرون متصل بکندامیرعلیشیر بد رسه شاهرخ  
نزدیک پجیره فولاد است عمر او نا هشتاد و پنج سال رسید از آثار خطوط وی سنک  
مقبیره سلطان محسن میرزای بابقر است مولانا سلطان علی شعر هم می گفت و رساله در  
باب خط و تعلیم آن بنظم آورده این شعر از او است

از جوانی بخط بدی میلم عشق خط را ندانم تره سیلم

## سَلیم کاتب

از غلامزاده همام جلال الدین صدر اسرا بادی است پدرش همیشه بوده خود کتب  
کرد در ذلک نویسی نظیر نداشت قطعه نویسی بود همه کتابها و افرینه سلطان محمد  
میکرد همیشه در مشهد مقدس بود و درها بجا وفات کرد

## سید مشهد

اسمش میر سید علی بوده از شعرا و خطاطین مشهده است در هزار و دویست و هشتاد و  
وفات کرده این دو شعر از او است

بدیگر

در بحر وجود شد و جهان نقش بر آب است با هستی او هستی ما موج سر با است  
معماری افلیم دل ما نتوان کرد چندانکه در آن دیده کند کار خرا<sup>بست</sup>

### سیری مشهد

شرح حالش معلوم نیست این شعر از او است  
ز وصال یار و روزی رسیدام بکامی که شب فراز من نکشید انتقامی

### سیر

بواسطه طول فامش او را شتری هم میگویند باید و بدش از او است  
چو محرم شد ایمن از خود مباش که محرم بیک نقطه محرم شود  
مجوذب سلطان اگر غافل می که نفس سلیم تو ظالم شود

### سپای مشهد

مردی ظریف الطبع بوده این شعر از او است  
دل صد پاره مرا از غم کل پرهی است کریم تلخ من از خند شیرین<sup>ست</sup> هستی

### سپه

مولانا اصلاً نیشابوری است اما در مشهد مقدس سکنه و بمکتب داری اشتغال داشته  
خطوط سبعة خاصه نستعلیق را بنیکو نوشته و در سرعت کتابت به نظر بودی  
شعر را هم بنیکو گفته سبح مهورا و این شعر بوده است

(بکر و ذبیح شاه پاکیزه سرشت سپیدی و هزار شعر گفت و بنویشت)  
و این هزار هیچ شاعر و کاتب بظهور نرسیده است و می معاصر علماء الدوله بن<sup>نشین</sup> با  
میرزا شاه رخ بنام مشهور کورکان بوده در فن انشاء سابل و صنعت و فن آفر

و سپاهی

وسپاهی سازی افشان و نذیب اسنادی و مهارت داشت حکایت بدین خرمنا  
خوردن او را میرخواند در کجیب پیر آورده است

### شاه محمد کاتب مشهد

شاکر مولانا سلیم سابق الذکر است کاتب را بسیار خوب بکرده سلفه شعر نیز داشت  
نخاعش واثقی است

### شجاعی مشهد

حالاتش معلوم نیست این را عی از او است

بر من بند لفریب پرفز بگذشت چون من سوز خرمین بگذشت  
شور بدین زلف پریشان در دست بگذشت بمن ده که چه بر من بگذشت

### شریف مشهد

استش میرزا محمد بوده این شعر از او است

ناز صحرای خون روی شهر آردم عافان چو سگ بوانه کن بدندرا

### شریفی مشهد

از احاد علامه سید شریف جرجانی بوده این مطلع از او است

بسکه سبل غنای دیده دما دم گذر روز هجر تو مرا چون شب غم گذر

### شعوی مشهد

شرح زندگانیش معلوم نیست این مطلع از او است

بی توجه خون فشان کم روز و داع دیده شریف واپسین دم جان بلبید سپیده را

### شمس بنایینقزی

از شاعران

از مشاهیر خطا بن عصر کور کاپنه است و از نواد و ارباب علم وی خطوط سنه را که محقق و  
 ریحان و ثلث و نسخ و توفیع و رفیع باشد بسیار خوش مینوشته و کتابت او بسی نازک و با  
 اسلوب شیرین بوده مولانا شمس اسناد میرزا بابینفر است در دستگاه این شاهزاده  
 روزگار میکند را بنده با بجهت بابینفری قم مبرکه از آثار او در مشهد مقدس کتبه های  
 مسجد جامع است که در کمال جودت و امینان نوشته

### شیخ کمال ابن ولید

شاکر مولانا عبدالحق فی الذکر است خطوط سنه را بنماها خوش مینوشت و همیشه کتابت  
 کلام ملک علام و ادعیه دوازده امام علیهم السلام اشتغال داشت از آثارش صناعت بدیه او  
 در مشهد مقدس کتبه ها درون روضه منوره است

### شیخ رباعی مشهد

چون همیشه رباعی می گفتن با این اسم معروف شده بعضی این رباعی را با و نسبت داده اند  
 از کل طبعی نماده کاین روی من است و ز مشک خطی کشیده کاین مؤمن است  
 صد نافر بیاد داده کاین بوی من است آتش مجاهد زده کاین خوی من است

### صابر مشهد

اسم محمد علی بوده این شعر از او است  
 هنگام شکر او بزبان شکوه گذشت بطالعی نکر که همانرا شنید و رفت

### صالح مشهد

اسم محمد میر بوده این مطلع از او است  
 اندیشه خال رخ آن سیم بر سوخت خوش آتشی افروخت که از یک شرم خفت

## صد الدین شهید

محبست شهر هرات بوده و صدر نخلص بنموده این شعر از او است  
دشمنی با اهل عالم خصم خود گردان عالمی را دوست میدانم برای خویش

## صنی مشهد

این شعر از او است

دلی که دم زند از صبر صد هزار بوی و نیم لحظه ناز تو بر نمی آید

## صیاد مشهد

این مطلع از او است

دود بکه سر کشیده با فلک آه است این برق سیانشان سپامان

## طاهر عطار مشهد

این شعر از او است

آشیانی داشتم

از هر یاب و بخت از این میباش ای غنچه لب  
پیش از این ماهم در اینجا

## طغرائی مشهد

در سلطنت ساه جهان از مشهد بهندوستان رفت از شعرای معروف عصر آن پادشاه  
بود در آخر عمر یکبشر رفت از نو اختیار کرد و هماغذا در گذشت در جوار فیر ابوطالب

کلم مدفون شد این شعر از او است

اگر چو آینه سزا قدم شوی یک چشم بسوی دُشمنگر سو خود نگاه مکن

## طغیانی مشهد

این شعر از او است

عزم جفا مکن ز گوهر رضا من خجرتین مکش بکثر خا رستم ز پای من

### عبدالحی خطاط

شاگرد مولا ناعبدالله طبّاخ است از رشحات خامه کره مولا ناعبدالحی در مشهد مقدس  
رضو کنبه کنبه طهر خضر ضا علیه و علی آباءه آلفا الحیة والثناء است که از پیرن نشسته

### عبدالعلی مشهدی

این رباعی از او است

ای کاسه نویسیا و دیک نویسیا از آتش و آب هر دو بیریده امید

آن شسته نمیشود مگر در باران این کرم نمیشود مگر از خورشید

### عرب

مشهور و معروف از عرب مشهد مسخره مجلس حمزه میرزای صفوی بوده است این شعر از او است

چو از پرستش جان من مناسبت است بشنیم پیشندارم عزت من کمتر از خرنسبتم

### عزنی

از سادات مشهد مقدس است این رباعی از او است

از خورجک چهره کاهی شنیم رخسار بخون چنانکه خواهی شنیم

چندان بگریسیم و راز زخف کرم مردمک دیده سپاهی شنیم

### علیرضا خطاط

اصلاً مشهدی است و از شاگردان مخصوص میر سید احمد آقا لایزال ذکر بسیار خوش و بانزه

مبنوشت بعد از میر سید احمد در مشهد مقدس رحلت نمود

### علیشی

مولا نا



مولانا از کتاب هراتست بسیا خوش منوشتر ووش سلطان محمد نورداشتند از هراتی <sup>مشهد</sup>  
مفتیس سفری کرد و آنجا در کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا کتابت میکرد و صاحب انعام <sup>ج</sup> و  
کلی بود شعر هم می گفت در همان ارض مطهر فوت شد

### غزالی مشهد

از مشهد بدکن و از آنجا چون پور رفت ز ما تخان را که از جانب اکبر شاه حکومت چون پور <sup>شد</sup>  
مذایح گفت و رسال نفصد و هشاد هجری در شهر کجرات فوت کرد ایند و بیبا زاو <sup>شد</sup>

خاک دل آن روز که می بچند شبنم از عشق برآور بچند

بی اثر مهر چپ آب و چه کل بی نمک عشق چه سنگ و چه کل

### فدائی مشهد

اسمش میرزا علی بوده ایند و بیبا زاو <sup>شد</sup>

انچویش آنروز که ایند بر خطر ناک بنو زاری و دل آزاری فلاك بنود

که فداک بوجو آمده از وی غرضش بجز از بندگی خواجه لولاک بنود

### فطرت مشهد

اسمش میرزا ابونزاد رحید را باد در هزار و شصت فوت کرده ایند باعی از افکار او <sup>شد</sup>

فیرش نقش شده

فطرت بنور و زکار نهی که کرد نواخت بهر خارج آهنکی کرد

آن سینه که عالمی را و میبکشد اکنون ز نرد و نفس نیکی کرد

### فنائی مشهد

اسمش ملا علی اصغر مشهدی در زمان اکبر شاه هجند رفت از او <sup>شد</sup>

بمیان نظر حسن نورا با ماه سنجیدم      میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم  
غبارم کن خدایا در همی کان مگر دزدان      مگر دامن کشتان روز مرا از خاک بردارد

### فنائی شهید

اسمش معلوم نیست و مشهد علاقه میکرده از او است  
من ژولیده مو با عقل از آن بیکانگی دارم      کرد عشق پری روی سرد پوانگی دارم

### فادر شهید

وزیر خان پسر محمد طاهر خان شهید از نژاد امرای <sup>جنگ نانی</sup> و شاعر عالم کبر و بهادر شاه و فرسخ  
هند بوده در سنه هزار و صد و سی و پنج در اکبر آباد فوت شده این شعر از او است  
دل ز اچید دهی به پهل نادری نکو با      زین چشم سپاهان بنود چشم وفائی

### فاسم دپواند شهید

از اصفهان به هند سفر کرده از شاگرد های صایب بوده از او است  
میشود هر چند نیکو بار بدخو میشو      ناز چون بر خویش بالدرچین ابرو میشود

### فنائی شهید

علاقه میکرده و شعر هم می گفته این رباعی از او است  
کر جان طلبه ز من فدا خواهم کرد      دشنام آرد هی عاذا خواهم کرد  
هرگز نشود از تو بگردانم رو      هر چند جفا کنی وفا خواهم کرد

### فدنی شهید

اسمش حاجی محمد خان از شاعران شاه جهان پادشاه هند بوده مشهور و خوب می گفته از او است  
در مجلسی که باران شرب جام کردند      نوبت علیچو آمد آتش بجایم کردند

اینجا غم محبت آنجا جزای عصیان  
آشایش دو کبخی بر ما حرام کردند  
فرانی مشهد

این شعر از او است

که چرخ چون زغم عشق دل پر خوردا <sup>شش</sup>  
لیک خالی که مرا هست کجا بخون داشت  
فرسخت مشهد

این شعر از او است

که روز صبح رو خود بر فکته نقار  
کس نخرد بد زره جلوه آفتاب را  
فمنش مشهد

اسم محمد فاسم صنعتش طلا کو بی شعر هم می کفنه از او است  
چیز واقع است که با غیر صد سخن دار  
بر پیش من که رسی مهر بردهن دار  
فنبی مشهد

این بیت از او است

ناخن زغم بسینه زدن پیشه من است  
فرهاد کوه عشقم و این نبشته من است  
فنا بر مشهد

صنعت و حرفه صباغی داشته این رباعی از او است

خوبان که ز جام حُسن می شنیده  
هر عهد که بسند شکستنده  
با عاشق خویش آشنائی نکند  
بیکانه و بیکانه پرسند همه  
لطفی مشهدی

این شعر از او است

شد چو مهران من آن شمع شبافرو زامشب کاش تا صبح قیامت نشود روزا مشبک  
**مالی مشهد**

این شعر از اوست

بب لب لعلت نیز می جام نتوانم گرفت بی نوا ی آرام جان آرام نتوانم گرفتن  
**مالی مشهد**

از ندمای محسن میرزای پسر سلطان حسین میرزای کورگانی بوده در همد و دبستان و  
 اوزبکها انداختند و ساینده اند این شعر از اوست

ز بشر بحسن صورت چو نوا ی پیر نباشد چه بشر که حور حیث ز نوح و نریا باشد  
**مجنون مشهد**

خط را باد سنج چپ خوش بنوشته شعر هم می گفتند این مطلع از اوست  
 روزم از فرقت رویش چو شب غم گذرد شدم از هجر تا روز بمانم گذرد

**محبعلی ابراهیم**

پسر مولانا رسیده خطاط سابق الذکر است که خواهرزاده اسناد بهزاد نقاش بوده  
 چون کتابدار شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا شد ابراهیم رقم می کرد شاه طهماسب را  
 بقزوین طلب فرمود از آنجا بعینان مشرف گردید در مراجعت بقزوین فوت شد و  
 جسدش را بمشهد مقدس حمل دادند و در کنار قبر پدرش بحاک سپردند این مصرع تاریخ  
 فوت او است که بخط میر سید احمد مشهدی بر لوح مرورش نوشته شده (ملا محبعلی را  
 شافع امام بادی)

**محمد ابن خطاط مشهد**  
 شاکر

شاکر شاه محمد سابق الذکر است بسبب حاج حسن بوده شاه محمد کمال پهل را با و داشت  
پیش از آنکه خط بر آورد خطش بدرجاء عالی رسید

### محمد ضایع نایب مشهد

شاکر میر سید احمد آتی الذکر بود از خوشنویسان مشهور از مشهد مقدس نیز افتاد و در  
آنجا ساکن شد

### محمد فاسر مشهد

ولدمولا نایب الدین مذکور است او نیز مثل پدر خوشنویس بوده است

### محمد فاسر مشهد

از غزل سرا بان عهد شاه عباس ثانی بوده چند در اصفهان بسر برده در اواخر عمر هیندوستان  
رفته در ولايت چدر آباد وفات یافته است اشعارش شباهت نامی بسبک شعر شعراي هند  
دارد این شعر نمونه خیالات او است

میر و می مستانه برخاکم عیندانی که من در کفن همچون کباب در نمک خوابیده ام  
پر شد بسکه پیکرم از کوههای غم در آب بود چو فندک عکس من در آب

### محمد بندهش ابوی

اهل فن خط مولانا ثالث میر علی و سلطان علی میدانند در کتاب و فطرت نویسی از حق و حلال  
بدبضا بمنمونه در جوانی ملازم رکاب شاه طهماسب بوده چون آنحضرت از مشن و نقاشی  
سپرده به تمام مملکت میرداختند مولانا در خدمت یافته در مشهد مقدس بوطن اختیار کرد  
و در مدرسه قدمگاه که در جنب چها باغ آنجا واقع است منزل گزید و در بهشتاد سال  
زندگانی وفات یافت و از هیچ مروت و طیفه و سپور غالی نداشت و از احکام ربانی پندیرفت و

بحق الکتابه کذراں متبرکه نادر سال نهصد و هفتاد و دو در ارض اقدس رکذشت و در جنب  
قبر مولانا سلطان علی مد فون گشت

### مرحوم مشهد

از شعرای این بلد و اسمش محمد هاشم بوده بنیاد متعلیقینان شاملو خاک هرات بگذرانند  
و با او مقبول گردیده طبع بسیار خوشی داشته باشند و شعر نمونه افکار او است  
رسم هر که کنم شرح بی وفائی تو کرد بگری بکنند پیل آشنائی تو

آدمی با یکدیگر بیچالت نباشد هیچگاه کرب خندان نباشد چشم کرپان هم خوش است

### معین

از شعرا و ظرفای مشهد بوده در نهصد و هفتاد و شش با معصوم بیابانچی شاه طهماسب  
باسلام قبول نزد سلطان سلیم خان رفت و از آنجا بمکه معظمه مشرف شده در مراجعت از جد  
بکشته نشسته بدرباغ رفت شد این رباعی از او است

افسوس که پیل عمر اهی کریم مردانه تر بپسیم و اهی کریم  
در نامه ماند جای بکفط سفید از بسکه شب و روز به اهی کریم

### مشیر مشهد

اسم پسر زاملاک از منشیان شاه عباس اول بوده این دو شعر از او است  
دوستیابی از خرقه مای آید نکشت بوسه از بن کهنه بیامی آید  
نه زخم خار کشیده بوی گل دهد و غنایب شنیدم که نوبهار هست

### ملک مشهد

از شعرا شاه عباس اول بوده این شعر از او است



از اول عمر میتوان یافت کاین فتنه آخر الزمان است

### مشهد

معروف بپیر الدین مشهد الاصل دهلوی المسکن ماح ذوال انکلیس فرمانفرمای <sup>هله</sup>  
بوده در صله بک نصیده هزار و پیر با و داده در هزار و دویست و هشتاد و نه روز  
گفته است این شعر از او است

نقدی بکف نبود بجز آبر و مرا آنهم زد دست در نجیب پای سبومرا

### مؤمن

اصلش ترکمان اما در مشهد مقیم بوده این شعر از او است  
آمدم بر سر کوی تو و از خود رفتم ناگویند حریفان که چرا آمد و رفت

### موسو مشهد

از سادات موسو و معاصر اکبر شاه هند بوده این مطلع از او است  
نور اینهان نظر سوی من از است صیانت غافل کرد نشانیم اغیار است بدانم

### مهری مشهد

این شعر از او است

نخل کین دیش کجا بند تواند کرد چو غبار بی کسی نیست داند بشما

میرزا بابین بن میرزا شایم مرخ امیر نبوی کور کانی

در خط اسناد عصر خویش بوده از مولا شمس البقری سابق الذکر تعلیم گرفته از خط  
و آثار ظلم او در مشهد رضویه کتاب پیش طاق مسجد جامع است که از این پدر و مادر او کوهر  
یکم میباشد و اسم خود را زخم کرده است

## میرزا رضی الدین

از شغرای ساکن مشهد مقدس و در مرآت حکمت و عرفان ضروب المثل گردیده در هزار و هفتاد  
هجری درگذشته اینست - رازاوست

نوبهار آمد که ابر بر چمن پر رشتو نکشت گل مایه شو خون در سر شود

## میرزا محمد

از سادات حسینه مشهد مقدس است در جوانی بهرات رفت و در خدمت میر علی مشفق کرد  
و بجای رسید که هر چه مینوشت از خط میر علی فرقی نداشت عید خان او را نیز چون اینستا  
او بخارا فرستاد وی کینکه پوشیده از هرات ببلخ رفت و از آنجا بخارا شنافت و بچند در  
کتابخانه عید خان در خدمت میر علی بسر برد و از آنجا بمشهد مقدس بازگشت و از مشهد عیراق  
و از رباچان آمده در مجلس شاه طهماسب زند راه یافت و کتابا بیکه بسلطان سلیمان خان  
خواندگار دوم مفرستاد ندیم معظم بقلم حلی مینوشتند آنکه رخصت اضراف حاصل کرده بمشهد  
معلی مراجعت جست پس از مدت ده سال مسافرت ما زندران کرد و از آنجا باز بمشهد آمد  
و چون شاه اسمعیل ثانی بر تخت نشست میرزا از خراسان بفروین خواند و او در هفصد و هشتاد  
و شش در آنجا وفات یافت کاهی شعر هم نظم میکرده است

## میر علی جامی

از سادات حسینه دار السلطنه هرات است در خط نستعلیق اسلوب فاعلا جدید پیدا آورد  
و در حسن جمال و صباحت منظر بکمال بوده مولانا جامی از عشاق او است بعد از تلذذ بن الدین  
محمود بمشهد آمد و در خدمت مولانا سلطانعلی رسید مشق و تعلیم گرفت و در آنجا نشو و نما  
یافت و در جمیع عوالم شئون خطبه از جلی و خفی و قطعه نویسی و کتابت و کتابخانه عیاق

عالی رسید خط را بر طاقی بلند نهاد که دست هیچ خداوند علم یان نمیرسد در بعضی جاها (خادم  
آل علی میر علی الحسینی) رقم کرده است این سه شعر در قاعده خط و خوشنویسی شدن از او است

بیخ چیز است که نابع نکرد دبا هم هست خطاط شدن نزد خردا مر حال

دقت طبع و وفوفی خط و قوت طاف محنت و اسباب کتابت بکمال

کرازین بیخ یکی راست قصور حاصل ندهد فایده کمر سعی غائی صد سال

چون عبید خان هرات را گرفت میر علی در هرات بود او را با سایر اعیان آنجا در شصت و سه سال همدست

سوی بیخ بخارا فرستاد مشارالیه آنجا در کتابخانه عبدالغفر بن خان پسر عبید خان بکتابت اشغال

داشتن این قطعه مشهوره را در آن ایام فرموده است

عمری اندمشود و ناکشت قدم همچون تا که خط من بیچاره بدین قانون شد

طالبان همه شاهان جهانشد مرا در بخارا حکمران بهر معیشت خون شد

سوخ از غصه دردم چکنم چون شاه که بر اینست از این شهر به بیرون شد

این بلا بر سر از حسن خط آمد مرا و ده که خط سلسله پای من مجنون شد

فوت میر علی جامی مذکور در سال همد و چهل هجری بخارا را و داد

### میرزا کافی

نسبتی سلطان المحققین خواجه نصیر میر سدا بآء واجدادش همیشه در آذربایجان قاضی

از اهل شرع بودند خود نیز با همه فضل و ملکه انشا که داشت خط شکسته و تعلیق را خوش

مینوشت شاه طهماسب بعد از عزل مهد بیگ و از امنشی ساخت و در سال نهصد و شصت و نه

در فروین رحلت کرده در مشهد مقدس مدفون شد

میر محسن ضوی هشتاد

از شعری

از شعرای عهد اکبر شاه است این شعر از اوست

نخواهم مهربان با خویشن پیش اغیارش که میسرسم که غیری بیند و کرد کرفشارش

میرزا میقامش هک

از بنا بر کمال الدین اسمعیل اصفهانی مولدش مشهد مقدس از مداحان شاه عباس ثانی بود

این شعر از اوست

کردون گراست شکوه بزرگم گراست چون کنگ خواب پدید بلب مطلبم گراست

میرزا هدایت

در مشهد فضاوت داشتند و شعر می گفتند این بیت از اوست

ز بسکه بی تو چنین در هم است پندار که سبزه برون گلزار چین پشانی است

ناظر مشهد

این شعر از اوست

سحر ز هانف غنیم بکوش و بید که کمر بند نکند هیچ بدخواهد بد

نجانی مشهد

امیر ملا عبدالعلی بوده این شعر از اوست

پوشه نگو نیست نظر بر رخ ما کاهی بر راهی سلامی و نکاهی

نسبیه مشهد

از شعرای مشهد و در اردبیل مدفون است از اوست

بهرت و عالمی نگرانش و کی رشک بدل فرود که تاب نظر نداشت

نشا مشهد

امش

اسمش میرزا بن العابدین از اولاد جهان شاه ترکان و مستوفی خالصه مازندران است این شعر  
از او است

نشا محنت دیده داند قدر محنت دیده را  
هیچ نعمت طبعی از معشوق عاشق پیشه نیست  
نظام مشهد

این رباعی از او است

هر دل که بود شوق فراقش باشد رخسار پریز بنش  
مردانه دهد عروس را می دلاق محمول دو کون را ده گدایش

نظم مشهد

در هزار و صد و سه بهند رفته در زمره منشای عاد لشاه منسلک کرد بدین شعر از او  
رضیبت کل و بلبل از آن خوش است دل که آن بروز ملاقات دوسنان ماند  
نغمه الله خطاط

مولانا از مفری نادهای مشهد مقدس است در اول حال از مهر سید احمد مشهدی تعلیم  
گرفته و در آخر از مشهد بقزوین آمده و از مولانا علی رضای شیرازی مشق و تعلیم میگرفت  
پس از آنکه شاه عباس بزرگ انا را الله بر خانه مشهد مقدس را شجر کرد مولانا نغمه الله مشهدی  
موطن اصل او بود معاودت نمود

واصف مشهد

از شعرای مشهد و اسمش ملا ابراهیم بوده این شعر از او است  
در آن مقام که دل مرغ نامهربان شود نثره مفروض بال و پیر باشد  
واقفی مشهد

این شعر

این شعر از او است

بیرون مبارزخانه که ذوقا بدیدل به نرزد بد نیست که به روشی آورد

و افعی مشهد

امام جعفر علی امام جعفر مشهد بوده از او است

زبدم دوش نه او را خیال رفتن بود بهانه جوئیش از بهر رفتن من بود

هجری مشهد

برادر مولانا مشرف بوده از او است

بگرد کوی تو با صد نیاز میگردم نگاه میکنم از دور و باز میگردم

هدی مشهد

حلو افروش بوده از او است

چون حال خوشم اکنون بیرم زبان خورا که بوقت بخود بهانکنم شکایت از تو

(خاتمه الکتاب)

کشف اند شرف هر علم بشرف موضوع است شرف موضوع این تالیف مبارک که مشهد

مقدس میباشد فقط از این جهت است که مستودع هیکل مبارک امام ابو الحسن علی بن

موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیه واقع شده پس در غایت این مناسبت نامه را با آنکه

صفحات این صحیفه همچون از اسم و لقب آنحضرت مشحون است بطری چند از خالات خاصه

و در خاتمه این گرامی نامه نکارش یافت تا ختام کلام بمسک ذکر نام آن امام همام علیه السلام

اتفاق افتاده باشد

اعد ذکر نغان لنا ان ذکره هو المسک ما کثر نثره بموضوع (فقول)



چون حضرت امام ابو ابراهیم موسی کاظم صلوات الله علیه در بیست و پنجم رجب یکصد و  
 هشتاد و سه از هجرت رسول صلی الله علیه و آله بدارالسلام بغداد در گذشت حضرت امام  
 ابوالحسن علی ثالث علیه السلام بموجب بیضوص غیر مختصا از پدرش و دیگر ائمه هده در مدینه  
 بر مسند امامت بنشست در آنوقت سی سال از عمرش برآوده بود چه سعادت و لادت  
 این بزرگواران کینز مستماة بخیزان مرسته و با شفاء نوبه او غیرها من الا فوال در بازدهم  
 ذی حجه یکصد و پنجاه و سه روز داده بر پنج سال پس از رحلت جدش جعفر صادق سلام الله  
 علیه و قنکه امامت خویش ظاهر ساخت برخی از خاصکان شیعه بر وی بنشستند که بنابر  
 خلیفه وقت هرون الرشید وجود مبارک او را نیز عرضه هلاک سازد از آنجمله محمد بن  
 محصور بن یزید و معروف داشت که آنکند شهرت نفسک بهذا الامر و جلست مجلس ایش و  
 «من مظهر الدم فرموجرانی علی ما قال رسول الله ان اخذ ابو جهل من رأسی شجرة فاشهد  
 انی لست بنبی وانا اقول لكم ان اخذ هرون من رأسی شجرة فاشهد و انی لست بامام و چون  
 این بزرگوار با امامت فرار گرفت در ترده هر کدام از و کلاء و قیامان پدرش اموالی کز اماند خو  
 شده بود از جمله زیاده فندی هفتاد هزار دینار با خود داشت و علی بن حمزه سی هزار دینار و  
 عثمان بن عیسی که بمصر همی بود مال بسیار با شش کینز حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء  
 از قیامان حضرت کاظم سلام الله علیه اموال و امانات را مطالبه کرد ایشان از در و طمع  
 راه ضلالت گرفتند و موت موسی بن جعفر علیه السلام را منکر شدند از اینجا فرقه و افضیه پدید  
 صدوق علیه الرحمه میگوید حضرت موسی علیه السلام از کسانی نبود که مال دنیا ببندد و بد  
 و حطام فانی بدخیرت بر گیرند بلکه این اموال از عهد رشید و زمان کثرت عادی در دست  
 و کبران و قیامان مانده و امام را اقتدار تغریق و تقسیم آنها بر موارد معین و مضارفت فرستاده

نشده بود با آنکه جلالت اموال خود با آنحضرت اختصاص داشت و حقوق فقرا بنوعی عبدالله  
 مامون چون بر محمد امین غالب شد و او را مخلوع و مقنول ساخت و در خلافتنا سبند اکتی  
 بهم رسانید برادرش قاسم مؤمن را از ولعهد خلع نمود و رسم این اسم با علی بن موسی علیهم السلام  
 بظهور آورد و این معامله آيا با فضا عقیده تشیع بود چنانکه حافظ جلال الدین سبوطی  
 گفته یار برای تسکین علویین و الزام طالبین که در اطراف بلاد اسلام خروج میکردند و فلرو  
 عباسیان را همی آشفته و شوریده میساختند چنانکه همام الدین صد هروی و جمعی دیگر از اهل  
 تاریخ تصریح کرده اند و با بر موجب عهد و نذر بکه مامون خود در زمان محاربه امین نمود  
 بوده است چنانکه از لفظ مامون روایت شده و با با فدام و همام فضل بن سهل ذوالریاستین  
 که میخواستند از تبر برای نقل خلافت از خاندانی بخاندانی صاحبالدوله دانند و هال ابو  
 مسلم مروزی خوانند چنانکه در طی و ابان دیگر رسیده افوالی است که از علماء خیر و نقله سیر  
 هر یک یکی را اختیار کرده خلاصه آنوا فاعه آنکه مامون بن هرون در سال دویست و هجری بمکه  
 بن ابی الصخاک را مبد نه فرستاد با جماعتی از آل ابی طالب رضی الله عنه را نزد وی برد از آنجا  
 بود امام هشتم علی بن موسی سلام الله علیهما پس از ابی الصخاک آنحضرت را با همراهان بر حسب  
 سفارش مامون مخصوصا از راه بصره در حرکت آورد و آنچه از خط راه آن بزرگوار معلوم شده  
 است که از بصره با هواز و عربستان ایران گذشتند و آنجا بفارس و در آنوقت بجای هبنا  
 شهر رجان آباد بود که آنرا مسجد بکه منسوب است بحضرت در موضع آن بلد فعلا وجود دارد  
 آنکه از خاک اصفهان برخلاف راه قم گذار نموده همانا از هین خطی که دشنا هوان و کوه  
 مهابی در آن واقع است بشهر نیشابور نزول جلال فرموده چه گرامی که در این دو موضع از آن  
 امام صلوات الله علیه نقل میشود اگر چه متواتر است و افواهی است ولی برای تعیین خط جود نه  
 واهی است

واهل بیت در نیشابور محلی که آنجا را بلاش آباد گشتند در خانه پسندیده منزل گزید چنانکه ابن  
 بابویه در عیون از سند مجید بنف <sup>چندان</sup> پسندیده روایت کرده است و خازنه که از بادم کشته امام علیه  
 در خصوص آن مقام بنظر رسیده مشهور و در عیون مسطور است از صاحب تاریخ نیشابور  
 مردی و ماثور است که چون حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی صلوات الله علیه نما در سفر به  
 بسطام شهادت رسید نیشابور عبور داد در میان بازارد و حافظ بنر کواری ابو زرعه  
 رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمة الله از پیش روی مبارک آنحضرت برآمده که ایها السیدین <sup>عنه</sup> السادة  
 ایها الامام وابن الامنة ایها السلافة الطاهرة الرضیة ایها الخلاصة الزاکية النبوة بحق  
 آبائک الاطهرین واسلافک الاکرمین کرم و مبارک و جمال بمثلت بمائتای و حدیثی برآ  
 پدراننا از حدیث رسول خدا برای ما نقل فرمای چون آنحضرت استماع ایشان استماع  
 فرمود اشعرا که بر آن سوار بود بفرمود نا نگاه داشتند آنگاه پرده غاری از پیش روی  
 مبارک برداشت و خورشید رخساره یون و جمال مقدس میونش طالع گشت هینکه چشم  
 مردم نیشابور بطلعت غرای امام افتاد بیکبار صیقل شوق برکشیدند و بانگها درهم <sup>افکنند</sup>  
 کرده بی اختیار شده جامه ها خویش چاک میزدند و زمره در خاک می غلطیدند و بر جماعتا  
 دیگر حالات یکسر میرفت و اشک از دیده ها نظاره مانند رود سار جاری بود باری نا  
 هنگام زوال هنگامه انحال افتاد باقیس ائمه و فضات بر مردم بانگها برداشتند که معاش  
 الناس اسمعوا و عوا و لا تأذوا رسول الله في عشرته و انصتوا چون غوغا ببارید امام علیه  
 آینه دست بر آن کرده املا فرمود که حدیثی از موسی بن جعفر الکاظم قال حدیثی از جعفر بن محمد  
 الصادق قال حدیثی از محمد بن علی الباقر قال حدیثی از علی بن الحسین زین العابدین قال حدیثی  
 از ابی الحسین زین علی شهباز من کربلا قال حدیثی از امیر المومنین علی بن ابیطالب شهباز من کوفه

قال حدثني اخي ابن عمي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حدثني جبرئيل عليه السلام  
 قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالى يقول كلمة لا اله الا الله حصنة فمن قالها دخل حصنة ومن دخل  
 حصنة امن من عذاب موزع نيشابور منو بید که نو بید کا نر اشار دادند بسبب و چهارم از قلدها  
 بشن آمد سوای و آنها مسمی این حدیث شریف ابو زر داری و محمد بن اسلم طوسی بود حکایتی که  
 اسناد ابو القاسم فشری صاحب الرسالة از بعضی امراء سامانیة در نگارش این حدیث بسند باز  
 هم بدان کتاب برادر شده جامع ترجمه مبارک که میگوید که این واقع بر و ایات چند بنظر رسیده در  
 ذیل بعضی از آنها وارد شده که فلما مرتب الراحلة نادا ما بشر وطها وانا من شرطها ودر بعضی  
 از آنها مسمی حدیث جمعی از حفاظ دیگر بنشانیست و این تذکره و محمد بن اسلم از مشاهیر محدثین  
 واجله روایان بخارند و ماسطری چند از احوال محمد بن اسلم را در ضمن رجال خطه طوسی از مجلد  
 اول کتاب مطلع الشمس نوشته ایم الغرض از بنشانیست که برآمد و بفریه حمرار سیدانی که اثر آن تا  
 کنون باقیست برای آب وضو آفتاب پدید میآید و چون بفریه سنا باد کذا را فتاد بکوه سنکلیکه  
 داد و در حق آن دعا کرد که اللهم انفع به بارک فیما یجمل فیما یخسر فیما یفر من الله و فیما یجوز  
 کوه تراشیدند و فرمود غذاء خاص را طبع نکنند مگر در میان اینها از آنوقت مردم با این معتقدند  
 و برکت دعا میامان بظهور رسید آنگاه بخانه حمید بن قحطبه طائی که در آن فریه بود و فرمود  
 و داخل فیه شد که قبر هر دو را بشید را بجا بود و بر کنار آنرا خطی با نکتست مبارک کشید  
 گفت این موضع تربیعت است و در اینجا بخاک خواهم رفت و دست که ایند تعالی اینکار را محض آمد  
 و شد شیعیان من فرارد هد بخدا که مران بارت نکنند و این مقام هیچ ناپری مگر آنکه بشفاعت ما  
 اهل البیت آمرزیده شود و آن سنا باد طوسی سر حسن رفت از سر حسن و نزول فرمود مامون  
 در حق آنحضرت هر گونه تعظیم و تبحیل عمل آید و مترل و می را در جوار خوش فرارداد و سایر

طالبین را در یک منزل دیگر شیخ مفید علیه الرحمه میگوید آنگاه کس بخدمت آن بزرگوار فرستاد و آنها  
داشت که من میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و این منصب خطیر را بوزن گذارم چه میفرمائی آنجناب  
از آن انکار نمود و فرمود اعیانک بالله یا امیر المؤمنین من هذا الکلام و ان یجمع به احد ما من بکر یا  
کس فرستاد و پیغام داد که چون از خلافت سراز منبر باری ولایت عهد من تا کزیر باید بید پر ایام  
از آن نیز بشدت امتناع نمود پس مأمون او را بخلوت طلبید و جز فضل بن سهل ذوالربیعین دیگر  
حضور نداشت و مافی الضمیر در میان نهاد و از آن بزرگوار جز اصرار بر انکار چیزی نشنید عاقبت کار  
بشهادت کشید و در جمله سخن گفت که عمر بن الخطاب رضى الله عنه برای خلافت معین ساختند  
انجله بنای اعلیٰ و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود مقرر نمود که اگر امتناع نماید و اگر نه  
زنند حضرت چون حال چنین بدید ناچار فرمود من ولایت عهد را میپذیرم بشرط آنکه از امر و نهی و  
افشاء و فضا و عزل و نصب و تنفی و تنقی در هیچ امری دخالت نکنم و نصرت نمایم مأمون قبول کرد  
پس در روز پنجشنبه مأمون بسلام حاضر جلوس کرد و فضل بن سهل مردم را از غریب خلیفه آگاه ساخت  
و طبقات حشم را فرمان داد که تا پنجشنبه دیگر جامه سیاه را که شعار آل عباس بود بلباس سبز که  
کسوت طالبین است بپوشانند و روز پنجشنبه حاضر شوند و بولایت عهد با حضرت رضا علیه السلام  
ببخت کنند تا مواجیک سال بنفقد ریاقت نمایند پس بوم خیرین مجلسی در نهایت شکوه آراستند مأمون  
در جای خود قرار گرفت و دو بالین بزرگ برای امام گذاردند و حضرت بلباس سبز با عمامه و شمشیر  
بر فراز آنها بلبوس فرمود و مردم علی حسب طبقات در جایهای خوشنشین بیار میبند و اعلام اسلام  
بر بالای سر مبارک امام علیه السلام طپیدن گرفت پس مأمون نخست فرزند صلیبه خود عباس را فرمان  
کرد تا شرط ببخت بجای آورد آنگاه سایر امراء و اشراف و فضلاء و لشکری بزرگوار بیعت نمودند  
کپسکها از رو سیم نهاده شد خطباء و شعراء بر پای ایستادند و کلمات و مدایح پیرداختند  
آنگاه



آنگاه از عباس بن مامون و محمد بن جعفر الصادق آغاز کرده جانزه های یکان بکان بدادند تا آخر  
 علویین و عباسیین و مواجب یکساله لشکر حسب المقرّاد اگر دهند و مامون با حضرت مفقّد رضو  
 روی کرد و گفت برای مردم خطبه بکن حضرت حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود آن لنا علیکم  
 حقّا بر سؤل الله و لکم علینا حقّ به فاذا اذیتم البنا ذلک وجب علینا الحکم لکم غیر از این بکفره  
 کلامی را تخلص از حضرت رضا علیه السلام روایت شده پس بحکم مامون درهم و دینار سیبایا  
 آن بزرگوار سکه زدند از آن درهم یکی در سال تا لیفای این کتاب بنظر رسد و مشتمل بود  
 باسم خلیفه عبدالله المامون و ولی عهد مسلمین علی بن موسی القابلهما و لفظ ذوالربا سنین  
 بشرحی که خواهیم نکاشت

ابراهیم بن عباس گفته که بعثت مردم با رضا علیه السلام در روز پنجم رمضان دو سینه و یک تو  
 و نیز پنج مامون و خضر شام حبیب با آن حضرت در اول سال دو سینه و دو مامون در باب  
 عهد علی بن موسی الرضا عهد نامه مبسوط بخط خویش نوشته است امام علیه السلام  
 نیز بر ایشان نامه بخط شریف سطر ی چند نگار داده و در خلال سطور خط مامون نیز  
 نصر قانی سپهر فرموده است و خطوط شهوا و وزراء و کبراء امراء و اشراف بر همین وینا  
 صفحه عهد نامه بوده و خضر الدین علی بن عیسی الاربلی عن آن نامه مبارکه را در ششصد  
 هفتاد و هشت کرده و شنی برداشته و تا زمان مولی سعد الدین نقشا زانی نیز که زمان  
 سلطنت امیر تمپور است در خزانه حضرت رضا باقی چنانکه آن عالم فاضل خود تصریح کرده است  
 و ما صور نسخه آن عهد نامه را با آنچه امام بقلم مبارک ثبت فرموده بخط شیخ ابراهیم کفعمی  
 علیه الرحمه بدست آورده هر دو صورت را بغیرها محض فرید میباش از رز خط کفعمی قدس  
 سره در این مقام نقل نمودیم



## صَوْمُ مَا كَانَ نَحْطُ الْخَلِيفَةُ عَبْدِ اللَّهِ الْإِمَامُ بْنُ الرَّشِيدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابُ كِتَابَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَرُونَ الرَّشِيدِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَلِيِّ عَهْدِهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اصْطَفَى الْإِسْلَامَ دِينًا وَاصْطَفَى لَهُ مِنْ عِبَادِهِ رَسُولًا دَالِّينَ عَلَيْهِ هَادِينَ إِلَى الْبَيْتِ بِشَرِّهِمْ وَأَخْرَجَهُمْ وَيَصْدَقُ نَائِلُهُمْ مَا ضَمُّهُمْ حَتَّى انْتَهَتْ بِنُورَةِ اللَّهِ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَرَى مِنْ الرِّسَالِ وَدُرُوسِ الْعِلْمِ وَانْفِطَاعِ الْوَحْيِ وَاقْتِرَابِ السَّائِلِ عَنْ خَيْرِ اللَّهِ بِهِ الْبَنِينَ وَجَعَلَهُ شَاهِدًا لَهُمْ وَمُهِمًّا عَلَيْهِمْ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَ الْغُرَبَاءِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ إِلَّا مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا مَنْ خَلْفَهُ نَزَلَ مِنْ حَكِيمٍ حَبِيبًا أَحْلَى وَحَرَّمَ وَوَعَدَ وَوَعَدَ وَوَحَّدَ وَوَأَنذَرَ وَوَعَدَ وَوَعَدَ لَنْتَكُونَ لَهُ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْفِهِ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَيُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ فَبَلَغَ عَنْ اللَّهِ رِسَالَتَهُ وَدَعَا إِلَى سَبِيلِهِ بِأَمْرِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْمُجَادَلَةِ بِالتَّيِّبِ أَحْسَنَ ثَمَرًا بِالْجِهَادِ وَالْفَلْطَةِ حَتَّى فُضِيَ اللَّهُ إِلَيْهِ اخْتَارَ لَهُ مَا عِنْدَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا انْقَضَتِ الْبُيُوتُ وَخَتَمَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَحْيَ وَالرِّسَالَةَ جَعَلَ فِي أَوَامِرِ الدِّينِ وَنُظُمِ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ بِالْخِلَافَةِ وَأَنَامُهَا وَعَزَّهَا وَالْقِيَامَ بِحَقِّ اللَّهِ فِيهَا بِالطَّاعَةِ الَّتِي بِهَا يَقَامُ فَرِيضَةُ اللَّهِ وَرُتَبُ شَرَايِعِ الْإِسْلَامِ وَسُنَنُهُ وَجَاهِدُهَا عَدُوَّهُ فَعَلَى خُلَفَاءِ اللَّهِ طَاعَتُهُ فِيهَا اسْتَحْفَظُوهُمْ وَاسْتَوْعَمُوا مِنْ دِينِهِ وَعِبَادِهِ وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ طَاعَتَهُ خُلَفَاءَهُمْ وَمَعَاوَنَتَهُمْ عَلَى إِقَامَةِ حَقِّ اللَّهِ وَعَدْلِهِ وَامْنِ السَّبِيلِ وَحَقِّ الدِّينِ وَصَلَحِ ذَاتِ الْبَيْنِ وَجَمْعِ الْأَلْفَةِ وَخِلَافِ ذَلِكَ اضْطِرَابِ جِبِلِّ الْمُسْلِمِينَ وَاخْتِلَافِهِمْ وَاخْتِلَافِ مَلَأَتِهِمْ بِشُهُرِ دِينِهِمْ وَاسْتِعْلَاءِ عُدُوِّهِمْ تَفَرُّقِ الْكَلِمَةِ وَخُسْرَانِ الدِّينِ وَالْآخِرَةِ فَحَقَّ عَلَى مَنْ اسْتَخْلَفَ اللَّهَ فِي أَرْضِهِ وَاتَّمَنَى عَلَى خَلْفِهِ أَنْ يَجْهَدَ اللَّهُ نَفْسَهُ وَيُؤْتِرَهَا فِيهِ رِضَا اللَّهِ وَطَاعَتُهُ وَيَعِينَهُ لِمَا اللَّهُ هُوَ أَفْقَهُ عَلَيْهِ وَمَسَائِلُهُ عَنْهُ وَيُحْكَمُ بِالْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِالْعَدْلِ فِي مَا حَمَلَهُ اللَّهُ وَفَلَدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَبَّيْكَ يَا دَاوُدُ عَلَيكَ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَلَا نَبْغِيكَ الْهُوْبَ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

فَيُضَلُّكَ عَنْ سَبِيلِ الْقَدَرِ  
الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ  
الْقَدَرِ عَذَابُ شَدِيدٍ

وَقَالَ

وقال الله عز وجل نوربك لنسئلهنهم اجمعين عما كانوا يعملون وبلغنا ان عمر بن الخطاب قال لو صا  
 حة بشاطي الفزان لحوقوا ان يسئله الله عنها واهم الله ان السؤل عن خاصته نفسه الموقوف على علمها  
 بينه وبين الله بعرض على امر كبير وعلى خطر عظيم فكيف بالسؤل عن رعاية الامه وبالله الثقة واليقين  
 والرغبة في التوفيق والعصمة والتشديد والهداية الى ما فيه ثبوت الحجته والفوز من الله بالرصوان  
 والرحمة <sup>نظر</sup> الامه لنفسه انضمهم الله في دينه وعبادته من خلافة في ارضه من علم بطاعة الله وكما  
 وسنة نبية عليه السلام في مدة ايامه وعندها واجهد رايه ونظره فيمن يولي عهده ويختاره لامامته  
 المسلمين ورعايتهم بعده وينصب عليهم علماءهم ومفرغاً في جمع الفتنهم ولتم شتمهم وحسن دماهم والامن  
 باذن الله من فرقتهم وفساد ذات بينهم واختلافهم ورفع نزغ الشيطان وكبدتهم فان الله عز وجل  
 جعل العهد بعد الخلاف من تمام امر الاسلام وكماله وعزه وصلاح اهله والهم خلفاء من توكيده  
 لمن يختارونه من بعدهم ما عظم به النعمة وشملت فيه العافية ونقص الله بذلك مكر اهل الشقاق  
 والعداوة والسعي في الفرقة والترتب للفتن ولم يزل امير المؤمنين منذ افضت اليه الخلافة <sup>خبر</sup>  
 بشاعة مذاقها وثقل حملها وشدة مؤنتها وما يجب على من تقلدها من انباط طاعة الله ومرضائه  
 فيما حمله منها فانصب يده واسمعه عني اطل فكره فيما فيه عز الدين وقمع المشركين وصلاح الامم ونشر  
 العدل واقامة الكتاب السنة ومنع ذلك من الخفض والدعة ومهتوا العيش علما بما الله سائله  
 ومحبة ان يلقى الله مناصحاً له في دينه وعبادته ويختار الولاية عهده ورعاية الامم من بعده افضل  
 من يفيد عليه ورعه ودينه وعلمه وارجاهم للقيام في امر الله وحقه مناجاة الله تعالى بالاستخارة في  
 ذلك ومسئله الهامة ما فيه رضا في اناء ليله ونهاه معارفه <sup>وطاعته</sup> في طلبه التماسه اهل بيته من ولد عبد  
 بن العباس وعلى بن ابي طالب فكره ونظره مقتضرا من علم حاله ومذهبه منهم على علمه وبالغ في المسئلة  
 عن خفي عليه امره جهله وطافته حتى استقصى امورهم معرفته وابله اخبارهم مشاهدته واستبصر في

أحوالهم معانته وكشف ما عندهم مسائله فكانت خيرة بعد استخارته لله واجتهاده نفسه في فضله

في عباده وبلاؤه في البقيين هجاء علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب الرازي <sup>كبت عنه كواسته وصلك</sup>  
 فضله البارِع وعلمه التامع ورعه الظاهر وزهده الخالص وعلية من الدنيا وشدة من الناس وفلاسفة <sup>ن</sup>  
 له ما لم يزل الأخبار عليه <sup>مواظبة</sup> الألسن عليه متفقين والكلمة فيه جامعة ولم يزل يعرفه من الفضل بأفغانا <sup>شأن</sup>  
 وحدا ومكتهلا ففعله بالعهد والخلاف من بعده وثقأ بنجره الله في ذلك ذعلم الله أنه فعله إشارا <sup>له</sup>  
 ولدين ونظر الاسلام والمسلمين وطلباً للسلامة ونبأ الحق والحق <sup>الحق</sup> في اليوم الذي يفهم الناس  
 فيه لرب العالمين ودعا أمير المؤمنين ولده وأهلبه خاصة وفواده وخدمه فباعوا مسرى <sup>موسى</sup>  
 عالين بإشار أمير المؤمنين طاعة لله على الهوى ولده وغيرهم ممن هو أشبك منه رحماً وأقرب رابة

وسماه الرضا اذ كان رضا عند أمير المؤمنين فباعوا معشر أهل بيت أمير المؤمنين ومن بالمدينة المحمدية <sup>م</sup>  
 من فواده وجنده وعامة أمير المؤمنين والرضا من بعده علي بن موسى على اسم الله وبركته وحسن فضله  
 لدينه وعباده <sup>بعدة</sup> طاعة إليها أيكم من شدة لها صدركم عالين بما أراد أمير المؤمنين بها وأوطأ <sup>عنه</sup>  
 الله النظر لنفسه لكم فيها شاكرين لله على ما ألهم أمير المؤمنين من فضا حقة في رعايتكم وحرصه على  
 رشدكم وصلاحكم راجين عابدين ذلك في جمع الفكم وحسن دماكم ولم تشكروا وسد ثغوركم وقوة

دينكم وامن نفاة أموركم وسارعو إلى طاعة الله وطاعة أمير المؤمنين فانه الامن ان سار عمن الله

خدم الله عليه فتم الخط فيه انشا الله وكبت بيده في يوم الاثنين اسبع خلون من شهر رمضان سنة احدى ومائتين

صوت ما كان على ظهر العهد بخط الامام علي بن موسى الرضا عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الفعال لما يشاء لا معقب لحكمه ولا راد لقضائهم خاتمة الاعين والمخفي

الصدق وصلاحه علي بن أبي طالب محمد خاتم النبيين وآله الطيبين الطاهرين اقول وانا علي بن موسى الرضا

بن جعفر ان أمير المؤمنين عضده الله بالسداد ووقفه للرشاد وعرف من حفنا ما جهله غيره فوصل راحاً

قطع من نفوساً فرغ بل أحياءها وقد تلفت وأغناها إذ انفرت مبغياً رضى رب العالمين لا يرد  
 جزاء غيره وسبحرى الله الشاكرين ولا يضيع أجر المحسنين وأنه جعل في عهده والامر الكبري ان يقب  
 بعده من حل عقد امر الله بشدها وفصم عروءه احب الله ايها فداها حريمه واحل محرمها ذك  
 بذلك زاربا على الامام متهنيا حرمه الاسلام بذلك جرى السالف فصبير على الفلثات ولم  
 يعرض بعدها على العزائم خوفا من ثبات الدين واضطراب جبل المسلمين ولقرى امر الجاهلية و  
 رصد فرسه ننهز وبأيفه يندد وقد جعل الله على نفسه ان اسرع في امر المسلمين وفلده فخلا  
 العمل فيهم عامه وفي بني العباس خاصة بطاعته وطاعة رسول الله صلى الله عليه وآله وان لا اسفل مآ  
 حراما ولا بيع فرجا ولا مالا الا ما سفكته حد رد الله واباحه فراضه وان اخبر الكفاة جهك وطاف  
 وجعلت بذلك على نفسه عهدا مكررا بدلت الله عنه فانه عز وجل يقول واوفوا بالعهد ان العهد  
 كان مسئولا وان احدثا وبغيرنا وبذلك كسب الخير مستحقا وللنكال معرضا واعوذ بالله من  
 واليه ارجع في التوفيق لطاعته والحوال بيني وبين معصيته عافيه في المسلمين والجامعة والمحضر  
 يدلان على ضد ذلك وما ادرى ما يفعل في ولا يكم ان الحكم الا الله يعنى بالحق وهو خير القاصدين  
 لكني اقبلت امر امير المؤمنين وارث رضا الله بعصمته واباه واشهدك الله على نفسه بذلك كفه  
 بالله شهيدا وكنيت محطى محضر امير المؤمنين طال الله بقاء والفضل في سهل وسهل الفضل في حجة  
 اكم وعبد الله بن طاهر وثامن بن اشرس وبشر بن العزم وحامد بن النعمان في شهر رمضان سنة احدى ومائتين  
 الشهادة على الجانب الايمن شهد يحيى بن اكم على مضمون هذا المكنوب ظهره وبطنه وهو سبيل الله ان  
 يعرف امير المؤمنين وكافة المسلمين بركة هذا العهد والميثاق وكتب بخطه في التاريخ المتيقن فيه عبد الله  
 بن طاهر بن الحسين اثبت شهادته فيه ببارحة شهد حماد بن النعمان بمضمون ظهره وبطنه وكتب بيده  
 في بارحة بشر بن العزم يشهد بذلك الشهادة على الجانب الايسر امير المؤمنين طال الله بقاء

فرقة

فراة هذه الصحفة التي هي صحفة المشاق زجوان يجوز بها الصراط ظهرها وبطنها بحر من سيدنا  
رسول الله صلى الله عليه وآله بن الرضا والمير على رؤس الاشهاد بلى وسمع من وجوبها شتم  
سائر الاولياء والاجناد بعد استيفاء شروط البغض عليهم بما اوجبها للمؤمنين الحجة به على جميع المسلمين  
ولنبط الشبهة التي كانت اعترضنا راء الجاهلين وما كان الله ليدرك المؤمنين على ما انتم عليه فكث  
الفضل بن سهل بامر المؤمنين بالتاريخ فيه

چون ابن نفصيل در دار السلام بغداد بسمع عباس بن سیدانکار شدید کردند که چو اخلافت  
از خاندان عباس با ولا علی نقل میشود پس شورش و آشوب در عراق برخاست که بیم  
زوال ملک مأمون بود مأمون بعد از اطلاع از حقایق ماجرایت غریب بغداد انصبت داد  
در همین عبور از سرخس فضل بن سهل را در حاکم کشند و در حال نزول خطه مطلقا چنانکه  
روایت یاسر خادم است و با فریضه سنا باد خصوصاً چنانکه در روایت ابوصلت هر وی است  
حضرت امام ابو الحسن علی الرضا علیه السلام در گذشت مردم این هر دو واقعه را با خیال غلط  
مأمون منسوب ساختند و از علماء شیعه مورخین اسلام جماعتی غیبال و اخیال مأمون را  
در حق رضا علیه السلام صریحاً باور نداشتند و ما در این باب از جناب مستطاب سید اجل  
الفقیه النقیه العلامة الفهامة علم الاعلام مروج الاحکام الحاج میرزا ابوطالب المجتهد الزنجانی  
اطال الله ایام افاضانه علی الاعالی و الادانی که بمنزله تتبع و فضل شجر در انواع علوم و فنون  
معارف از کافیه افضل میبازی کامل دارند سوال کرده بودیم اقتضای مقام و اجواب آنجناب  
بجسته و اینجا ابراد افتاد و هذه صوته

سئله من سواله حکم و طاعنه غنم عن امر الرضا علیه السلام ما وقع فيه من الاختلاف و انه علیه السلام  
مغفیل مسمو و لا فاقول قد شاع انه علیه السلام فبعض مسمو ما حتی ان اکثر اهل العصر لم يعرفوا

الخلاف في ذلك قد بامع انه ظاهر معلوم ذلك عليه صحف الاصحاب والطريق على اثباته مع نطق  
 الازمنة وتبعد العهد مختصر في شذاز من الروايات او نقل القلة والمورخين واكثر من يروى من  
 ذلك عبد السلام بن صالح الهروي وقد طعن فيه جماعة وصرحوا اخرى بانه عامي وان انكرته ثالثه  
 وقال انه مخالف معهم لا انه منهم وما كان سبيله ذلك لا يبعد من المقطوعات وللبسب الشهور  
 السابقة والاحقر على فرض تسليمها نافع في مثل المقام كما لا يخفى على اهله على انها اتماما لثبات  
 عبد النكير والشماع نعم ذاك مضمون كما يفضي الى امارات وتساعد عليه العلامات فمن علم سيرة  
 بني العباس لم يطلوا الخائفين على دولهم المعالجين خصوصهم الفاضل بن سبابا الجبل في دفعهم من  
 الذين لم يعصمهم عاصم من شرع او عقل ظن بذلك ولم يسبق له فانك ان مضى فحث لوجد النور  
 ناطقة بمثل من الملوك الاقدمين والامراء السابقين الذين احاطوا في دفع من مجرد و سطوا  
 وبوادره ونقله الامور من جهته وملوك العرب المعاصرين لا ائمة عليهم السلام من الامويين و  
 العباسيين كانوا منهم على وجل شديد لم تستمع مقالة ابن عمه عبد العزيز على هارون وبه المرضي  
 سره وغره لا راي عظيم عطاء هرون لو سى جعفر عليه السلام يفعلون هذا بمن لو اراد لانهم عن  
 سرهم وقول هرون لما اراد قبضه عليه السلام ودخل الحضرة النبوية معذرا بارسول الله في انما  
 الفرية وشو عصا الامة وهراقة الدماء وقول اسمعيل لما دخل على هرون ساجدا عليه السلام  
 مارا بن خليفين في عصر واحد ان يجي اليك الخراج وموسى يجي اليك غير ذلك ثم اذا انضمت الى  
 مامضى الجبهة الداعية الى اشتصاص عبد الله بن هرون للامام عليه السلام من المدينة الى مرو <sup>نقله</sup>  
 الخلاف اليه ثم توليه الامر والعهد بعد امتناعه من قيام آل علي عليه السلام على مضادهم وارغام  
 انوفهم حتى تقلص ظلالهم عن اليمن والحجاز واطرافها فظن انه اراد بما فعل اخا ذلك التارة وشكر  
 هذه الفسة الثانية مع مراعاة الاحياط حتى انه على هارون امر بان يسلك طريقا لا هو اوزونك



طريقهم وغيرها من البلدان التي كانتا لها عليها على مناجاة طريقته ونعتقد وجوب توليه وأما  
وأما نشيخته وسلبه الأمر به مع امتناع رده فذلك وتحليله المنع وقوله فمن حرمه من الأول  
يا جعل انت حرم ما أحله الله واعترافه بما منه عند حواشي ونقله ذلك من أبيه وأصهاره ووضع  
سواده وأظهار خزنه بموته وجرعه عليه بكائه وانين وفعوده للغراء وغير ذلك مما يطول شرحه  
فلا ينبغي ذلك أصلاً على أن بعض ما تم منقولاً لا يبلغ حد اليقين فإن أراد المثبت القطع فحق  
مضروب عنه صفحاً وإن أراد غالب الظن فهو الذي نعتقه ولعله لذلك ومثله لم يتعرض له الكليني  
مع قرينه من تلك الأعصاب ظاهرة العدم فانه ذكر في كافي انه عليه السلام فبعضه صفة سنة  
ومائتين وهو ابن خمس وخمسين سنة ثم ذكر الاختلاف في تاريخه ثم قال إلا أن هذا اقتضاء الله  
ثم روى الخبر عن محمد بن سنان انه فبض سنة ثنتين ومائتين فلو كان قدس سره عالماً بهذه القضية  
لذكرها كما ذكر ذلك صريحاً في ترجمة الحسن عليه السلام ومثله المفيدة المنفعة والشهادة في الدروس  
غيرها كما صاحب النفذة فانه ذكر في ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام انه قتل بالسيف في ترجمة الحسين  
انه فبض مسموماً في ترجمة الحسين عليه السلام انه أصيب يوم الطف فم ذكر ذلك الصدوق في عفا  
لكنه لم يخص الأمر به عليه السلام بل عمه إلى النبي صلى الله عليه وآله وإلى جميع الأئمة عليهم السلام فقال  
اعفادنا أن النبي والأئمة عليهم السلام ما بين مفعول ومسموم وانكر ذلك عليه المفيد مع اضطلاع  
وتقدم العلوم الإسلامية وأحاطة بما يقصر عنه غيره فقال في شرح العفا بدها لفظة وأما  
ذكره أبو جعفر من مضمون بنينا والأئمة عليهم السلام بالسهم والقتل منه ما ثبت ومنه ما لم يثبت المفقود  
به أن أمير المؤمنين عليه السلام والحسن عليه السلام خرجوا من الدنيا بالقتل ولم يمتا أحدهم  
حنفاً نفد من بعدهم موسى بن جعفر ويقوى في النفس أمر الرضا وإن كان فيه شك فلا طريق  
إلى الحكم فيمن علمهم بانهم سموا واغثوا واثقوا واجلوا فالحج بذلك بحري مجرى لا رجاء وليس

الى بنفته سبيل انتهى وقد نفل مثل هذا الكلام عن الشهادة بعض كنيه ولا يحضر في الفاظه  
والشيخ العالم العاقل علي بن عيسى الاربلي عليه الرحمة استظهر عدم وفاقا السيد الاجل علي بن طاووس  
الحلي قدس الله سره قال بلغني من ائمة اهل البيت ان السيد رضي الدين علي بن طاووس رحمه الله كان لا يوافق  
على ان المامون سفي عليا عليه السلام ولا يعقده وكان رحمه الله كثير المطالعة والتفتيش والتحقيق  
على مثل ذلك والذي كان يظهر من المامون من خيوة عليه صلبه الابرار واخباره ليعود اهل بيته واولاده  
بما يؤيد ذلك ويقره ثم ان نصيحة المامون واسا رنة عليه بما ينفعه في دينه لا بوجوبه يكون سببا  
لفعله وموجبا لركوب هذا الامر العظيم منه فذلك ان يكفي في هذا الامر ان ينفعه عن الدخول عليه  
يكفه عن وعظه ثم انا لا نعرف ان الابرار اذا غرست في العيب صار العيب صموما ولا يشهد به القياس  
الطبي ورايت في كتاب يعرف بكتاب التديم لم يحضر في عند جمع هذا الكتاب ان جماعة من بني العباس  
كتبوا الى المامون بسفهم رأيت في نوابه الرضا عليه السلام العهد بعده واخراجهم الى بني علي  
عليهم السلام وبنا لغون في مخطئه وسؤراية فكتب اليهم جوابا غليظا سبهم فيه وقال من عراضهم  
قال فيهم القبايح وقال في جملة ما قال وبقي على خاطري انهم نطف السكارى في ارحام الفيان  
المعبر ذلك وذكر الرضا عليه السلام ونبتة على فضله وشرفه وشرف نفسه وبنيته وهذا  
امثاله مما ينفي عن المامون الاقدام على اذهاب تلك النفس الطاهرة والسعي فيما يوجب  
خسران الدنيا والاخرة وقال الاربلي عليه الرحمة في موضع آخر ما صورته ظفر المامون  
بنهذ وانفاذه آياه الى اخيه وظفره قبل هذا بجملة جعفر وعفوه عنه وقد خرجا عليه  
ادعيا الخلافة وفعلا ما فعلا من العيش في بلاده يفوي حجة من ادعى ان المامون لم يعد  
عليه السلام ولا ركب منه ما اتهم به فان محمدا وزيدا لا يباربان الرضا عليه السلام في منزله من  
الله سبحانه وتعالى ولا من المامون ولم يكن له ذنب يبارب ذنوبها بل لم يكن له ذنب أصلا فما

وجه العفو هناك والفلك هنا انتهى والله العالم

ولما تاريج انشغال آن بزرگوار بجوار پروردگار پس آنچه در کتب حدیث و دفاتر خبر و صحف  
تاریخ و مضامین اهل سیر مشهور است و قول پیش نیست یک سال دو بیت و دو دیکر  
دو بیت سه ابن بابویه میفرماید قال ابراهیم بن العباس انه ثقی فی سنة ثلث و مائین بطوس  
و المامون منو جهة العراق في رجب الصحيح انه ثقی في شهر رمضان السبع بقين منه يوم الجمعة  
من ثلث و مائین من هجرة النبي شيخ مفيد میفرماید و قبض بطوس من ارض خراسان في  
صفر سنة ثلث و مائین و له يومئذ جنس خمسون سنة شيخ طبرسی میفرماید و قبض عليه <sup>السلام</sup>  
في آخر صفر و قبل في شهر رمضان السبع بقين منه يوم الجمعة من سنة ثلث و مائین كما لا <sup>الدين</sup>  
طلع مكيو يد و اما عمره فانه مات في سنة مائین و ثلث و قيل مائین و ستمين من الهجرة  
و حافظ عبد العزيز جناب دی مكيو يد ثقی في خلافة المامون بطوس و قبره هناك سنة  
مائین و ستمين بلهام الدين صدر دهری در جريد السیر و جدائی وی غیاث الدین <sup>خوار</sup>  
خاوند شاهجی رد و ضرة الصفاء نخست این دو تاریخ را نقل کرده اند آنکه گفته اند و قيل  
سنة ثمان و مائین در حال تالیف این کتاب که سال یک هزار و سیصد و دو از هجرت رسول  
خاتم صلی الله علیه و سلم است از دراهی که بحکم مأمون در دار الضرب اسلام باسم مبارک و  
القاب مقدسه حضرت رضا علیه السلام طراز بین و آیین قدس پذیرفته بودیکه بفضل تطول  
امیر بن نظیر و وزیر بخرید حامی رایت فلم و سبف ماحی آیت ستم و حیف بدالو لاه شمس الکفاه  
نصیر الملة آصف الدولة جلال التاب مهرانا عبد الوهاب خان والی کل مملکت خراسان دام  
افباله زیارت شد و شرط تقبیل و تجلیل بعمل آمد آنکه مورخ بود بسال دو بیت و چهار  
از هجرت رسول مختار و این از عجایب انکشاف است چه علماء حدیث و ائمه تاریخ علی اختلاف



(صورت طوقی سکه شریفه بختا نسخ)



عَرَضُ مُؤَلَّفَاتٍ خَصَّ عَلَى رَسُولِ الرِّضَا عَلَيْهِ أَلْفُ الْخَبَرَاتِ  
كَرَّمَ مُحَمَّدٌ حَسْبُ بَرْقِ بَيْتِ رَأِ الطَّبَاعِ عُدَّةً وَلَيْفَ مَدِيرُ  
الْتَّحْبِهَا بَوْعُ بَنْظَرٍ أَوْ كَلَامِ

چون رهی ناچار مشهد را هشت	رفت بیرون همچو آدم از هشت
ماند نهادر سر اندک غمش	یاد روضه بود یار همدش
شهرها مون کوه و صحرا مرز و گشت	هر کجا میرفت مشهد می نوشت
قلب مشور روی لبلی می نمود	خاطر خود را سلی می نمود
مشق کردم صفحه صفحه روز و شب	جمع گشت شد کتابی منتخب
فصل او خرم تر از فصل بهار	هر ورق را صد طبع و لایق
این کتاب من بجهت نامد اینست	نامد چون باشد چنین هنگامه
عرض حالی از دل پر شو و شوق	شرح شوق از سر در طوق و ذوق
سطرها گشت مرکب ز اشک و آه	مشور و ما و عشق کوی شاه
چون بدو در مبدل فرما از فضا	میفرستم سوی شهر این نامد را
ای رسول نامد بر بار سفر	بند این نامد بدان درگاه بر
چون نهادی و بدان عالی و	کوفلان را گشت در دشتیاق



یاد آن ابوان و آن صحن و حرم  
 می نه گوید جز از آن فرخ جنب  
 از خلوص بندگی دم میزنند  
 شرح مشهد را نوشته بالتمام  
 ذکر آن روضه مؤید کرده است  
 هربار را و اموده خشت خشت  
 هر چه آبخار سم بود و نقش بود  
 از مصاحف از دواوین و کتب  
 از خبا بانها و جوهای روان  
 جمله را در این خریده درج کرد  
 در معظم حضرت سلطان طوس  
 خدمتی ناچیز و کثر هدیه ایست  
 ای سلیمان حشمتی را دجواد  
 کن قبول این هدیه ناچیز را  
 کرده ای شریف با حسان و قبول  
 هستم از خدام آن پالاسان  
 تا شوم در هر دو عالم سر بلند  
 فارغ از اندیشه روز حساب  
 آتش و زخ می باشد حرام

نازه سازد داغ او را دمدم  
 شاهش نامه است بجه این کتاب  
 خدمت این آستانه میکند  
 کوچه کوچه قطعه قطعه گام گام  
 صفحه را خلد مخلد کرده است  
 دفری بنوشد چون باغ بهشت  
 صورتی از آن در اینجا و آنجا  
 از خطوط و از علامات و نصب  
 از مراقد اینمکان و آن مکان  
 تا بماند نازه این رجحان و ورد  
 هست این خدمت بجای خاکبوس  
 چون کنم چون غیر از نیم هیچ نیست  
 غلّه جائت بر جل من جرّاد  
 عیب آن را بین تو با عین رضا  
 این بود خود شمت آل رسول  
 خادم خود را کرم فرما نشان  
 بنکجست و کامکار و ارجمند  
 این و آسوده از هول عذاب  
 چون سلام و بر کرد و التلا













[illegible]

























[illegible][illegible]











[illegible]































نعلینه مرحوم میرزا خان صدر اعظم خطبات و تاج  
نعلینه میرزا خان صدر اعظم خطبات و تاج  
مستطاب دلا حاتم پناه در معین کنگه نگار  
انرا بکست نه قصه مریدان شریف میرزا خان  
طهری  
نعلینه میرزا خان صدر اعظم خطبات و تاج  
مستطاب دلا حاتم پناه در معین کنگه نگار  
انرا بکست نه قصه مریدان شریف میرزا خان  
طهری  
نعلینه میرزا خان صدر اعظم خطبات و تاج  
مستطاب دلا حاتم پناه در معین کنگه نگار  
انرا بکست نه قصه مریدان شریف میرزا خان  
طهری

۱۲۵۸  
۱۲۵۸  
۱۲۵۸  
۱۲۵۸

حکوم خرم جانی میرزا حسن محمد علی احمد عامر در ملک  
چهار زوج مرغ پرورده مختص اوسا کینش  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان

۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳

و دهائی ملک حاجی علی محمد و دهائی ملک میرزا حسن  
و دهائی ملک میرزا حسن محمد علی احمد عامر در ملک  
چهار زوج مرغ پرورده مختص اوسا کینش  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان

۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳

و دهائی ملک حاجی علی محمد و دهائی ملک میرزا حسن  
و دهائی ملک میرزا حسن محمد علی احمد عامر در ملک  
چهار زوج مرغ پرورده مختص اوسا کینش  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان

۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳

و دهائی ملک حاجی علی محمد و دهائی ملک میرزا حسن  
و دهائی ملک میرزا حسن محمد علی احمد عامر در ملک  
چهار زوج مرغ پرورده مختص اوسا کینش  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان

۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳

و دهائی ملک حاجی علی محمد و دهائی ملک میرزا حسن  
و دهائی ملک میرزا حسن محمد علی احمد عامر در ملک  
چهار زوج مرغ پرورده مختص اوسا کینش  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان

۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳

و دهائی ملک حاجی علی محمد و دهائی ملک میرزا حسن  
و دهائی ملک میرزا حسن محمد علی احمد عامر در ملک  
چهار زوج مرغ پرورده مختص اوسا کینش  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان  
خالد که سهم دیم احمد لایق افغان که در ملک  
فیضی آثار است از جانب پناه اعیان

۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳  
۱۲۴۳

[illegible][illegible][illegible][illegible]

صورت میں تھا جس پر ہمارے سر کا فیض لڑ رہا تھا اور وہ مجھ پر اب بالخصوص ملاحظہ کرتا تھا کہ وہ اپنے خاں یا سرسراک کا جی وہ یقیناً منعقد کرے ہرگز نہیں کرتا۔ از قیود فیض پر  
دیکھتے ہیں کہ اس کی طرف سے وہ جو فیض لے رہا تھا وہ تو اب نہیں لے رہا تھا

حسنه حسن الله تعالى انما من مقدمه از عالميه عهد صلح خاني قراي بنا بر شهر صفر ۱۲۸۹

[illegible][illegible][illegible]

چون این جا با از کتاب مطلع الشمس که در بین جلد و متعلق بشرح اماکن مبارکه مشهد  
مقدس و جغرافیای این شهر شریف و تاریخ و رجال و بعضی تحقیقات دیگر آنست لیسط  
هم رسانید و این تفصیل طبع و اختتام آنرا بنا خیر انداخت و حسب الرسم معمول بود  
که سالنامه ضمیمه این کتاب کرد که همینکه بختم این تالیف صنف فایز کرد بدیم دیدیم ماه  
ششم سال است تغییر کلی در وضع ادارات جلیله دولتی ابداً آیت بنز حاصل نشد و  
سالنامه سال آینده هم مقارن عید نوروز انشاء الله تعالی منتشر خواهد شد  
لذا این جلد دوم مطلع الشمس را که همان است سالنامه معموله دولتی را دارد بجهن  
قطع و ختم نموده منتشر کردیم

احمد راحون مرجه و طبع جلد بن این کتاب مبارک  
نیست مکر باذن و اجازه  
مُصَنَّف

بِسْمِ اللَّهِ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَبِشَارِكِ

جَلَدُهُ وَمِنْهُ  
كُنَّا مَطْلَعُ الشَّمْسِ  
وَصَفَاتُكَ جَنَابُ صَنِيعِ الدِّينِ  
مُحَمَّدٌ حَسَنًا وَنُزْطُهَا  
وَدَاوُدُ الْخَاصَّةُ

هَذَا التَّحْقِيقُ  
فِي مَنَاقِبِ  
سَيِّدِنَا







